برکات احمدیه

نام دگر

زبدة المقامات

تألیف

عارف حق خواجه محمد هاشم کشمی

وفات ۱۰۵٤

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد
۱۳۰۷

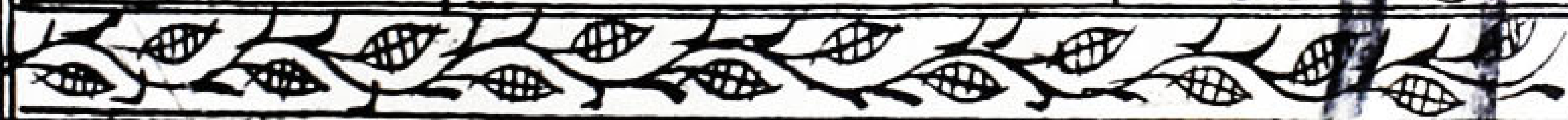
قد اعتنی بطبعه طبعة جدیدة بالأوفست
حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المکتبة ایشیق بشارع دار الشفقة بفاتح ۷۲

استانبول - ترکیه
۱۳۹۷ هجری ۱۹۷۷ میلادی



بسم الله الرحمن الرحیم



الحمد لله الباقی بالبقاء الابدی والدوام السرمدی واصلی علی النور الاتم الاحدی اعنی حضرت المحمدی وعلی آله واصحابه وسائر ابنائه الی یوم القیامة کلهم اهل الرحمة والولایة والکرامة بر نقشبندان صحائف علم وعرفان وتونگران دفاین وکنوز پنهان وخواجگان مائده تمکین وادب ودیوانگان حلقه سلسلة الذهب مخفی نماند که این بنده از کار مانده واز خود شرمنده را با آنکه آبا واجدا واز منتسبان سلسله عالیه کبرویه بودند وحقیر نیز در آوان طفولیت به صحبت بعضی خلفاء آن خانواده متبرکه رسیده لیکن بمناسبت فطری ورابطهٔ جبلی هم در عنفوان شباب از اشارت های نهانی وبشارت های یزدانی دل را بسلسلهٔ ذهبیه خواجگان نقشبندیه بستگی دادند ودیده امید را چون باب رحمت ایشان بباب رحمت ایشان کشادند اما نمیدانست که کدام راهبر از راه نمایان این شاهراه دست این بر خاک افتاده برگیرد وکدام یک از مقبلان این سلسله عالیشان

وی را با همه ناقابلی کرم در پذیرد و در آوان کشاکش این اندیشه وی را رنجوری
فرا پیش آمد که در غلبات آن مقام بر زبانش همیرفتی که هان بر مرکب زین نهند
که مرا به هندوستان باید شد للمولوی المعنوی قدس سره زانکه پیلم دید
هندوستان بخواب + از خراج امید هر ده شد خراب + بعد از شفا از آن رنج و پس از
از آن حرف های جنون نسج تقریبی چنان در میان آمد که ناچار سر از پا ناشناخته
به مملکت هندوستان آمد پس از سالی دران کشور شبی در محفلی حدیث حالات
عجیبه و تصرفات غریبه گذشتگان مشائخ رحمهم الله ذکر یافت وی را بر دل رفت
و دانم که بر زبان نیز بگذشت که این گروه حقیقت شکوه همانا مخصوص روزگار پیشین
بودند و امروز کیسه ایام ازین جواهر خالی ست یا خود بعهد ما نیز موجودند اما از دیده
ادراک ما ناقابلان مستور و مفقود اند سه خاطر خوبان بصید اهل دل مایل نماند
یا بشهر عشقبازان مرد صاحبدل نماند + قریب بدین ایام شبی در منام دید که
صاحبدلی در رسید و گفت برخیز که فلان بزرگ دین در موضعی چنان و چنین
با جمعی از ارباب صفا و یقین نشسته و ترا می طلبد مصحوب آینده آنجا شد
بزرگی دید بحلیه کذا و کذا بر صفه که دران خانه بود جالس و مراقب و اصحاب او
بزیر آن صفه سر پیش افگنده و خاموش آن آینده مرا این بنده را پیش برد
آن بزرگ سر از گریبان بر کشید و دست خود بر کشاد و دست من گرفت و گفت
بر خوان بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح تا آخر سوره و من میخواندم و شک
میراندم چون بیدار شدم از مضمون این سوره و هیبت نزول آن پی بردم بسوی
آنچه اندیشیده بودم یعنی وقتیکه فتح و نصرت الٰهی در رسد مشاهده نمائی که جملی در
جادهٔ طریقت و شه راه حقیقت فوج فوج داخل شوند پس تسبیح گوی و راه استغفار
پوی که او سبحانه توّاب ست و چون خاتمه کلام ملک العلام توّاب بود از انجا ره تباره

بتوبه گرفتم بعد ازین رویا بکمتر از شهری در شهر برهان پور که بلده ایست از بلاد مشهوره
هندوستان همسایه سواحل بحر عمان و ممر و رهگذار حج روان و به یمن وانتساب نام
قطب الانام رنج دلهای اسیران را طبیب شیخ برهان الدین غریب رحمة الله آن آگاه
غریبان و بحکم رویای یکی از اکابر ذو العلم و العمل و العرفان هذا النسبتی بخیر البلدان
صانها الله جمیع بلاد المسلمین عن آفات الزمان بخدمت نتیجه سادات کبار زبدهٔ
مرشدان بلند مقدار سرچشمهٔ ذوق و وجدان مردم دیده مردمان میر محمد نعمان سلمه الله
المنان که دران بلده از خلفای این سلسلهٔ شریفه در مسند ارشاد بودند و از کاشفات
وجذبات دلهای طلاب میبودند شتافتم و آن عزیز آینده که مرا نزد بزرگی برده بود
مر ایشان را یافتم ذکر و مراقبهٔ اکابر آن سلسلهٔ عالیه از ایشان برداشتم و در خدمت
ایشان تخم صحبت آن بزرگ دیگر را که ایشان مرا بخدمت او رسانیده بودند در
مزرعهٔ جان کاشتم تا آنکه بتاریخ سنه احدی و ثلثین بعد الالف بامر و طلب
آن بزرگوار عالی منقبت و رخصت این خلاصهٔ دودمان سیادت با آستان آن
قدوهٔ خداپرستان یعنی حضرت ایشان رسیدم و نزدیک دو سال چه در سفر چه در
حضر متشبث دامان فتراک ایشان گردیدم فوائدیکه این غریب دران مدت
قلیله از فوائد کثیره آن حضرت یافته و انواریکه ازان آفتاب عالمتاب بر روزن
دل این شکسته خاطر تافته شرح و بیان را بر نتابد شعر لوان فی کل منبت شعرتی
لسانا ینبث الشکر کنت مقصرا جزاه الله عنی و عن سائر الطالبین خیر الجزا هر چند
که دفور ادب تصریح نام نامی ایشان را بر نتابد لیکن بی آن زبان کلک بیان
شکر حلاوتی نیابد و جمال این مقال زینتی نپذیرد و دل دیوانهٔ این سلسله
آرامی نگیرد اوست یعنی مصطفی بالاسم الذی تشیر به عیسی لقبش بدر الدین
کنیتش ابوالبرکات و مذهبش مذهب امام الائمه نعمان بن ثابت و شیوه اش

تمکین وثبات ونسبتش فاروقی ونظرش تریاق فاروق زهر متعصب ومشربش نقشبندی وکرمش ماحی نقوش غیر از قلوب ارباب ارادت منشا اش کابل و غزنه مشهور ومولد وموطنش سرهند دار الحضور ومرقدش دران بلده در محل نور ساطع وآستانش مر ارباب علم وعمل وعرفان راجامع قدس الله سره افاض علی العالمین بره دران شهور وایام که در جوار وسایه دیوار ایشان میگذرانند فرزندان کبار آن غوث روزگار که جامع علوم واسرارند وهر یک خلف رشید آن بزرگوار واحوال ایشان درین کتاب گذارش یافته مد ظلهم العالی این کمترین را اشاره فرمودند بر انکه ترا باید که بعضی فوائد تازه ومعارف بلند آوازه که در خلال مجلس خلوات وجلوات بر زبان درفشان حضرت ایشان موافق وقت وزمان حال ومال مستفیدان ومستعدان میگذرد وداخل مکتوبات معارف الفتوحات نمیگردد باشمه از چگونگی اوضاع اطوار وانوار وبرکات وخوارق عادات ایشان نگاری وایضا احوال عالیه پیر بزرگوار ایشان قطب زمانه در یگانه شاهباز بلند آشیانه وحید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن المیامن سراج العارفین رضی الملة والدین مخدومنا خواجه محمد الباقی الاویسی النقشبندی راقدس الله سره دران کتاب بقلم آری تا محبان این دو بزرگ را عده وثیقه احوال و کردار بود واز تو ایشان را یادگار با وجود قلت بضاعت جز امتثال در اطاعت چاره ندید چون اندکی ازین مقوله بتحریر رسید درین اثنا از مقتضیات تقدیر وقضا این حقیر را دوری ضروری ازان سده سنیه روی نمود دران دوری جهة تسکین ملالت مهجوری بیش از پیش بتحریر صحیفه مذکوره مامورة پرداخت هنوز ورقی چند از سواد مداد سیاه نگردیده بود که واقعه هائله انتقال حضرت ایشان درویشان ذکر ایشان را سیاه پوش ساخت پس از ارتحال آنحضرت خود لازم تر گشت تسلی جستن بذکر احوال و

اقوال ایشان زیرا که لمؤلفه ماهی کان گشت محروم از فرات + از کف آبی همی جوید
حیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصا بر کف نهد جزع بصر + چون نماند مرضعه
پستان طلب + بنهد از انگشت خود پستان بلب + چونکه شد ساقی و صافیهای خم +
قوت مخموران چه باشد لای خم + چون برون شد ز انجمن شمع چگل + بوی او پروانه
جست از تاب دل + از آنجا که این نسخهٔ تبین برکات علیهٔ آن ابو البرکات شیخ احمد
نام بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس الله سرهما آنرا
به برکات الاحمدیه الباقیه نامور گردانید و هر جا که کلامی از کلمات و نکته از نکات
این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشح داشت و نشان آنرا
بای سفرده بگذاشت و چون از گردش غیب تاریخ آن هو زبدة المقامات بگوش
هوش می آید اگر این نسخهٔ زبدة المقامات نیز نامند مے شاید بعد از اتمام این نمیقه
امید میدارد که احوال دیگر متاخرین این سلسله علیه بر نگاشته آید و آن تحقیقت
دفتر اول این کتاب گردد بعنایة الله الصمد و این کتاب مشتمل ست بر دو مقصد
و هر مقصد متضمن فصولی چند **مقصد اول** در بیان احوال پیر بزرگوار حضرت
ایشان اعنی خواجه عالی شان سراج العارفین رضی الملة والدین خواجه محمد الباقی
قدس الله تعالی سره العزیز و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل
است بر چهار فصل **فصل اول** در بیان احوال بدایت و نهایت آن حضرت
تا ایام سکونت ایشان به فیروز آباد دهلی و توجه ایشان بارشاد هدایت طالبان
معنوی و الد بزرگوار حضرت خواجه ما قاضی عبد السلام ست که از ارباب فضل و صفا
بود و از نرمی دل همواره مصداق فلیبکوا کثیرا اولادت حضرت خواجه ما قدس سره در
بلده کابل بظهور پیوسته فی حدود سنه احدی او اثنی و سبعین و تسعمایه در روزگار صبی
سیمای بزرگی از جبهه اطوار ایشان پیدا بوده و جمال آثار همت ارجمند و تفرد بلند از آئینه

کاروبار ایشان هویدا گاه دران ایام روز تمام در گوشه خزیده سر بگریبان خموشی میکشیده اند
و تحصیل علوم رسمی شاگردی بجمع علوم و دانائی مولانای صادق حلوای که از علمای
اعلام آن ایام بود اختیار نموده برفاقت مولانا از کابل بماوراءالنهر شده اند و باندک
روزگار از سمو فطرت مدرس آن علامه ایشان را بین الاقران امتیازی پیدا آمده و
از فضائل بهره تمام روزی گشته اگرچه از تحصیل علوم صوری بقیه مانده بود که بسلوک
این راه در آمده اند لیکن از ذکای فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پایه بلند
داشته چنانکه یکی از صاحب دلان صادق القول گفت روزی خادمان حضرت خواجه
در بدایت ترک تحصیل علوم رسمیه و آغاز هجوم جذبات الهیه بمحفلی یکی از افاضل در آمدند
تقریبی را آن فاضل گفت اگر خدمت خواجه روزی چند دیگر بر سر مطالعه علوم بودندی
تا مولویت ایشان بکمال و اکمال رسیدی چه زیبا بودی حضرت خواجه فرمودند مراد
از کمال مولویت نشست کتب متداوله مشکله است چنانکه حق آن باشد توان مطالعه و
افاده نمود و بلا دعوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن حدید البصر داشته در میان آرند
امید که تشفی تمام حاصل آید فاضلی از تلامذه مولانا صادق باین فقیر گفت چون
بسمع ما آشنایان رسید که خواجه از تحصیل علوم بدرویشی رغبت نموده اند با هم میگفتیم که از چنین
جوان فطرتی و همتی دیده ایم که متوقع نبود که او بکاری قدم نهد و آنرا بانجام نرساند آخر
چنان شد که گمان برده بودیم بالجمله حضرت خواجه را هم در اوقات تحصیل علوم که روزگار
برنائی بود جوش مناسبت این راه گاه بصحبت باریافتگان محفل لی مع الله میرسانید
تا آنکه در بلاد ماوراءالنهر که معدن این طائفه عزیز الوجود است بسیاری از کبار مشائخ
آن عهد را دریافته نزد بعضی بعد رسم توبه دانایت نیز هم آغوش گردیدند کما سیجیئ بیانه منقولا
عن کلامه الشریف همدران وقت در زمان گذر ایشان بهندوستان افتاد بعض اقران
ایشان را که دران دیار اصحاب جاه بودند خیرخواهی صوری بران داشت که ایشان

نیز در زمرهٔ ارباب عسکر بودند و از امتعهٔ دنیاویه توانگر باشند اما از انجا که ذری ایشان دولت
دین و توانگری متاع یقین بود سعی آنان بجای نرسید سلطان جذبات الٰهیه در کنف خلت
خویش بگرفت تا برد بجای که برد و چون جلوهٔ تقدیر همیخواست که نخست تعلقات کشیده
ایشان را سر یکسه تعلق باز آرد و از قنطرهٔ آن یک تعلق مجاز ببام حقیقت بر آورد نخست
دل نازنین ایشان را بیکی از دلبران صوری گرفتاری فرا پیش آمد و پس از روزی چند
میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بوقوع پیوست ع کان خال بجز
دانهٔ این دام نبود + و هم مقارن آن اوقات آلام مفارقت بعض کتب ارباب محبت
و معرفت بنظر ایشان در آمد تا بمیدان لشکر الٰهی شوق حصول احوال این طائفه گریبان
دل ایشان بگرفت درویشی با این دل ریش گفت از زبان درفشان ایشان که فرمودند
بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که بر ما تجلی نمودند و ما را از ما بر بودند کششهای روحانیت
متبرکه حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق والملة والدین قدس سره بتلقین ذکر و القاء جذبات
بنواخت آستین همت بر همه افشانده تشمیر دامان طلب نموده بهمگی در سراغ ارباب
انمعنی در آمدند درویشی از مصاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان
از فرط طلب این راه در جست و جوی سالکان و مجذوبان تکاپو فرمودندی که زیاده
بران از قوت بشری متصور نباشد در بلدهٔ لاهور در ایام برشکال که از غلبه لای و گل
طی کوچه از ان پس مشکل می بود با همه نازکی تن چندین گذرها و کوه ها و خرابها و گورستانها
و بیابانها و سر بستانها را بقصد دریافت صاحبدلان قطع میفرمودند ناقل گفت
من نیز روزی برعایت آشنائیها خواستم دران سیر و تردد رفیق ایشان باشم هر چند
بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند در قدم ایشان پیموده آمد از بسیاری گل
و لای مرا ماندگی و درد پای دریافت حیا و ادب یارای عرض نداشتم ایشان ازین
معنی آگاه گردیده مرا باز گردانیدند پس دانستم که ایشان بقوت پای دیگر درین پویش اند

ع قطع این راه بخرابای جنون نتوان کرد + دیگری از آشنایان ایشان گفت دران
اوقات در حوالی یکی از بوستانها و گورستانهای بلدهٔ مذکوره مجذوبی بود خداوند احوال
شگرف حضرت خواجه از کار او آگاهی یافته همواره پیرامون او می شدند و او هرگاه حضرت
خواجه را دیدی جز بدشنام نپرداختی وگاه بودی که بر ایشان سنگها بینداختی وگاه
از ایشان گران نموده جای دیگر شتافتی اما آنحضرت از رسوخ طلب با این همه تنفر
و توحش او روی بر نتافتندی ع سنگها دیده و دل از شیشه می روی نتافت + و
تا روزی عرق مهربانی آن دیوانه بحقیقت فرزانه در اهتزاز آمده ایشانرا نزد خویش
بخواند و نظرها و دعاها در حصول مراد ایشان بظهور رسانیده و از نظر و دعای او
ایشان را فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقریب بر زبان مبارک رانده اند اگرچه ما
ریاضات شاقه چنانکه بعضی اهل الله کشیده نکشیده ایم لیکن انتظارها و قلقهای
عظیم دیده ایم که ریاضتهای و سختیهای شگرف متضمن بود و نیز فرموده اند دران ایام
حضرت والده ماجده چون کثرت بیقراری و بیداری و غلبهٔ ناتوانی و بیزاری ما را
میدید و بغایت شکسته دل و آزرده خاطر گردیده روی عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز
آورده بگریه و ناله تمام میگفتند خداوندا مرا فرزند مرا که در طلب تو از همه بگشته و از لذات
جوانی دست شسته بر آورده گردان یا مرا زنده مگذار که طاقت مشاهده این ناکامی و
بی آرامی او ندارم و بسا بودی که در میان شبها و سحرها مناجاتی چنین بحضرت برآرنده
حاجات همیکردند از آن دعا و التماس ایشان مرا گشایشها روزی گردید جزاها الله عنها
خیر الجزاء مخفی نماند که والده ماجده آنحضرت از دودمان سیادت بود و از قانتات نساء
و همواره بدین درگاه تمام نیاز و شکستگی و التجا داشته و همیشه مشغوف خدمت و تفقد فقرا بعضی
از ثقات اصحاب خواجه ما قدس سره نقل کردند که با وجود تعدد کنیزان خدمات درویشان
آستان ایشان را والده آنحضرت خود میکردند تا بجای که هم خود نان تنور می بستند و برمیگرفتند

ودیگ برمیگذاشتند و فرود می آوردند و بسیار بوده که طعام را بتمام تقسیم فرموده خود بلقمه از نان خشک قناعت می نمودند و اکثر بر حصیر پاره اضطجاع میفرمودند روزی حضرت خواجه قدس سره بملاحظه ضعف و ناتوانی ایشان فرموده باشید که تکفل امر طبخ دیگری گرددان ام الفقرا زین معنی چندگاه بگریه وزاری در آمده میفرموده اند ندانم از من کدام جریمه بوجود آمد که حق سبحانه تعالی مرا ازین خدمت محروم گردانید زیراکه کاری که ازین فقیره می آمد این بود که برای حضرت ایشان خادمان ایشان طعامی می پخت آن را هم از من باز گرفتند و از غایت انکسار و رعایت ادب باظهار این معنی هم نیامدند تا آنکه این اضطراب ایشان بحضرت خواجه قدس سره رسید ایشان آن امر را همچنانکه بود بآن ولیه زمان باز گذاشتند رحمهما الله تعالی بالجمله حضرت خواجه ما در جست وجوی سالکان و مجذوبان سعیها بظهور رسانیدند و بسیار کدلان را در بلاد یافته بهرها گرفتند در سیاحت به صحبت یکی از عظمار مشائخ سلسله رسیده خواسته اند که اخذ طریقت وی نمایند و تفضل سلوک فرمایند استخاره نموده اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره العزیز ظاهر شده فرموده اند حاصل سلوک تفضل آنست که تهذیب اخلاق حاصل گردد چون این دولت میسر آمده تفضل سلوک نمودن تحصیل حاصل ست و آنحضرت قدس سره خود از بدایت حال خویش چنین بر نگاشته اند که ابتدای توبه از معاصی در ملازمت خدمت خواجه عبید کرده شد لیکن خیال رجوع و عزم ترک در باطن بود التماس فاتحه در ظاهر ایشان از خلفای مولانا لطف الله بودند و مولانا لطف الله خلیفه مولانا خواجگی وهیدی علیه الرحمة چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبه در ملازمت بندگان افتخار شیخ که در سمرقند تشریف داشتند و از کبار خانواده حضرت خواجه احمد یسوی بودند کرده شد اگرچه جناب رضا نداشتند میفرمودند که شما

جوان اید لیکن چون عزیمت فقیر مصمم بود بضرورت فاتحه خواندند و فرمودند خدا
استقامت بدهد موافق تفرس آن بزرگواران عزیمت برهم خورد و خرابی عجیب وداد
بار دیگر بی صنع و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبدالله بلخی مدظله تجدید توبه بظهور
رسید مقرون بمصافحه آن نعمتی بود غیر مترقب امید که برکات آن مواهب الی
یوم القیام بماند القصه چندگاه دیگر در مقام نگاهداشت حدود بود بتاثیر اسم المضل اگر
آن سد راه شکست عاقبت بهدایت صمدیت در خواب بشرف ملازمت خواجه بزرگ
خواجه بهاء الحق والدین صورت توبه منعقد شد و میل طریقه اهل الله بظهور رسید بحکم
الغریق یتعلق بکل حشیش بهر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضی از مخادیم فرمودند
ذکری که منتهی بآن حضرت رسالت میرسد نتیجه مندست تعطش بران داشت که
از همان عزیز طریق ذکر و مراقبه اخذ کرده شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبه و
اوراد سلسله آن عزیز مداومت نموده شد شنیده شده بود تا سالکی مدتی قریب
بچهل سال میدان لا اله قطع نکند بمنزل الا الله نخواهد رسید ساده لوحیها بران
میداشت که مرور زمان را در ذکر غنیمت شمارد و بهمان صورت عبادت قناعت
نماید هر چند درین بیابان اشارات غیبیه در سلوک طریقه دیگر ظهور میکرد قدم استوار
را از جا بر نمیداشت و در زمین کرم بزرگواران این طبقه تخم وقتها ما تشتهی الانفس
میکاشت انشاء الله العزیز عاقبت دست کرم آن تخم را از جویبار ما لا عین رأت
ولا اذن سمعت سیراب گرداند بالاخره بکشمیر رسیده شد و بملازمت حضرت شیخ
بابای والی قدس الله سره العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش بهره مند
شد والحمد لله والمنة که آن نظرات نیز فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ از
سلسله علیه نقشبندیه پیر مجاز بودند و استعداد طالب متوجه شان آن بزرگوار
نفحات ربانیه از دریچه همان خانواده اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدار القرار

غیبت معهودۀ حضرت خواجها جلوه گر شد و ارواح طیبات ایشان در مبشرات نمودن گرفتند و تلقینات فرمودند و به یمن توجه ایشان آن نسبت را قوتی پیدا شد و دائره غیبت وسعتی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمعیتی دست داد تا آن که بجذب عنایت ایشان بخدمت مخدومی حقائق پناهی ارشاد دستگاهی حضرت مولانا خواجگی امکنگی قدس الله سره العزیز رسیده شد و بطوع و رغبت خود بیعت و مصافحه بدست آورد طریقه خواجگان اخذ کرده شد و بطفیل ملازمت آنحضرت و ارواح طیبه خواجه نقشبند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمندان این درگاه در آمده شد اللهم احیني مسکینا و امتني مسکینا و احشرني في زمرة المساکین و السلام علی من اتبع الهدی انتهی کلامه الشریف از فحوای این نمیقه درافشان ذراتیان بدایت احوال ایشان که ماندگی از آن لب کشودیم و کذلک از مضمون این ابیات شریفه ایشان که شنیدم کاشف راز نهانی + ابوالقاسم چراغ گرگانی + که بودی ورد جان نام اویسش + که باشد شربی از جام اویسش + کنم من گین هوس گیرد ماغم + نیابد نور این سودا چراغم + زبانم زین تلفظ گرچه بند است + سرم بیخود است عیداین کمند است + چنان مستفاد گردیده که حضرت خواجه ما اویسی بودند و تربیت از روحانیت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق والدین و خلفای ایشان رضی الله عنهم یافته و بنظرات عنایات آن بزرگواران کار را بانجام رسانیده بعد از حصول کمال چون از پیر ظاهر نیز چاره نیست بماوراء النهر رفته از خدمت مولانا خواجگی مجاز گشته اند یکی از صاحبدلان صادق القول که آن وقت حاضر بوده باین حقیر گفت روزی پیش از انکه حضرت خواجه از هندوستان بماوراء النهر شوند در لاهور بمسجد برای ادای نماز فرض از فرائض خمسه در آمدند در اثنای نماز ناگاه از سینه سکینه ایشان آوازی مهیب ظاهر شد

چنانکه اهل صف نماز را ازان حیرتها روی داد و بعد از ادای تسلیمتین حضرت خواجه تعجیل
هرچه تمامتر از مسجد بیرون رفتند ازان پس دو سه تن از نزدیکان را فراهم آورده در
منزل خود ادای جماعه میفرمودند و ایضاً عزیزی حکایت کرد که من نیز ازان مقتدیان
مخصوص آن تقتدای امام بودم روزی درمیان نماز دیدم که حضرت خواجه را رو
بسوی قبله است بسوی ما نیز و برما مے نگرند از مشاهده این حالت بر من رعشه افتاد
تا بلرزش و تحیّر تمام نماز را تا آخر رسانیدم وآنچه دیده بودم معروض داشتم تبسم
نمودند و از افشای آن مرا منع فرمودند راقم این حروف عفی الله عنه گوید این
دو معامله مذکوره دو شاهد عدل اند بکمال مناسبت و تبعیت ایشان بحضرت
خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم چه از آنحضرت علیه الصلوة والتحیة مرویست
که در نماز جوش سینه انورش تا بمیلی رفتی و نیز از خصائص آنحضرت ست که همواره
از قفا چنان می دیده اند که از پیش لیکن حضرت سید الانبیا را همه وقت وفور آنمعنی
حاصل بوده این بزرگ امت او را از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز که معراج
مومن ست وقتی از اوقات این دولت روی داده محال نبود که بزرگان گفته اند
تابع کامل را از همه چیز متبوع پرتوی و نصیبی ست با وجود حصول این حالات و کمالات
و رجوع طلاب باستان ایشان حضرت خواجه ازین همت عالی و تفرید والا بسر
مشیخت و تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ماوراء النهر و بلخ و بدخشان شدند تا عزیزانرا
که ازین سلسله بزرگ و دیگر سلاسل دران دیار بر مسند ارشاد و اکمل بودند دریافته
نیز زائد فوائد مستفیض گردیده تصحیح احوال حاصله فرمایند دران سیر بصحبت مولانا
مولانا سیر عالی قدس سره نیز رسیده برخی از احوالات حاصله را بسمع ایشان
رسانیده از مولانا بخششها دیده اند چنانکه در بیان مولانا تفصیل آن بکتاب
نسمات القدس ذکر خواهد یافت و ازان جا متوجه سمرقند شدند از راه بسوی

بعض دوستان ہندوستان مکتوبی برنگاشته اند که در مکتوبات شریفه ایشان مسطور است
و اولش این بیت ست ؎ من از محیط محبت نشان همی دیدم + که استخوان عزیزان
بساحل افتاد ست، و در اثنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ما وراء النهر بوده اند حضرت
مولانای اعظم خواجگی امکنگی در واقعه بر ایشان ظاهر شده اند فرموده ای فرزند چشم ما
برراه شماست حضرت خواجه را وقت بغایت خوش گشته و این بیت خود را آنجا
فرموده ند یا آنجا بر زبان رانده ؎ میگذشتم زغم آسوده که ناگه زکمین + عالم
آشوب نگاهی سر راهم بگرفت + چه حضرت مولانای متبرک بزرگی در آن وقت بوده و از
اکابر مشائخ این علیه نقشبندیه بوده اند و معمر و بر طریقه خاصه خواجه بزرگ چون کوه
مستقیم و نسبت ایشان بدو واسطه بحضرت خواجه احرار میرسید و جهه ارادت ایشان
بوالد ماجد ایشان مولانا درویش محمد امکنگی بوده و ایشان را ارادت بخال
ذو الاحوال خود مولانا محمد زاهد وخشواری و ایشان را بحضرت قطب الاخیار خواجه
احرار رحمهم الله و چون امید ست که عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در
کتاب الشمات القدس بعون الله تعالی به تفصیل مرقوم گردد تا این جا بهمین مقدار
اکتفا نموده اند بالجمله چون حضرت خواجه ما قدس سره بخدمت مولانای مذکور
رسیده اند نهایت عنایات و رعایات دیده اند حضرت مولانا بعد از استماع
احوال بلند ایشان سه شبانه روز لیلاً و نهاراً در خلوت با ایشان صحبت داشته اند
و بر بعض زوائد فوائد اطلاع داده فرموده اند که کار شما بعنایت الله سبحانه و
به تربیت روحانیت اکابر این سلسله علیه بانجام رسیده شما را باید بازهندوستان
شد که این سلسله علیه را آنجا از شما رونقی تمام پدیدار آید و مستفیدان عالیمقدار
آنجا از یمن تربیت شما بروی کار آیند خواجه ما هر چند از راه انکسار و دید قصور
احوال عذرها در میان نهاده اند حضرت مولانا از الحاح باز نمانده اند و راه

استخاره نیز موافق فرمودهٔ حضرت مولانا گشوده عزیزی از اقربای حضرت مولانا
که از حاضران آن وقت بوده گفت چون بعض یاران قدیم الخدمت صاحب النسبت
حضرت مولانا شنودند که حضرت مولانا خواجه را درین چند روزه صحبت خلافت و اجازت
کامله داده رخصت کشور هندوستان فرمودند از غیرت بشوریدند و چون خبر شورش
آنان بحضرت مولانا رسید فرمودند که یاران ندانسته اند که کار این جوان را تمام
کرده نزد شما فرستادند جز این نه بود که نزد ما تصحیح احوال خود نمود لاجرم هرکه چنان آید
چنین رود پس حضرت خواجه ما زلال آسا بطالع لب تشنگان بیابان هندوستان
متوجه آن گشاده بوستان گردیدند و زمانه بزبان حال مضمون این مقال را
مترنم گشت ؎ شکر شکن شوند همه طوطیان هند + زین قند پارسی که به بنگاله میرود +
چون بهند رسیدند سالی در بلدهٔ لاهور ماندند و بسا علما و فضلاے آن بلده
شیفته محبت ایشان شدند لیکن از انجا که شهر دهلی بقعه ایست دار الاولیاء
و بیت الفقراء آنجا آمده در قلعه فیروزی که سر منزلی ست بغایت دلکشا و مشرف
بر دریا و مشتمل بر مسجدی در نهایت عظمت و برکت و صفا سکونت اختیار نمودند
و تا زمان ارتحال ازین دار پر ملال بجاے دیگر انتقال نفرمودند **فصل دوم**
در بیان مجملات احوال شریفه آن حضرت از خشوع و افتقار و تصرفات و افاضات
و تحمل و تفرید و تبتل و غیرها من الصفات الملکیه و الاطوار المرضیه با بیان
قضیه انتقال ایشان ازین دار ملال شیوه مرضیه حضرت خواجه ما قدس
الله سره همگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزوا بود و از غایت انکسار همیشه دید
قصور احوال و متهم داشتن نیات نصب عین ایشان و جز برای استمالت
زائر و جواب سائل آن هم بقدر ضرورت تکلم کم مے فرمودند مگر آنکه مسئله از
مسائل غامضه این طائفه کسے معروض میداشت آنگاه ناچار در تنقیح آن

چنانکه طالب را تشفی تمام حاصل آید سخن میکردند و آنهم از و فور شفقت بود که مبادا آن را کج فهمیده کج رود با همه حزن با آیندگان در کمال بشاشت تلقی میفرمودند و در انجاح حاجات مباحه مسلمین خود را از هر وجه معاف نمیداشتند در تعظیم سادات و علما مبالغه میے نموزند و در جزوے و کلے عملیات بفقهای متورع برجوع میفرمودند چون طالبی باستان ایشان میرسید از غایت انکسار خود را دور از ین کار عظیم وا نموده عذرها مے فرمودند اگر آن آینده صادق بود و از خوان نوال ایشان روزی مندمی شد از انکسار ایشان بیشتر بعلو منزلت و کار ایشان پے مے برد و خود را بخدمت آن آستان می سپرد و بزبان حال میگفت لمولفه ازین در نداریم روی گذر + اگرچه از دو عالم گذر کرده ایم + بیان نمک های این میگسار + حواله بریشین جگر کرده ایم + چون آن حضرت رسوخ طلب آن طالب میدیدند در آغوش عنایت و کنف تربیتش می کشیدند گویند جوان خراسانی مدتها مجاور مزار فائض الانوار خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره بود و از روحانیه حضرت خواجه طلب پیر تکمیلے مے نمود که در قید حیات این جهانی باشد بعد از رسیدن حضرت خواجه ما بدهلی آن جوان را در واقعه نموده اند که بزرگی از طریقه نقشبندیه اکنون بشهر رسیده خدمت او را لازم گیر حسب الامر بخدمت ایشان رسیده واقعه معروض داشته التماس قبول نمود فرمودند این مسکین خود را شایان آن نمی بیند دیگرے خواهد بود چون از و فور انکسار عذر بسیار فرمودند آن برنا بزاویه خود باز گشت شب دیگر و یرا گفتند آن بزرگ همانست که دی بخدمتش رسیدی و انکسار او دیدی فرداش آن جوان چنان آمد که دیگر باز نگشت و بعز قبول رسید و دید آنچه دیده بسا بودی که آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبه صادق العقیده ذوالاحوال ملازم صحبت و خدمت خود را نیزے فرمودند که این بیجاصل شایان آنچه گمان برده اید نیست

بجاهای دیگر تردد نمائید واگر راهنمای بیابند پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا نیز بخدمت او شتابیم باشد که زخم خود را مرهمی یابیم این فقیر از زبان شریف خواجه حسام الدین احمد سلمه الله علی رؤس المجیبن شنودم که فرمودمرا نیز آن حضرت بجهد تمام چنین فرمودند چون الحاح ایشان بسیار شد توقف را دور از دست داشته متوجه آگره شدم بعد از رسیدن بآن شهر حیران و سراسیمه بودم که چه چاره سازم و باخود میگفتم تا بستان ایشان رفته معروض دارم که امتثال امر نمودم خیال کسی که می فرمودند نیافتم درین حین براهی میگذشتم که از سرائی سرودی دلربای بگوش هوش رسید چون نیک استماع نمودم قوالان را این بیت شیخ سعید سعدی شیرازی رحمة الله بر زبان بود ؎ تو خواهی آستین افشان و خواهی دامن اندر کش + مگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی + سماع این بیت دامان براخگرم زد سراز پا ساخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدم و شنیدم وقتی دیگر فقیری از لاهور ایشان را در واقعه دیده که ابلق سوار میگذرند و خلائق بسیار در دنبال ایشان و میگویند این قطب وقت ست بعد ازین رؤیا آن فقیر بعتبه والا رسیده التماس قبول کرده همان عذر نمودند که سرا پا نوری میان آوردند آن بیچاره بمسجد آمده بگریه و افغان و خاطر پریشان در مجمع درویشان در دل نهاد کرده گفت ای یاران این چه ناز و گداز ست که خود را من نموده و دلم را ربوده اکنون که ناشاد و خانه برباد آمده ام این می گویند و میرانند من بیچاره چه کار کنم و کجا روم بنوعی این ماجرا بزبان آورد که بسیاری از حاضران را استیلای گریه واندوه از هوش برد و شوری عجیب برخاست تا بگوش حضرت خواجه رسید پرسیدند که چه شور ست معروض داشتند ؏ گر لب شیرین تو شور یست در هر خانه + تبسم نمودند آن درویش را طلبیده تلقین

ذکر و جذبهٔ الٰهی نواختند ـــــــ تا نگرید طفل کی جوشد لبن ـ تا نگرید ابر کی خندد چمن ـ
طریق آن حضرت قدس الله سرهٔ العزیز آن بود که هر گرامی پذیر فتند نخست
توبه اش میدادند و اگر عشق و محبت آن طالب را بخود بسیار میدیدند بطریق
رابطهٔ و نگاهداشت صورت خود بتحقیقت جامعه اش امر میکردند و بسیار کشایش
وی را ازین احضار و نگاهداشت صورت شریف پدید ار میگشت خواجه
برهان نام از خواجه های دهبیدی که از اکابر خود نسبتها و اجازتها یافته بود
بخدمت ایشان رسید و طلب افاده و افاضه نموده ایشان وی را
به نگاهداشت صورت خود دلالت نمودند و وی در تعجب رفت و با محرمان خود
گفت این شغل مناسب حال جمعی ست که اول قدم درین راه نهاده باشند
مرا ایشان کرم نموده بمراقبهٔ عالی تر ازان اشاره نمایند دوستانش گفتند امتثال
امر باید نمود و از فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ناچار به نگاهداشت
صورت مبارک پرداخت دو روزی رفته بود که آن صورت او را فرو گرفت و
نسبت عظیم بر وی استیلا نمود تا غلبه سکرش بجایی رسید که با وجود تمکین و کبر
سن مقدار دو ذراع از زمین می جست و هر سوی خود را بدیوار و اشجار میزد تا آنکه
چند تن که از جوانان وی را گرفته بودند قوت شان به نگاهداشت او وفا نمی کرد
تا دید آنچه دید اما بیشتر طالبان را ذکر دل بطریقی که مقرر اکابر این سلسله است
دلالت می نمودند جمعی را بذکر نفی و اثبات و برخی را بذکر اثبات صرف یعنی ذکر
ذات عز شانه و از غایت سریان نسبت آنحضرت قدس سرهٔ بسیاران بمجرد
دیدن ایشان مجذوب و مغلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بوده که نظر
بجمال ایشان کشوده زعقه زده از منبر بزیر افتاده شبی از شبهای ماه رمضان
حضرت ایشان ما قدس سرهٔ بدست خادمی به آنحضرت فالوده فرستاده اند

چون آن خادم از کوهیان ساده لوح بود بدروازهٔ خاص رسیده حلقهٔ در زده حضرت خواجه دیگری را بید از نکرده خود برآمده اند ظرف فالوده را از دست او گرفته فرموده اند نام تو چیست معروض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد مائی بابائی بحجرهٔ مراجعت آن خادم ویرا جذبهٔ سکر و نسبت فرو گرفته و فریاد کنان وافتان و خیزان خود را بحضرت ایشان ما رسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال چیست بشورش و مستی تمام میگفته که همه جا چه در حجر و چه در شجر و چه در زمین و چه در آسمان نوری بیرنگ بیغایت و نهایت می بینم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت ایشان ما فرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقابلهٔ آن آفتاب پرتوی برین ذره افتاده فرداش بخدمت خواجه رسانیده اند تبسم فرموده اند ع بروز حشر شهیدان چو خونبها طلبند + تبسمی کن و خاموش کن زبان همه + گویند روزی عسکری بملازمت ایشان آمد ایشان بتقریب طهارت از مسجد بیرون رفتند خادم این سپاهی بیرون و رعنان اسپ گرفته ایستاده بود حین تنحنح و استبراء نظر کیمیا اثر ایشان بران خادم افتاده بوده چون مسجد درآمده اند خبر رسیده که خادم آن عسکری را جذبه و بیخودی بر خاک افگنده است و میان اسپان چون گوی هر سوی غلطان ست و از قبیل شام تا پاسی از شب همچنان در اضطراب بوده بناگاه بشوریده و روی ببازار نهاده و همچنان در صحرا بیرون رفته دیگر هیچکس از وی خبری نیافت سیّدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله فرمودند صبیهٔ ما مرضعه داشت بکرات آن مرضعه را دلالت بمریدی حضرت خواجه کردیم وی ابا نمود تا روزی آن صبیه را بتقریبی مصحوب آن مرضعه بملازمت حضرت خواجه فرستادیم ایشان آن طفل شیرخواره را در کنار مبارک گرفته شفقتها نمودند آن طفل دستی بمحاسن شریف ایشان برده موی از لحیهٔ مبارک بدست او بماند فرمودند

طفلک سیراز یادگاری میگیرد در حدود همان ایام انتقال فرمودند وان موی مبارک تا امروز به تبرک و یادگار ماندست مرا از زلف تو موی بسندست فضولی میکنم بوی بسندست چون آن مرضعه بخانه مراجعت نمود ساعتی نرفته بود که آثار هستی وجذبات بر دپیچیدن گرفت و وی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآورد و بیهوش بیفتاد و از پهلوی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه یاران معاینه می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد پرسیده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت بساعت حضرت خواجه بصورت مهیب عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری مرا از جان ربوده دیگر نمیدانم که چه شد جز آنکه دل خود را الله گومی یابم سیدی گفتند بحضرت خواجه قدس سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم ذکرش فرمودند وآن صالحه امروز در فیروزآباد از النساء صاحب احوال ست وآن صبیه سیدی که در خانه راقم ست نیز از مین آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان ما او را بسر حلقگی بعض نساء ذاکرات مامور گردانیده اند وآئین نازنین حضرت خواجه از غایت مخلص پروری و شفقت گستری آن بود که هر را التعلیم ذکر میفرمودند همران اثناء تعلیم ذکر همت و توجه شریف شامل مال وحال او میداشتند و راه نقوش گونیه برادراک حقیقت جامعه و می بستند گویا سر چشمه نقشبندی را بظهور می آوردند لمحه زبان ولش بذکر گویا میشد وحضور و جذبه وی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطیدند وبرخے از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضے را همران کیفیت عوالم مثال با ارواح یا معانی منکشف میگردید و بروزها می کشید تا هم نظر ترتیب ایشان بصحو وافاقتش می آوردند مصداق الشیخ یحیی ویمیت بظهور می پیوست واین عنایت ایشان بر سبیل تعمیم بود حضرت ایشان ما قدسنا بسره الاقدس روزی بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بذکر و حصول جذبه ور

بدایت تعلیم مر طالبان این طریقه را از لحاقات لازم البرکات حضرت خواجه ما ست
قدس سره بنده معروض داشت که مگر سابقا معمول این اکابر نبود فرمودند که بود اما
بدین تعمیم در بدایت نبود ونیز فرمودند که چون سر اختیار این شمول وعموم را از حضرت
خواجه خود پرسیدم فرمودند از ان روزگار تا حال در طلب وهمت اهل ارادت
نقصان وفتور بسیار رفته وحوصله های طلاب راه تقلیل گرفته وفور شفقت بر ان
داشت که بی مجاهده وسعی وتردد ایشان شربی رسانیده شود تا پیادگان بادیه طلب
را مرکبی باشد وبرودت شان بحرارت مبدل گردد چون حضرت ایشان این حکایت
بآخر رسانیدند آهی برکشیدند واین دعا بر زبان راندند که جزاه الله عن الطالبین خیر
الجزاء وهم حضرت ایشان طاب ثراه بتقریب قوت کامله پیر بزرگوار خود در افاضه
این نسبت گرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب آنیشان این خواست در
خدمت ایشان یکی از رسایل شریفه ایشان را بنیت حصول حضور بگذراند حضرت
خواجه دو روزی آن رساله را بوی درس گفته درین اثنا فرمودند ای فلان نسبت
از ان نزدیکترست که آنرا از رسائل توان اخذ نمود وصفت شفقت وترحم حضرت
خواجه ما قدس سره تا غایتی بود که وقتی در لاهور قحط وعسرت افتاده بود دران
عسرت حضرت خواجه دران شهر بودند تا چند روز نخوردند هرگاه طعام نزد ایشان
حاضر میکردند میگفتند از انصاف نباشد که یکی در کوچه از گرسنگی جان میداده باشد
وما طعام بخوریم وانچه حاضر می بوده همه را بر گرسنگان میفرستاده اند وخود بقوت
روحانی که میراث أبیت عند ربی ست میگذرانده چون از لاهور متوجه دهلی
شده اند بسیاری بوده که هنوز فرسخی بل میلی طی ننموده بوده اند که عاجزی
در نظر ایشان می درآمده که پیاده میرفته ایشان از مرکب فرود آمده وی را
سوار میکرده خود تا منزل پیاده می آمده اند ودستار بر سر میکشیده که آشنائی

براین عمل خیر ایشان اطلاع نیابد و چون نزدیک بمنزل میرسیده اند به نیت اخفا باز
بر آن مرکب سوار میشده اند و این شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بوده
تا گویند شبی ایشان به تهجّد برخاسته بودند گربه بر لحاف ایشان آمده خفته بوده حضرت
تا روز همچنان از سرما محنت سخت کشیده اند و به بیداری آن گربه راضی نشده اند
و اگر خارقی هم از ایشان بظهور رسیده از وفور شفقت بر خلق الله بوده مثلاً از
جمله خوارق ایشان این سه خارق ست که بر نگاشته می آید چون ملاحظه نموده می آید
موجب ظهور آن باوجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده
خارق اول آنکه یکی از فضلای دهلی که بکری بعقد در آورده بود سالها رفته او را
فتحی روی نداده از ادعیه وادویه اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزی
که ایشان بجای سواره میرفته اند و رعنان در آمده به نیاز تمام قصه را معروض
داشته التماس زوال عنیت نموده حضرت خواجه را دل بر شفقت کشوده از
مرکب فرود آمده او را در کنار شریف کشیده معانقه سخت نموده اند و فرموده اند
که رفته متوجه شوید که فتح ست وی همان لحظه در خود قوت غریب دیده رفته
و بسهولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفه را طفلی سه چهار ساله
از سر دیوار حصار فیروزآباد که زیر دیوار فرش سنگین ست وارتفاعش قریب
بسی ذراع بزیر افتاده چنانکه از سوراخهای گوش آن طفل خون بر آمده و نفسش
منقطع شده مادر آن طفل بگریه وزاری و بی آرامی و بیقراری چاره جز آن ندیده
که سر در قدم محترم حضرت خواجه نهاده التماس زندگی او نموده حضرت خواجه
چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجه و تصرف خود را در پرده بسی پنهان
میکرده اند کتاب طب طلبیده اند و فرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل
نخواهد مرد حاضران تعجب میکرده اند که کدام کتاب مبین این معنی ست آنگاه

لحظه خاموش شده اند آن طفل مختصر بحال خود آمده حاضران را حیرت تمام روی
نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوهٔ مروت و صلاح به بعض همسایها ستمی نموده
ایشان از مشاهده آن ظلم او بی آرام شده آن سپاهی را نصیحت فرموده اند اما او
از غایت ادبار بخت اقبال نموده حضرت خواجه از غایت ترحم بحال آن مظلوم متغیر
شده بآن ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار می باشند که
بسیار غیور اند خبردار باش دران دو سه روز آن ظالم را بتهمت دزدان افشاری
گرفته بقتل رسانیدند و حکایات که از تحمل و بردباری ایشان از اصحاب ایشان
شنوده ام بدفترها نگنجد جوانی از همسایهای ایشان که مرتکب منکرات می بوده
انواع شرور از وی بظهور می آمده ایشان آنرا می شنوده اند و متحمل بوده اند روزی
آن شریر را شحنه باشارت خواجه حسام الدین سلمه الله در قید و حبس کشیده این
خبر بحضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین را طلبیده عتاب فرموده اند خواجه
بعرض رسانیده که بس فاسق و شریرست چنانکه شرارت او متعدی و متجاوز است
حضرت خواجه آه سرد از دل پر درد کشیده فرموده اند آری چون شما خود را صالح
باصفا و خیر یافته اید او در نظر شما طالح و کدیر و شریر می در آید ما که بهیچ وجه خود را
ازو ممتاز ندانیم چگونه برزبان زبان او رانیم این فرموده اند و وی را از حبس
خلاصی داده اند و وی ببرکت شفقت ایشان از صلحا شده و این نسبت انکسار
و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طالبی ناگاه جریمه صادر
میشده و بایشان میرسید میفرموده اند اینها اثر بد صفتی ماست هرگاه در ما بدی
باشد ناچار برینها منعکس میگردد این فقیران چکنند و اگر از کسی مکروه شرعی
میدیدند بتصریح و شدت امر معروف نمیکردند بل به لینت و کنایه و تمثیل میفرمودند
چنانکه ناچار دلنشین آنکس میشد و سبب بر تصریح ناکردن امر معروف بنسبت آن بود

که خود را از سائر ناس ممتاز نمیدانستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان و در مجلس ایشان نمیگذشت و اگر کسی را اراده تخفیف مسلمانی در حضور ایشان بخاطر میگذشت ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند راقم حرف گوید روزی در زاویهٔ مسجدی از مساجد تنها نشسته بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوهٔ اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود یکمرد دیدم دانم که چون اوی لطفی و بردباری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواجه ما را گرفت و گفت بر مزار شریف خواجه قطب الدّین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه محمد باقی قدس اللّٰه سرهٔ الاقدس تشریف می آرند خادم مزار در جائیکه قریب بر مزار بود برای ایشان سریری نهاد و بران فرشی وسادهٔ بگستر و پیش از درآمدن آن حضرت خواجه یکی از فقرای بی قید درآمد نظرش بران سریر و فرش افتاد گفت این چیست و برای کیست گفتند برای فلان عزیز آن بی قید بخشونت و درشتی تمام زبان بمذمت و دشنام ایشان کشوده درین اثنا حضرت خواجه درآمدند و آن بی قید پیش از پیش بحضور ایشان بهرزه گوئی پرداخت و گفت ای فلان توجه لائق آنی که اینجا برای تو فرش افگنند جمع کثیر از درویشان خواجه که حاضر بودند بی آرام شده میخواستند وی را تنبیه و تعزیب نمایند حضرت خواجه همه را بنگاه خشم آلود از آن اراده باز داشتند و خود نزدیک آن شتام رفته تیزی تمام عذر درمیان آوردند و گفتند چنانستی که شما میفرمائید من چنین و چنان چه لائق آنم این کار بی اشارت و تعلیم من شده بخشید و بشومی من مغز خود را خالی مکنید و بر آستین مبارک عرق او را از جبین او می چیدند و تواضع می نمودند آن گاه درمی چند طلبیده بوی میدادند راوی گفت من هیچ تغیر و تذبذب در حال و گفتار خواجه ندیدم آن زمان مرا یقین شد که نفس ملکی که میگفتند درین عالم بوده آ

وبسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم و زر میفرستادند که
به صواب دید ایشان بفقرا منقسم گردد آنحضرت با وجود تفرید و آزادگی شفقةً علی
خلق اللہ خود متوجه شده بمستحقان قسمت میکردند و در ضمن آن مبلغی از سرکار خود
نیز میدادند مع ذلک بعض محتاجان دور از کار زبان طعن میکشودند اصحاب ایشان
میخواستند بمنع آنها بکوشند آنحضرت بآئینی راه انکسار می پیمودند که یاران را غضب
از سر میرفت و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً بر نیستی و کم
دیدن خویش و بردباری دلالت مینمودند و آنرا دلیل راه عرفان میفرمودند و
اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج درین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء اللہ
سبحانه و زهد و استغنا ایشان از امتعهٔ دنیویه تا بحدی بود که سخن امور دنیوی هرگز
مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری درین
امور برای خود و درویش نمیکردند و در حق مریدان رشید جز بفقر و مسکنت و فاقه
و قناعت نمی خواستند و میفرمودند هر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین دانند که مارا
بوی در محبّت دینی نقصانی هست بعضی توانگران که از اهل ارادت بودند التماس
آن می نمودند که کفافی برای فقرای آستان ایشان معیّن نمایند ایشان در حق
جمعی که نسبت معنوی بآنحضرت درست کرده بودند رضا نمیدادند و بادون ایشان
را مجوز میداشتند و از غایت تنفر که ایشان از قبول امتعهٔ دنیویه بود وقتیکه عزم
جزم سفر حجاز کرده بودند عبد الرّحیم خان المشتهر بخانخانان نام که از مخلصان این
طائفه بود و خصوصاً بحضرت خواجه با عقیدت و ارادت تمام داشته چون آن
خبر بشنود صد هزار روپیه که بزبان هند لک نامند بخرج زاد و راحلهٔ ایشان و درویشان
مرسل داشته عرض نمود که بقبول آن بر من منت نهند چون حضرت خواجه آن بشنود

روی درہم کشید فرمودند بچ رفتن چون مائی گرای آن نمیکند که اینہمہ سیم و زر
مسلمانان را صرف خود کنیم و ضایع سازیم نیذیرفتند و بازگردانیدند و بی تقیدی
ایشان در ملبوس و ماکول و مسکن تا بحدی بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب
و مطبوع نزد ایشان می آوردند ہرگز نے گفتند که غیر این بیارند و کذلک اگر چندین روز
جامه در بدن شریف مانده شوخگین میشد نمیفرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین در
خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن شکسته شدی یا از خاک و خاشاک پر گشتی از انجا
که غرق لجه تسلیم و رضا بودند اظهار تعمیر و تنظیف و تنویر آن ہرگز نمیکردند باوجود این
ہمه تسلیم و فنا در فتگیها و ضعف بدن که ہمیشه ایشان را بود در دوام وضو و تکثیر
طاعت شغف تمام داشتند بعد از ادای نماز عشا که بحجره تشریف می بردند قدری
مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد برخاسته تجدید وضو نموده
دوگانه گذارده باز میگشتند باز چون اعضا بضعف و درد می آمد چنان میکردند
اکثر شب چنین میگذشت و احتیاط در لقمه تا بحدی میفرمودند که ہدیه که میر سید
اگر چه آنرا بحکم حدیث صحیح نَحْنُ لَا نَرُدُّ الْهَدِیَّةَ رد نمیکردند اما آنرا بخصوصه خرج ہم نمیکردند
بل از محل اطیب قرض حسنه میگرفتند و در بدل آن آنرا میدادند که بحکم فقها آن
درجه دیگر در حلت پیدا میکند و تاکید تمام میفرمودند که پزنده طعام با وضو بود بل از
ارباب حضور و صفا باشد و ہنگام طبخ بحرف دنیاوی نه پردازد و میفرمودند از
لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود دودی میخیزد که مجاری فیض را می بندد و
ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند و ہمه مریدان را برین احتیاط
ترغیب میفرمودند و جمعی که فی الجمله مسامحت دران جائز میداشتند ضرر آن را
در احوال آنان معائنه می نمودند روزی یکی از درویشان صاحب حال و کشف
آمده معروض داشت که در کار خود بستگی می بینیم و در باطن کدورت می یابم ندانم

چه تقصیر از من سرزده آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او
معروض داشت که لقمه همان لقمه هر روزه است ایشان فرمودند رفته نیک تفحص
نمائی که غیر ازین معلوم نمیشود البته در جزوی از اجزا آن فتوری رفته چون نیک
تفتیش نمود معلوم شد که دو سه چوبی برای سوختن که نه از ان چوبهائی احتیاطی
بوده داخل کرده بودند وکذلک در همه امور عمل ایشان بر عزیمت واولی بوده
از انجا که در کتب احادیث در قرآت فاتحه خلف امام مرویات کثیره صحیحه آمده
چندروز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام قرآت نمایند درین اثنا امام
الائمه سراج الائمه امام ابوحنیفه را رضی الله عنه در معامله دیده اند که قصیده غرا
در مدح خود میخوانده اند که ازان این مضمون مستفاد میگردیده که چندین اولیاء
کبار در مذهب من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرآت خلف امام نموده اند واین
احتیاطها که در لقمه گفته شد از نزاکت وصفای نسبت لطیف شریف ایشان
نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفا تاب نفس هم ندارد ازینجا بوده که در صف جماعه در
جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده میگردانده که اگر بیگانه می بوده
فی الحال غفلت ونقصان او یا خطرات او در آئینه ایشان منعکس می شده
روزی یکی از درویشان که محتاج لحاف بوده و در خاطرش التماس طلب آن
عبور مینموده با ایشان نماز کرده آن خطره او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای
نماز فرموده که بفلان وسر که احتیاج لحاف دارد بدهند آن درویش میگفته که همیشه
ازان روز ترسان می بود که مبادا خطره که موجب ملالت ایشان باشد برمن
بگذرد وتفرید ایشان را آن پایه بود که از بدایت تا نهایت بهیچ یک از احوال بلند
ومکاشفات ارجمند سرهمت ایشان فرو نمی آمد در عین بحر یافت دم از نایافت زده
خشک لب بوده اند این رباعیه شریفه نیز دلالت برین حال ایشان می نماید رباعی

در راه خدا جمله ادب باید بود + تا جان باقیست در طلب باید بود + دریا دریا اگر بکامت
ریزند + گم باید کرد و خشک لب باید بود + روزی عزیزی یکی از مخلصان ایشان
کتاب نوشته بود ایشان بر ظهر آن کتابت رقم نمودند که دریغ این عاجز گرفتار را
قوت کار نماند و اگر نه بتوفیق الله تعالی درین دو روزهٔ عمر دیوانه وار ماتم بازماندگی
خود میداشت و در جست جوی کیمیای مقصود تک و دوی می نمود وزندگانی
فدای این راه میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز دردی و آشوبی کرامت فرماید
که کار دو جهانی خود را در قبضهٔ اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتاریها فارغی بیایم
آمین یا رب العالمین امیدازان برادر آنست که روی بر خاک نهد و از برای
حصول این آرزوی فقیر از خدای عز و جل بخواهد که دعاء الغائب للغائب اسرع
اجابةً آمده والدعاء از خدمت شیخ تاج الدین سلمه الله شنودم که گفت روزی حضرت
خواجه ما را وقتی رو داد که همچنین بندهای قبا گشاده با سینهٔ عریان و دستار
پریشان متوجه ساحل دریا شدند آثار شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوه عظیم
از ایشان ظاهر بود من در قفاء ایشان نیز رفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن
من اطلاع یافته باز آمده و در تمام فرمودند که ای فلان آنقدر واردات و احوال
و فیوضات و انوار و اسرار میریزند که اگر این دریا سیاهی شود از نوشتن آن
کوتاهی کند اما مرا ازینها چه که مطلوب من از دید و دانش دورست له قدس سره
طلب بیچون و مطلب بیچگونه + نه آنرا شبهه و نی این را نمونه + وهم شیخ تاج الدین
حکایت کردند که روزی در صف جماعت نماز در پهلوی ایشان بودم در میان
نماز آثار استیلای گریه و اضمحلال از ایشان احساس نمودم بعد از ادای
نماز همچنان حیران و گریان بحجره شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم
همچنان ایشان را گریان و کثیر الاحزان یافتم بعد از ساعتی گستاخی نموده پرسیدم

که سبب این گریهٔ بی اختیار و اندوه و آشفتگی بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر و ما را
بدین درد بگذار ازانجا که بعنایت ایشان بس دلیر بودم الحاح نمودم فرمودند در
عین نماز که معراج مومن ست روح من در طلب مطلب وراء الوراء عروج نموده
در جست وجوی آن چندانکه مقدور داشت این مرغ پر و بال زد بدستش هیچ نیامد
ناچار حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این گریه ازین حسرت بود
و هم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در حجرهٔ خاص ایشان در آمدم ایشان را
بغایت مغلوب و مستهلک دیدم در حکایت شدم اما آثار شعور بکلام خود در ایشان
نیافتم بشنیدن گفت و گو و سوال در میان آوردم تا بعد ساعتی چند بتکلم آمدند و ساعت
بساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد ازان فرمودند فلان کس امروز عجب رسیدی
و کلمینی یا حمیراء ای ماشدی که در حیرت و دهشت و نیستی عجب رفته بودیم هم ازین غلبه
تفرد ایشان بود که سر بمشیخت و صحبت داشتن ایشانرا اصلا نبود و ایام توجه
ایشان تربیت درویشان بدو سه سالی نکشید چون حضرت ایشان ما قدس سره
ازین انتظار و التطاف ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه بتعریف و چه بتکلیف با یشان حواله
نمودند چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و خود
انزوا گزیدند و بشیوهٔ قطب آفاق بوعلی دقاق قدس الله سره بدرد و اندوه عظیم
سر بگریبان نیستی در کشیدند و جز بنماز جماعت بمسجد جامع نمیشدند و هر که ایشانرا میدید
ناچار از حدیث مَن اَرادَ اَن یَنظُرَ اِلیٰ مَیِّتٍ یَمشِی فِی وَجهِ الاَرضِ فَلیَنظُر اِلیٰ
اِبنِ اَبِی قُحافَةَ یاد میکرد مع ذلک از هیبت و دهشت دیدار ایشان که هر جا میبود
نقش دیوار میشد و غافلان را بمجرد دیدن ایشان بمصداق خیارا اذا رأوا ذکر الله
بظهور میرسید تا بجائیکه روزی عبور ایشان بیکی از قراء که سکنهٔ آن مزارعان

بمزار

هنود بوده بوقوع انجا سیده بجردی که نظر آنجماعه برایشان افتاده با همدیگر میگفته اند
که این عجب مردیست که از دیدن او خدا بیاد ما آید و از عظمت صحبت بل رویت
ایشان چه آشنا را و چه بیگانه را سخن بر لب و مدّعا در دل می خشکید و با این همه
انکسار ایشان از دهشت ایشان بسیار مردم دانا از جا میرفتند عزیزے از
اعلام فضلائے معمّر گفت روزی رسیدم بصف جماعت نماز که برپا شده بود در
صف حضرت خواجه نیز بودند در صف پیش جای نبود مگر پهلوی حضرت خواجه
که از ادب ایشان درویشان فرجه گذاشته بودند مرا چون بخواجه اعتقادی چندان
نبود و ایشان را طفل دیده بودم و الحال قیاس بخود خردسال یافته رعایت
ادب بخاطر نیامد و آمده خود را در فرجه درج کردم ساعتی نرفته بود که دیدم شکوه و عظمت
خواجه بر دلم حمله آورد چندانکه خود را از آن میکشیدم فائده نمیداد تا بحدی رسید
که بی اختیار در عین نماز اندک اندک خود را بر قفا میکشیدم و تا بجای رسیدم
که اگر قدم عقب بگذارم از صفه بیفتم خبردار گشتم و از مشاهده این معامله از مخلصان
حقیقی آن عارف بزرگوار شدم و با این همه ابهت گاه از جوش قلق و سقوط وهم
خلق تنها در کوچه و بازار میگذشتند و در زیر سایه دیواری بر خاک می نشستند
با این همه مستیها و فروتنیها و حیرت سر موی در امور شرعیه و التزام عزیمت
فتوری نمیرفت و سماع و رقص را آنجا بار نبود و وجد را آنجا مجال نه تا بحدے
که روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بجهر گفت الله ایشان فرمودند باو
بگوئید که آداب مجلس ما را داشته بمجلس ما بیاید و اگر از مریدان ترک ادبی بظهور
میرسید بظاهر وی را خشونت نمی نمودند و نمیراندند بتقریب ظاهری خود کجا امّا
باطن خود را از وی میکشیدند یا او بستگی در احوال خود میدید یا در خواب و واقعه
بوی امری می نمودند تنبّه میشد ای تو مجموعهٔ خوبی ز کدامت گویم شاهد

عظیم بر علو رتبهٔ ایشان همین بس که دو سه سال بر مسند مشیخت بوذند درین مدت قلیله چه مردم که از خوان دولت ایشان روزی مند گردیدند و چه برکات و آثار که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسلهٔ طریقهٔ نقشبندیه که درین دیار غریب بود ترویج تمام یافت با آنکه بسیار از مشایخ این سلسله آمده سالهای بسیار دران دیار مانده بوذند اما برکات این دو سه ساله در آن سالها کجا بود وکما لا یخفی فاضلی با این حقیر گفت بعضی شیخان بزرگ صاحب حال وقال درین روزگار شصت هفتاد سال در هند شیخی کردند معلوم ست که از ایشان که ماند شاهد بزرگی خواجه شما همین بس که بچهل سالگی رفتند و دو سه سالی هدایت نموذند و عالمی را بهره ور گردانیدند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان نخبهٔ فقر و نیاز و عرفان ارشاد بنیاد شیخ محمد بن فضل الله رحمهما الله شنود که تقریبی را در حق حضرت خواجه ما فرمود لنشان بزرگی این عزیز همین بس که سه چهار سال بیش بهدایت نپرداخت و تا امروز آثار و برکات آن روز افزونست گویند مدان چند روزهٔ ارشاد ایشان بسا شیخانی که آنحضرت در ایام ترددات طلب به صحبت آنها رسیده بوذند و فاتحه و دعا و تلقین ذکر از ایشان گرفته آنها نیز منجذب شده آمده از مریدان شدند و گویند بعد از قدوم هدایت لزوم ایشان بشهر معظم دهلی بعض مشایخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان غیرت بردند و توجهات گماشتند آخر فائده ندیده جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعض طلاب از جاهای دور رو بخدمت علیه میرسیدند و برخی در راه عزم بوذند که خبر انتقال ایشان شنوذند مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله گفتند جوانی را از اهل خراسان در آگره بدار الشفای حکیمی بیمار دیدم از حالش پرسیدم گفت مرضی چنین و چنان بودم در دکن حضرت خواجه باقی را در خواب دیدم و بعشق ایشان اینجا رسیدم

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه ملول شدم واکنون بمایرم وباین
حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت وزار بگریست اکنون چون حرف
انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر
شریف حضرت خواجه باجهل رسید که تکمیل تمام طبیعی انسانی دران است وتکمیل
معنوی را نیز دران اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این
جهان پرملال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنودید آه سرد
از دل سراپا درد برآورده میفرمودند خوش خلاص شده مراد آنحضرت باین خلاصی
تعری از لباس هستی موهوم بوده ومجرد شدن مشهود از خیال که لازم زندگانی
این جهانی ست چنانکه عارف رومی قدس الله سره الاقدس بزبان انتقال ترنم
این مقال بوده ؎ من شوم عریان زتن او از خیال ؛ تا خرامم در نهایات الوصال
دران ایام واقعه نسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود فبقیت وحیدا طریدا
فریدا ونیز درین روزها بیکی از ازواج الطاهره خود فرمودند که چون عمر من
بچهل سالگی رسد مرا واقعه عظیم بیشتر آید وبرای تفهیم او به طیبت آمده کف دست
مبارک کشوده نمودند فرمودند این خطیکه برکف منست نشانه آنست که گفته شد
هم درین ایام گویند روزی آئینه بردست گرفته یکی از ازواج خودرا طلبیده
فرمودند بیا تا باهم درین آئینه نظر کنیم آن عفیفه میفرموده در آئینه ایشان را
پیر سفید محاسن دیدم ترسیدم وگفتم بمن این چه مینمایند که من زهره مشاهده آن
ندارم متبسم فرمودند وخودرا بصورت اصلیه خود که محاسن عنبرین بود وانمودند
هم درین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکشوف خودرا خواب گفته
مذکور میکرده اند روزی برزبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها چنان معلوم
میشود که درین نزدیک کسی کلانی از سلسله علیه نقشبندیه فوت خواهد شد انگاه

انتقال حضرت باقی بالله قدس سره در سنه ۱۰۱۲

فرموده اند که جای در کنار شهر دهلی باید اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرد و همان جا
مدفن شد درین باب بعض خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازت
معلوم نشده ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند
برای غرضیکه ترا آورده بودند تمام شد الحال سفر باید کرد مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد
که میگویند قطب زمان در گذشت درین حین من قصیده غرا در مرثیه خود میخوانم
و تعریفات عالیه دران مندرجست چون بواسطه شهر جمادی الثانی سنه هزار و دوازده
رسیده امراض بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجه احرار رضی الله ۱۰۱
عنه را بخواب دیدیم که فرمودند پیراهن بپوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجه
تا تبسم نموده بر زبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم و الا کفن هم پیراهنیست و همچنین
یکی از مخلصان که درین ایام ارادهٔ سفری داشت فرموده اند چند روز کسی جای
نرود که آخرهای بازار ماست بعض مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم
تحقیق می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیه میفرموده درین میان شبی ضعف غلبه
نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از تدلی بحال آمده فرموده اند اگر مردن
عبارت ازین ست چه نعمتی بوده است که ازان حال برآمدن خوش نمی آید روز شنبه
بست و نهم ماه مذکور اثنا اختصار ظاهر شدن گرفته بنظمهای که متضمن وداع
یاران باشد می نگریسته اند و اصحاب میگریسته اند و ایشان تبسمی و تعجبی مینموده اند
گویا افادهٔ آن میکرده اند که عجب از شما که در دلیشانید و از دایرهٔ رضا بقضا بیرون
آمده جزع می نمائید درین اثنا بر زبان درویشی کلمهٔ متبرکهٔ یا آله العالمین رفته
بسرعت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران
گفته این توجه و تحرک از ایشان از شوق استماع نام محبوب بود و ازین سخن آب
در چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که جهر اند کر اسم ذات مشغول

شده اند وهمچنان الله گویان جان بجانان سپرده رضی الله تعالی عنه بعد از
انتقال موضعیکه خاطر خلص اصحاب ایشان بران قرار گرفته برای قبر حفر نموده
چون جنازه را درویشان و لریشیان برداشته انداز دیوانگی که حاملان را بوده
تا آنجا که حفر قبر نموده بوده اند تابوت را نبرده اند بل بزمین دیگر برده فرود آورده اند
بعد از فرود آوردن دران زمین چه بینند که این زمین مکانی بوده است که روزی
حضرت خواجه بتقریبی را با یاران بآن موضع رسیده آنجا را خوش کرده وضو
ساخته دوگانه گذارده بودند وخاکی ازان موضع پاک بدامن مبارک ایشان
چسپیده بوده بر زبان شریف رانده اند که خاک این موضع دامنگیر ماشد لاجرم
درهمان مکان که جوار قدمگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم است
ونزدیک شاهراه آن شاه اقلیم ارشاد را گنج وار نجاک سپردند وامروز بیمن سعی
خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی حوالی آن قرار از آبشار واشجار
واز هار بهشتی شده بیزار دیبتر کی وبنفع + شمع مزار او همه نور غفور باد + دلهای
زایران درش غرق نور باد + فضلا وعرفا مرثیها با تواریخ انتقال رقم زده اند اینجا
بایراد تاریخ منظومه که راقم را روی داده اکتفا میرود + ذاتی که بدوست بود باقی +
از خود همه فانی الصفت بود + بر خالق خویش جملگی عشق + بر خلق تمام عاطفت
بود + وی تشنه دلم بسال فوتش + خوش گفت که بحر معرفت بود + فصل سوم
در کلمات لطیفه وانفاس شریفه ایشان مخفی نماند که حضرت خواجه ما را
قدس سره رسائل دقیقه زیباست ومکاتیب بدیعه دلربا وکذلک منظومات
خجسته دارند بعضی مکاتیب ایشان بتقریبات محرر گشته ونیز برخی داخوال
اصحاب ایشان بتحریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه از بعض رسائل شریفه ونیز
از ملفوظات متبرک که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایراد برکات چهلگانه

که موافق سن عمر گرامی ایشان ست زبان قلم را شیرین میسازد و بعون الله و توفیقه باب تقریب بیان معنی استعاذه نگارش فرموده اند که شک نیست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت تکلم بکلمه تعوذ با علی مرتبه معنی آن متحقق بوده اند پس طریق متابعت آنست که بمجرد گفتن این کلمه اکتفا نه نمایند و نخست باطن خودرا عاجز محض شناخته در دفع وساوس شیطانیه التجا بقادر مطلق میارند تا قرات کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشهای پراگنده شیطانیه دست دهد این قسم تعوذ از مقوله توکل ست یعنی خدایرا سبحانه وکیل خود اخذ کردنست و قدرت روی اندود خودرا بگوشه گذاشتن این توکل از فروع ایمانست چه هر که ایمان آورد بآنکه آفریدگار جزو کل الله ست دانست آنرا که هر فعلی و صفتی که از وی و از غیر او بظهور می آید همه محض قدرت آفریدگارست وحده لا شریک له آنکه در خزانه هستی او امر نیست موجود یا البته موجود خواهد شد که بآن دفع ضرری یا جلب منفعتی نماید حضرت حق سبحانه بعد از انکه پیغمبر خودرا امر بتعوذ کرده میگوید که انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون یعنی پناه بخدا گیر از شر شیطان رجیم که نیست تصرفی و سلطنتی شیطان را بر آنها که ایمان آورده اند و به مقتضای ایمان پروردگار خودرا وکیل خود اخذ کرده اند اینک شاهد صادق بر انچه بیان نمودیم انشاء الله العزیز مارا نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این معرفت فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و اراده تلاوت بحقیقت ایمانی که مورث این قسم تعوذ شده کاملی متحقق شود بقرب فرائض مشرف خواهد شد چنانچه فاجره حتی یسمع کلام الله را اکابر تحقیق درین مقام داشته اند دران وقت زبان قاری حکم شجره موسی خواهد داشت باب ایضاً در تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت حق سبحانه پیغمبر خودرا صلی الله علیه وسلم فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطا

الرجیم این امر متضمن أمر ففروا الی الله وتقرب الیه ست چه استعاذه التجا بکسے بردن ودر جوار او رفتن ست پس سنی متابع را سزاوار است که بعد از دید عجز خود در پناه حق بگریزد و حق را در دفع وساوس بوکالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار او شود ودر اداء کلمات وتدبر معانی آن توجه پراگنده نکند که او حافظ و وکیل است چنانچه میباید بظهور می آرد حضرت امام همام حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما میفرمودند حق سبحانه مثل را یعنی خاطر غیری را هنگام نماز در ما نیافرید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا در فقرات احراریه مسطور ست که نسبت ما بحقیقت نسبت اهل بیت ست و از آنچه ایشان نسبت خود را شرح داده اند روشن میشود که معنی سخن حضرت امام آنست که هنگام نماز در ما انشائی از ملک و ملکوت نیست نه آنکه ایشان هستند لیکن لباس غیریت از در برکشیده اند چنانچه در قرب نوافل با وجود لباس غیرت نسبت غیریت از ایشان برافتاده چنانچه ارباب توحید صوری را میباشد این قسم تعوذ منتهی را دست میدهد و نزدیک باین کسے را که نهایتش در بدایه مندرج باشد لیکن جماعتی را که به یقین ایمانی مشرف اند مرتبه اخیر احسان را باید که از دست ندهند الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک ب در تفسیر سوره فاتحه رقم فرموده اند تواند بود که مراد از عبادت در کریمه ایاک نعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن بنده است بر وفق اراده الٰهی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و درینصورت ایاک نعبد بحسب معنے مثل مالک یوم الدین میشود یعنے مالک جمیع احوال و اوقات تو ئی و ایاک نستعین تا آخر داخل دعاست یعنے از تو یاری میجوییم که صراط مستقیم را نمائی تا سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری ما بر وفق رضای تو شود و در صورتے که ایاک نعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود ازان اظهار انقیاد خود است

و مقصود از ایاک نستعین یا همان معنی که مذکور شد یا اظهار آنکه این انقیاد در همه خلق و توفیق
تو میدانیم یا طلب ثبات در انقیاد دیگر برنگاشته اند که مراد از صراط مستقیم در کریمه
اهدنا الصراط المستقیم باجماع صدیقان و محققان صراط اهل سنت و جماعتست
از آنچه در الهیات و ثواب و عقاب آخرت گفته اند صاحب فتوحات مکیه رضی الله
عنه که عقیده چند بر عقاید ظاهر علما افزوده بی آنکه نفی عقیده از عقاید آنان کند
چه خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت و خرابی هیچ نیست و بحمد الله که اعتقاد ما
برین تقریر تمکین گرفته و امید داریم که برین بمیریم و برین محشور شویم یکی از ان عقاید
آن بزرگ اینست که میگوید بنمای ما را صراط انبیا و صدیقان نه صراط آنها که همه
خلق بینند و از مبدء بهره ندارند خواه خلق صرف بینند چنانچه دهریه و طبعیه که
ایشان مغضوب علیهم اند و خواه بعنوان حقانیت می بینند چنانچه بعضی از صوفیه
که در توحید صوری معطل و محبوس اند که اضله الله علی علم در حق ایشان درست
است تمام بخود و امثال بخود گرفتار ند و روی توجه از مبدء گردانیده اند ایشان آن
ضال و مضل اند و نه راه آنها که همه را حق می بینند و بس عالم را خیال محض و
شعبده صرف انگارند ایشان نیز از راه بر آمده اند بپهلو بر سو فسطائیه میرفتند و نه
راه آنها که باوجود دید حق و خلق خلق را وجود علحده اثبات می کنند چه راه
ایشان بر شاهراه انبیا نیست انتهی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیة اینجا
حضرت خواجه ما قدس سره میفرمایند این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان
شاهراه انبیا نیست نه باین معنی ست که معرفت اینها خلاف معرفت انبیا
ست حاشا چه ایشان برگزیدگان اند بل مراد شیخ آنست که معرفت ایشان
آن وسعت ندارد که معرفت انبیا علیهم السلام پس صراط مستقیم در معرفت
۴۰ باعتقاد این صدیق کامل دید حق و خلق ست لیکن خلق را وجود علحده

نے بل چون وجود صورت در مرآت کہ می نماید کہ ہست وبحقیقت نیست واین
نمود بقدرت کاملہ حق وخلق عالم عبارت ازین اظہار ست وعالم در علم حق ثابت
است نہ آن اثبات کہ علمائے متکلم در صور علمیہ نسبت باذہان میگویند بل ثباتی
از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون وصفات در علم تنزل نموده
وحقائق عالم ظاہر گشتہ واین حقائق بعد از عود باصل وظہور در وجود چون
ظہور صورت در مرآت مخلوق وممکن شده وآثار وافعال ظاہرۂ ممکن از اصل است
چون ممکن پرده دار شده بحکم لون الماء لون انائہ محجوبان را در تصور می اید کہ فعل
واثر از ممکن ست والہکم الہ واحد لا الہ الا ہو الرحمن الرحیم ۵ در تحقیق کریمہ وہو معکم
اینما کنتم تمیق فرموده اند کہ سر معیت غیب ہویۃ حق سبحانہ تعالی باشیا در غایت خفا
وبطون ست حقیقت این دریافت موقوف ست بر پے بردن بر تنزیہ مطلق واطلاق
صرف آنحضرت وتنزلات او بصور علمیہ وبودن آن صور برازخ بین الموجود والمعدوم
ای الجامع بین الوجود والعدم فانہ من خواص منزل العلم ۵ از تو اے ہر نگ
با چندین صور + ہم مشبہ ہم منزہ خیره سر + وہمچنین موقوف ست بر شناخت
آنکہ آن صور علمیہ را یک نسبت مجہول الکیفیتے بحضرت ظاہر پیدا شده کہ
آن حضرت در کسوت آن صور برآمده وآن صور آئینۂ اسما وصفات او شده
واسما وصفات او عین اوست فہو معکم فی العلم والعین روحا کان او مثالا
او جسدا لیکن معیت خانہ معیت اعمال ست با صور چنانچہ از اشجار وقصور مذہب
محققین کہ قصور واشجار آن موطن را بالذات باعمل یکے میگویند پس چنانکہ
عمل در موطنے عرض ست ودر موطنے جوہر آن ذات متعالیہ در مرتبہ منزه است
از تعین وتمیز واشارت وعبارت ودر مرتبہ قابل این امور ومعیت خانہ
عین ہمچون معیت نقطہ جوالہ است بادائرۂ موہومہ فی الخارج پس چنانچہ نقطہ را

بادائره یکے نسبتے واقع ست که واسطه ظهور دائره در خارج و نمود نقطه در کسوت
دائره شده همچنین ذات حق و غیب مطلق او را بقدرت کامله اش یک نسبتی به تنزلات
علمیه واقع شده که بسبب ظهور آن تنزلات در خارج و نمود آن ذات بحسب اسما و
صفات در کسوت آن تنزلات شده ف وهم بتقریب معیت مفهومه من الآیة
المذکوره رقم فرموده اند حضرت واجب جل شانه بی توهم حلول و اثنینیت و بی شائبه
چونی و چگونگی در همه جا با همه است سخن ساقی کوثر امیر المومنین علی ست رضی
الله عنه که هو مع کل شیء لا بالمقارنة و غیر کل شیء لا بالمزایلة اگر اثنینیت می بود لابد تقابلے
ے بود غریب صورت نے بست و اگر وهم محض مے بود چنانچه حکمائے حسبانیه میگویند
معیت راست نمی آید و هر آینه روے مے نمود آوازه العجز عن درک الادراک
ادراک درین مقام ست مریدان وجه مطلق و مشتاقان غیب هویة میگویند که
هرچه دیده شد و دانسته شد همه غیر ست بکلمه لا نفی آن مے باید کرد یکے از عارف
روئے قدس سره رسید که حق چیست و عقل کیست فرمود حق آنکه بهیچ وجه
مدرک نشود و عقل آنکه بهیچ وجه جز بیاد آرام نگیرد ع قلقے ست بے نهایت و دردیست
بے دوا ف بتقریب بیان کریمه فاینما تولوا فثم وجه الله فرموده اگر خواهی حقیقت
این معنی برتو انگند جوهرے فرض کن که هر چه بر صفات آینه مترتب میشود از صقالیت
و تدویر و غیره بر ذات او مترتب میشود و ذات او مثلا موجب نمایندگی صور میشود
بے زیادتے صقالت پس ذات او در خارج عین این صفات آمد و همچنین فرض
کن که هر یک ازین صفات را در خیال تو صورتی ست چون شیر که صورت علم
ست در مثال و بعد ازین فرض کن که صورت خیالی و منعکس شده اند در ان
جوهر یعنی یک نسبت مجهول الکیفیتے با آن جواهر پیدا کرده اند که سبب نمایندگی
این صورت شده پس هر صورتی ازین صور که رو آری در آنجا جوهر نیست و

کیفیت

بحقیقت ہمان جوہر رو آوردہ آن جوہر بااین صورتست ہرگجا این صورت ولیکن
آن جوہر منزہ ازین صورتست در خارج بوی از وجود خارجی بمشام این صور نرسیدہ
بیش ازین نیست کہ بقدر این صور صفات آن جوہر مشاہدہ مے افتد وبہرچہ رو
مے آرے ہمان صفات بل بصاحب آن صفات رو آوردہ میشود اگر ہزار سال
پرواز کنی وہزار اربعین بر آری تا جذبہ از جذبات الوہیت روی تنماید از صورت
اشباح وارواح را از نظر تو نا چیز نگرداند ومحبت ذاتی کہ مکمون سر تست در جلوہ
نیاید ونسبت مجہول الکیفیتے کہ مقوم ادراک ومقتدائے آن محبت ست وتعبیر ازان
جز با دراک بسیط نمیتوان کرد پیدا نشود مُرید وجہ اللہ نخواہی شد شناسائے
آن خود کجا شد درعنوان تحقیق معنی کریمتین مذکورتین این چند فقرہ نمکین
تازین ودلنشین تحریر نمودہ اند قدس اللہ سرقائلہا پاک ست خداوندیکہ فیض
اقدس خود اشیا را در عرصہ ظہور آوردہ وصفات وشیون خود را در پردۂ آن
ظہور از تنگنائے خفا وبطون بر آوردہ وخود را در مرآت آن اعتبارات در نظر
خود جلوہ گر کردہ در تنگنائے وحدت او نشان اثنینیت نیست مطلق الیست از
دائرۂ اطلاق بیرون نہ چگونہ اش میتوان گفت نہ چون قادری کہ بیک کلمۂ
کن خفتگان خواب عدم را بیدار کرد ہر اسیمۂ شوق بر جستند آئینۂ وجود برابر
شان داشت از سادہ لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود در سر آوردند ناگاہ
صدائے وہو معکم اینما کنتم بگوش شان رسید دریافتند کہ معیت جز بدو کانگی
صورت نہ بندد حیرتے درکار آمد جمال عکس بشارت وجود مید ہد ونوائے
معیت اشارہ بعدم میکند وجود وعدم را درہم آمیختند وجود را فراموش کردند
ودر مقصود در ابر خود بستند کریم مطلق جلشانہ بشارت اینما تولوا فثم وجہ اللہ
درمیان آوردہ گفت وفی انفسکم افلا تبصرون تیز گوشان شناختند کہ حجاب

خود خود یم خود را از میان می باید برداشت هنگام این دست برد انگشت ارادت
بر دامن مقصود رسید نسیمی از راه عروق در وزید و نکهت دوست را در
تجاویف قلبیه افگند بیچاره از پای در افتاد کرشمهٔ معشوقی در کار آمد و حجاب
نقاب از میان برداشت و طنطنهٔ لمن الملک الیوم در گرفت چون نیازی
در میان بود دردی در احتجاب آورد و صدای فاستقم کما امرت بگوش جانش
رسانید مخمور صبوحی سر برداشت و غلغلهٔ من عرف نفسه فقد عرف ربه در میان
آورد ولیکن معنی والله من ورائهم محیط قلقی در حالش آورد از یکسو دَعْ نفسک
وتعال و از یکسو فولِّ وجهک شطر المسجد الحرام اضطراری در کار نهاد عنایت امّن
یجیب المضطر اذا دعاه پردهٔ حجاب را که لازم وجود است عینکی ساخت و پیش
چشمش نهاد صورت قاب قوسین نظر در رسید این سخن آخری ندارد بس
بتقریب حصول محبت ذاتی که در تحقیق کریمه سابقاً ذکر یافت رقم زده اند که بر تو
باد که ملازمت خدمت درویشی کنی که از خود فانی و باین محبت ذاتی باقی
شده باشد در عرصهٔ وجودش جز محبوب و محبت و مشاهدهٔ محبوب هیچ نمانده
و بحقیقت فنای فی الله تعالی رسیده دیدارش بحکم اذا رؤا ذکر الله فائدهٔ
ذکر دهد صحبتش بموجب هم جلساء الله نتیجهٔ صحبت مذکور این درویش مظهر اسم الحکیم
شده هر چه فرماید بی حکمتی نخواهد بود هر چند که حکمت آن بر تو ظاهر نباشد بجا آن
در متابعت فرمان او سعی نمائی باشد که قبول الهی از دریچهٔ باطنش سر زند
سعادت ابدیه حاصل کنی اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدمهٔ اسم القدیر شود
تصرفی در کار تو کند سلطان غیبتی و بی شعوری خلل در کارخانه هستی تو
بیفگند و دران غیبت روشناس نور هدایت شوی و باشد که بحسب استعداد
معنی الله نور السموات والارض در همان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرو گیرد

واگر بناگاه غلطتے در پوست استعداد تو باشد طریقه و قوف عددی ازان برزخ
دانا بدست آری و تقویت آن نور ہدایت نمائی و در متابعت شریعت و رعایت
آداب طریقت از اکل حلال وصدق مقال واجتناب از صحبت اضداد
اساس کار خود را محکم کنے وآن غیبت نسبت بصفت آگاہی و تجلی ذاتی چنان
شناسی که بناگاہی نزدیک بقرص آفتاب بیفتی و در شعشعه او بصر و بصیرت
تو منطمس و ناچیز گردند و چون سفی الجمله باطن ترا بجہت تکرار ظہورات حالت قوتی
پیدا شود اگرچه نور بصر تو منطمس شود نور بصیرت بحال خود ماند شناسی که آن
غلبهٔ نور خورشید است اما ندانی که از کدام طرف آمده و ترا با و نسبت قربی ہست
یا نه و چون رطوبات عنصریه خشک میشوند و حرارت طبیعت در ہم شکنند قوت
آن پیدا کنے که چشم بصیرت را نیک بکشای و قرب خود را بقرص خورشید بیابی
لیکن در سطوت آن نور خود را از ہوش ندہی و اگر در ہمین مقام ماندے مجھے
مشاہد و اگر خواہند که ترا عارف موحد گردانند در سطوت آن نور بیہوش شوی
نور خورشید حمله آرد و از دریچه بصیرت تو سر بر آرد و بینائی یابی آسمانی خورشید
شناس و تو قطعا در میان نه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم ۞ و نیز نوشته اند که اگر لطیف الاستعداد باشی و لیکن بحکم وقت
با حجاب لطیفے در غیبت اول راه بر تو روشن نشد لیکن توجہے بدست آمد که
بے تکلف دل نگران غیبت ذات میدارے باید که تا توانے این توجه را
نگاہداری و به فراغ خاطر و جمعیت دل و طہارت کامل شب در و ز تقویت
و تربیت آن توجه میکرده باشی بطریقے که اکابر این سلسله علیه در مصنفات
خود آورده و اگر ترا نسبے مجھے با آن درویش پیدا شده که در غیبت او صورتش متخیله
ترا مشرف میسازد و طریق رابطه بدست آمد نور علی نور و رزش طریق رابطه

اختیار کنی لیکن بهوش باشی که امرے واقع نشود که کراهتے از تو در خاطر مبارک
او بنشیند و نیز مے باید که مراد خود را از میان بردارے و جز مراد او مرادے نداشته باشی
تا بمنتہائے مقصد برسے بالجمله مدار این طریق بر ارتباط جانبین ست دل هر کدام
که صورت کرہے گرفت در فیض بسته شد مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینه
و آفتاب است همچنانکه آئینه عند التقابل حرارت آفتاب میگیرد باطن تو عند
الارتباط حرارت آگاهی حق کسب میکند و حجب نقوش و صور در سوختن می آید
و از راه بر زختیش چشم سر توجه علو او رامے باید آتش محبت شعله میزند و خرمن
هستی در گرفتن آغاز میکند اکنون مثل تو و مثل آن درویش مثل آئینه و آئینه
آفتاب نماست این طریقه بحقیقت طریقه حضرت صدیق اکبرست چه ایشان را
کمال نسبت حبی بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بود و فیض همان راه میگرفتند
چنانچه نزد اهل تحقیق مقررست و صاحب رشحات از خواجه ناصر الدین عبید الله احرار
قدس الله سره این معنی را بتفصیل نقل میکند و میگوید میفرمودند که طریقه
خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم که بصدیق اکبر منسوبست از حیثیت این
نسبت حبی ست چه طریقه ایشان بحقیقت نگاهداشت این نسبت حبی ست
والسلام علی من اتبع الهدی باب در بیان کریمه والشمس وضحها والقمر اذا تلیها
بتقریب سر قسم بشمس و قمر و امثال اینها بر نگاشته اند که اکابر تحقیق تعظیم مظاهر و
مخلوق را از ادب مقام معرفت داشته اند چه اینها مجالے جمال مطلق اند و
مظهریه انسان مطلق را نه بآن معنی ست که ایشان عین مطلق اند تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا بل بآن معنی ست که صفات و افعال مطلق از پرده اینها
بحکم لون الماء لون انائه و هم برنگ اینها ظهور کرده و ارباب مشاهده را درین
اجتماع و کثرت بصیرت کامله جز بر نور ذات نمے افتد نه باین معنی که ذات را در

ایشان می آید بل هستی او را بر لعنت ذوق و محبت و استهلاک و اضمحلال می یابند
مثلا آیینه فرض کنیم که از غایت صفاے آنکه صورتی بر و افتد هستی و را نمیتوان
یافت اگر یکے عاشق آیینه باشد و بر دہ صورت چشم بصیرتش شعاع آیینه را
در یابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق هستی او شود تواند گفت که جز ذات
آیینه نے یابم خصوصاً که باین سر مطلع شود که صورت ظاهرهٔ بر روے آیینه
در میان موجود نیست بل نمودیست بی بود موجود همان آیینه است و بس ۱۲
در تحقیق کریمه والنهار اذا جلیها نوشته اند مخفی نماند که روزیکه آفتاب را ظاهر
گرداند لیالی ایام بیض است بخلاف روزهاے دیگر که آفتاب آن روزها را ظاهر
میگرداند این چون از اثر بموثر است و آن از موثر باثر آن طریقه علما است و این
طریقه عرفا و تعظیم لیل وقتیکه میپوشاند نور آفتاب را بجهت آنست که محل
فراغ عابدان و آرامگاه ذاکران و خلوتخانه محبان است مخفی نماند که پوشانیدن
شب نور آفتاب را عبارت از انست که نور آفتاب در ینوقت منصبغ برنگ عدم
شده چه سایه نور نیست که برنگ ظلمت بر آمده و ظلمت اثر اختفاے بعضے اشیا
ظاهره فی الیوم این مقال سخت نیکوست در ظهور عالم که واجب تعالی و تقدس
همچنان در مقر بطون است لیکن احکام و آثار او که اسما و صفات اویند ظهور
نموده اند و همچنین ممکن در تنگناے عدم متمکن نشسته لیکن حکم و اثر او بر آمده باحکام
و آثار واجب امتزاج گرفته و حجاب مقصود شده ازین بیان بدریاب که واللیل
اذا یغشها را بلیالی ایام بیض از وجه دیگر نیز میتوان حمل کرد چه دران اوقات
آیینه ماه مقابل آفتاب است و آفتاب در و بتمام ظاهر لیکن چون ظهوری ست
منصبغ برنگ آیینه از نظر عامه مخفی شده ۱۲ در تفسیر کریمه قد خاب من دسها
تحریر نموده اند گم کردن نفس عبارت از گم کردن روحیست که بعد از تسویه و تعدیل

ارکان او در وے نفخ کرده شد و از اثر آن نفخ کالتہ ہی شده و لہذا بسیاری از علما
جز نفس و ہیکل محسوس امر دیگر اثبات نمیکنند و حالا عامۂ آدمیان درین منزل اند
و گم کردن روح گم کردن خواص روحانیہ است و در مرتبہ انعام زندگانی کردن
اولٰئک کالانعام بل ہم اضل یعنی خیبہ و نا امیدی مخصوص کفار باشد انہ لاییاس
من روح اللہ الا القوم الکافرون چہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسول در آن وقت
از قید نفس تمام جست و بصفت خاصۂ روحانیہ مشرف شد بل بخلقی از اخلاق
الٰہیہ متحقق گشت و لہذا در کتب حنفیہ مذکور است کہ الایمان غیر مخلوق ؎ اے
گروہ مؤمنان شادی کنید + ہمچو سرو و سوسن آزادی کنید + بسیاری از محققین
مشائخ بر آنند کہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسول ایمان تحقیقی بعد از ان ہرگز رد
ایمان او نمے شود ہر کہ بعد از ایمان مردود شده مجرد تقلید داشتہ و آنکہ شافعیہ
انا مومن ان شاء اللہ میگویند بعضے بر ہمین معنے حمل کرده اند یعنے انا مومن تحقیقے
ان شاء اللہ تعالیٰ **سؤال** در بیان معنے سورۂ اخلاص فرموده اند این سوره را
سورۂ اخلاص از ان گویند کہ از استماع آن اعتقاد بنده با فریدگار از غبار شرک
جلی و خفی خالص میگردد فی الجملہ اخلاص در عمل او دست میدہد اما اخلاص
اعتقاد از شرک خفی آنست کہ در الوہیت اعتقاد بذاتے بندد کہ در عرصۂ امکان
ہیچ گونہ مثلے او را نباشد و الا آن معتقد او ممکن خواہد بود از انست کہ اکابر فرموده اند
کہ التوحید افراد القدم عن الحدث و ہم ازینجا ست کہ ابو علی دقاق رحمہ اللہ در
توحید حالے فرموده کہ التوحید غریم لا یقضی دینہ چہ اضمحلال رسوم آثار بشریت
بالکلیہ گاه گاہے دست میدہد و آنہم کالبرق الخاطف میگذرد بلکہ ازین سوره
صاحب دولتے را کہ صفائے قلبے باشد توحید در پردۂ اعتقاد بدست مے آید
کہ حال او ہیچ مخلوقے را میسر نیست سخن باب مدینۃ العلم ست کرم اللہ تعالیٰ وجہہ

که الاخلاص نفی الصفات شک نیست که توحید درین درجه تعلق باحدیت ذات
دارد و تجلے در مقام احدیت قطعاً نمیباشد اگرچه نعت احدیت باشد فهم من فهم
در تفسیر من شر ما خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق آوان صبح باشد ۱۵
و شر صبح عبارت از شری بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت روی میدهد و
سر در اینکه در صبح شر را صریحاً اضافه نکرد چنانچه در غاسق که شب ست تصریح
اضافه نمود تعظیم شان صبح ست که آوان ظهور انوار ست این معنی مثل آنست که
بعض فلق را عبارت از خلق داشته اند مراد اعوذ برب الخلق من شر الخلق دانسته اند
در آوردن شر بعبارت ما خلق اشارتیست بآنکه شر او بخلق حق ست لیکن تصریح نشده
بلکه ظاهراً مضاف بمخلوق شده تا راه بنده بین الجبر والقدر باشد قدر ظاهر
و جبر باطن و من شر غاسق اضافت شر بشب تواند بود بجهت مناسبتے باشد که
میان شب و شر است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدمے بظهور مے آید یعنی
چون شعاع آفتاب فرو میرود شب می آید همچنین شر پیش اهل تحقیق بجهت انعدام
امریست نه بجهت وجود امرے وجود خیر محض ست و ایضاً اشارت تواند بود تا آنکه
ادباً فرموده اند ادب آنست که ذمائم را بظاهر نسبت نه نهند بل بمظاهر مرتبط دارند
و از سیاه گلیمے او پشمند چنانچه در معاصے بنده از استعداد و کسب خود دانسته
ربنا ظلمنا بگوید نه آنکه نسبت بوجود دهد و گوید من مظهرے بیش نیستم هرچه در منست
از جاے دیگر ست تا گوید من چه کنم همه بخلق و تقدیر اوست مخفے نیست که از صبح و
شب حضور و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد
چه در اصل لغت غاسق ممتلے و سیر را میگویند خلق ایضاً همچنین ست که پرست از قیوم
خود اگر نور وجود از یک ذره او دور شود همان لحظه آن ذره بعدم رود و ایضاً
غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل ست که الاعراض لا یبقی زمانین و پناه گرفتن

از شر خلق آنست که در خلوتخانه شہر نیاید و حجاب مقصود نگردد ب ۱۶ در تحقیق الذی

یوسوس فی صدور الناس نگارش نموده اند که وسوسۂ شیطان از جانب جن و
انس مے اندازد و در دلہای آدمیان تواند بود بجہت دید قدرت و فعل ایشان باشد
این وسوسه سه قسم ست یکے مجرد خواطر و خیالات ست و این نسبت بکسے ست
که بتوفیق الله تعالی ایمان دارد و بآنکه خالق افعال عباد حق ست سبحانه لیکن بظاہر
عقل و حس مشاہده میکند که افعال عباد مربوط باختیار ایشان ست دوم آنکه
خالق افعال عباد عباد را دانند چنانچه معتزله نسبت بہمه آدمیان و جنیان
میگویند و بدتر ازین ست عمل عامه نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بنده را باقدار حق
میگویند یعنے حق تعالے او را ہمچنین آفریده که ہر چه خواہد میکند و عامه در معاملات
ازین ہم ذہول دارند سوم آنکه بنده را بالوہیت اخذ کنند چنانکه فرعون و شداد
را کردند دفع وسوسه اول آنست که از خلق حق را جدا دانند و فعل و صفت خلق
را سایۂ فعل و صفت حق بدانند و ربوبیت را عبارت از ظہور رب بصورت مربوب
اعتقاد نماید ازینجاست انچه شیخ اوحدے فرموده ؎ تا جنبش دست ہست
مادام + سایه متحرک ست ناکام + پس استعاذه برب الناس مناسب انست ازین
معنے وسوسه دوم نیز مرتفع مے شود لیکن استعاذه بملک الناس لائق بآنست
که عجز ایشان ظاہر شود بدانکه شبیه بوسوسۂ دوم ست آنکه ظہور قدرت را
در وجود تمام اعتقاد نماید تا میان او و معتزله جز بظاہر و مظہر فرقے نماند علاج
پناه بردن بملک الناس ست که مرتبه جمع ست تا ظاہر شود که مدار مشیۂ ازلیه
است انک لاتہدے من احببت و لکن الله یہدے من یشاء چون سید و
ولد آدم را این حال ست دیگر را چه رسد و ایضاً ظاہر شود که ہر چند فعل و
قدرت در مظہر اوست خلق و تاثیر در مظہر او نیست عالم در رہ آن بعدم سیر و

مثل آن بظهور مے آید و خلق و تاثیر بتمام از مرتبه الوهیت ست باین سخن وسوسهٔ
سوم نیز مرتفع شود بلکه بهمان تفرقه ظاهر و مظهر دفع شده بود که صورت فرعون
و شداد را بالوهیت گرفته بودند نه حقیقت ایشان را لیکن استعاذه بآیه الناس
در دفع او مناسب ست ۱۲ ایضاً در تحقیق کریمه مذکور رقم فرموده اند وسوسهٔ
خناس از سه قسم بیرون نیست یا بمعصیة مے اندازد یا دل بنده را در تصرف خود
آورده مملکت خواطر و خیالات میکند بے آنکه ظهور معصیتے شود یا بکفرے اندازد
نعوذ بالله من شره از قسم اول التجا برب بردن مناسب ست چه معصیت واسطهٔ
موت مے شود چنانکه بعض اکابر کشف و تحقیق فرموده اند که عصاة در دوزخ
مے میرند نه کفار صفت ایشان لا یموت فیها و لا یحیی ست و ربوبیت واسطه وجود
وحیات و در قسم دوم ست که مملکه و مسخر به شیطان ست التجا بملک بردن مناسبت
و در قسم سوم التجا باله بردن سزاوار ۱۸ در تحقیق حدیث کان الله ولم یکن معه
شئ رقم فرموده اند که این کلام که از مشکوٰة نبوت علی صاحبها من الصلوٰة افضلها
بظهور رسیده اشاره بمرتبه اطلاق ست و تقدم آن بر سائر مراتب تقدمیست
ذاتی و الان کما کان که باقتباس از انوار آن مشکوٰة بزبان بعض اکابر صوفیه جریان
یافته عبارتست ازانکه او همچنان بر صرافت اطلاق خودست ظهور مقیدات
جلوه اطلاق را بر نمی تاخته ذرات حضرت ازل و ابد ظاهر و باطن در یک نقطه
جمع ست جمیع ذرات عالم در رود آن متعاقب موهوم الاتصال بنفس رحمت و
قهرے آیند و میروند و میان هر دو آن دریاے لا انتهاے اطلاق مهیاست
و از کوتاهی ظهور مقیدات نسبت باین همه اطلاق بے انتها نزدیک است
که نظر عارف کل شیئ هالک الا وجهه را مستمر ببیند و آنکه میگویند حفظ ما بین النفسین
نیز عارف را لابدست انیست که خود را بفنا و نیستی برد که آن نفسین این دو

نفس رحمانیت ولهذا گفته اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین النفسین بهتر ست والا عارف راچه احتیاج ست بحفظ بین النفسین که او از وے منفک نیست چه دراصلاح وچه درغیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از آنکه اشیا نمودیست بے بود بوی از وجود خارجی بمشام او نرسیده وهمچنان در علم آمده یا گوئیم والله تعالیٰ اعلم کان الله بعد از ظهور وقتی بوده باشد که لی مع الله وقت مبین آنست والان کما کان همچنان یا آنکه الان کما کان باین معنے صحیح ست واگرچه کان الله بمعنے اول باشد یعنی در نظر شهود من همچنان بود

۱۹ ب در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتله محبتی فانا دیته فرمودند که حق سبحانه بیان طریق مراقبه فرموده است که هرگاه محبت ذاتی بمرتبه افنا وامات برسد محبت بذوق یافت وتجلی ذات فائز گردد وانیجا دیت همین ذوق یافت ست که بعد از فنا در محبت ذاتی بظهور میرسد یعنی طریقه مراقبه مذکوره که عبارت از ظهور محبت ذوقیه است البته موصل بمقصود ست وباین تقریب فرمودند که مدار طریقه باین سه چیز ست رسوخ بر عقاید اہل سنت وجماعت ودوام آگاهی ودوام عبادت

۲۰ ب در تحقیق معنے حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی ان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه یعنی فی ملاء الملائکه فرمودند بخدای عزوجل نیکو گمان باید بود وبنفس خود بدگمان و خائف مشائخ را اختلاف ست در آنکه غالب حال بندهٔ مومن رجا باید یا خوف بعضے گفته اند وبرے رجا ودرجوانی خوف وتحقیق آنست که همیشه باید که رجا غالب باشد وخیریت ملاء در صورتے که ذکر بنده مرحق را در ملاء آن سرور صلے الله علیه وآله وسلم باشد نه باعتبار آنست که رسل ملک افضل باشد از رسل بشر بل باعتبار آنست که وجود روحانی آنسرور صلے الله علیه وسلم

که در ملاءِ اعلی ست ذکر حق سبحانه بنده را دران ملا رباشد یا خیریت ملا رباعتبار
آن باشد که جماعتی از فرشتگان اند که آن را هیمیین گویند و آنها افضل اند
از رسل بشر ذکر بنده دران ملا رباشد ۲۱ حقیقت مراقبه انتظارست وصفی
انتظار در طلب مقصودست در حالتی که طالب از حول وقوت خود بیرون
آمده باشد و مشتاق لقای مقصود و مستغرق بحر هوای او باشد جل ذکره
و ید حول و قوه غبار کوشش ست و انتظار آستانه کشش این قسم مراقبه جز منتهی
و قریب الانتها را دست نمیدهد و لهذا ابوالجناب نجم الکبری قدس الله سره
در بیان ده اصل که موت بالاراده را بران داشته این مراقبه را اصل نهم ساخته
لیکن مبتدی عاشق را تقلید منتهی باید کرد و خود را از حول وقوت خود برآورده
انتظار محض باید بود اما سائر مراقبات که مطلوب را مقید بنید تشکل و مثال و علم
و خیال کرده در عرصه تعقل آرند فردانیست و معلول ست هرچه پیش تو میش
ازان ره نیست + غایت فهم تست الله نیست + ۲۲ نگارش نموده آمد نماز را
حقیقت ست وصورتی ظهور حقیقت او موقوف ست بمشرف شدن به موت
اختیاری و طلوع این شرف از راه سلوک منتهی برده اصل مشهورست و طالب
صلوٰة حقیقی اکثر مستعد نزول جذب الٰهی باشد و قابلیت تقدم جذبه بر سلوک
داشته باشد وظیفه او آنکه بعد از طهارت باطن بتوبه نصوح و خالی کردن دل
از آرزوهای نفسانی که مضر راه روانست توجه بحضرت حق سبحانه نماید توجهی

مجمل هیولائی الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلمهٔ انی وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا را شعار باطن خود سازد و یمکن که
غیبی در رسد و او را از و بستاند و مغنی وما انا من المشرکین پی آورد و جلوه گر شود
تعاقش قوت گیرد حقیقت مراقبه که انتظار حصول مقصودست بظهور آید و طهارت

راصفائے دیگر پیدا شود پرتو تجلی ذاتی بزبان حال با او بے علتے و بے نیازے
مطلب را در میان نهد معنی توکل را که برون آمدن از رؤیت اسبابست دریابد
اگر لطف حق مدد نماید بیند که توجه نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد
الله اکبر من ان یتوجه الیه غیره روے نماید این زمان توجه دیگر پیشش آید و ما
انا من المشرکین را بزبان دیگر بخواند حواس و قوایش تمام از عمل معزول شوند
بصفت عزلت متحقق شود بوراثت قبول خطاب فتهجد به نافلة لک پیدا کند و از
عهده امر واذکر ربک اذا نسیت برآید تنزیه حق کند و سبحانک اللهم و بحمدک گفتن
گیرد قدم در مقام توحید و اتحاد نهد ازینجا بان ترقی کند که کل کائنات را مضمحل و
ناچیز یابد کلمه لا اله غیرک سر از نقاب تواری برآرد انیجا خلاصه قناعت در مقام تفتیش
بنگیند باز تواند بود که اذکر ربک اذا نسیت لباس دیگر پوشیده کارفرمای او شود
خود را بعد قرار داد بمشقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و نتایج
تکالیف بر او روشن سازند تعوذ نموده بے تکلیف شروع بقرأت نماز کند فتح
دیگرش روی دهد بصراط مستقیم مهتد شود بسعادت رضی الله عنهم و رضوا عنه
برسد چون درین مقام متمکن شود معنی هم فی صلوتهم دائمون وصف حال او
شود دانیست صلوة حقیقی اگر کنه ذات بر وے تجلی کند خواه درین منزل خواه پیش
ازین منزل فنائے حقیقی باطنش از مجموع امور سرد شود در فنا یافت گریبان
گیر جانش شود و معنی اشتهی عدما لا عود له دل نشینش گردد ے جانا بقمار خانه
رندی چند اند + با مردم کم عیار کم مونند + رندی چند اند کس نداند چند اند + برنسیه و
نقد هر دو عالم خندند + تواند بود که فقرش به نهایت رسد و مظهر اسم الغنی شود و هنوز
دردمند باشد این ورد است که مقصود آفرینش عبادت روحیه همین در دست
ب ۲۳ بعد از تحقیق مقامات دهگانه سلوک نگارش نموده اند هر که در مقام معصیت

است یا رغبتی به دنیا دارد یا سبب بین ست یا اکتفا بالا بد معاش ندارد یا مخالط
خلق ست یا اوقاتش بذکر حق سبحانه معمور نیست یا از خدا غیر خدا عز و جل میخواهد
یا در مقام مجاهده با نفس نیست یا نظرے بخود و احوال خود و مداری بحول و قوة
دارد یا تسلیم احکام ازلیه نیست در سلوک طریق تحقیق ناقص ست و مخفی نماند که
بعضے از اہل نهایت که از خود و بایست خود برآمده اند در اکتفا و عدم اختلاط و مجاهده
بجہت بعضے از نسبات حقانیه ثابت نمانده اند لکل وجهته هو مولیها اکابر خانوادهٔ
نقشبندیه مے فرمایند قدس الله تعالیٰ ارواحهم که هر کرا در این راه دامنگیر
شود بعد از توبه نصوح و بقدر طاقت رعایت زهد و توکل و قناعت و عزلت
و صبر و توحید و توجه سائر مقامات کرده اوقات مصروف ذکر الٰهی گرداند
رعایت مذکوره را سفر در وطن میگویند غایة الأمر اهتمام بذکر و توجه دارند
و توجه مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند که طریق ذکر بجذبه میکشد و بمدد
جذبه جمیع مقامات بسهولت و استقامت بدست مے آید و حقیقت توجه
مذکور و مراقبه مذکوره که وجهے از وجوه یادداشت است و صفت رضا بعد
از تقویت نسبت جذبه و کمال آن بآسانی روے مے نماید ۲۴ در آخر
شرح رباعیات خود که از مصنفات دقیقهٔ شریفهٔ ایشان ست و مبنی
بسلسلة الاحرار نگارش فرموده اند ؏ این سکه که من زدم بنام فقر است
وین روشنی از نور تمام فقر است ✝ برخیز ره خواجهٔ احرار بگیر ✝ کان راه
ز سر حد مقام فقر است ✝ اقرب و اعلیٰ طرق مشایخ قدس الله تعالیٰ
اسرارهم طریقهٔ علیهٔ احراریهٔ نقشبندیه است اول در آمد ایشان در ادراک
بسیط است که غلبه جهت حقیه بر خلقیه است و محل تجلّے انوار ذات ست
و ظهور وجه خاص است مقدمه این معنے را که مغلوبهٔ ادراک مرکب و ظهور

بتاثیر صبح سعادت وصول ست حضور و آگاهی می گویند و هرگاه در غلبات
کشش و انجذاب ادراکات بتمام از میان رخت بر بندند بل نعت آگاهی
نیز شعوری نماند تعبیر بفنا و فنای فنا می کنند تواتر این نسبت را وجود
عدم می گویند و بلکه ظهور این نسبت متواتره را عظیم می شمرند وصل
اعدام اگر توانی کرد + کار مردان مرد تانی کرد + ازین جاست که درین وقت
می گویند وجود عدم منجر بوجود فنا شد همانا که از فنا فنای صفات بشریت (مخفف توانی ۱۲)
می خواهند و هرگاه حق سبحانه بمحض عنایت نوری بخشید که در پرتو آن
نور دیدند که حضور به آن حضرت پرتوی ست از وصف حضور ذاتی آنحضرت
بخودش به فنای حقیقی مشرف شدند از ایشان نه نام ماند نه نشان هرچه
بایشان منسوب بود تمام به اصل رسید این مقام مقام بقا بالله است
این وجود را وجود فنا می گویند و می گویند وجود فنا بوجود بشریت هرگز
عود نمی کند یعنی عادة الله برین جاری ست که فانی به اوصافش رو
نمی شود حوالهٔ تکمیل ناقصان درین منزل ست این کشف را کشف عالیه
می گویند تعبیر به تجلی ذاتی و شهود ذاتی و یادداشت میکنند و حقیقت
ان تعبد الله کانک تراه را درین موطن میدانند و رؤیة اخروی را نیز
درین منزل اثبات می کنند و فرق میان احسان و رؤیة همچون فرق
میان مشاهده صاحب جمالی در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب
می دانند و می گویند که هرچند که انکشاف ذاتی صفة بصیر نیست اما چون
حق سبحانه خبر داده که بیه پارهٔ چشم را مدخلی خواهد بود آمنا و صدقنا اگر
می گفت پیشانی شمارا مدخل خواهم داد آن زمان نیز ایمان می آوردیم و شهود

ما نظرت فی شیء الا ورایت الله فیه او قبله او معه رایش از اطلاع بر اصول

این طائفه وتصدیق بران اصول چندان اعتباری نمی نهند واسم معاینه
بران اطلاق نمی کنند چنانچه بعضے گروه اند همگی اهتمام ایشان در کشف غلبه
وغلبات آن ست در غلبات آن نسبت کثره صفاتیه نیز از نظر ایشان
محو می شود از صفت وفعل جز ذات هیچ نمی بینند در عرصه وجود جز یکذات
بحت در نظر بصیرتشان نمی ماند این ست نهایت مقام انبیا واولیا ان الی
ربک المنتهی ولیس وراء العبادان قریة ۲۵ رقم فرموده اند که عین الیقین
در ذات حق سبحانه عبارت از علم حضوری ست بذات حق در پردهٔ اسماء و
صفات وحق الیقین علم با آنکه این علم علم حضوری ست وعالم عین معلوم
ست تجلی صوری پیش از رسیدن بکمال توحید داخل عین الیقین
نیست چه حاضر مدرکه صوری بیش نیست با علم آنکه وی صورت حقست
سبحانه وهمچنین تجلی معنوی نیز داخل نیست چه حاضر مدرکه صور علمیه بیش
نیست با علم آن که معلوم حق ست سبحانه اما بعد از رسیدن بکمال توحید
همه عین الیقین ست بل حق الیقین ست بلکه دران موطن جز تجلی ذاتی
تجلی نیست چه بحقیقت جز احدیت مجرده نیست اے موحد کامل صاحب
ذوق این معنی این رموز که بیان کردیم آگاه شده باشی توجه فرق میان
تجلی معنوی وتجلی ذاتی با آنکه تجلی ذاتی نیز در پردهٔ اسما وصفات ست
بالجمله هرچه حاضر مدرکه هست تجلی منسوب بآنست فافهم ونیز از بعض مقدمات
سابق معلوم کرده باشی که هرگاه سالک شروع در شهود ذاتی بکند ودران کمال
پیدا کند از تجلیات صوریه ومعنویه فراغی خواهد داشت خلاصه ومقصود همه
تجلیات صوریه اورا حاصل ست هرگاه صاحب صور حسیه وعلمیه حاضر او باشد
از حضور صور فقط فراغی خواهد داشت اگر گفته شود که از تغیر بلکه تجلی معنوی را

کردی لازم مے آید کہ ارباب عقاید ہرگاہ یقینے باعتقادیات خود داشتہ باشند
صاحب تجلّی معنوی باشند و حال آنکہ از خواص تجلّی معنوی افنای سالکست
چنانچہ مقرر ارباب آنست میگوییم فرق میان تجلّی اعتقادی و تجلّی معنوی اینست
کہ در تجلّی اعتقادی مذکور یقین ست باآنکہ این صورت معتقدہ صورت حقست
و در تجلّی معنوی یقین ست باآنکہ این ذی صورت حق ست با تقرر صورت علمیہ
در مدرکہ بالجملہ در تجلّی معنوی باطن در پردۂ علم گرفتار معلوم ست بتفاصیل قطعًا
کاری ندارد و تجلّی اعتقادی در صورت علمیہ و شیون مندرجہ دران و نسبت
صورت مادی صورت متفرق و پریشان ست ب ۲۶ فرمودہ اند توکل نہ اینست
کہ ترک اسباب کنند و نشینند چہ این سوی ادبست بلکہ اقامت بسبب
مشروع مثل کتابت وغیرہ میباید کرد و نظر بر سبب بر ندوخت زیراکہ سبب مثل
دروازہ است کہ حق سبحانہ برای وصول مسبب ساختہ است درین میان کس
دروازہ را بند و کہ از بالا خواہد بر تافتن بے ادبی کردہ باشد چہ دروازہ
بنا کردۂ اوست و دلیل است بر آنکہ او کشادہ نباید بست بعد ازان او داند
خواہ از راہ دروازہ فرستد یا از بالا بر تابد ب ۲۷ فرمودہ اند تا حضور ذاتی کہ
حضور صاف عبارت از انست سالک را حاصل نشود از تقید توحید جسمانی
خلاصی نیابد چہ توحید صوری در مراتب اجسام می باشد چنانچہ وجود جسمانی
خود را و غیر را وجود حق میداند و درینوقت تمیز و تفرقہ باقی است روح بفنا
و اضمحلال نرسیدہ است زیراکہ بروح است تمیز ہر چیز این موحد بتوحیدے
کہ مقرر علمای دین و صوفیہ محققین ست رضوان اللہ علیہم اجمعین نرسیدہ
و آن عبارتست از مدلول کریمہ واللہ من ورائہم محیط کہ تنزیہ صرف منزہ از صفہ
تنزیہ است تا فروغ حضور ذاتی در نگیرد و روح را بفنا و اضمحلال نرساند حجاب

از چهرهٔ مقصود بر نیفتد اگرچه آن حال لمحه باشد و این همان قدر که در تقدیر است روی رفته می نماید علی تفاوة الاستعدادات پس همیشه منتظر باید بود که حق سبحانه بوجود موهوب صفاتیکه مقربان خود را مخصوص گردانیده مشرف سازد و درین کسب را اصلا مدخل نیست بمحض موهبت اوست سبحانه ۲۸ روزی بعض علما دران معرفت شرح رباعیات ایشان که صور علمیه عکس اعتبارات و حیثیات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس آن صور علمیه است که بر آئینهٔ ذات افتاده تردد می نموده اند که اگر عکس صور علمیه بر ظاهر وجود افتد نهایت ذات حق و محلیه وجود مطلق تعالی شانه لازم می اید درینوقت حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس بسر وقت ایشان رسیده پرسیده اند که چه مذاکره میرفت شبههٔ خود را معروض داشته اند فرموده اند بی نهایتی حق سبحانه نه بآن معنی ست که در اجسام ست باعتبار طول و عرض بل بآن معنی ست که بی تعین و تمیز ست دیگر محل آن صور ذات نیست که محلیه لازم آید بلکه محل آن وهم ست چنانچه صورت متنقش در آئینه نه درون اوست و نه برون او و وهم حکم میکند که بر روی آئینه است محل او خیال است که آنرا مثال متصل گویند و آئینه همچنان بر صرافت و بیرنگی خودست ۲۹ همدرین محل فرموده اند که توحید حاصل مے باید گردد و توحید محققان متکلمین لاموثر فی الوجود الا الله است یعنی تمام قدرت خود را بحق دادن و خود را ازان خالی ساختن اگرچه بعضے از متاخرین علما قدرت موثره را به بنده هم فی الجمله اثبات میکنند و توحید ایشان لا معبود الا الله است اما مذهب صحیح همان است لاموثر فی الوجود الا الله و صوفیه چنانچه فعل و قدرت را منسوب بحق میدانند باقی صفات سبعه از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکنند

نبذ روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیارست اگر سالک از حقائق نصیب وافر داشته بهتر والا اصل کار بر شریعت بودن ست توحید سالم آنست که به تعین خود که انا بر سر او می افتد اضافت کنی و از استعداد او شمارے و کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که معتقد لا موجود الا الله باشی درین بیان یکی سوال کرده آنکه شیخ ابو علی فارمدی قدس سره فرموده میتوانند که سالک متخلق شود بجمیع اسماء و صفات الٰهی و هنوز واصل نباشد بآن سخن مشهور تناقض دارد که تخلق باخلاق الٰهی بعد از وصول حاصل مے شود فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بوده واقع شده پس میتواند که بعضے را در سیر الی الله پیش از وصول سر دست دهد اما اکثر است که بعد از وصول بمقام سیر فی الله حاصل شود لیکن اگر کسے اصطلاح سازد و تخلق قبل از وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب ست نبذ روزی بنظر مبارک ایشان آن معرفت در آمده که حضرت مخدومی جامی قدس الله سره السامی در نقد نصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضور بی آن که از حس غائب شوند بعضے از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود آنرا مکاشفه خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبود چه مکاشفه عبارتست از تفرد روح بمطالعه مغیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق آنست که در بعضی مکاشفات که خیال را دران مدخلی نیست نیز خطای میشود اما علوم یقینیه که بر مدرکه ملهم میشود خطا را آنجا دخلی نیست درین محل در رویشے معروض داشت که در بعض علوم یقینی که بطریق الهام معلوم میگردد نیز خطاے یافته مے شود سبب آن چه باشد فرمودند سببش آنست که بعضے از مقدمات مسلمه خود که پیش

صاحب این دید بنعت یقینے مقرر ست آنرا بآن علوم ضم کرده است خطا از ان
راه آمده والا خطا را در صرف علوم ملهمه چه گنجا ے علما ے علوم عقلیه که
مراعات قوانین منطقیه مے نمایند گاه خطا در فکر شان راه مے یابد سرش
همانست که مقدمات مقرره خود را یقینے خیال کرده دران دخل داده اند والا
منطق علمی ست که رعایت او ذهن را از خطا در فکر نگاه میدارد اگر استعمال
صرف منطق مے بود بے ضم مقدمات خود هرگز خطا نمے خورد وانگاه فرموده اند
که بمتوجهان الی الله کشف هیچ در کار نیست که کشف دو نوع ست دنیوی آن
خود اصلا بکاری نمی آید و کشف اخروی وآن در کتاب وسنت مبین شده ست
برای عمل کافی است و هیچ کشفے بآن برابر نه ۳۲ فرموده اند مشائخ را باعث
بر تربیت وارشاد خلق یکے از سه چیز است و مشهود الهام حق سبحانه یا حکم وأمر
یا شفقت بر خلق الله یعنے چون خلق را بر ضلالت می بینید و ضلالت را
موجب عذاب و ضرر آنها میدانند از غایت ترحم دفع عذاب ایشان میخواهند
پس مقتضاے شفقت آنست که ترویج شریعت را لازم گرفته خلق را بوعظ
ونصیحت بحفظ آداب واقامت شرائع أمر کنند مثل تعلیم وتعلم فقه وحدیث
وعمل کردن بموجب آن اما آنکه اینها را واصل سازند در شفقت شرط
نیست امر زائدی ست در شفقت وباین تقریب فرموده اند که حاصل این
طریقه تربیت انجذاب ایمانی ست که دعوت تمامت انبیا و رسل بدان
واقع ست ۳۳ فرموده اند که نهایت قرب بنده واتصال او ونسبت
بذات حق سبحانه زیاده بران نیست که دوام آگاهی وآرام که به فنا کشد
حاصل شود وچون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت
مشرف بمرتبۀ ولایت شد وکمالاتی که در حصول مقامات وتجلیات اسما و

صفات سالکان طرق دیگر را بتفصیل حاصل میشود دیگرست این حصول نسبت
قرب واتصال که بذات حق سبحانه حاصل میشود بمرتبۂ ولایت خاصه میرساند
اول درآمد طلاب این طریقه در سر حد فناست ومعنی اندراج نهایت در بدایت
که کبرای سلسلۂ ما اشاره بدان کرده اند اینجاست ۳۴ بتقریب ترقی بعد الموت
فرموده اند که حضرت شیخ ابن عربی رضی الله عنه گفته اند اگر کسی به نیت صحیح
واعتقاد درست در راه حق سبحانه در آید وآداب شریعت غرا کما حقه بجا آورد
واو را از اذواق ومواجید این طائفه در حین حیات نصیبی نباشد البته بعد
از موت احوال واذواق این طائفه اش بدهند حضرت خواجه روح الله روحه
بعد ازین نقل تاملی کرده فرموده اند بلکه این چنین کس را همدرین عالم وقت
احتضار باین دولت مشرف سازند بعد ازان به زبان مبارک آورده اند
که اعتقاد درست ورعایت احکام شریعت واخلاص ودوام توجه به جناب
حق سبحانه بزرگترین دولتی ست هیچ ذوق ووجدان برابر این نعمت عظیم
نیست ع این داشته باش گو دگر هیچ مباش ۳۵ فرموده اند طریقۂ
انجذاب ومحبت الهیه موصل ست واورا روی جز بسوی ذات حق سبحانه
نیست بخلاف طرق دیگر که روی بجانب انوار نیز دارند لاجرم بعضی بهمان
انوار باز میمانند واین انجذاب ومحبت در جمیع افراد انسانی ست اما پوشیده
اهل این سلسلۂ علیۂ نقشبندیه تربیت همان انجذاب میکنند ۳۶ فرموده اند
روئیة بالبصر بعد از موت ست چه رویت انکشاف تام ست وتا روح متعلق این
بدن ست انکشاف تام صورت نمی بندد چه هر چند بی تعلق گردد لااقل علاقه
حیات باقی خواهد بود اگر چه بصرافت اصلی نماند تعلق خود باقی ست ۳۷
بتقریب سماع فرموده اند آنهایی که از صوفیۂ صافیه بسماع نغمه قائل شده اند

حکمت درین آن دیده اند که در وقت استماع نغمه طبیعت ساکن و بر جای خود
میباشد لاجرم روح در ادراک معانی بیشتر میرسد محبوب آنها معنی ست نغمه را
مثل زیور آن میدانند و الا بنفس نغمه مبتلا نیستند یکی از حاضران این بیت شیخ
سعدی را برخوانده ؎ که آواز خوش بهتر از روی خوش + که آن حظ نفس است
این قوت روح + فرموده اند هر دو یکیست یعنی اگر رائی و مستمع از اهل نفس آید
آن دیده و شنیده هر دو نفسانی ست و اگر از اصحاب روح اند هر دو روحانی
ست و فرموده اند که در ملفوظات شیخ نظام الدین مسطور ست که از شرائط نغمه
یکی آنست که بر مستمع محبت حق سبحانه غالب باشد یکی از مخلصان معروض داشت
که محبت حق سبحانه را چه علامتی ست فرمودند اتباع تام آن مخلص عرض کرد تواند بود
که صاحب اتباع را مطلب بهشت باشد یا رستن از عذاب دوزخ فرمودند این چنین
کسے صاحب اتباع تام نیست و او را از اهل الله نمیتوان شمرد این اتباع ظاهری
است و اتباع باطنی آنکه در باطنش جز حق سبحانه مطلبے نباشد ۳۸ روزی
فرموده طریق سلف مشائخ آن بود که اول به تزکیه نفس تحصیل مقامات
مشغول میشدند چون موانع قرب الٰهی که خواطر و هواجس ست بتزکیه دور میشد
بقدر تزکیه نور ایمانی قوت می یافت تا بجاے میرسیدند که جز حق سبحانه نزد
بصیرت ایشان نمی ماند و جمیع اوصاف و افعال را از و میدیدند و صور و
اجسام عالم در رنگ سرابے می نمودشان و مظاهر را مخلوق و معدوم مییافتند
و توحید صوری کمی بعضے را بعد از فرود آمدن حاصل می شد و بعضے را نه آنگاه
فرموده اند طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس الله اسرار اهالیها همان طریق سلف
است لیکن در ابتدا به تحصیل مقامات مقید نمیشوند و نیز فرموده اند آنها که
از راه توحید صوری میروند خطر بسیار دارند و نیز فرموده میتوانند که شخصے بحضرت

حق سبحانه اقرب باشد یعنی استهلاک و اضمحلال داشته باشد و اکرم نبود چنانچه یکے
تحصیل مقامات کرده است و نتیجه مقامات را که استهلاک و اضمحلال است درین
عالم نیافته این اکرم ست نزد حق سبحانه و کریمه ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم ناطق برین
است **و نیز** فرموده اند که ولایت بفتح واو قرب بنده را گویند که بحق سبحانه دارد
و بالکسر آن معنی را که موجب قبول خلق میشود و اہل عالم بدان میگروند و این تکوینات
تعلق دارد خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی ست شخصی از حاضران سوال
کرده که برکائی که مستعدان میرسد اثر کدام قسم ست فرموده اند که اثر ولایت
بالفتح است و در اثنائے آن بیان تبقریب استفاده طالبان فرموذند
که هرگاه آئینۂ طالب محاذی آئینۂ مرشد میشود هرچه دران آئینه است بقدر
مناسب پرتو می اندازد انگاه فرموده اند که کسے باشد که ازان دو قسم ولایت
او را یکی حاصل باشد و دیگرے بود که از هر دو نصیب وافر داشته باشد
یا شخص یکے ازان دو بیشتر بود و بدیگرے کمتر مشائخ نقشبندیه رحمهم اللہ را
همیشه ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بوده است و فرموذند که اگر مقتدای
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را بیکے از مخلصان میگذارد و ولایت
بفتح را با خود مے برد و نیز فرموذند گاه بحکم زلتی ولایت بکسر را از ولی باز می ستانند
چنانچه ابن فارض رحمه اللہ ازان پیر نقال می آرد و آن در نفحات مسطور
است **نیز** روزی فرموذند که معاملۂ برزخ و حشر خوش معاملۂ دور دور است نسبت
انگاه سکوتے و تأملے کرده فرموذند ہیچ سعادتی برابر این نیست که کسے
را انسے بحضرت حق سبحانه حاصل شود بعد ازانکه دوام انس حاصل شد ہیچ
انتظاری نمی باشد و فرموذند که سبحان اللہ آدمی مامور باخلاص و محبت
است و خاصیت محبت سوختن غیر محبوب خود ست با این همه چندین

تکالیف شرعیه بر و نهاده بلکه روزی تبقریب اعتراض بعض منکران به فقرا رائلّه فرمودند اولیا از کبائر محفوظ نیستند اگر از ایشان امرے ازین باب ناگاه ظاهر شود احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جهالت ست ملاحظه باید کرد که منزل ایشان که دائم یا اکثر در اند کدام ست درین میان اگر احیاناً بحکم بشریت چیزی صادر شود ایشان را دران معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشائخ کبار را در زمان حیات مردمان زندیق میگفته اند چنانچه ذوالنون مصری را رحمه الله اما ذوالنون را بعد از موت قبول پیدا آمد چه از دنیا مطلق منزه بود اگر در کسوت دنیا می بودند هیچکس بعد از موت هم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشدند این که مبتدعان به بعضے اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند سببش همان ست که این بزرگواران بنا بر حکمتی بمنصب خلافت در دنیا بودند والا چندین تن از صحابه که بادیها خود را کشیدند و بوضع فقر و تجرید زندگانی نمودند هیچکس از آنها حرفے نمیگوید و سخن از اصحاب گفتن از شرائط دین و ایمان نیست بسیاری از مومنان باشند که جز خدا و رسول را نمیدانند و در ایمان ایشان هیچ شبهه نه

فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای

حضرت خواجه ما قدس الله سره العالی خواجه عبید الله سلمه الله نخستین فرزند دلبند حضرت خواجهٔ ما اند وقت و روز و ماه و سال ولادت ایشان ازین ابیات شریفهٔ والد ماجد ایشان هویدا گردد ه او گشته درین خرابه منزل + روز یکم از ربیع اول + بود آخر عصر کان یگانه + افتاد درین سیاه خانه + طبعم غزل نشاط میگفت + دیدم ناگه بهار بشگفت + تاریخ شناس تیزبین کرد + بشگفت بهار در خط آورد + و چون یکی از درویشان در واقعه دیده بود که در خانه ایشان پسرے حمیده سیرے خواهد شد باید که

او را اسمی بنام نامی خواجه احرار عبید الله قدس سره گردانند چنین کرده اند چنانکه
در همان مثنوی آن خواجه معنوی اشاره باین معنی نموده اند آنجا که فرموده اند ؎
در خانه کمترین غلامی + شد بنده کی بزرگ نامی + این نام خجسته ملک زاد + انشاء الله شفیع من باد
و درین منظومه بتقریب اذان و اقامت بسمع این طفل کثیر السعادت ابیات
بدیعه دقیقه که متضمن تعطش ایشان بوده بقلم آورده اند ما به نسبت دو بیت
ازان اینجا اکتفا نمایم ؎ برخیز هلا موذن غیب + در گوش من آر بانگ
لاریب + این خسته که بسی نیازمند است + یک شهدم از الست بند است +
گر یکدم الله از تو گیرم + والله که همان زمان بمیرم + یک شعله نور ده بروزم
تا خانه ماسوی بسوزم + خود را بتو باز می سپارم + می میرم و شعله می گذارم +
در خور نیم ازین سیه روز + خود شعله خویشتن برافروز + ای دوست بحق
دوستداری + خواهان توام بجان سپاری + هجران بتو وصل جاودانی است
در پیش تو مرگ زندگانی ست + گر حی علی الصلوٰة گوئی + هم خود بصلوٰة این
بپوئی + در زیر کفن شوم فراهم + رشک همه زندگان عالم + من مرده و در دوست
در نمازم + سبحان الله بخود چه نازم + افتاده بصعقه تجلی + گویم و هو الذی
یصلی + گر زنده دو کون مدح خوانم + قد افلح آیتی بشانم + هان الله گوئی تا
بجوشم + اینک چو صدف تمام گوشم + در همزهٔ الله ار شوم نیست + حاجت
بسماع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم که صراط مستقیم
است + من یکدم سر و نام دارم + یک رشحه حیات کام دارم + از رشحه کفایت
است این کار + چون من بروم چه کم چه بسیار + چون در نگری غرض تمام است +
سر رشته رشحه هم بنجام است + گر رشحه رسد به تشنه کامی + سیرابی اوست
هم بکامی + نی نی غلطم مقام درویش + عالی ست ز حرف اندک و بیش +

دریای ازل لبی شگرفست + سبحانک ثبت این چه حرفست + در ایام طفولیت
این فرزند و برادر ارجمند ایشان مدظلهما که عنقریب ذکر ایشان نیز بیاید از
والد بزرگوار خود بنظری رسیده بوده‌اند و نیز دران ایام حیات حضرت والد
ایشان طاب ثراه حضرت ایشان ما را قدس الله سره امر بتوجه و دعا
در حق این دو نور دیده نموده بوده اند و آثار آن را نیز بنظر غیب بین مطالعه
فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی که باین دو پیرزاده گرامی مرسل
داشته اند تصریح باین معنی نموده اند هذا هو سه مرتبه فقیر بدولت عتبه بوسی
حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن بر من
غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبردار خواهی بود
و در حضور خود شما را طلبیدند و شما در حجره مضجعات بودید و بفقیر امر کردند
که بایشان توجه بکن بامر ایشان در حضور ایشان بشما توجه کرده بحدیکه ظاهرا
اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است که ببرکت حضور ایشان آن توجه مثمر
نتایج باشد انتهی کلامه الشریف چون این دو برادر والا گهر بحسن شفقت و
اهتمام خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی از فضل و صلاح
بهره ور گشتند این مخدوم زاده بزرگ باشارهٔ آنجناب شغل این طریقه علیه را
از شیخ الهداد دامت حیاته که عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء الله
سبحانه گرفتند و ببرکت آن نظرات که سابقاً ذکر یافت و نیز یمن همت و
صحبت این دو عزیز از صفای نسبت بزرگان خود با نصیب شدند بالجمله
فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین بر کمال و همواره
در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان می بودند و در عرائض به نیازمندی
تمام دریوزهٔ انظار عنایت از آن حضرت می نمودند یکی از عرائض ایشان

این عریضۂ علیہ ست کہ از انجا بکمال عقیدت بل بوفور فضیلت ایشان راہ
توان بردو ھو ھذہ عریضة محتوایة علی سرایر الاخلاص ومکامن
الاختصاص من المملوك المفلوك احقر عبید الله عبید الله الی اسوة
أهل الصحو وقدوة أرباب السلوك شیخ الاسلام مصباح الظلام امام
الانام ومنبه النیام الاجمل الاکمل البارع الاورع النحریر النیر المنیر
مشید ارکان الملة والمتطهر من المآثم والذلة والناطق بالحق والصواب
والمحلق کنف اللوذ والایاب قائمة الدین وقایة احکام المتین والمتمکن
علی مسند الافادة والمتصاعد من حضیض العادة الی افق السعادة
قلاوز رکبان الطریقه وحارز عمران الحقیقة نور حداقة الاکوان ونور
حدیقة الاعیان فارس مضمار الخطاب وحارس سرار الکتاب المتعین
علی وسادة وراثة المصطفوی والمتصف علی جادة خلافة النبوی
واقد نیران المحبة لقائه ومنهل عطش المهجة سقائه حلال عقود الاشراقیة
ودلال وفود الاشراقیه لیس مکرمة من الله الا له فیها حظ کامل ولا
موهبة الا نصیب کامل لصفوة شعشعة من نیر قلبه الوافی والعطوفة
شعبة من دوحة کرمه الوافی له التقدیم علی مشائخ الزمان والتفوق
علی مشاهیر الدوران تسخیر بملاحظة اطوار ه من طور الولایة ما
یستطلع بمشاهدة اعماله علی اسرار أهل النهایة من استند بعروة
ارادة فهو الذی ارتقی علی مدارج الکمال ومن اعتصم بحبل خلاصه
فهو الذی استعد بنیل الامانی وفاز لحصول الکمال فهلموا یا ایها
المترددین فی فیافی الطلب وتعالوا ایها المتشمرین الی عبادات وصول
الرب واقرعوا باب دارة التی یعلم بمنبع البرکات وعاکفوا علی حضرته

التی تسمی بمعدن الخیرات وترقبوا من تلطفه حصول المقاصد والمرادات وترصدوا من تصرفه نیل المکارم والسعادات هو الشیخ المکمل سیدنا ومولانا ملاذ الدین الفاروقی النسب المحمدی الحسب السرهندی المولد القدسی المحتد بلا تدلسی فی حقه غبطة وللسمنانی فی امره عبرة طرد الطوسی عند ظهوره وفر الفارابی من سطوة طلوعه وقمر فضله الغزالی ومثبت تفوقه الرازی اللهم یسّر آماله وضاعف کماله واحفظه من طوارق الایام وموجبات الاحزان والآلام وما هم غمام وهدارحام بحرمة النبی وآله الکرام وصحبه العظام واتباعه الاخیار الی یوم القیامة علیه وعلیهم الصلوة والسلام یا سیدی لیس لی طول البضاعة ولا حول الاستطاعة الا مکرمتکم ومرحمتکم قلبی قاسیة باصناف الذنوب والاثم وفوادی مظلمة باصناف الذمائم والجرائم ارحموا علی حالی وانظروا علی سریرتی وبالی حتی استخلص من هاویة الجهالة والضلالة وارتقی علی معارج السعادة والکمالة الیوم لیس اب مشفق الا انتم ومهرب وماٰرب الاحضرتکم کل زمنة عمری وجل وقاتی وعامة شهوادی وسنوانی مصروفة بمدحتکم العالیة ومحمدتکم الهنیه واقتصر علی لقائکم ان کان لی الاربة والمنیة سیدی لسانی کلیل وبیانی علیل لایطیق فی العربی علی مقتضای اقتضائی فابین المقصود بلسان الفرس بتوفیق الله ذو القدس عز شانه وجل سلطانه انتهی وعرائض بزبان فارسی ورعایة فصاحت وبلاغت نیز بسیار مرسل واشته اندکه اکثر بدستخط ایشان نزد راقم ست لیکن از خوف تطویل عنان توسن خامه راکشیده میدارد وحق سبحانه ایشان را نه

میراث معنوی پدر بزرگوار بهرهٔ فراوان بخشاد بالنبی وآله الامجاد خواجه محمد عبد الله سلمه الله فرزند دوم حضرت خواجه ما اند طاب تربته السلف وزادفت را الخلف برادر بزرگ از مادر دیگر اند والیشان از والدهٔ دیگر و واسطه میان ولادت این دو گرامی برادر چهار ماه اکثر چنانچه همدران مثنوی والد ماجد ایشان قدس سره اشاره بوقت وماه وسال ظهور این فرزند نیز فرموده اند وآن اینست

تاریخ یکی چو شد نمودار + هنگام تولد دگر آر + افتاده بحر پر تلاطم + ماه رجب و پگاه ششم + ما بین ظهور این دو گوهر + بگذشته چهار ماه اکثر + چون گل صبح رسید آخر شب + چون روز ز روشنی لبالب + چون ماه تمام منشرح صدر + در ظلمت شب چو ساعت قدر + بعد ازین بیان والا چند بیت ازیبا در دعای این نور حدقه سعادت بزبان قلم لازم الیمنت داده اند ودر ضمن آن از تشنگی خود حرفی بمیان نهاده هذا هو

یارب که طلسم خود کشائی + این طفلک ما با و نمائی + خود را تمام خود گذارد + چون نخل ز دانه سر برآرد + چندین همه آفتاب رفتند + در بحر تو چون حباب رفتند + این قطره هم از شمار ایشان + در موج خودش مکن پریشان + باشد کام از و برآید + چون منمش از تو یاد م آید + پس تشنه وبس خرابم ای دوست + در حسرت یکدم آبم ای دوست + هر که ترشح تو بینم + در تعطش آیم و نشینم + ای بحر طرب بکام من شو + امروز یکی بجام من شو + من جام چه مے کنم گدایم + مشتاق توام دهن کشایم + اکنون دهنم کشاده بهتر + بحر سخن ایستاده بهتر + زین گفت وشنود حاصلے نیست + حیران وخموش بایدم زیست + این مخدوم زادهٔ آزاده در صورت شباهت وسیرت مشابهت تمام به پدر بزرگوار خود دارند حفظ قرآن مجید نموده اند واز علوم عقلیه ونقلیه بهرهٔ کامل حاصل فرموده چنانکه بعضے کتب متداوله را بالفطرة وقوت تمام

درس میفرمایند واز اصطلاح وعلوم این طائفهٔ علیه نصیب فراوان یافته اند و
دران علماً وحالاً دقتهای نظر مینمایند تعلیم ذکر و مراقبه این اکابر را از حضرت
ایشان ما قدس الله تعالی سره گرفته اند و چندین بار دیوانه وار از دهلی پیاده
و سوار متوجه آستان ایشان شده و درسرهند روزها در خدمت علیه بسر برده اند
و الطاف و نظرات خاصه دیده اند و بعض کتب کلامیه را چون شرح مواقف
و غیره یا بعض رسائل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانیده اند و از علوم
و اسرار خاصهٔ حضرت ایشان نیز بهره های لانهایة بر داشته راقم الحروف چندین
بار در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت و منقبت این مخدوم زادهٔ
عالیشان استماع نموده روزی فرمودند که او از محمدی المشرب است و از مجذوبان نسبت
و از مغلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت دیگر فرمودند
که اگر آن نبودی که این خواجه زادهٔ ما در کمال وسعت مشرب و شوریده حالی و
بی تقیدی و تعینی بودندی ایشانرا اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجادهٔ
والد بزرگوار خود نشسته بافاده و افاضه طلاب می پرداختند انتهی الحق این
مخدوم زاده در غایت بی تعینی اند و از انجا که مغلوب نسبت توحید وجود گشته اند
از نظارهٔ مظاهر جمیله حظ فراوان دارند و از استماع سرود و اغانی نیز لذت
بی پایان اکثر شوریده حال و فارغ البال با نظر راست و کلاه کج به کوچه یاد
بیابانها سیر مینمایند و اشعار پرسوز میخوانند و آه گرم و سرد از دل پر درد می آرند
و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بملاحظه انتساب خود بحضرت ایشان تخلص دران
احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیهه فرمودند
ع کشت گلستان بهانه ایست اگار + بوی تو آواره کرده باد صبا را + اشاره
به فقیر نمودند که تو نیز چند بیت برین ملحق گردان این بنده این دو بیت معروض

داشت ؎ رازنهانی بلب بازند دل امشب ، خوی کبوتر که واد بلبل ما را خلاق بحراب ابروت بسجو دند ، شیشهٔ دل لشکنند قبله نما را ، حضرت ایشان ما را قدس الله سره در مکتوبات قدسی آیات مکاتیب عالیه بنام نامی این مخدوم زادهٔ گرامی ست در مکتوبیکه در جواب عریضه ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفه شریفه رسید از مطالعه آن فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور واستیلای آنکه اندراج یافته بودنیک ومبارک ست این دولت که شمارا در سه چهار ماه متیسر شده است در سلاسل دیگر اگر در ده سال متیسر گردد نعمت عظمی اشمرند وامر عظیم تصور نمایند شکر این نعمت بجا باید آورد وچون میداند که فطرت شما بلند ست وتحسین این قسم احوال از شائبه عجب مبرا اظهار این نعمت نموده آمد لئن شکرتم لازیدنکم نص قاطع ست نوشته بودند که مشکاة توحید ظهور کردن گرفته است این دولت نیز مبارک باشد بادب تمام قبول این وارد نمایند اما در غلبهٔ این حال آداب شرعیه را نیک مراعات فرمایند وحقوق بندگی کما ینبغی بجا آرند انتهی علی الایجاز واین مکتوب مکتوب سی وچهارم ست از جلد ثانی ومحتویست بر فوائد ارجمند ومعارف بلند من اراد الاطلاع بتفصیله فلیرجع الیه ونیز این قرة العین ولایت عرائض نمکین بر شورستانه باستان حضرت ایشان مرسل داشته اند که از انها بنقل دو عریضه اکتفا میرود عریضهٔ اولی عرضداشت بندهٔ مهجور پرتقصیر محمد عبدالله آنکه اوقات گرامی بدعاے سلامت آنحضرت میگذرد وندامت وپشیمانی که بر دوری از خادمان حضور وارد آنقدر است که بگفت ونوشت نگنجد چندین شوریدگی وسر گردانی روی داده که لبشمهٔ از ان اشعار نتوان کرد سراپا درد واندوه است وباین خداوند کریم را شکر که در نسبت و رابطهٔ باطن که حاصل آن فنا وهستی ست ذاتاً وصفتاً وعیناً واثراً فتوری نیست

وچگونه فتور راه یابد که بعد از رجوع بوطن اصلی هوای غربت در سر نمانده و نسیمهای غربیه رومیده و اسرار عجیبه جلوه گر میسازند و باطن را با هیچ از آنها التفات نیست بدریای علم آب از سر گذرانده اند اینهمه بطفیل خدمتگاری و بندگی آنحضرت است ذات والای آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی باد عریضه ثانیه عرضه داشت کمترین خدام والا درگاه محمد عبد الله بعرض اقدس بار یافتگان وراه بردگان محفل خلد شاکل حضرت خداوندی قبله گاهی دام ارشاده میرساند که احوال بدان گونه میگذرد که بیان آن فرصت دراز میطلبد تا سر انجام کار چیست و آخر بکجا کشد شورشی شگرف سراپا پیچیده و دریای حقیقت مواج است هر لحظه موج دیگر بروی کار دارد دو قطره را با موج بودن شریعت عشق هیهات هیهات چه مینویسیم در حضرت قطب دائره ظهور دیوانگی سر دیگر بدیوانگی بخشنده که گریم دگه خندم وگها فتم دگه خیزم + آموخته ام مستی از دلبر مستانه + ای قبله خدا پرستاران گرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل هوش افتم زیاده برین گستاخی ست العبودیة انتهی وازانجا که این نور دیده مخلصان حقیقی را باین خدمتگار تحقیق التفاتهای فراوانست عنایت نامهای زیبا مشتمل بر انفاس نفیسه باین بنده مرسل داشته اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم می نماید حق سبحانه دعای حضرت والا ایشان را که دران منظومه سابقه در حق ایشان نموده اند باجابت قرین گرداناد و ایشان را بنهایت مراتب تکمیل و اکمال برساناد بحق اهل الارشاد اکنون بعد از ذکر حال این دو فرزند برخوردار حضرت خواجه بزرگوار قدس سره زبان قلم بذکر خلفای کبار ایشان گویا میگردد و از ان جا که اعمل و اعلم و اکمل و اعظم خلفای خواجه عالیشان حضرت ایشان بوده‌اند قدسنا الله بسره الاقدس سزاوار آن بود که نخست زبان خامه را بذکر ایشان شیرین

سازیم بعد ازان به بیان حال دیگر خلفا پردازیم لیکن چون احوال حضرت ایشان متضمن بسط و تطویل بود و مشتمل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر خلفاے حضرت خواجه را تقدیم داده مسک اختتام این کتاب ذکر حال آن مرجع جگر ریشان و فرزندان و خلفاے ایشان گردید شیخ تاج الدین سلمه الله تعالی آن جناب از بزرگ زادهای دیار هند و سنبل است و از اجلۀ اصحاب حضرت خواجۀ ما قدس الله تعالی سره الاقدس پیش از شرف وصول بآستان ایشان در خدمت حضرت شیخ اله بخش که از خلفاے حضرت مجذوب بالله سید علی قوام بودند قدس الله سرهما ے بوده و جناب شیخ بوے الطاف و اعطاف کثیره می نموده در بدایت ایام طلب که حضرت خواجۀ ما بخدمت مشائخ بلاد تردد میفرموده اند در قریه از قرای سنبل که از بلاد تابعۀ دهلی ست بصحبت شیخ اله بخش نیز رسیده بودند خدمت شیخ تاج ایشان را دلالت بارادت و صحبت شیخ خود کرده بود حضرت خواجۀ ما در آن باب استخاره نموده بوده اند و از اکابر خواجگان نقشبندیه روح الله روحهم رخصت آن انتساب نیافته از آنجا عنان سیر بصوب دیگر منصرف داشته اند اما شیوۀ فقر و نیستی و حال شیخ اله بخش را معتقد مے بوده اند چنانچه از بعضے مرقومات ایشان هویداست چون حضرت خواجه از سفر میامن اثر ماوراء النهر بهند مراجعت نموده بارشاد طلاب توجه فرموده اند و شیخ اله بخش نیز سفر آخرت اختیار کرده بوده است شیخ تاج با وجود آنکه از شیخ خود مجاز بوده بل نائب مناب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجه را قدم از سر ساخته بملازمت شریفه شتافته حضرت خواجه این طلب و تواضع وانصاف او را پسندیده نظر عنایات و برکات شامل حال و مآل او داشته اند جلیس خلوت خاص و انیس محفل اختصاص گردانیده چنانکه گویند در میان

مستفیضان حضرت خواجه بکثرت صحبت شیخ تاج دیگرے نبوده و نیز در استفسار احوال و پرسش اسرار بسیار دلیری مے نموده و اگر ایشان را گاہ مغلوب می دریافته بحکایات و لطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم مے کشیده چنانکه در ذکر حضرت خواجه ایمای برین معنی نموده اند بالجمله بعد ازانکه حضرت خواجهٔ ما شیخ را آشنای نسبتهای علیه اکابر نقشبندیه گردانیده اند اجازت تعلیم طریقه داده اند گویند اول کسیکه از حضرت خواجه مجاز گردید شیخ تاج بود راقم از زبان خدمت شیخ شنود که گفت چون حضرت خواجهٔ ما قدس سرّه مأمور شده اند که مرا اجازتے دهند در ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشته که اگر وے هم در معامله أمرے بیند که از اکابر نقشبندیه او را مشیر باجازت باشد می شاید مقارن آن من در معامله دیدم که بخطهٔ فاخرهٔ بخارا در خدمت حضرت عزیزان خواجه علی رامیتنی قدس الله روحه هستم حضرت عزیزان طاقیهٔ مبارک خود را بر سر من نهاده عنایات بنهایات نمودند چون بحضرت خود این واقعه را معروض داشتم تبسم فرمودند و آنچه در خاطر ایشان خطور نموده بود بیان نمودند گویند چون حضرت خواجه شیخ را اجازت داده اند در نفس و نظر آن جناب اثرے پدیدار گشت هر کرا ذکر این طریقه تلقین فرمودے وی را جذبات و غلبات از وے ربودے و احوالات روے نمودے در آن ایام شیخ از حضرت خواجه رخصت سنبل یافت که امشب در کنار دهلی بمنزل یکی از دوستان خود را شیخ الله بنام که از مریدان حضرت خواجه بود فرود آمد آن عزیز را اهلیه بود وی را طلب آن پیدا شد که از شیخ تعلیم ذکر این سلسله علیه بردارد و باجابت رسید همان شب آن صالحه را حالات و جذبات کثیره روے داد و کشف ملکیت و ارواح و امثالها میسر گشت آن

احوالات حاصله را بزوج خویش درمیان نهاده تا بشیخ رفته معروض دارد زوج را از استماع احوال زوجه شور وجنونی برسر دوید وحال آن که پیش ازین یکچند روز از شیخ التماس نموده بود که در وقت رخصت برای او از حضرت خواجه قدس سره دریوزهٔ نظر عنایت خاص نماید شیخ معروض داشته بوده است حضرت خواجه بنابر حکمتی جواب داده بودند که او را از ما نصیبه کمتر بنماید شیخ آن خبر وحشت اثر را بآن درویش گفتن مصلحت ندیده تا آن شب آن درویش از فرط جنون بشیخ گفته که ما التماس کرده بودیم هان تا چه جواب گرفته آید چون بسیار مبالغه نموده است ناچار آنچه شیخ شنوده بودند بذکور ساخته بمجرد استماع آن سخن آن درویش ممتحن گریبان چاک زده برسر خاک ریخته گریان ونعره زنان وافتان وخیزان روی بآستان حضرت خواجه نهاده و در راه چندین جا بر لای وحل افتاده و دستار جائی و پای افزار جائی وبیان حالش سه درهمه شهر چومن نیست یکی شیدائی + خرقه جائی گرد وساغر ودفتر جائی + تا همچنان شوریده وپریشان بمسجد خواجهٔ عالی شان درآمد چون نظر او بر حضرت خواجه افتاده با ضطراب وپیچ وتاب تمام دویده آن تنگ گل را در آغوش کشیده وبزمین افتاده است اصحاب حضرت خواجه خواسته اند که ویرا به جبر از ایشان جدا سازند حضرت خواجه اصحاب را منع فرموده اند وخود را بوی درداده چون چند بار با ایشان هر طرف غلطیده ایشان از روی شفقت باو فرموده اند که ای فلان بما هیچ کاری هم داری وی بشورش تمام گفته هر کاریکه دارم با تو دارم تبسم کنان فرموده اند که ما را خود هلاک میکنی آنگاه فرموده اند که هان بسوی پیشانی ما بنگر بمجرد دیکه نظر بر جبههٔ ایشان کشاده بیهش گشته وبرخاک افتاده

حضرت خواجه برخاسته اند و یکی را نگاهداشت و گذاشته تا بعد از چندین ساعت
با فاقت آمده است و چون یاران سر بیهوشی از و استفسار نموده اند می گفته
میرسید که آندم در جبین مبین ایشان چیزی دیدم که بگفت و بیان در نگنجد
مرا دیدن همان بود و از خود رفتن همان + لوح محفوظ است پیشانی یار + سر
کونین ست در وی آشکار + چون حضرت خواجه واقعهٔ زوجهٔ آن عزیز را
شنوده اند پرسش او فرستند احوال او را استماع نموده او را بجوار خود
آورده اند و هر روز از و خبری گرفته اند و عنایات خاصه شامل حال او میداشته
تا از یمن نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیده اند و از آن
حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافته امروز در قلعهٔ سلطان فیروز بسیار
ذاکرات بوی رجوع دارند و از برکات صحبت و خدمت او که بی بی دولت
نام است بدولت صفای سر و ذکر دل و جذبه و حضور میرسند و صبیهٔ آن
زکیه در حبالهٔ جناب خواجه حسام الدین احمد است سلمه الله تعالی باز گردیم
بشرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام که شیخ بسنبل رفته بهدایت
ارباب طلب توجهی نموده اند بعضی حاسدان زبان بملازمت آنجناب
کشوده بوده اند و شخصی دیوانه ابا بکر نام از جمله هم پیرهای شیخ بشیخ در شوریده بود
آن دیوانه را شیخ تادیب نموده از ملامت آشنا و بیگانه و از پرخاش
آن دیوانه در عریضه بحضرت خواجه عرض دلتنگی ظاهر کرده اند حضرت خواجه
پاک نظر قدس الله سره الاطهر این رقیمه والا را به شیخ مرسل داشته اند
و دماغ خستگی شمارا که در باب شیخ ابا بکر نموده بود دیده خواندیم این نوع چیزها
مناسب مقام شفقت و کارشناسی نیست اولیا از کبایر محفوظ نیستند
نامراد بیچاره که روزی چند سلوک طریق تصفیه کرده باشد از کجا

محفوظ اهستند و معصوم شد تا خلاف چشم داشت از و ظاهر شود خصوصاً که در اصل
دیوانه و منحرف العقل باشد استقامت صفات از و نمی باید چشم داشت اگر چه
بولایت برسد خدا داند دران وقت چه نامعقول معقول او شده باشد وصورت
صواب را از نظرش پوشیده باشند کارخانه دیوانه ها دیگر است نمی بینید
که تکالیف شرعیه مربوط بعقل است بالجمله همه را در مرتبه اش معذور باید داشت
و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل معیت وجود را دید ادب شناخت اینست نفوس
مختلف اند بعضے اماره و بعضے مطمئنه و بعضے درمیان که آن را لوامه گویند اینهم
اگر از ذوی العقول باشد مطمئنه نفوس اولیاست ارباب نفوس اماره را نیز
معذور باید داشت بل بنظر لطف دید در هر کاری مطالعهای جمیل بکار باید برد
طعن اهل سنبل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم در ایشان دید که از استقامت
عقل بر آمده اند و شیوهٔ نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بکند
حکم بر بطلان او چرا کنند و مجموع امور او را نیز تلبیس چرا حکم فرمایند الحمد لله
والمنته که ملامت نصیب اولیاست ماخود در ظهور این امور طریق دیگر
داریم هرگاه ملامتی میرسد در خود می نگریم و یک بد صفتی در خود می یابیم
و این اشارت را موعظه غیب میدانم چنانچه درین ماده نیز در خود نفاقها و
تلبیسات یافتیم والتجا بکرم الله کردیم انشاء الله مرتفع شود باری بگویید
که از ملامت سنبلیان چه خیر لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود یا
صفای توجه برطرف خواهد شد یا رو درگاه خداوندی خواهد شد ع
معشوقه ترا و بر سر عالم خاک + والسلام این مکتوب را نیز پیش از ان بلکه
بعد از ان تقریبی که مفهوم کرد و بشیخ تاج نوشته اند ع کاری مکن
که وحشت زشکم فزون شود + صیدی چو من ز دام وفایت برون شود +

مرغ دست آموز شما فراخ نازکی دارد والله که بدست این مسکین نیست کم پرواز نیست گرم وسرد این بیابان ندیده بالجمله بنازش می باید داشت سنة الله تعالی برین جاریست که اعزاز واسطه وتعظیم او مورث فیض لاتیناهی ستـــه چون زمانی بغیر ما منگر + الحذر الحذر ز غیرت ما + زیاده گستاخیست انشاء الله تعالی درین پنج وشش روز متوجه شما خواهم شد پیش ازین بیکروز نوعی اشاره شد تا آنکه اهمال در توجه بجانب شما نکنم واز همین جا غائبانه همت بر ترقی شما بربندیم بتوفیق الله تعالی تقصیر نخواهم کرد دیگر ظاهر شد که فی الجمله شما را جنگ ونزاعی درمیان است اینها در چنین وقتی چه مناسب است اهتمام نمایند که از عین الیقین بحق الیقین رسیده در اوج بقا بالله نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق الیقین در معشوق مشاهده افتد ومعنی ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ذوقی شود وسر کل شیٔ هالک الا وجهه بتحقیق رسد خلافت الٰهیه جز درین موطن صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواجهٔ احرار می فرموده اند آن که تا پر تو ما رمیت اذ رمیت در باطن نیفتد واصل نمی توان گفت کسی را گمان نه شود که این معنی در ظهور انوار توحید بدست می آید که همه را نعمت همگی دیدن دیگر است وهمه را بانعت یگانگی دیدن دیگر فهم من فهم این معنی ظهور کان الله ولم یکن معه شیٔ است چنانچه در ازل بود باز نیز الآن کما کان دیگر ست دقیق است گنجایش تقریر وتحریر ندارد علیه الصلوة والسلام والاکرام هم این فقرهٔ عالیه را بشیخ نگارش فرموده اند غرض مین هدایت مطلق در پرتو ما زاغ البصر وما طغی است که باطن سالک گرفتار ذات بحت باشد نشانش آنکه باوجود در روبری جمیع مقامات ومشاهدات ومراتب ظهوریش همتش حقیر نماید ســه زندگی چند ندکس نداند چند ندهٔ برنسیه ونقد هر دو عالم خندند + اگر صاحب این حالت

را بشرط کشش ازین حالت سیر بمقام بندگی رسیده مظهر اسم الغنی شود و فقرش
بنهایت رسد الفقر اذا تم هو الله انیست این معنی بی استغراق و کشش آلهی و
دریافتن آنکه این کشش از دست و پا و صور کائنات و اشباح عالم سرابی
بیش نیست میسر نیست انتهی کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره
بدار البقا شتافتند خدمت شیخ تاج سلمه الله از آواره دلی طریق سیر بلاد را
پیش گرفت اکثر ممالک هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرمین
محترمین زادهما الله تعالی شرفاً و کرامةً گردید چون بآن دولت رسید سکنه آن
امکنه متبرکه را بالشیخ اخلاص تمام پدیدار گشت شیخ محمد علان که از اکابر حرم
بود و بورع و علم و عمل و ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار
از مستفیدان آن جناب شد و شیخ محمد را پیش از وصول بصحبت شیخ تاج الدین
اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس الله اسرارها الیها کا آن
بود و کتاب رشحات عین الحیات را بتازی زبان ترجمه کرده بود تا اهل عرب نیز
بر حسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه
جویان آن می بود که حق سبحانه یکی از خلفای این شکرف سلسله را آنجا رساند
تا از وی اخذ طریقهٔ این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض
اکابر این سلسله در منام آن عزیز را بشیخ دلالت نمودند تا باخلاص تمام
بخدمت شیخ رسیده اطوار و اذکار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بملازمت
آمد شد می نمود و فور ارتباط و اعتقاد این عزیز سبب مزید اخلاص مردم آنجا
شد بشیخ تاج الدین راقم از زبان شیخ شنود که بطیبت فرمودند که ما را در بلاد
عرب شیخ محمد علان میگویند شیخ محمد در سنه احدی و ثلثین بعد الالف بآخرت
شتافت رحمه الله شیخ تاج الدین سلمه الله مکرر از دیار حجاز بهندوستان آمده

باز بآن بلاد شریفه رفت در مرتبه اخیر بولایت لهیه و بصره رفت جم غفیر بسلک
اراده پیوستند حاکم آن دیار از مخلصان شد در اثنای کثرت صحبت و اجتماع
ارباب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافله حرمین طبل رحیل فرو کوفت
شیخ مضمون ع یک طرف بانگ حدی یک جانب آواز درای + از گران جانی
بود آنرا که ماند دل بجای + مشیخت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاده هم از آن جا
بالباس احرام با یک ناقه و یک دو خادم بفقر و فاقه متوجه بیت الله الحرام و روضه
سید الانام شد یکی از دوستان این فقیر که فاضل و صالح است و صالح نام و
از مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که هزار و سی و هفت
باشد در بادیه متبرکه عرفات شیخ را دیدم همچنان با جامهای احرام چندین روز
که شوخگین گردیده بود و آن جناب غبار آلود و ژولیده موی با محاسن سفید
و چشمهای از تاب سفر بل از نشای مستی دیگر سرخ شده چنانکه از دیدنش
سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و بمن گفت که سالها شهرها و بیابانها
پیمودم و این و آنرا آزمودم اکنون جاروب کشی خانه صاحب خود میکنم تا همین
جا خاک شوم ع خوش آن سر که بر آن آستان خاک شود + حق سبحانه آن
یادگار باقی را در امکنه مکرمه سالها باقی داراد بحق الحرمین و زوارهما و سائر العباد
آن جناب را در اطوار و اقوال ارباب ذوق و حال رسائل نیکوست و جهت
افاده اهل عرب بعض رسائل خواجگان نقشبندیه را رضی الله عنهم که بفارسی
بوده عربی کرده و نیز چون از بعض علماء ظاهر حرفیکه مشعر باشد بر آنکه پیری
و مریدی بدعت است شنوده در اثبات سنیت آن رساله زیبا رقم نموده اینجا
دو نسمه تبرکاً از رساله که در تعلیم اذکار نوشته بتحریر می آید سبب و بتقریب آن
کلام خواجه عبدالله امام اصفهانی رحمه الله که در نفحات الانس مذکور است

اولاً صورت آن شخص را که این نسبت از وی یافته در خیال آورند چنانچه شیخ مینویسید که فینبغی ان تجعل صورة الشیخ علی کتفک الایمن فی خیالک و تعتبر عن کتفک الی قلبک امراً ممتداً او تأتی بالشیخ علی ذلک الامر الممتد وتجعله فی قلبک فانه یرجی لک بذلک حصول الغیبة بے اثر الذکر انک فی زمان النفی ینفی عنک وجود البشریة و فی زمان الاثبات یظهر فیک اثر من آثار تصرفات الجذبات الالهیة والاثر متفاوته بحسب الاستعداد فمنهم اول ما یحصل له الغیبة عما سوی الحق و بعضهم اول ما یحصل له الشکر والغیبة و بعد ذلک یتحقق له وجود العدم و بعده یتشرف بالفناء کما قال الشیخ عبدالله انصاری فی تفسیر هذه الایة واذکر ربک اذا نسیت ای نسیت غیره ثم نسیت نفس ذکرک ثم نسیت فی ذکرک الحق ایاک

خواجه حسام الدین احمد سلمه الله آن جناب نیز از خلص اصحاب و اجلهٔ احباب حضرت خواجه باقی بالله است والد ماجد آن مجموعه علوم سخندانی قاضی نظام بدخشانی بود که از وے تواضع زیبا و ر ذکر مولانا ربانی سعید ترکستانی سبق ذکر یافت و وے از اجلهٔ تلامذهٔ مولانا مذکور بود و هم از شاگردان مولانا الدقق احمد جنید رحمهما الله از وے نیز بالتفات پسندیده و شاگردان گزیده در روزگار بماند و در سنه اثنی وتسعین وتسعمائة دامن ازین دار ملال برافشاند چون آن علامه ورا و اخر حال تقدیر ذو الجلال در زمرهٔ امرا و کبار سلاطان هند منخرط بود بعد از وی این فرزند سعادتمندش نیز چند گاه تقید امارت و جاه مبتلا بود اما همدران حال از و فور مناسبتے که او را بطائفه علیهٔ اولیا بود همیشه دلش مائل صحبت و خدمت فقرا بود و جویان کنج مسکنت و انزوا و دران ایام صحبت شریف خواجه باقی طاب ثراه نیز رسید از یمن و برکت آن صحبت آتش شوق انزوا

وسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجه قدس سره بماوراءالنهر رفته بودند
که جذب الهی صاحب ترجمه را دریافت تا پردهٔ غنا را یکسو نهاده ابراهیم ادهم وار
پلاس خشن در پوشید و از سر موالی و اموال و جاه و جلال برخاست از آنجا که
سلطان وقت را بروی شفقتی بود و شیخ ابوالفضل رکن السلطنت او را باین
خواجه نسبت مصاهرت و شاه و این وزیر بملت احمدی و اهل آن بکمال خصومت
و رانیکه خواجه از فقر بغنا رجعت نماید تصدیعات بسیار از ان بآن سعادت آثار
رسید اما وی بتوفیق و تایید الهی پای همت بر جادهٔ استقامت بیفشرده
و سعی بیهودهٔ اغیار بجای نرسید - لاجرم کنج مسکنت و تجرید گزیده انتظار
مراجعت حضرت خواجه از سفر ماوراءالنهر برد چون آنحضرت از آن سفر باز گشتند
بخدمت لازم البرکت رسیده تعلیم اذکار و مراقبات خواجگان بزرگوار گرفت
و آن اذکار وی را از کار عالم در ربود گویند درین ایام نیز ابوالفضل مذکور
مزاحم وقت آن جناب میشد وی از غلبهٔ آزار آمد و بحضرت پیر بزرگوار اظهار
دلتنگی نمود فرمودند خاطر جمع دار که کار او درین چند روز برهم شود چنانکه
فرموده بودند بظهور آمد و در همان ایام مقتول گشت شنیده ام که حضرت خواجه
باقی الله خواجه حسام الدین را بشیوهٔ جلال تربیت میفرمودند بظاهر عتابها
می نموده میراندند و بباطن خطابها فرموده می خواندند چنانکه در جواب
حضرت خواجه رقعه که شعر بدین معنی ست مرقوم گردید ع چه خوش نازیست ناز
خوبرویان + ز دیده رانده را در دیده جویان + بچشمی نازبی اندازه کردن + بدیگر
چشم عذری تازه کردن + بالجمله سالهای بسیار بصدق و انکسار خدمات
شائسته بجای آورد و نظرات خاصه و احوالات خجسته دید تا رسید بجائیکه
رسید و از حضرت خواجه اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادگی و تفرید

سلطان وقت اکبرشاه بود

ابوالفضل در سنه ۱۰۱۱ مقتول شد

تقصدّی آن أمر را بر خویش نتوانست قرار داد ناچار امتثالاً لأمره الشریف یک تن را تعلیم ذکر داده التماس آن نمود که وی را از آن معذور دارند حضرت خواجه چون وی را درین تباعد محقق وصادق دیدند عذرش پذیرفتند بلکه آه سرد از دل غم پرور بر آورده فرموده اند خوب کرد و خود در اخلاص ساخت در مرض موت حضرت خواجه از کمل اصحاب جز آنجناب دیگری حاضر نبود بیداریها و بیماردار یها که متضمن افاضات کثیره بود وبوی تعلق گرفت و خدمات تکفین و تجهیز و تدفین از وی بوقوع انجامید و پس از پیر بزرگوار دران جایگاه و خانقاه بخدمات هم پیرها و پیرزاده سعی فراوان مبذول داشت و سعیش مشکور گشت که مخدوم زاده ها از یمن سعی او بفضل و صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در مکتوبیکه بحضرات پیرزادهای خود مرسل داشته شکرانه آن جناب را باین عبارت بر نگاشته اند معارف آگاه خواجه حسام الدین احمد را حق سبحانه از ما جزای خیر دهاد که مؤنة ما مقصران را بر خود التزام نموده کمر همت را در خدمت عتبهٔ علیه بسته اند و ما دورافتادگان را فارغ ساخته ع گر بر تن من زبان شود هر موی + یک شکر تو از هزار نتوانم کرد + انتهی کلامه الشریف از آنجناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق و محبت عظیم مشهود میگردید بارها میفرمود که حضرت خواجهٔ ما همان حضرت احرار بودند که باین کسوت ظهور نموده بودند راقم این حروف عفی الله عنه گوید که این فقیر از تقریر و تحریر پیر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که حضرت خواجه احرار طاب ثراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصهٔ علیه خود که بحضرت خواجه ما القا و اعطا می نموده بوده اند و نیز فرموده اند که یکی از آن نسبتهای خاصه نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش روزیکه بزیارت

روزی

روضۂ منورہ رسیدہ شدہ بود و او را عطا فرمودند انتہی کلامہ الشریف آئین جناب خواجہ حسام الدین آنست کہ چون نماز بامداد را در مسجد فیروز آباد ادا می نماید ساعتی چند مستقبل مراقبہ می نشینند آنگاہ ادای صلوۃ اشراق فرمودہ متوجہ مزار فائض الانوار پیر بزرگوار خود قدس سرہ کہ قرب دو میل بیرون شہر واقعست میشود تمام روز آنجا بتلاوت و عبادت و مراقبہ میگذرانند ہر روز پانزدہ جزو از قرآن تلاوت میکنند و چند حدیث از ترجمہ مشکوۃ المصابیح مطالعہ می نمایند نماز عصر را آنجا ادا نمودہ جہت تفقد عیال و اطفال بشہر بمنزل خود مراجعت میفرمایند باوجود این خوی از دوا و رغبت سکونت صحرا اگر عزیزی مہمان بمنزل او وارد میشود او را خبر میکنند خود بمنزل آمدہ او را دران روز را مختصر گرفتہ بدریافت دل ضعیف وحسن صحبت میگذرانند نیز در امتثال خبر معتبر الشفقة علی خلق اللہ آن پایہ دارند کہ باوجود تنفری کہ او راست از رجوع و مخالطہ ارباب غنا ہمیشہ سفارش نامہای او برای رفع حاجات فقراء اللہ بامرا و ملوک جاریست باوجود کہ بعض مخلصانش از کراہت بعض توانگران را از سفارش او دیدہ بالتماس تمام معروض داشتند کہ دران باب خود را کشیدہ دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت مینماید وفور شفقت عنان صبر او را از کف میرباید و زبان حالش ناطق است بمقولہ آن بزرگوار دین کہ او نیز رفع حاجات مسلمین بملوک مے کردہ و از ان راہ تذللے باو میرسید فرزندانش معروض داشتہ اند کہ حفظ آبرو نیز ضروریست فرمودہ کہ ما باین آبرو خود آسیا گردان نخواہم کرد چہ سعادت آن آب روکہ بشادابی کشت دلہای مسلمانان مصروف گردد بعد از انتقال حضرت خواجہ روزی چند میان آن جناب و حضرت ایشان ما قدس اللہ سرہ بسبب مقالی یک گونہ ملالی بود بعنایت اللہ سبحانہ آخر غبار آن ملال

برخاست وصفاها واخلاصها درمیان آمد تا بجائیکه فرزند بزرگ خود را جهت
تربیت باستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر عنایت
شامل حال قرة العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خواجه
که در جواب رقیمه شیخ تاج مرسل داشته بیان این معنی نماید ملاطفه گرامی
ارشاد پناه که از سورت پیش از توجه برهانپور نوشته بودند و آثار لطف
بیش از کتابتهای پیش در ان خوانده میشود در روز پیش از تحریر این رقیمه رسید
انچه از معارف بقلم آمده بود دیدار د وقت شریف بر وفق وقت صاحب
این رباعی بوده ؎ هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود + هر گوشه که رفتیم بهیا هوی
تو بود + گفتیم مگر سوی دگر راهی نیست + هر راه که رفتیم همه سوی تو بود + ازین
جهت که از قلم اهل تقاصا در کنانید چیزها درین مکتوب خواهد بود اما چون
دار عمل است و دیوانگان این مسجد بواسطه ظهور بعضی احوال از حول وقت
خود بسیار دوری جسته اند هر چه مقوی عمل و رعایت اصول دین باشد
برای اینها نافع تر می نماید و از حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار حوصله
اینجا هم بسیار روی میدهد اما انچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده
که بسبب خدمت حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم ست این حقیر
خواهان آنست و گاه بفقیر می دهند خیلی این سعادت را عظیم نموده اند
تخصیص فانیان باقی بحق را از زیباتر است بلکه بدیگران این خلعت زیبا
نیست و تواند که از بس عظمت ضرر بنا اهل رساند غرض ازین گستاخی
بیان حاجت خود است والتماس دوای موافق مرض اگر معنی دیگر فهم شود
مراد این کاتب نیست بحمد الله که فقیر زادگان را باسعادت های دیگر طلبی
در رسیده و با قصور و نقص خود معلوم این حقیر گردید که سفر و جدائی از

پذیرد و اہل نافع باشد و با این اشارہ بابشارت خادمان استادی ارشاد پناہی سلمہ اللہ تعالیٰ در فرستادن فقیرزادہ مذکور آمد با جازت و رخصت ملاذے استادی شیخ اللہ داد کہ تلقین ذکر این سلسلہ از ایشان بر داشتہ بود بسرہند رفتہ و از کمال بہا آثار رفیع سعادت و بدو ہاے جناب ارشاد پناہ و نسبت باو معلوم می شود و امید کہ در وقتیکہ مناسب این باشد بدعا و توجہ و استغفار و بہر وجہ ممد و معاون باشند و از صفا یا نسبت بیاران و اظہار اخلاص نسبت بخاندان نور الاتم و سر الاعظم حضرت پیر دستگیر علیہ الرحمۃ آنچہ از ارشاد پناہ خدمت مخدومی شیخ احمد ابقاہ اللہ دیدہ میشود باعث چندین شکرست و از لطائف الٰہی و ترقیات عظیم تر از انکہ بقلم آید در ایشان مشہود میگردد و خوب تر انکہ این الطائف و رخلعت شریعت و مقوی آن بظہور میرسد و در رعایت ظاہر دین آنقدر توفیق یافتہ اند کہ دشمنان و منکران ایشان اعتراض نیابند و از معتقدان چہ گویم کہ بسیار اند و خوب اند و خوب تر میشوند و بعد از رعایت شرع از طریقہا غیر این طریقہ مسموع نمیشود کہ مذکور و معمول میشدہ باشد والسلام راقم گوید عفی اللہ عنہ آن سال کہ این ذرہ مستہام بعد شورش احوال از برہانپور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العزیز متوجہ بسرہند شدہ بود در دہلی بخدمت لازم السعادت حضرت خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ نیز رسیدہ بود در میان موعظہ مرشدانہ باین حقیر خطاب نمودہ فرمودند کہ نیکو کردی کہ روی نیاز بقبلۂ عتبہ خادمان ارشاد پناہ آوردی انصاف انیست کہ امروز برای تربیت طالبان حق چون ایشانی نیست زیرا کہ در علوم دین رتبہ بلند دارند و در اتباع و عمل درجہ ارجمند و معاملات این راہ را بعجز ہا و بحیرہا دیدہ اند و بمعرفت ہر یک

بر وجه اتم رسیده و حوصله و دماغ تربیت اهل الله نیز از ایشان بسیار مشاهده
میشود و اگر چه بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجه قدس الله سره بطفیل
آن حضرت از نسبت این بزرگان بهره ور شده باشند و نیز بکرم الله سبحانه
توانند که طالبی را بفائده رسانند اما دران اوصاف خجسته که مذکور شد آن ارشاد
دستگاه سلمه الله را امتیاز تمام ست انتهی ما اخذت من کلامه الشریف مد ظل ظلاله
و نیز دران ایام که حضرت ایشان مارحمه الله سبحانه در قید رفاقت عسکر سلطان
وقت بودند و حرف خلاص از ان بلیه در میان بود و حضرت ایشان دو کلمه
بحضرت خواجه از ان خبر رقم نموده بودند خواجه در جواب آن این نیاز نامه مرسل
داشتند هوا لانوار افاضت و برکات افادت آن مسند آرای ارشاد و هدایت
روز افزون باد و بعد از ادای لوازم نیازمندی مشهود خاطر ملکوت ناظر میگرداند
که عنایت نامهٔ نامی که ارسال فرموده بودند بمطالعهٔ آن سرخوش و مشرف گشت
و آنکه از حرف رخصت نوشته اند چه گوید و چه نویسد که چه خوشحالیها و انشراح
روی داده اگر درین ضمن این اراده و نیت خادمان ایشان را دست دهد
که این ویرانهٔ دهلی را ببرکات وجود آگاهی صفات خود منور و معمور گردانند و
کاهلان و بازماندگان اینجا را در کار آورده گرمی ذوق و چاشنی طلب بخشند
و خوشیهای تازه و شگفتگیهای بی اندازه خواهد رسید بهمه حال فراغ
خادمان ایشان ازین تشویشهای صوری مامول مخلصان و نیازمندان
است خداوند سبحانه بزودی محبان و خیر خواهان را بدیدار فیض آثار ایشان
محظوظ و شادان گرداند و چنانچه گوش بشنیدن حظ گرفت دیده نیز نصیب
خود رسد زیاده چه تواند نوشت ظلکم ممدود و بعد از انتقال حضرت ایشان
طالب ترتیب خدمت خواجه دامت برکته عنایت نامه باین مخلص خود که راقم

این حرفست و مصیبت بزرگی مرسل داشته بودند که ازان نیز فرط اخلاص و وداد
ایشان بآن حضرت تصریح میگردد و آن اینست هو خداوند جلشانه آنمجموعهٔ فضائل
وکمالات صوری ومعنوی را دیرگاه آرام بخش دل و دیده دوستان داراد [ازرحمای]
بندگان غفران پناه ولایت دستگاه مخدومی علیه الرحمة وافره چه تواند نوشت
که افسوس و دریغ این واقعه مخصوص مخلصان ومحبان نیست هرکه بهره از
اسلام دارد می باید باندازه دریافت ازین حادثهٔ جگرسوز ملول واندوهگین
باشد آن محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران
بجای باید آورد که شرف ملازمت وسعادت صحبت آن ابوالوقت را دریافته
برکات وکمالات بایستنی اندوختند بدلخواه دوستان انوار قبول وصحبت
ایشان روزبروز مستقیم ومتزاید باد انتهی در خدمت خواجه ازراه الطافی
که باین خادم خود دارند مرحمت نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند
ودران ایام که بنده درآستان حضرت ایشان قدس سره می بود در هرچند
روز مواعظت نامه ازان جناب باین تراب اعتاب میرسید که دران
تحریض واغرا بود بر استقامت خدمت ومراعات لوازم آداب صحبت حضرت
ایشان وبعضی اوقات در خواب و واقعه نیز آمده اند و بنصائح می نواختند
ونیز باشعار این محب سری دارند واکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار
مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت ایشان رسید پرسیدند
که هیچ نظمے بتازگے تراوی داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید
شعر مظلومی [بخت] ما بدادی نرسید + این اخگر ما فرو ببادی نرسید + صد
مژه خار رهگذرها کردیم + یکبار بدامان مرادی نرسید + موافق وقت ایشان
آمد بغایت پسندیدند وچون اشتیاق ایشان را بسفر حجاز بنده میدانست

این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر تا شیشهٔ دل قبله نمائی نکند + تن جانب
کعبه ره گرائی نکند + ای کاه تن از خویش نیاری برخاست + تا خاک حجاز
کهربائی نکند + مقبول افتاد والحمد لله والمنة روزی در خدمت ایشان بود یکی
از حاضران شکوه اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقرا سری ندارند
و حرمت این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه
فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد
زیرا که فقرای زمانهٔ پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند
اغنیا با ایشان راه ارتباط و اعتقاد می گشودند ایشان ابا بیشتر از صحبت آنها
احتراز می فرمودند و فقرای این وقت ما اکثر شان چنان اند که اگر امرا و اغنیا
بجانب ایشان آیند و راه ملاطفت و مودت گشایند ناچار این درویشان را
در وضع فقر و انزوای ایشان فتور خواهد روی داد پس کرم الهی قلت عقیدت
و تندخوی اغنیای این وقت را باین فقرا حارس و حافظ این فقرا ساخت
یکی از خلص همپیرهای جناب خواجه بفقیر گفت که در عشرهٔ آخر شهر رمضان
خدمت خواجه سلمه الله معتکف بودند روز بست و نهم بعد از عصر فرمودند که بالبعد
از شام منزل میرویم که فردا عید ست و داشتن روزه مکروه چون شام در آمد
از مسجد برآمده باستقلال در آمدند با آنکه جمع کثیر را از جوانان تیزنظر مدتی
نظارگی داشتند و ماه را نمیدیدند بمجردی که ایشان رسیدند ماه نمایان شده
ما هذا الا من کراماته الشریفة امروز که سال هزار و چهل هجریست و عمر شریف
ایشان به شصت و اند رسیده بر مفارق مخلصان سایهٔ رحمت ایشان ممدود
است دیرسال بر مفارق دوستان خواجه باقی بالله باد و شیخ الهداد
سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته حضرت

وفات خواجه حسام الدین احمد در سنه ۱۰۴۳ ه است

سنه ۱۰۴۰ ه

فائده

خواجه ماست پیش ازانکه حضرت خواجهٔ ما از لاهور متوجه ولایت ما وراء النهر شوند
بخدمت ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباس و رشی طریقت
و مراقبه از ایشان نموده اما او را دران سفر باشارهٔ حضرت خواجهٔ ما بسبب مانع دیگر
مرافقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجه که در هند
بودند حضرت خواجه آنوقت آنهارا دلالت بملازمت شیخ مذکور نموده رفته بودند
چنانکه ازین نوشتهٔ شریف ایشان که قبل ایام سفر بیکی از مخلصان مرسل
داشته اند معلوم گردد هو درین روزها داعیهٔ سیر ولایت قوی گشته امید است
که بعد از چندروز دیگر متوجه شویم و خدمت شیخ الهداد خویشتن داری کرده خود را
بودن و ماندن قرار دادند طوبی لمن یکون معه و فاز فوزا عظیما شعر داغ بی یاری
و دردبیدلی + انیهمه برخود پسندیدیم و رفت + باری هر کرا ملازمت ایشان میسر
شود غنیمت ست حقا و بعزت الله که بتکلف نمیگویم شعر دادیم ترا زگنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی + انتهی کلامه الشریف و نیز دران سفر از راه این کتابت را
بشیخ مذکور مرسل داشته بوده اند در جواب التماس شیخ تحریر بعض دقائق و حقائق
راه را از ایشان هو برادر ارشد شیخ الهداد دعاگوی معتقد خود را بتوجه و فاتحه امداد
مینموده باشند با انیهمه پریشانی اوضاع و بی استقامتی کمال بیحیائیست که سخن
تصوف درمیان آریم و از دقائق طریق انجذاب و حقائق منتهای کشف تحریر
نمائیم ع از خود بطلب هرانچه خواهی که توئی + بهرحال یک وصیت میکنیم بشما باد که
آنرا از دست ندهید و آن اینست که چون ما هرزه گرد و بیابان پیمانباشند خود را
بر نسبت خود بدوزند و آنرا عزیز دارید که اعز من کبریت الاحمر انست والسلام
انتهی بعد ازانکه حضرت خواجه ازان سفر میمنت اثر مراجعت نمودند شیخ بکمال
عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبرداری آب و طعام مسافران

وخدمتگاری لوازم خانقاه ملایک آشیان باو بود و باین خدمات ظاهر از کار
اذکار و احوال باطن لمحهٔ ذاهل نبود تا از توجهات خاصهٔ پیر بزرگوار به نسبتهای
شایسته رسید چنانکه بیخودیها و رفتگیها از و مشاهد حاضران میشد از خدمت سیدی
و مرشدی میر محمد نعمان ابقاه الله شنودم یکبار شیخ مذکور بر بام مسجد فیروزآباد
با چندین از یاران نشسته بود که ناگاه دیرا کیفیت و بیخودی غالب شد از سکر و
جوش نعره خروشی زد و دوان شد نزدیک بود که از لب بام مسجد که از انجا تا زمین
قریب چهل گز باشد بیفتد که یکی از حاضران دست و کمر اورا بگرفت محکم بالجمله
شیخ از خوبان روزگارست و از ارباب فنا و نیستی و انکسار و از غیبت خیر و شیر
و عیب جوئی غنی و فقیر برکنار و از مجاوران مزار فایض الانوار پیر بزرگوار اگر
طالبی بخدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه این
سلسله می نماید آن جناب اورا بخدمت شیخ میفرستد و محبت و وداد کثیره میان
این دو عزیز کائنست ظلهما ممدود و عاقبتهما بحرمته اولیاء الله وطلابه محمود

مقصد دوم که علت غائی بر تألیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل
است بر یازده فصل که رأیتُ احد عشر کوکباً وصف حال آنست فصل اول
در بیان احوال بعض اجداد کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله

شهاب الدین علی الملقب به فرخ شاه الفاروقی الکابلی جد
پانزدهم حضرت ایشان است و او بیازده واسطه بحضرت عبد الله ابن عمر الخطاب
رضی الله تعالی عنهما می پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن
سلیمان بن مسعود بن عبد الله الواعظ الاصغر بن عبد الله الواعظ الاکبر
بن ابو الفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب است
رضی الله عنه و وی از اجلهٔ امرا و اعاظم وزرا سلاطین کابل بوده نخستین

وفات حضرت شیخ الوداد در سنه ۱۰۴۹ است

نبیره

نزیل هندوستان اوست که از غزنه و کابل بدیار هند آمده و بهمین وجه امروز قبیله را
که بوی منسوبست کابلی خوانند گویند وی باوصاف خجسته موصوف بوده و بترویج
اسلام و توهین عبده اصنام معروف نسب عارف اکبر شیخ فریدالدین گنج شکر
قدس الله سره الانور نیز بوی اتصال میکرد امام رفیع الدین رحمه الله جد ششم
حضرت ایشانست زیراکه والد حضرت ایشان که شیخ عبدالاحد اند قدس سرهما فرزند
شیخ زین العابدین اند و او فرزند شیخ عبدالحی وی فرزند شیخ محمد وی فرزند
شیخ حبیب الله وی فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بهشت واسطه
بفرخ شاه مذکور میپیوندد زیراکه والد آنجناب شیخ نصیرالدین ست که او فرزند
سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبدالله بن شعیب بن احمد بن یوسف
بن فرخ شاه مذکور است امام مذکور جامع بوده میان علم باطن و ظاهر اقتباس
انوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف
بمخدوم جهانیان نموده که ذکر حال آن سید عارف در مقاله رابعه بیاید انشاء الله
سبحانه و موجب اقامت او بدیار میمنت آثار سرهند آن بوده که جای آبادی آن
شهر بیشه بود موحش مسکن سباع و رعایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص
اهل قریه سرائس که شش و هفت کروه است از شهر سهرند بنابر عشر رساندن
خزانه از سامانه که بعد مسافت بود و شهری دیگر درمیان نداشت در خدمت
قطب الزمان سید جلال مخدوم جهانیان که سلطان فیروز شاه مرید وی بود
باجه رفته التماس نمودند که بدار الخلافت دهلی رسیده از سلطان استدعای
آبادی شهری دران نزدیکی نماید حضرت سید مسول آن جماعت را بقبول
داشته متوجه دار الخلافت گشت سلطان تا کنور که دو منزل ست از دهلی
استقبال وی کرد و در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمود و

حکم فرمود که دران سرزمین شهری آباد سازند و خواجه فتح الله برادر کلان امام
رفیع الدین که از مقربان سر خلافت بود تعیین نمود خواجه با دو هزار سوار آمده
در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعه نمود هر روز باهتمام تمام
آنچه بنا می یافت صباح منهدم میدید چون این مقدمه بعرض خلیفه رسید
علاج متوجه حضرت سید حواله گردانیدند آنحضرت اشارت بامام رفیع الدین
که خلیفه و امام نماز حضرت سید بود و در سنام اقامت داشت فرمود که آمده
خشت قلعه بنهد تا به یمنت او از دست خلل محفوظ ماند و دران بلده سکونت
نماید که وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنا بر امتثال پیر بزرگوار
آمده دران متوطن گشت نادانسته هر روز دران عمارت بیکار میگرفتند و
از تصرف شیخ هر روز عمارت منهدم میشد و باعث تحیر متصدیان بود حضرت
امام بطریق کشف این معنی را دریافتند و آگاه ساختند و منع فرمودند و
بدست مبارک خود خشت بنای قلعه بنهادند که الی یومنا هذا آن قلعه
برهمان بنا برپاست ازان روز آن بلدهٔ فیروزآباد از برکت سکونت
آن جناب رونق دیگر یافته و اهل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادات
کثیره رسیده اند و الی یومنا هذا ملجاے سکنه آن بقعهٔ شریف از قوی و ضعیف
تربت اوست که در قدیم الایام از شهر بیرون بوده و درین روزگار از آبادی
بسیار میان آن بلده واقع گردیده منقول است که سبب انهدام بنای قلعه
آن بود که شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره العزیز را فرخنده شبی
حضرت ایشان با مخدوم زاده های عالیشان و برخی از درویشان بزیارت
تشریف برده بودند مدت تمام محاذی صدر امام مراقب برپای بماندند بعضی
معروض داشتند که بنشینند چون باشد بنشستن توجه نفرمودند زمان بسیر

بر سر تربت والدۂ معصومۂ مرحومۂ خویش رحمہا اللہ کہ دران مقبرہ منورہ است
نیز خاموش ایستادند این بندہ را کہ یکی از منتسبان دامان فتراک ایشان بود
بر دل اخلاص منزل ریخت کہ تا رحمتہا کہ بوسیلۂ سرور ایشان ازین قبور بر اہل
آن رسیدہ باشد و چہ برکتہا کہ منزل گردیدہ بود فردای آنشب سعادت لزوم
مخدوم زادۂ مخزن الاسرار والعلوم خواجہ محمد معصوم ابقاہ اللہ واوصلہ الی
غایۃ ما یتمناہ سری شگرف از زیارت دوش بر گوش ہوش زدند و مجمل آن راز
این بود کہ حضرت ایشان بعد از مراجعت ازان زیارت فرمودند کہ چون محاذی
روضۂ امام ایستادم از حق تعالی ملتمس آن شدم کہ الہی از جمیع اموات این
گورستان عذاب را بکرم تو بر دارند آواز رسید کہ تا ہفتہ عذاب از ایشان بر دارند
باز ملتجی شدم و گفتم رحمت ترا نہایتی نیست بر مغفرت بیفزای حکم شد کہ ماہی
عذاب مرفوع گردد باز بیش از بیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نمودہ
بکلی بخشیدند فردای آنروز بمقبرہ کہ والد ماجد آنحضرت مدفون اند آنجا حاضر
شدند و بخاطر عاطر آنحضرت قدس سرہ مضمون حدیث معروف گذشت کہ
چون عالمی بر مقبرہ بگذرد تا چہل روز عذاب ازان مقبرہ بر دارند بمجرد این
خطور ملہم شدند کہ بقدوم تو تا قیامت عذاب ازین مقبرہ برداشتم و آنجا نیز این
التماس در میان آمد و بعز اجابت رسید ؎ تو از ہر در کہ باز آئی بدین خوبی
و زیبائی + دری باشد کہ از رحمت بروی خلق بکشائی + اما والد شریف ایشان
العالم العارف الامجد الشیخ عبد الاحد رحمہ اللہ کہ درین کتاب تعبیر از ایشان
بحضرت مخدوم سرور قدس سرہ آنجناب را در عنفوان جوانی و آوان تحصیل
علوم ربانی بناگاہ ید طولای شوق این راہ گریبان دل بگرفتہ بخدمت
مظہر النفوس الشیخ عبد القدوس قدس سرہ بردہ آنجا بکمند ارادت او در آمدہ

تلقین اذکار و تعیین اطوار قرار گرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان
و طلب مصاحبت بآن درویشان و خداپرستان نمود خدمت شیخ رضا بدان
نداد و فرمود قدم عزیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاده باز گرد و آنرا
باتمام و اختتام رسان آنگاه بیا و تحصیل این معامله کمر ہمت بند که درویشی معلم را
چندان نمکے نیست چون حضرت مخدوم این بشنود و ملاحظۂ کبرسن شیخ نمود
زبان مسألت بگشود و گفت ترسم که چون پس از اتمام و انصرام علوم دینیه بدین
عتبۂ علیه بشتابم این گرامی صحبت را در نیابم شیخ فرمود چون مرا نیابی بفرزندم
رکن الدین شو واز وے بجو آنچه میجوئی حسب الامر ع صبری کنیم تا کرم او چها
کند + گویان بر سر تحصیل علم مراجعت فرمود قضارا پیش از تمامی تحصیل حضرت
مخدوم عمر گرامی شیخ او رخت تمامی کشید ع آن نامۂ سوزدل بانجام رسید +
پس حضرت مخدوم بعد از فراغ اکتساب فنون علوم از منقول از مفهوم و پس
از مراجعت سیر و سیاحت بعضے بلاد که عنقریب مذکور خواهد شد انشاء اللہ سبحانہ
بحکم آن اشارت ہمگی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد او باشارت و الد خویش
و ملاحظۂ علو استعداد طالب و فائیکش طریق رحمت و عنایت سپرد و نظرات تربیت
در بارۂ آنجناب بکار برد چون از فرائد فوائد خویش بہرہ ور گردانید خرقۂ خلافت
پوشانید از قادریه و چشتیه و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه
بغایت عالی در بلاغت معانی و فصاحت الفاظ بنوشت و آن نامه گرامی که
نگارش نموده انیست که گذارش می یابد بسم اللہ الرحمن الرحیم ؎ بشری
لقد انجز الاقبال ما وعدا + وکوکب المجد من الافق العلے صعدا + ؎ بشری ترا
که دولت و اقبال رو نمود + انجاز وعده کرد نقابے ز رخ کشود + در آسمان
رفعت شمسے بر آمده + نوری از ان بتافته اندر جہان نمود + الحمد للہ الذی

خلق آدم على صورته وكرّمه بخلافته واجرى تلك السنّة بين أنبيائه وأوليائه وقدّم
احسانه على منّته واخّر شكره على نعمه هو الاول وهو الآخر والظاهر والباطن
لا مؤخّر لما قدّم ولا مقدّم لما اخّر ولا معلن لما ابطن ولا مُخفي لما اظهر وسمت همم
اوليائه عن الركون الى الاكوان عاراً واعتلقت الجنان باراً فدارت عليهم بكرة
وعشية كأس المحبّة من كوثر محبوبهم داراً كلما جنّ عليهم الليل جعل قلوبهم
من شوق لقاء الخليل ناراً وتفيض عينهم من الدمع مدراراً ليلاً ونهاراً و
يشتغلون بذكره سرّاً وجهاراً ويتمتعون بمناجات المحبوب اعلاناً واسراراً ويطوفون
حول سرادقات الوحدة افكاراً لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه
نضارة العرفان وهو عطشان وحيران له في فضاء العشق والوله طيران غاية
مطلوبه لقاء الرحمن ونهاية مقصوده رضاء المنان فيظهر في اقطار الارض آثاره
ويظهر في الآفاق انواره لسانه ناطق بالحق وهو داع الى الرب للخلق ليخرجهم من
الظلمات الى النور ويقرّبهم ويحبّبهم الى الله الغفور والصلوة والسلام على من
هو خير خلقه واحبابه وخاتم انبيائه وخاتم اصفيائه وهو رسول الرحمة و
صاحب الشريعة الغرّاء والطريقة الزهراء والحقيقة البيضاء وعلى خلفائه
الاربعة واصحابه الكرام البررة اما بعد فان الدعوة الى الله العلام من اوثق
دعائم الاسلام والايمان واكرم مناهج العمل والاحسان على ما ورد في الخبر
عنه عليه الصلوة والسلام والذي نفس محمد بيده ان احب عباد الله الى
الله الذين يحبّبون الله الى عباده ويحبّبون عباد الله الى الله ويمشون في الارض
بالوعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على
بصيرة انا ومن اتبعني واتّباعه انما يكون برعاية اقواله واحواله ثم ان الاخ
الاعزّ الرضي والصاحب المرضي المتوجه الى رحمة رب العالمين المتوكل على مالك

یوم الدین اخانا العالم شیخ عبد الاحد بن زین العابدین لما صحح قصدہ و
لبس الخرقۃ منا و تفقہ بالعلم و اشتغل بالذکر و الفکر شغلاً کاملاً اجزنا لہ
اجازۃ بالباس الخرقۃ للطالبین کما اجازلنا شیخنا و ابونا شیخ الاسلام قطب
الاقطاب الشیخ عبد القدوس قدس اللہ سرہ العزیز وھو من شیخہ شیخ
الاسلام الشیخ محمد عارف وھو من شیخہ شیخ الاسلام الشیخ احمد عبد الحق
وھو من شیخہ الشیخ جلال پانی پتی وھو من شیخہ الشیخ الشمس الدین
ترک پانی پتی وھو من شیخہ الشیخ علاء الدین علی احمد صابر وھو من شیخہ
الشیخ فرید الحق والدین مسعود اجودھنی وھو من شیخہ قطب الملۃ والدین
خواجہ قطب الدین بختیار اوشی وھو من شیخہ خواجہ معین الدین سنجری
وھو من شیخہ الشیخ عثمان الھرونی وھو من شیخہ حاجی شریف زندنی
وھو من شیخہ الشیخ مودود چشتی وھو من شیخہ الشیخ ابی یوسف الچشتی و
وھو من شیخہ الشیخ ابی محمد الچشتی وھو من شیخہ الشیخ ابی اسحاق الشامی
وھو من شیخہ الشیخ حذیفۃ المرعشی وھو من شیخہ الشیخ سلطان البلخ
ابراھیم الادھم وھو من شیخہ الشیخ فضیل بن عیاض وھو من شیخہ
الشیخ عبد الواحد بن زید وھو من شیخہ الشیخ حسن بصری وھو من شیخہ
حضرت امیر المومنین امام المسلمین علی المرتضی وھو من حضرۃ رسالۃ
الرفیعۃ القدسیہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وھو من اللہ تعالی
عزوجل وایضا اجزنا لہ دامت برکاتہ وزیدت درجاتہ بالباس الخرقۃ
المبارکۃ القادریۃ المحمدیۃ لمن یطلبھا ویراہ اھلا ومستحقا لھا کما اجازنا
بالباس الخرقۃ للطالبین استاذ علماء المشرق والمغرب علامۃ الوری علم
الھدی المحقق المدقق الکامل المکمل سید السادات امیر سید ابراھیم معین

الحسنی الحسینی لا برجی القادری وھو من السید السند الشیخ احمد الجبلی القادری یا
وھو من شیخہ ووالدہ سید السادات سید موسی القادری وھو من شیخہ
ووالدہ سید عبد القادر وھو من والدہ وشیخہ سید السادات سید حسن
وھو من شیخہ ووالدہ سید السادات محی الملۃ والدین ابی نصر وھو من شیخہ
ووالدہ السید الحسیب النسیب ابی صالح وھو من والدہ السید المجید المسند
عبد الرزاق وھو من والدہ سید السادات قبلۃ ارباب الکرامات قطب
الکونین غوث الثقلین محی الحق والشریعۃ والطریقۃ والحقیقۃ ابی محمد عبد القادر
الحسنی والحسینی والجیلانی قدس اللہ روحہ وھو من شیخہ الشیخ ابی سعید
المخزومی وھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی الحسن علی القرشی الھکاری وھو
من شیخہ شیخ الاسلام ابی الفرح یوسف الطرطوسی وھو من شیخہ شیخ
الاسلام عبد الواحد بن عبد العزیز التمیمی وھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی بکر
الشبلی وھو من شیخہ شیخ الاسلام سید الطائفۃ الصوفیۃ جنید البغدادی
وھو من شیخہ شیخ الاسلام سری المفلس السقطی وھو من شیخہ شیخ الاسلام
معروف الکرخی وھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی سلیمان داؤد الطائی وھو من
الامام علی بن موسی رضی اللہ عنہ وھو من ابیہ الامام جعفر الصادق وھو
من ابیہ الامام علی محمد الباقر وھو من ابیہ الامام السعید الشہید حسین و
ھو من ابیہ امام المسلمین امیر المومنین اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب
رضی اللہ عنہ وعن اولادہ واحفادہ وانصارہ وھو من سید المرسلین امام
المتقین وخاتم النبیین خاتم المرسلین المبعوث رحمۃ للعلمین محمد النبی العربی
محمد صلی اللہ علیہ وبارک علیہ وآلہ الطیبین الطاھرین ووصینا ادامت
برکاتہ ان یشتغل بالعلوم الصوفیۃ واوراد المشائخ واعمالھم مراعیا حقوق

الشرع من الاصل والفرع ممتثلاً لاوامر الله ومجتنباً نواهيه ومؤدباً باداب
الصوفية حق الادب وان لا يتردد الى ارباب الدنيا واصحابها ويحضر فی مجلسهم
فی طلب الدنيا وان يحب اولاد الشيخ واقربائه ويراعی حقوق ادابهم كما قال
الله تعالی لحبيبه صلی الله عليه وسلم قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فی
القربی وان يشتغل بالله اشتغالاً باطناً معرضاً عن غير الله كما قال الله لحبيبه صلی
الله عليه وسلم واذكر اسم ربك وتبتل اليه تبتيلا زاهداً فی الدنيا راغباً الی
العقبی ثابتاً علی السعادة والسخاوة من غير التفات الی رسوم اهل البطالة وان
يجعل الوحدة والعزلة رأس ماله فانهما تمسك ارباب الصدق والصفا فان
استطاع ان يستمر اوقاته علی الملازمة بالخلوة فهو اولی واحری وان لم
يتيسر له ذلك فليجعل لنفسه نصيباً منها وينبغی ان لا يكون سنته خالية عن
خلوة او خلوتين فان كان هكذا فيده العزيزة نائبة عن يدنا وبين الناس
خليفتنا فرحم الله من اكرم وعظم من اكرمناه وعظمناه واهان من اهانه
فاسأل الله العظيم المنان ان يكون الاخ المشار اليه مرضيناً عند الله ومحبوباً
عند الناس للهو بلغه الی منتهی مطالب الصديقين واوصله الی اعلی درجات
العارفين الكاملين المكملين بحرمة النبی واله وصلی الله علی خير خلقه
محمد واله اجمعين من الفقير الحقير المخبر المرخص ركن الدين بن عبد القدوس
اسمعيل الحنفی كتبه وحرره فی سنة تسع وسبعين وتسعمائة والسلام علی
من اتبع الهدی مخفی نماند که بسبب انتساب حضرت مخدوم به حضرت شیخ
عبد القدوس و فرزندش مجمل احوال این دو عزیز درین کتاب ضروری ست

بمعرض بیان میرسد بتوفیق الله الصمد شیخ عبد القدوس قدس سره از
شیوخ مشهوره هندوستان ست و از کبار ایشان از فرزندان شیخ صفی الدین ست

که در اصول و فروع علوم از فحول محققین بود و صاحب تصانیف مفیده
مشهوره سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات
و وفور غلبات در اتباع سنة سنیه بغایت متیقن بود و در التزام عزائم امور
دینیه سخت متمکن او را کتاب ست مسمی بانوار العیون مرتب علی سبعه فنون که
در هر فن اسرار والا بر صحائف املا آورده در فن نخستین بر نگاشته که اگرچه
ارادت من بمخدوم شیخ محمد ست لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جد او
شیخ احمد ست قدس سرهما و ستایش او در آن فن بسیار فرموده و نیز آنجناب
از درویش قاسم اودهی که از بزرگان سلسله سهروردیه و چشت ست اجازت
خلافت داشت و جز آن کتاب مذکور او را رسائل و مکاتیب نیز هست در غایت
زیبائی و دلربائی و در مکتوبی مینویسد که شیخ ما سید محمود محمد گیسو دراز زبان
دراز کرد و از حیرانی گفت او تعالی وراء الورا ست اگرچه این سخن نیز باشد اما
چون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طالب را از همه وراء الورا باید شد
رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی بدایت است و چون بدایت را بدایت
نیست نهایت را نهایت نه بود که خدا را سبحانه نهایت نبود طالب در نهایت
بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی بدایت آید مومنان خدای عزوجل را
در بهشت ببینند نه آنکه خدای در بهشت باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت باید شد چون ما فی الجنة سوی الله
روی نماید وراء الورا و تحت الثری یکی آید چه جای وراء الورا ست انتهی
و بسا اسرار سکریه در آن صحیفه علیه ایراد فرموده که بر خوانندگان هوشیار
هویدا ست و هم در مکتوبی رقم نموده که کونوا مع الصادقین فرمانیست که
در حضرت سلطان بی اعانت صاحبان و بی مصاحبت آشنایان بار دشوار ست

اگرچه کردار حسن صد ہزار ست ب یکی حضرت او را از خواطر فاسده رسیده
در جواب نوشته ہیہات پرسیده بودند از بلای سخت و ابتلای عام که ہیچ
ولی و نبی نبوده که مبتلا بدان نبوده از انجا که بشر بودند و گذر بدین جسر مجاز کے
داشتند اما فرق آنست که یکے را گاه گاه بطریق ابتلا و امتحان باشد و او
بدان ماخوذ نگردد بلکه سبب قرب و علو ہمت او بود و یکی را از راه خذلان غرق
آن گردانند و او بدان ماخوذ گردد بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه
حال ما بدان ست اینجا قیمت مردان و نامردان ظاہر گردد که خلق للحراب
رجال و للطعن والشهادة رجال و للقصعة رجال آنکه تیغ زند و تیغ خورد دیگر
ست و آنکه کاسه لیسد و ثرید خورد دیگر در اکثر مکاتیبش از انکسار و افتقار و
خوف خاتمه کار سخن کرده خاتمه مینویسد حضرت ایشان قدس الله سره العالی
از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت عزایم امور دینیه
آن پایه داشت که وقتی امام مسجد او بیدا نبود و برادر زاده او شیخ عبد النبی
فرا پیش آمد و امامت نمود میان الذین انعمت از و وقفه ظاہر گردید شیخ
نماز را باز گردانید و بخشم تمام گفت احداث را که امامت نکنند و نماز مردم
را فاسد نسازند نداشته اند که موصول با صله حکم یک کلمه دارد که قطع آن
درست نیست و وقفه میان آن روا نه ب ہیہات تا عقبۂ ابہام فریق فی
الجنة و فریق فی السعیر در پیش ست کجا خواب و خورد کرا قرار و آرام در کیش
ست ے کس می نه ند نشان آب و گل من + حل می نشود درین جہان
مشکل من + از ہیبت آن وو راه خون شد دل من + تا خود بکدام ره بود
منزل من + جای دیگرے نگارد ے در کوی بتان رفت ہمه عمر دریغا +
چون برہمن پیر به تبخانه بماندیم + عمر تا خر رسید مرگ و سفر آخرت در پیش آمد

وزرا وآن که علم و عمل بر متابعت سید الاولین والآخرین ست بدست نیامد
وخوف وحیرت آن فرو گرفت که امام مسلمانان ابو حنیفه کوفی رضی اللہ عنہ
میفرماید اکثر ما یسلب الایمان عند النزع ندانم دران وقت دشواری وزمان
بیقراری چه پیش آید وجای دیگر به نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین
نوشته ست که ای فرزند فرصت عزیز است روز وشب در تحصیل علوم بجد
وجهد کوشش بلیغ نمائی که وقت تحصیل علوم همین ست ودوام طهارت
واداء فرایض وسنن رواتب با تعدیل ارکان و با حضور وخشوع بروجهی
که صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که در استقامت این کار سعادات
دوجهانی ودولت جاودانی وبرکات ورحمت بیشمار ست وبدانکه مقصود از
علم عمل ست که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم ومقصود از عمل
اخلاص ومحبت حق تعالی ست لیسئل الصادقین عن صدقهم کمر شکن خاص
وعام ست ومقصود از اخلاص محبت محبوب است که معبود برحق ست وموجود
مطلق ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی للہ رب العالمین انتهی کلماته
الشریفه انتقال شیخ ازین دار پر ملال بسالی ست که شیخ اجل مبین آنست و
تربت شریفش در قریه گنگوه است که بر ساحل دریای جمن قریب کرنال ست
رحمه اللہ سبحانه حضرت ایشان قدس اللہ سره العالی از اواخر حال شیخ
حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت وبیخودی برآنجناب مستولی میشد
واستغراق غلبه داشت یکی دران حال از دوستان پرسید فرمود دل را بذکر بسیار
کوفتم اکنون سلطان ذکر زمان زمان بر من علیحده مینماید ومراد از من میربا ید
شیخ را هفت پسر بوده که هر یک در حال وقال بمثل بوده از شیخ احمد که
فرزند ثالث شیخ بود می آرند که میگفته که این نسبت خانواده ماست که نخست

فرزندان را بکمالات صوری آراسته سازند و آنگاه بمجاهدات و ریاضات انداخته
به پایهٔ قطبیت رسانند از زبان دُرفشان حضرت ایشان قدس سرّه شنودم که
در آن ایام که فرزندان شیخ در دهلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشان را اشتیاق
دیدار پدر بزرگوار غلبه کردی بخدمتش نوشتندی که اگر امر عالی ورود
یابد بتقبیل آستان مستسعد گردیم شیخ گفتی آمدن ایشان نزد ما موجب
تشویش و تعطیل تحصیل علوم ست ما را نزد ایشان باید شد و با این همه
کبر سن و ناتوانی خود بدهلی آمدی و ایضاً حضرت ایشان قدس سرّه از
والد ماجد خود روایت کردند فرمود که چون شیخ ما عبدالقدوس قدس سرّه
از وطن خود بدهلی آمدی خبر باکابر آنجا رسیدی پذیره راه شدندی
کذلک قوّالان و مطربان نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود
و سماعش در غایت شورش و سکر در ضمن سماع سخنان مستانه از وی
سر میزد و وقتی در دهلی در محفل عظیم که عُلما حاضر بودند بتواجد برخاست
درمیان تواجد گفت منصور را انا دانان کُشتند چون این کلمه را در رقص
بکرات بر زبان راند یکی از فحول علمای حاضر بی آرام شده نام یکی
از اعاظم علمای آن وقت را برده گفت چون آن جماعت را انا دانان
توان گفت که چون اوی در میان ایشان نبود شیخ همچنان بشورش گفت
من همان را میگویم باز آن عالم گفت شیخا چون مثل اوئی را انا دان توان گفت
که چون بآن عالم خبر رسید که از قطرات خون منصور نقش انا الحق ظاهر
شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق ست این چیست
سیاهی که از دوات او ریخت نقش الله ظاهر گشت شیخ باز گرم تر از پیشتر
بجوشید و گفت که زهی نادان که سریان حق در جمادی ظاهر شود و در آن

نہ وہم حضرت ایشان قدس سرہ العزیز بدین تقریب فرمودند یک بار شیخ
بدہلی آمدہ بود شیخ حاجی عبدالوہاب بخاری کہ از اولاد سید جلال الدین
بخاری بود وصاحب علم وتفسیرے نوشتہ بود نزد شیخ فرستاد شیخ چون
بکشاد آیت تطہیر اہلبیت سرور کائنات علیہ وآلہ وعلیہم الصلوۃ والتحیات
برآمد کہ شیخ عبدالوہاب درین مقام نوشتہ بود اولاد نبی ہمہ مامون الخاتمۃ اند
وعاقبت شان علی الیقین بالخیر شیخ عبدالقدوس برکنار آن نوشت کہ
ہذا خلاف مذہب اہل السنۃ والجماعۃ وکتاب را باز فرستاد برین سخن روزہا
میان علمای آن بلاد مذاکرات بوقوع پیوست بالآخر مقرر آن شد کہ شیخ
عبدالقدوس گفتی قدس سرہ شیخ رکن الدین فرزند دوم وخلیفۂ
اول شیخ عبدالقدوس است کہ بعد از وبر سجادۂ ارشاد او نشست واز
سید ابراہیم الایرجے القادرے کہ درنامۂ اجازت ذکر یافت واین
سید نیز طریقۂ قادریہ را اخذ نمودہ خرقۂ خلافت یافت واین سید
ابراہیم مردے بود از اعلام دانشمندان علوم عقلی ونقلی چنانکہ در عہد
او بہ شہر دہلی کسے بدانش او نبود وبا اشتغال علوم التزام اذکار واوراد
وتربیت وارشاد را نیز جمع نمودہ وے مرید شیخ بہاؤالدین قادرے
شطاری ست وشیخ بہاؤالدین را رسالہ ایست در طریقۂ شطاریہ برای او
گویند در معاملہ از شیخ نظام الدین خالدی نیز خرقہ یافتہ است ودرسنہ
ثلث وخمسین وتسعمائۃ بعالم باقی شتافتہ ودر پایان روضۂ امیر خسرو
سر در نقاب تراب کشیدہ رحمہ اللہ سبحانہ شیخ رکن الدین گوید روزی
کہ عرس خواجہ قطب الدین بود بر روضۂ شریفۂ او جمعے گرم رقص وسماع
بسیند معروض داشتم چہ بود کہ خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف

حضور ارزانی دارند فرمود باید که شما بزیارت رفته متوجه روحانیت ایشان
باشید تا چه فرمایند من چنان کردم در اثناے جوش و خروش قوالان
و رقاصان حضرت خواجه برمن ظاهر گشته فرمودند این بدبختان چند وقت را
بر ما مشوش گردانند من بخدمت سید آمده معروض داشتم تبسم نمود و
فرمود آیا اکنون مارا معذور دارید یا نه شیخ رکن الدین صاحب احوال و اطوار
عالیه بود و تصانیف شایسته دارد از انجمله است مرج البحرین محتوی بر اسرار
علم دینی و یقینی و نیز او را مکتوبات کثیر البرکات است در یکی از مکاتیب او
بخط شریف حضرت مخدوم علیه الرحمه دیدم که به یکے از محرمان راز نوشته
و اما بنعمة ربک فحدث لله الحمد و المنة که در دیده شهود نمانده بجز خدای مع هذا
جز افلاس و عجز بیش نه و جز حیرت و درماندگی کیش نه انتهی شعر تشنه از دریا
جدائی میکنم + بر سر گنج گدائی میکنم + شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات
سکریه والد خویش تحقیقات ست از انجمله است آنکه والد ما جدش را روزی
در اثناے سماع بر زبان رفته بوده که خداے داند ما کجائیم و باز فرموده
اگر گوئے خداے نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مراد از علم الٰهی
تعین علمی است اجمالی یا تفصیلی که بوحدت و واحدیة معبر ند سیر شیخ ما در ان
وقت فوق تعین علمے بوده عزیزے این بیان را در محفل حضرت ایشان
قدس سره مذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از
تکلفی نیست زیرا که شیخ ابن عربی و تابعان او رحمهم الله به سیر فوق تعین
علمی قائل نیند و شیخ عبد القدوس رحمه الله از تابعان شیخ عربی بوده اند و
سیر شان سیر فوق این تعین ذات ست که سکر از حال و قال مے خیزد شیخ
رکن الدین در سنه ثلث و ثمانین و تسعمائة ازین جهان رخت بآن جهان

لستہ مضجع او و سائر اخوانش در جنب والد بزرگوار ست الا شیخ احمد یدر
شیخ عبد النبی شہید صاحب کتاب سنن الہدی رحمہ اللہ کہ در شاہ آباد
آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ اثنی و سبعین و تسعمایہ بودہ و سعادت
فرزند مذکورش در سنہ احدی و تسعین و تسعمائیہ و چون حضرت مخدوم
را بحضرت شیخ فانی فی اللہ شیخ جلال تانیسری رحمہ اللہ بجہت محبت
ہم پیرگی صحبتہاے شایستہ و مجالس شگرف روی دادہ مجملی از احوال
این بزرگ نیز لازم ست شیخ جلال تانیسری از اعاظم خلفاے
حضرت شیخ عبد القدوس بود رحمہما اللہ و از علم ظاہر نیز بہرۂ تمام داشت
و استغراق و استہلاک تمام تا گویند بسیار بودہ کہ براے افاقتش جہت
اداے نماز مریدان آمدہ باواز بلند حق حق می گفتہ اند تا از سکر بہ صحو
مے آمدہ عمر دراز یافت بعد از نود و پنج سالگے در سنہ تسع و ثمانین و تسعمایہ
باخرت شتافت و در بلدۂ خود مضجع یافت حضرت ایشان از والد ماجد
خود نقل کردند کہ مے فرمودند ایام اختصار حضرت جلال بروزہا کشید از ان
جہت اضطراب و شورش عظیم از خلائق برخاست گویند چون بعد از
شانزدہ روز اندکے بہ ہوش آمد شیخ نظام کہ از اعاظم خلفاے وے بودہ
ازان حال تنگدل شدہ گفت مخدوما این چہ حالست شیخ دران
حالت بجوش و درد تمام این بیت برخواند ؎ قومی ز وجود خویش فانی
رفتہ ز حروف در معانی * حضرت ایشان چون این حکایت را این جا
رسانیدند گریہ در گلوے مبارک گرہ شدہ و قطرات بر رخسار مبارک
روان گشت و مدتے بانکسار تمام سر فرو بردند حضرت شیخ جلال را
رسائل مفیدہ است تبرکا بیک نسخہ از رسالۂ ارشاد الطالبین او اکتفا میرود

نسبه مینویسد که عشاق بر منازل کشف و کرامات توقف روا ندارند و ازان
مترقی شوند و مقید بچیزی نگردند بُریده و دریده از همه جان باز و جهان تاز
باشند و آن اینست که ایشان از عبادت و زهد و تقوی و ریاضت
احتراز کنند و اینها را ذمیمه دانند بلکه جان کنند و خون خورند و گم شوند و
پیش از مرگ بمیرند و بحق رسند این جا اکثر مُدعیان اهل سلوک و جهال
صوفیه راه خطا کردند و گمراه شدند العیاذ بالله من ذلک و روی عن
السّلف رضی الله عنهم اجمعین انما حرمان الوصول لتضییعهم الاصول و الاصول
رعایة الشریعة و الطریقة و آنچه گفته اند تلاوة القرآن و الاشتغال بالعلوم
الشرعیة امور حسنة لکن شان الطالب شان آخر نسبت به زواید نوافل
گفته اند که کار طالب حق بعد از ادای فرائض و سنن رواتب منحصر
بشغل باطن ست نه بکثرت نوافل و اعمال جوارح انتهی بیان ملاقات
حضرت مخدوم بحضرت شیخ کمال رحمهم الله حضرت مخدوم را
در خلال مجالس شیخ جلال بحضرت شاه کمال ملاقات روی داد و بسا الها
کشید و فوائد ها بظهور رسید صورت این قضیه آنکه روزی حضرت مخدوم
در خدمت شیخ جلال نشسته بودند که مردی بصورت اهل سپاه بآن
خانقاه در آمد و بحضرت شیخ معانقه نموده در حلقه انجمن نشست شیخ او را
از عسکریان دانسته اخبار شاه و سپاه پرسیدن رفت وی ازین پرسش
بشورش در آمده گفت شیخا اگر مسکینی از مساکین این را جهت اقتباس
انوار الله باین خانقاه آید شما را لائق نیست از وی اخبار شاه و سپاه
پرسیدن اگر خواهش این اخبار دارید براهگذار نشینید و از روندگان
بجوئید شیخ از غایت حلم و بردباری راه خموشی و طریق معذرت پیش گرفت

حضرت مخدوم که از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبه و بی تعلقی از ان
مرد بدیدند بران آمدند که آن هنگام که او از محفل شیخ برون آید با وی ملاقات
فرمایند و آشنایی نام و شناسایی مقام او گردند چنان کردند آن عزیز را
نیز لعبة تلاقی و معانقت ایشان بحکم خبیر القلوب تتشاهد رگ موانست بجنبید و
جبهه الفت بگشاد و نام خویش اظهار کرد و گفت مرا کمال نام است و از مسکن
و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر به پایل اندر نشست و
مقام است اگر سر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا باهم آئین صحبت
برانگیزیم و پایل دیهه است از توابع بلدهٔ سرهند قریب چهار یا پنج
فرسخ دور از وی چون حضرت مخدوم بسرهند شد از ان جا به پایل رفتند و
خدمت شیخ کمال ذو الکمال والا کمال را آن جا دریافتند صحبتها گرم گشت
و الفتها بدیدار آمد تا بجایی که شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بمنازل
جنت مماثل ایشان آمدے و روزها آن جا گذرانیدی و باز به مسکن رجعت
فرمودی بالجمله حضرت او را فوائد بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
کمال نصیب روزگار آمد و غرائب معاملات و خارق عادات از و معاینه
نمود این جا آن قدر که از لسان گوهربار حضرت ایشان قدس الله سره
و مخدوم زاده های کبار عالی شان دامت برکاتهم مسموع گردیده قلم را زبان
اظهار کشوده مے آید آن جناب اگرچه از محبوبان و مرادان بود اویسی
المشرب می نمود امابظاهر انتساب و ارتباط به شیخ فضیل داشت که بسه
واسطه به شیخ الجن و الانس عبد القادر جیلانی می پیوندد زیرا که شیخ فضیل
را ارادت بسید گدا رحمن ثانی بود و او را بسید شمس الدین عارف و او را
بسید گدا رحمن اول و او را بسید شمس الدین صحرائی و او را بسید عقیل و او را

بسید بهاء الدین او را السید عبد الوهاب او را السید شرف الدین او را
بسید عبد الرزاق او را ابو الد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا الله تعالی
بسره الاقدس شیخ کمال از شوریده بری و آشفته سری بیشتر به جزائر و
مفاوز بسر بردی و دران بوادی که مصداق بوادٍ غیر ذی ذرع بود چون
احتیاجش بشراب و طعام و مضجع و مقام او فتادے بناگاه دران بیدا
شهرے پیدا شدے و ساکنان شهر او را به تکریم و تعظیم هرچه تمامتر بمنازل
خویش بردندے و ضیافتها نمودندے و شیخ از طعام و شراب ایشان
تناول فرمودے و شب هنگام که مصدوقهٔ ابیت عند ربی بود با مکنه
ایشان تناول فرمودے و شب هنگام که مصدوقهٔ ابیت عند ربی بود
بامکنه ایشان غنودے بامداد که بامدادِ الٰهی سر از جیب سحرگاہے چون
آفتاب برآوردے نه ازان شهر نامی دیدی و نه ازان مردم نشانی گویند
بنماز جماعت کم حاضر میشد روزی میان آذان اقامت یکی از مریدان
او را احتیاجی بخلا افتاد چون به طهارت جای درآمد دید که از جاے
دری کشوده گردید و بوستانی دران درنمودار گشت آن درویش
بدان بوستان شد حوضی دید سرشار آب بر کنار آن جمعی به نماز صف
بسته کانهم بنیان مرصوص و امام ایشان شیخ کمال رحمه الله المتعال
حیرتش بر حیرت افزود دران تحیر ناگاه چون نظر بکشود خویش را بدان
مکان سابق دید که ازان جا قصد خلا نموده بود هم حضرت ایشان
قدس الله سره العالی به تقریبی از شیخ نقل فرمودند که روزی در خرابه
بر گوری بول میکرد با آنکه آن مدفن یکے از اولیا بود ازان گوری آواز
اُح اُحی برون آمد که اشارت بود بکراهت آن امر و منع ازان شیخ کمال

چون آن بشنود ہمچنان بشورش تمام بر صاحب اُح اُح بانگ بر زد و گفت
ای چنین و چنان چندین سال برآمده که از جهان در گذشته و بخاک یکسان
گشته هنوز اح اح خود نمی گذاری و ازان جایگاه برخاست و برفت و هم
حضرت ایشان قدس الله سره الانوار فرمودند با این همه ظهور خوارق از شیخ
اگر نزد او کسے به نیت مشاهده خارق رفتی ازان سخت در بار شدی وقتے
مولانا فلان صالونی که از اعاظم علماے عصر بود مع تلامذه خویش غالبًا
بدین نیت متوجه دریافت شیخ گردیده چون بحوالی منزل شیخ رسیده شیخ
از مقصود او آگاهی یافته بخشونت و غضب هر چه تمامتر سنگها در دست برد
متوجه مولانا گردیده مولانا ناچار مع شاگردان فرار بر قرار اختیار فرموده
و شیخ قدمے چند دنبال او حمله نموده می فرموده ای صالونی فلان و فلان
آمده که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره از شیخ
حکایت کردند که روزی فرموده این مردمان گنج شکر و سلطان المشائخ
و این و آن میگویند و از فلان و بهمان ما بیخبر اند که مرتبهٔ ایشان از آنها کم است
و مرادش از فلان و به بهمان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و هم حضرت
ایشان اسکنه الله بحبوحه الجنان از والد شریف خود نقل کردند که می فرمودند
که شیخ چون در بیان معارف و تبیین اسرارے در آمدند بعضے اوقات
دقائق آن اسرار تا آنکه مهارت علمی مستمعان را کامل بود بعد از تفکر و
تأمل بسیار بمرور ایام حل می شد و بفهمے در آمدے ارباب بقا
زنده بجان دگرند + پیروان زد و کون در جهانی دگرند + کس بے بزبان حال
ایشان نبرد + این طائفه گویا بزبان دگرند + روزی بتقریب احوال
شگرف خواجه محمد معشوق طوسی قدس سرہما فرمودند که توان گفت که حضرت

شیخ کمال نیز از ان عالم بود و نیز یکے از یاران قبول یافتہ حضرت ایشان از
زبان مبارک نقل کرد کہ روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفی سر داده میشود
بعد از حضرت غوث الثقلین از مشائخ سلسلۂ علیہ قادریہ چون شیخ کمال
اقل قلیل بنظرے در آمده اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود در
تاسع عشر از جمادی الآخر سنہ احدی و ثمانین و تسعمآئہ راه وصال رفیق
اعلی گرفت و در قریہ کیتھل کہ از قرائے تابعہ سرہند است خوابگاه یافت
رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃً واسعۃً بعد از و نبیسہ او شاه سکندر ست وارث مواریث
احوال و مواجید خوارق عادات او بوده تنہا بہ جذبات و حالات عظیمہ
فیض رسان سلسلۂ آبائے خود مے بود حضرت ایشان مے فرموده اند کہ
جانب آفتاب می توان بہ فراغت نظر کرد اما بر دل شاه اسکندر از غلبۂ
نور نظر را راه نیست شاه مذکور در حدود سنہ ثلث و عشرین بعد از الف
از جہان رفت رحمہ اللہ سبحانہ ؎ چمن را تر و تازه آراستند + چو شبنم
نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیر الجذبہ حضرت ایشان
حرف مجاذیب در میان آوردند درین ضمن نقل کردند کہ وقتے حضرت
والد ما علیہ الرحمہ بلاہور تشریف برده بودند و من دران سفر از حاضران
خدمت بودم روزی یکے از صلحا نزد ایشان آمده از شاه رزق اللہ کہ دران
دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد کہ امروز شاه را در فلان
شاه راه بغایت خندان و قہقہہ زنان یافتم طلب کشف سر آن نمودم فرمود
در فلان موضع نشستہ بودم ناگاه یکے از اہل روستا پشتواره کاه بر سر و
داسی در کمر بیامد آن پشتہ کاه را بجائے واگذاشتہ بحاجت انسانی شد
از حاجت خویش فارغ گردیده بود کہ برخی از فرشتگان از آسمان بر و فرود آمدند

واو را همچنان برداشته در جرگهٔ رجال الغیب ملحق ساختند من دران اثنای
باوے وبدان داے کہ در کمر داشت میدیدم وگریاس ستر عورت او را کہ
اندرد بود می نگریستم این خندهٔ من ازان ست مگر کاه فروش آنجا در کار ست
وبداس محتاج اند مخفی نماند سابقاً وعدهٔ بیان سیر وسیاحت حضرت مخدوم
بعضے بلاد را رفتہ بود اکنون انجاز وعده نموده می آید آنجناب چون از اکتساب
علوم فارغ شد بشوق دریافت اهل الله واستفاده واستفاضه لازم
سیر الی الله وبسیر بعضے بلدان ممالک هندوستان قدم نهاده ودرین سفر
با خود عهد کرد کہ جاے بحرفے کہ شرع باشد تفضیلش لب نکشاید واز هر کہ
آثار بدعت ببیند بارادت بل بصحبت او نیز وازد ودران سفر بسا علمای
عامل وعرفاے کامل را دریافت حضرت ایشان قدس الله سره العالی
بہ تقریبی فرمودند دران ایام کہ حضرت والد ما را بر بتهاس گذار افتاده بود
شیخ الهدا دراکہ مردے بود لغایت معمر وعزیز عزیزان دیده آنجا دریافته بودند
ازو حکایت کردندے کہ مے گفت هر راه را نهایت نیست الّا راه حق عز وجل
کہ آنرا نهایتے نیست والد ما ازین کلام بغایت متعجب بودند ودر معنی آن متفکر
چہ آن خلاف صریحیست بقول جمهور محققین کہ منازل الوصول لاینقطع ابد الابدین
پس حضرت ایشان قدس سره فرمودند کہ آنچه درین ایام در حل معنی آن
کلام افاضه نموده اند آنست کہ هیچ چیز را ذات نیست چه حقائق همه اشیا
جز وجوه واعتبارات نیند ووجوه واعتبارات را غایات نیست بخلاف راه
وصول باو سبحانه کہ منتهی بذات اقدس او گردد زیرا کہ عارف را چون تسییر
محبوبی وسطے اجمالے بمحض عنایات از سیر صفات وشیونات بگذرانند آنجا
همه وجوه واعتبارات مفقود گردند وسیر او بذات بحت منتهی گردد وبعد ازان

سیر در راہ ماند و دست ادراک ز داماں آن کوتاہ پس آن سیر کہ لا منقطع
ابد الآبدین گفتہ اند سیر اسماء و صفات ست کہ سیر تفصیلے ست و غایت ندارد
و ہم حضرت ایشان مدظلہ از والد شریف خود نقل کردند کہ مے فرمودند
شیخ الہداد مذکور روزے در مجلس کہ جمعے ذکر ارہ مے کشیدند حاضر بود بعد از
فراغ آن امر اصحاب ذکر را فرمود ذکر برائے تصفیہ دل و انجلای آنست
و دل نیست مگر آئینہ کہ زنگے بروں نشستہ او را صیقلے باید کرد تا روشنی پذیرد
و آن خود بذکر خفیہ میسر است نہ آنست کہ دل آہنی باشد کہ ارہ تیک برو
باید زد یعنے بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت راقم حروف نصر اللہ بذکرہ
مے گوید جمع از مشائخ کہ ذکر جہر اختیار نمودہ اند بطریق ارہ یا الغیبہ آن
ایشان بحکم کریمۂ او اشد قسوہ دل را از سنگ و آہن سخت تر دانستہ اند
و نیز خواستہ اند کہ از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفہ متأثر
گردد و ایضاً آنہا ذکر خفیہ اختیار نمودہ اند نیز وجوہ معتبرہ مشہورہ دارند
کہ وجہ شیخ مذکور یکے از آن وجوہ است برائے اثبات ذکر خفیہ و جہر حدیثے کہ
مبیّن حال صدیق و فاروق است رضی اللہ عنہما بسندہ است بالجملہ
لکل وجھۃ ھو مولیھا بیان طریق اکابرے نماید و ہم در بلدہ رہتاس حضرت
مخدوم بحوزہ درس مولانا الکبیر النحریر محمد بن فخر کہ صاحب موضح الحواشے
وغیر آنست و از دانشمندان معروف و بتقوی و زہد موصوف رسیدہ اند
روزیکہ آنجناب درین حاشیہ فاضل ہندی علامہ فہامہ قاضی شہاب الدین
دولت آبادی علیہ الرحمہ کہ بر مصباح واقع ست می فرمودند آن ضمن از
زوائد فوائد طبع خویش مذکور می ساخت حاشیہ طویل الذیل کہ در یکے
از مواضع آن املا نمودہ بود و ہمگے مبنے بر جرح کلام قاضی بود و تلمیذ او قرأت

جستہ اند و

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبر فرمود دریافت که آن اعتراض
مولانا بهیچ وجه ورود نمی یابد امابر حفظ عهدی که با خود بسته بود کمامر جز
خاموشی چاره نیافت چون قرأت آن حاشیه وافاده مولانا به آخر
رسید ناگاه از برکات حفظ پیمان حضرت مخدوم مولانا منصف
برخطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را برنگ دیگر فرا
گرفته بودیم و این همه بر و پیچیده نه چنان بوده بل حقیقت آن کذا و کذا است
و چنان که حق آن بود بیان نموده خط نسخ بران حاشیه مرقومه خود کشید حضرت
مخدوم شکرانه اصلاح وانصاف او و تمکین و ثبات خویش بجای آورده ازان
مجلس بیرون شد سمعت من بعض الفضلاء الصدوق ان مولانا محمد المذکور
رحل بوابع جم غفیر من العلماء فی حدیقة کانت واقعة فی ظاهر بلدة فاذا
غاب عن بین اعینهم فتجسسوه ایا ما و ما وجدوه والله اعلم بحقیقة حاله و هم
حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان تقریب آن معرفت عظیمه خاصه که
ذات اقدس او سبحانه هر چند بسیط ست اما او را ایک وسعتی ست بیچون که تمیز
چون را آنجا بار نیست از حضرت والد خویش حکایت کردند که می فرمودند
در سیاحت بلاد بنگاله بشهری رسیدم که آنجا درویشی بود شیخ برهان نام
که در یکی از مساجد آن شهر باجیای لیالی بسر می برد و شبها از فرط بیقراری
بگریه و زاری می بود و داد و مهربانی بسیار بمن اظهار نموده گفتی بیا تا چندگاه
باهم بگذرانیم اما بجهت آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بود دلم پذیرائی
صحبت او نگشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار هندی همی خواندی
و اشک احزان از دیدگان بر افشاندی که مضمون آن شعر این بود که
حیرتی دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از بس نزاکتش موی را آنجا

گنجای نیست شاید و اگر از بس انبساط و اتساع آن گوی عالمهاد رو گم است نیز درست آید ع نمکدانی به تنگی چون دل مور + نمک چندان که در عالم فتد شور + و هم حضرت مخدوم را درین سفرگذاری بشهر جونپور افتاد و آنجا فواید صحبت حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت و او بزرگی بود صاحب السکر والوجد والسماع وذو التوکل والتبتل والانقطاع در سلسلهٔ خواجه معین الدین سنجری و مرید شیخ بهار الدین جونپوری که نسبت بواسطه بشیخ نصیر الدین محمود می پیوند د رحمهم الله سبحانه از و آرند که سید الانام را علیه الصلوٰة والسلام در منام دید که فرمود علی دهلی بر در خود میزنی و از خلق الله چیزے نمی گیرے گفت یا رسول الله اگر دهلی ست از ان تست و اگر دل است هم از ان تو علی بیچاره در میانه کیست فرمود براے خلق دعا کن که دعای تو در بارهٔ ایشان مقبول ست توفی رحمه الله سنه خمسین وتسعمائه بالجمله حضرت مخدوم چون صحبت بسیار از ارباب معرفت و علوم را دران سفر دریافت عنان مراجعت بوطن مالوف بر تافت تا زمان انتقال ازین دار پر ملال در بلدهٔ سرهند بوده همواره کتب متداوله را از معقول و منقول بی تعطیل و فتور بر سبیل تحقیق و تدقیق دانهام حقیق بیان مے فرمود که در جمیع علوم نحریر بود لاسیما در فقه و اصول آن که بے نظیر بودے فرمود که دران ایام که در دقایق بزدوی غور نموده مے آمد محسوس می گشت که در جنب علو اجتهاد و دقت استنباط سراج الملة امام ابو حنیفه رضی الله عنه سائر مجتهدین کالتلامیذند و نیز حضرتش ازان جا که با علوم رسمی و صوری معنوی و حضوری را جمع فرموده بودند مدام بر سجادهٔ افاضت بمصداق خبر لان یهدی الله بک رجلا واحداً خیر لک من الدنیا وما فیها سایلان برکات یقینی را از سحاب

رحمت و تربیت خویش شاداب داشت و شاد روان در بیان کتب
صوفیۂ علیہ را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیرہا در
نہایت بلندے ہمے افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق کہ قرأت
و استماع این کتب را از دور و نزدیک طرف بستندے از یمنیت
افادۂ او بمقاصد خویش پیوستندے قدوة المشائخ جناب شیخ میر کہ
امروز در بلدۂ لاہور ست و در حالت و غلت مشہور از تلامذۂ فصوص
او ست بالجملہ حضرت او در آگاہے از اسرار ارباب توحید وجود مرتبۂ
علیا داشت و در حل دقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس اللہ سرہ
الانوار از فرط علم و غلبۂ حال ید طولی و بر مشرب او بود و با آنکہ مقتضیات
ہجوم این علوم و حالات بیشتر سکریات و شطحیات ست اما از علو فطرت
و فرط تمکین و بلندی ہمت بل بمحض صیانت حضرت عزت عز اسمہ
و جل ذکرہ بر طبق آن کلام ثمرة الالہام شیخ ربانی ابو سلیمان دارانی
کہ ربما یقع فی قلبی النکتة من نکت القوم ایاما فلا اقبل منہ الا بشاہدین
عدلین الکتاب والسنة حالی کہ مخالف کتاب و سنت بودے خواہ از
خویشتن دیدے خواہ از غیر شنیدے اعتبار ننہادے و اعتداد
نفرمودے اینست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمہم اللہ سبحانہ اربابہا رحمة واسعة و رحم عبدا قال آمینا و نیز آن
کلام حضرت مخدوم کہ بعد از ملاقات شیخ عبد الغنی و استماع راز سر بمہر
او فرمودہ دو شاہد عدل اند بران مدعا قصہ راز شیخ عبد الغنی آنست
کہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ روزی بتقریب مسئلۂ توحید وجود
و مشرب والد خود از والد شریف خود حکایت کردند کہ مدتے جویان بودند

ملاقات شیخ عبد الغنی را که درویشے بود از شهر سون پته بس معمر و بزرگ
بجهت استماع رازے که از و بایشان رسیده بود و آن راز این بود
که گفتے پیر من که جد مادرئے من بود قریب هنگام احتضار مرا بایکے
از درویشان شوریده کار به نزد خویش خواند تا القاے نسبتے نماید و اعطاے
نعمتے فرماید چون به خدمتش حاضر گشتیم سرے از حقیقت این معامله بر
زبان راند که به مجرد استماع آن درویش دم در دست از جان برافشاند و
من همچنان حیران و آسیمه جان برجاے بماندم الملخص چه راز بود که شب
از تو بر زبان بگذشت + که روز عمر بسا مان ترجمان بگذشت + بگوش صمیم
ندانم زبان تیغ چه گفت + که در سماع در افتاد و همدران بگذشت +
پس حضرت ایشان قدس الله سره فرمودند حضرت والد ما بشوق
استماع این سخن از وے خواستندے که بدیار او شوند بناگاه
شیخ مذکور را بجهت مهمے از سرهند عبور فرا پیش آمد چون سرهند رسید
بکاروان سراے نزول نمود و والد ما نیز وارد آن جا شدند بعد از
معانقت و مجالست خلوتے درخواستند و التماس اظهار و ابراز آن
سر بسته راز نمودند شیخ آن را بیان فرمود چون والد ما از نزد شیخ
بیرون آمدند شیخ جمیل الدین که فاضلے صاحبدلے بود که از خلفاے
والد ما از ایشان پرسید که استفسار آن نمودند فرمودند بلے مسائلت
نمودم که آن چه بود فرمودند همین مسئله که ما بر آنیم و حال و مشرب
ماست یعنے این همه که مے نماید واحد حقیقی است که بعنوان کثرت نمودار
گشته لیکن چون آن درویش را لوحے بود ساده و این راز مفاجاةً
بگوش او سر نهاده حوصله اش تحمل آن را بر نتافته و براه هلاکت شتافته

وشیخ عبد الغنی چون عالم بوده وصاحب تمکین وآشنای این راز خانه
برانداز بر جاے بماند پس حضرت ایشان قدس سرہ بتقریب نسبت
توحید معارف علیه بر زبان راندند درین اثنا فرمودند گاه باشد که پیش
از ظهور حقیقت توحید کما هو بعض مبتدیان و متوسطان را از استیلای
محبت که از اقتضاے آن استیلا آنست که غیر محبوب نیز در نظر محب
محبوب مے درآید کثرت موهومهٔ منفیه بکسوت وحدت هویدا گردد
مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچه حضرت والد ما قدس سرہ
از درویشے حکایت کردندے که مے گفت وقتے در شهری براهی میرفتم
نظرم ناگاه بریکے از نساے جمیله افتاد که بطرف بام خویش خرامش
مے نمود بمجرد دیدن او از خود شدم او خود مخفی و مستور گشت من در آن
حالت چون بر خود نگریستم لباس او را بهمان رنگ و صورت و کمیت
و کیفیت در بر خویش یافتم بلے چنانکه از نظارگیان شرمگین گشتم و
خویش را کناره جستم بلے ع در عشق چنین بوالعجبے باشد + پس حضرت
ایشان قدس الله سره العالی فرمودند چگونه اشیای متکثره عین
واحد حقیقی بود که کثرت موهوم است یعنی حضرت حق سبحانه ظلال اسما
و صفات خود را از مرتبهٔ حس و وهم بقدرت کامله نمودی و انقابی بخشیده
و عالم نامیده و اما در خارج بحقیقت موجودے نیست جز ذات و صفات
حقیقیهٔ او سبحانه و موهوم چگونه عین موجود حقیقی بود و تحقیق این مبحث در
مکتوبات منبع البرکات در مواضع متعدده بتدقیقات عالیه و تمثیلات

واضحه نگارش فرموده من اراد الاطلاع بها تفصیلاً و اجمالاً فلیرجع
الیها علماً و حالاً بالجمله حضرت مخدوم گرامی حیات را به افادات و افاضات

بانجام رسانیدند واز کمال بے نفسے وتفرید باوجود کثرت تلامذہ ہیچ یکے
را بخدمتے خود قبول نمے کردند واکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند بدیگری
تجویز نمے فرمودند ومرحلہ زندگانی را چنان باتّباع رسول سبحانی علیہ افضل
الصلوات والتسلیمات بسر بردند کہ سنتے از سنن را نیز متروک
نگذاشتند تا بجائے کہ گویند مہما امکن ازار پوشیدندے نہ سراویل و
نعلین ذو قبالین برپائے کردندے نہ پاے افزار باوجود اتیان طاعات
مسنونہ ودعوات ماثورہ بعضے وظائف اوراد مشائخ طریقت اکہ منافی
غزیمت نبودے ازبس شوق عمل از دست ندادندے حضرت ایشان را
قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادات نافلہ از والد ماجد بودہ چنانکہ
بعد ازین در منصۂ گذارش آید ازبس کہ ہمت ایشان ہمگی بر التزام عزیمت
واجتناب رخصت بودہ با آنکہ سلوک این راہ در سلاسل دیگر کردہ بودند
وبرکات آن طرق بنسبتہای علیہ رسیدہ کما لیکن غایت اخلاص
ونہایت اشتیاق سلسلۂ شریفۂ عالیۂ نقشبندیہ قدس اللہ اسرار اہالیہا
ظاہر میساختہ اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس
سرہما نقل میکردندے فرمودند چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این دائرہ
وشاہراہ این بادیہ بدست این طائفۂ علیۂ نقشبندیہ افتادہ و نسبت
ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہرے کردند نیز مے فرمودند باوجودکہ از سائل
اکابر آن طریق سینہ بر اوضاع واطوار واسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ
از خواہان آنیم کہ یکے از کارشناسان در راہ نمایان این سلسلہ را حق سبحانہ
بدیار ما رساند یا ما را بدیار او برد تا از برکات صحبت او اقتباس انوار
ایشان نمائیم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

فرط آرزومندی ایشان را بحضرت خواجه خود رضی الملة والدین محمد الباقی قدس الله سره الاقدس معروض داشتم فرمودند ما را نیز شوق دیدن ایشان بود چون بسرهند رسیدیم چیزے از ایشان گرفتیم ما نا که بیکے از قدماے آن حدود تشریف برده بودند راقم حروف گوید چون این حکایت مذکوره را از حضرت ایشان قدس سره شنفتم با خود گفتم آیا بر دیگرے از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت نقشبندیه جلوه گر شده باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون از عتبهٔ علیهٔ حضرت ایشان قدس الله سره بشهر برهان پور آمدم حضرت شیخ عیسی سندی که از اعاظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم حال و قال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفهٔ شیخ لشکر محمد که وے خلیفهٔ شیخ محمد غوث بود که مجمل احوال این اعزه در مقالهٔ رابعه انشاء الله تحریر خواهد یافت قبل از رسیدن فقیر بسالے در سنه احدی وثلاثین بعد الألف از جهان رفته بود به تقریب نزد فرزندانش رفتم فرزند بزرگ او شیخ عبد الستار که صاحب سجادهٔ اوست و جوان قابل و فاضل و صاحبدل گفت والد و شیخ ما در آواخر عمر مے گفت چنان معلوم باشد که خلاصهٔ نسبتهاے مشائخ طرق نسبت نقشبندیه است و الحال خود را بران نسبت مے داریم گفتم اینک گواه عدل دیگر بدیدار آمد درین مدعا شاهدین عدلین بروے کار آمد الحمد لله والمنة حضرت مخدوم را در علوم دینی کتب شایسته است و در اسرار یقینی رسائل خجسته از ان جمله است کتاب کنوز الحقائق و رساله اسرار التشهد که لبّ النکات عالیه در ان بقلم بیان آمده نفع الله سبحانه الطالبین بها و بر شناسندگان

جوہر سخن ہویداست کہ آنہمہ مفاض از حضرت واہب العطایاست وجناب ماموربدان نگارش واملاست چنانکہ خود در عنوان آن رسالۂ شریفہ این معنی را اظہار مے نماید آنجا کہ مے فرماید ہذا اسرار التشہد فی معراج النبی صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ اللہ سبحانہ علی بفیضہ القدیم وفضلہ العمیم فابرزتہا امتثالا بامر المفیض لتکمیل این حقیر نکتہ ہای چند از ان ایراد مینماید واگرچہ آن رسالہ بتازی زبان ست اما این جا برخے ازان ترجمہ فارسی نیز بعرصۂ تحریر مے آید ب طلب معراج کہ متضمن رویۃ است بلسان استعداد آن حضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام از غیر سوال لفظی زیراکہ دعا بلسان استعداد الزم واتم است مر استجابت را ولہذا موسیٰ علیہ السلام ممنوع گشت از رویت باسوال لفظی زیراکہ پیش از استعداد آن طلب نمود ب فی معنی التحیات للہ والصلوات والطیبات ہی اظہار الکمال بصفات الجمال ونعوت الجلال بجمیع الانواع وبجمیع الاعتبارات للذات المستجمع لجمیع الکمال المنزہ عن النقص والزوال فانہ باعتبار قولی وفعلی وحالی اما القولی فکاظہار الانسان عظمۃ الحق سبحانہ وکمالہ باللسان واما الفعلی فکامتثال الامر واجتناب النواہی باتیان الاعمال البدنیۃ والافعال الجسمی من العبادات وانواع الخیرات واستعمال کل عضو فیما خلق لہ ابتغاء لوجہ اللہ سبحانہ وتعالی واما الحالی فکاشتغال القلب والروح بکسب الکمالات العلمیہ والعملیۃ والتخلق باخلاق الالہیہ فان الانسان مأمور بہ لیصیر الکمالات ملکۃ نفسہ کما ورد فی الحدیث تخلقوا باخلاق اللہ ہذا بالنسبۃ الی مقام الفرق اما بنسبۃ مقام الجمع فالقول لذکرہ سبحانہ تعریفات ذاتہ بکمالات صفاتہ فی ضمن

الحروف والکمالات فی الکتب المنزلة والفعلی فکاظهار جماله وجلاله من
الغیب الی الشهادة ومن الباطن الی الظاهرة من العلم الی العین والحال
کتجلیه سبحانه وظهوره علی نفسه بالفیض الاقدس وباعتبار ذاتی
وصفاتی وافعالی فالذاتی کذکر الحق سبحانه بصفة وجوب الوجود وانه
منزه عن الکل وسار فی الکل بالکل ای ماجدیة جمیع کمالاته واسمائه
وصفاته بحیث لا مفاصلة فی الاشیاء کلها اعلاها واسفلها من هذه
الحیثیة اصلا والصفاتی کذکره سبحانه بصفة العلو وبصفة القدرة
والافعالی کتعظیمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالقیة والرازقیة
او غیر ذلك من الاسماء والصفات الفعلیة والمعتبر عند العرفاء المحققین
والثناء الذاتی فانه شامل لجمیع وجوه التعظیم واوصاف الکمال بخلاف
الثناء الاسمائیة الوصفیة والفعلیة فانه یوجب التحدید والتقیید
ونیز در موضعی از مواضع این کتاب قلمی مینماید که سزاوار آنست که این
ثنا را که التحیات لله الخ بود از آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر قرب فرائض
محمول داریم که حق سبحانه فاعل بود و بنده آلت نه بر قرب نوافل که بنده فاعل
بود و حق سبحانه آلت لانه لما تم فقره علیه الصلوة والسلام وارتفع من
البین استحال ان یستند الیه شیئ فیما یظهر منه فانما هو من الله
سبحانه وتعالی الا کالة کقوله علیه الصلوة والسلام لا احصی ثناء علیك
الخ وان الحق ینطق بلسان عمر ویمکن ان یجعله من قرب النوافل بتنزله
الیه وارشاده نفسه فی البین انکسارا له واظهارا للعجز تمام اینجا کسے
و آن کرد تمامی کند با خواجگی کار غلامی او یجعل الوجود الموهوب له من
الحق سبحانه بدل وجوده مضافا الیه وان کان من الحق سبحانه مبالغة

فی التنزیہ او باعتبار مقام الدوران فی المقامات الثلث من قرب النوافل والفرائض والجمیع منهما من غیر تقیید بواحد منهما وهذا هو مقام اوادنی المختص بنبینا محمد صلی اللہ علیہ وسلم ب در خاتمۂ این رسالۂ شریفہ بر قلم محترم آوردہ کہ مرا بر دل بعون اللہ سبحانہ چنان می آید کہ اُمر لقراۃ تشہد در آخر نماز تذکیر وایذان است برآنکہ نماز معراج است مر مومنین را این مقدار آنست کہ معراج مومنان نیز متضمن باشد چیزی را کہ در معراج او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بظہور پیوستہ از احوالات عظیمہ وتشریفات علیہ رزقنا اللہ سبحانہ تعالی جرعۃ من کاسہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلطفہ واُمر بصلوۃ بعد از تشہد بر آن سرور سید البشر اعلام ست برآنکہ معراج مومنین بمتابعت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واداء حق نعماست کہ رسید مسلمین را بہ ہدایت ومتابعت او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وتنبیہ است برآنکہ چون آنحضرت شرکت بخشید امت را بہ تشریفات معراج فینبغی لهم ان یصلوا علیہ فی معراجهم ونیز ایماست برآنکہ اگرچہ کمل امت بنہایت مرتبۂ کمال عروج نمایند بیرون نمیروند از ربقہ متابعت او علیہ الصلوۃ والسلام ونمیرسد نہایت ایشان تبدا مقام او وسر ایشان تحت اقدام او وایضا اشارۃ الی ان منتهی معراجهم الی النبی علیہ الصلوۃ والسلام ومنتهی معراجہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الی اللہ سبحانہ وتعالی وتعظم الا تری انہ علیہ الصلوۃ والسلام اثنی علی اللہ سبحانہ فی الابتداء لقولہ التحیات للہ الخ والمؤمنون اُمروا بالصلوۃ علیہ علیہ التحیات والتسلیمات فی منتهاهم بعض فوائد کہ حضرت ایشان از والد شریف خود نقل کردہ اند حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی حکایت کردند از حضرت والد کہ فرمودند یک بار شیخ جلال بدیدن شیخ رکن الدین رفتہ بود

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعرّف را که عارف از رویت و مشاهدهٔ او سبحانه تعالی درین نشاء چه بچشم سر و چه بچشم سِر خبر ایقان بهره ندارد در میان نهاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر ستر اسرار است این توجیه شیخ رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سرهٗ فرمودند که من از حضرت والد بزرگوار پرسیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونه توفیق دادید و بر چه تقریر نهادید فرمودند سالهای بسیار گذشته بخاطر نمانده اما آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد همین یقین بست و بس چنانچه هر کس را بخود می باشد چه مشهود اثنینت می طلبد و مشاهده مغایرت میخواهد منها حضرت ایشان قدسنا الله بسره در مکتوبی نگارش فرموده اند که از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سرهٗ که می فرمودند اکثر از گروهای هفتاد و دو ملت که به ضلالت رفته اند و راه راست گم کرده منشای آن دخول در طریق صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار قدس سره می فرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته که در مأکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاهداشتن در وصول بمطلوب کافیست با این مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست من خواقه از زبان صداقت نشان مخدوم زادهای عالیشان و عمین بزرگوار ایشان شنودم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم بحجرهٔ اول و زاویهٔ خمول ایشان در آمده می بیند که آنجناب مقتول و مقطوع الاجزا افتاده چنانکه هر عضوی از اعضای شریفه جای سر نهاده آن درویش بعقیدهٔ آنکه از دزدی یا دشمنی این معامله بایشان ظهور یافته هراسان و نوحه کنان و

خاک مصیبت بر سر ریزان برون آمده دیگری را خبر کرده چون آن هر دو یار
بآن حجره درآمده اند حضرت مخدوم را حیّ و سالم و جالس و مراقب یافته اند حیران
و گریان در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت رو بآنها فرموده تا ما بحیات
عاریت درین جهان باشیم افشای این راز نمی نماید چون ازان پرسیده اند فرموده
امری بود که بیان را پیرامون آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدوم مترنّم
بوده باین ابیات عارف روم ❁ دشمن خویشیم و یار آنکه ما را می کشد + غرق
دریائیم ما را موج دریا می کشد + نیست عزرائیل را بر عاشقان او رهی + عاشقان
دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان یالیت قومی یعلمون + خفیه
صد جان میدهد دلدار پیدا می کشد + پس کنم من چون بگویم سرّ قتل عاشقان +
زانکه منکر خویش را از خشم و صفرا می کشد + چون قلم بحرف شهادت کبری رسید
اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بذکر موت
صغری آریم چون حضرت مخدوم جنازهٔ حیات را بدروازهٔ حدود ثمانین رسانید
که ابنای آن بلسان نبوی عتقاء الله اند نفس نفیس ندای ارجعی را اجابت
فرموده کان ذلک فی السابع سنة بعد الالف بیرون شهر سرهند
جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سر در کشید رحمه الله علیه رحمةً واسعةً
فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده رباعیه آن شیخ که بود
اعلم اندر هر فن + جانش گهر سرّ ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود در علم و عمل +
تاریخ وصال او بگو شیخ زمن + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار والد
بزرگوار حاضر بودم دران سکرات و غمرات ناگاه بر زبان مبارک راندند که
سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
ابن العربی دانسته باستفهام معروض داشتم که شیخ ابن العربی فرمودند شیخ ما

شیخ عبدالقدوس گفتم آن کلام کدام ست بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
اینست که گفت حقیقت او سبحانہ ہستی مطلق ست اما کسوت کونیہ خاک در چشم
محجوبان می اندازد و دور و مہجور میسازد بعد ازان معروض داشتم کہ مرا بأمرے
دلالت نمایند و وصیت فرمایند کہ بران باشم فرمودند ترا برہمین سخن وصیت
میکنم و ہم حضرت ایشان فرمودند کہ چون بارہا حضرت والد ماجد مارا بر زبان
شریفہ میگذشت کہ محبت اہلبیت حضرت خاتمیت علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التحیۃ
را در حرز ایمان و حسن خاتمہ مدخلی عظیم است ہنگام نزع ایشان من از آن یاد
ایشان دادم فرمودند الحمد للہ والمنۃ کہ سرشار آن محبتم و غرق آن دریای نعمت
الٰہی بحق بنی فاطمہ + کہ بر قول ایمان کنم خاتمہ + حضرت حق سبحانہ جناب
مخدوم را مطابقاً لشیخہ عبدالقدوس رحمہما اللہ ہفت پسر عطا فرمودہ بود حضرت
ایشان فرزند چہارم اند و مرکز آن دائرہ اینجا رمزی توان گفت کہ ازان آن
حضرت رابع آمد کہ در مراتب حساب مرتبۂ رابع مرتبۂ الف است و آن حضرت
مجدد الألف و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس کہ انور و اعظم نجوم ست
مقام او فلک رابع و ہمہ برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستعد از فضیلت
بہرہ در بودہ اند چنانکہ آن فقرۂ شریفہ حضرت خواجہ کہ در ذکر احوال حضرت ایشان
قدس سرہ بیاید بر حسن استعداد برادران و فرزندان ایشان دلالت نماید یکی
از اخوان آنحضرت شیخ شاہ محمد بود و بسال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
شریف خویش یافتہ بود از علم ظاہر و نسبت باطن پدر بزرگوار حظ فراگرفتہ از
زبان درفشان حضرت ایشان قدس سرہ شنودم کہ فرمودند والد ما بارہا
فرمودندی شاہ محمد در قال و حال تلمیذ رشید ماست ہم حضرت ایشان روح اللہ
روحہ العزیز فرمودند ہنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاہ ہیبی

جد اہلبیت حضرت خواجہ عبدالاحد رضی اللہ عنہ کا ہے
[illegible]

کرد موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیہ السلام بر من منکشف کردند و مشاہد
آمد الحمد للہ علی الاحسان دیگر از برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود کہ تلقین ذکر از
حضرت خواجہ باقی باللہ طاب تربتہ گرفتہ بود و از برکات نظر کیمیا اثر آن حضرت
بحالات و مکاشفات رسید چنانکہ از ان فقرہ کہ حضرت خواجہ قدس سرہ در
عنایت نامہ کہ بجناب مخدوم زادۂ بزرگ خواجہ محمد صادق علیہ الرحمۃ ارسال
فرمودہ اند در نصیحت شیخ محمد مسعود ثبت نمودہ اند ہویداست و آن فقرہ اینست
مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیرد کشف صوریہ محل خطا و لغزش ست
سعی کند کہ حضور مع اللہ ظہوریابد و دوام پذیرد ہرچند کہ عالم صاف شدہ باشد و
معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافتہ در کار و سعی باشد کہ جذبہ و حضور
ایشان دیگر است دران مواطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاہی بالکلیۃ
و الاکثر بالاصالۃ بوجہی ست از شش جہت معرا گاہی فوق بجہت خصوصیتے کہ
عرش مجید راست در وہم می آید و گاہی ہمہ جہات را فرو میگرد و معنی و اللہ من
ورائہم محیط بظہور میرسد و اگر صور معنویہ و اشکال صوریہ محو نشدہ اند و ہمچو سراب
و خیال بے اعتبار افتادہ و در ہمین وقت نزد و ریافت صو خیالیہ ہو الاول
و الآخر درمیان می آید و اگر در وقت فرو گرفتن آن توجہ ہمہ جہات را یا اکثر را
صور و اشکال بالکلیہ محو شود و صفای اتم بظہور رسد و معنی لیس فی الدار غیرہ
و یار در جلوہ آید بہوش باید بود کہ کسوت معنویہ درمیان ست لااقل صفۃ حیوٰۃ
و ہستی الکنون یک دقیقۂ دیگر بشناسند کہ در وقت ظہور و اللہ من ورائہم محیط
می تواند بود کہ ہمچنین کسوتی درمیان و می تواند بود کہ بالکلیہ نظر محتبش مجرد
شدہ باشد بارے حقیقۃ مقصود دریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است
و تصفیہ نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران دیگر حضرت ایشان

که از آنحضرت کهتر اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ور شده
و از فضائل صوری نیز با نصیب اند یکی شیخ غلام محمد و دیگر شیخ مودود است و در
دفاتر مکتوبات قدسی آیات بنام مشار الیهما مکاتیب متعدده اند از انجمله است این
مکتوبات که بشیخ مودود مرسل داشته اند آندم که بجهت حصول اسباب دنیویه
بارباب غنا محشور بوده هوای برادر وفقنا الله سبحانه وایاک فرصت حیوة بسیار
قلیل ست و عذاب ابدی متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در
تحصیل امور لاطائل صرف نماید و ملتزم آلام مخلده گردد ای برادر مردم از اطراف
و جوانب در رنگ مور و ملخ میریزند و شما قدر دولت خانگی را نا شناخته در طلب
دنیای دنیه بذوق میدوید و بشوق خواهان حصول آنید الحیاء شعبة من الایمان
حدیث نبوی ست علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها ای برادر
این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت لله فی الله که امروز در سرهند میسر
است اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آرید و شمه از ان
ماجرا حاصل کنید و شما این چنین دولت را مفت از دست دادید و از جواهر
نفیس بجوز و مویز در رنگ طفلان اکتفا نمودید ع شرمت بادا هزار شرمت بادا
ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را بر پا نگذارند
آن زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلافی بچه چیز حاصل آید غلط کرده اید و
خطا فهمیده اید به لقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و
فریب فریب نخورید که نتائج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه
در آخرت هیچ نیست بواسطهٔ رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا انداختن
و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش دورست حق سبحانه و
تعالی عقل دهاد و متنبه کناد ای برادر دنیا که در بیوفائی مثل ست و اهل دنیا

که در دنائت و خست مشهور حیف باشد که کسی عمر گرامی خود را از پی بیوفا و خسیس صرف نماید و ما علی الرسول الا البلاغ **فصل دوم در بیان ولادت صوری** حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل علوم دینی و استفادات یقینی از پدر بزرگوار خود رحمه الله وغیره تا ذکر وصول ایشان بشرف صحبت خواجهٔ عالیشان طاب ثراه منقول ست که حضرت مخدوم چون همواره بسیاحت و انقطاع میل داشتند و مهاجرت وطن میکردند اکثر در بلاد و بقاع بسر می بردند چنانکه چندگاه در سکندره که قریب اٹاوه است که از قصبات مشهورهٔ هندوستان ست بطریق نشر علوم شرعیه و أدای عبادات سنیه اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مبین ایشان لائح و لامع بود روزی عورتی صالحه که از قبائل شراف آن دیار بود و بصفات صادقه اتصاف داشت مشاهدهٔ جمال و کمال ایشان کرده التماس نمود که من در کنار تربیت خود خواهری دارم که کان جواهر عفت و درج عصمت است میخواهم که در حبالهٔ عقد شما منتظم گردد امید وارم که این التماس پذیرای قبول شود چون حلاوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال بقبول لب نکشادند و عذر خواستند التماس باهتمام پیوست و چون موافق تقدیر و رضای خداوندی بوده بر منصهٔ قبول رسید او را در عقد خود منتظم ساختند و چند گاهی آنجا بسر بردند فلاجرم حق سبحانه و تعالی از برکت نیکو گمانی و خجسته نیتی آن مخدرهٔ صبیهٔ مخدره او را مطلع بیضا و صدف در یکتا گردانید یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را از آن صالحه بظهور آورده این قصه مشابهت تمام دارد بقصهٔ ثابت والد امام انام ابو حنیفهٔ کوفی رضی الله عنهما که بزرگی از اتقیای کوفه صبیهٔ طاهرهٔ خود را بملاحظهٔ کثرت ورع حضرت ثابت

بعقد درآورد چنانکه در حیرة الفقها و دیگر کتب معتبره مذکورست تا حق سبحانه انجا
همین آن گمان نیک ثمره چون امام الائمه سراج الامه رضی الله عنه بوجود
آورد و اینجا بعنایت او تعالی چون این قطب ربانی منور الف ثانی قدس الله
سرّه ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدانچه از تقریر شریف حضرت
ایشان که تخمین میفرمودند و نیز این بنده از بعضی معمران اقربای ایشان
شنوده چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنه احدی وسبعین و
تسعمأته وقوع یافته که کلمهٔ خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در
بلدهٔ شریفهٔ سرهند بوده که از اماکن معمورهٔ مشهوره روح افزای مملکت هندوستان
و مرکز آن دیار پر برکت آثار و هم در ایام طفولیت هرکه ایشانرا میدیده به مضمون
کریمه یکاد زیتها یضیئ ولم تمسسه نار زبان حال وقال مے کشوده و حضرت
شاه کمال قادری که ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصه در حق ایشان
مرعی میداشته تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
داده چنانکه والدهٔ ماجدهٔ ایشان از غایت بے آرامی ایشان را بخدمت
شاه برده التماس دعای صحت نموده حضرت او علیه الرحمه به جذبه و
شورش تمام بر زبان مبارک رانده که خاطر جمع دارید که این طفل عمر دراز
خواهد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواهد شد و مثل من و تواز
دامن این بسیار خواهند برآمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بوالد حضرت
ایشان رحمه الله انفاس بشارت اساس در حق حضرت ایشان فرموده
حضرت ایشان هفت هشت ساله بوده اند که شیخ کمال از جهان انتقال
نموده حلیهٔ مبارکهٔ شیخ را بخصوصها بخاطر عاطر داشتند و آن خانه که
مصحوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا نشسته بودند نیز بیاد ایشان

بود بالجمله چون حضرت ایشان بدبستان شده اند باندک روز حفظ قرآن نموده بتحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند وبچند روزه توجه فتحے تمام روی داده چنانکه سخنان دقیق راحلهای تحقیق می فرموده اند وبه بعض مواضع کتب دقیقه بعبارات دلکش کشاده مشکلات راتحریر میفرموده بشتر علوم رانزد پدر بزرگوار خود خوانده اند که راپیش بعضی علمای کبار آن روزگار گذرانده اند وبسیالکوت نیز رفته نزد مولانای محقق مولانا کمال کشمیری رحمه الله که از فحول دانشوران متورع بود بعضے کتب مشکله را چون عضدی وامثاله خوانده اند وبعض کتب احادیث رانزد شیخ یعقوب کشمیری علیه الرحمة گذرانده بودند واین شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم وقطب مکرم شیخ حسین خوارزمی کبروی قدس سرهما بود ودر حرمین محترمین زادهما الله شرفا نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نموده بود ونیز حضرت ایشان اجازت تفسیر واحدی را باجمیع مؤلفاتش چون بسیط ووسیط واسباب نزول ونیز تفسیر بیضاوی را باجمیع مصنفاتش چون منهاج الوصول وغایة القصوی وغیرهما وصحیح بخاری را باجمیع مؤلفات او چون ثلاثیات وادب مفرد وافعال العباد وتاریخ وغیر ذلک ومشکوة تبریزی وشمائل ترمذی وجامع صغیر سیوطی وقصیدهٔ برده شیخ سعید بوصری وحدیث مسلسلے را که عنقریب مع الاسناد بیاید از عالم ربانی قاضی بهلول بدخشانی رحمه الله که روایت واجازت یافته بودند وقاضی مذکور اجازت این کتب مزبوره را باآن حدیث مسلسل از شیخ معظم عبدالرحمن بن فهد داشته که او وآبای او دران بلاد معظمه از کبار محدثین بوده اند وخانهٔ ایشان ام ما عنجد بیت الحدیث چون بیان اسناد همه کتب درین اوراق به تطویل می انجامد ازین میان اسناد اجازت مشکوة را باسند آن

ے که یکی از مخلصان و مریدان حضرت ایشان بود

حدیث مسلسل تجربیہ آر واما الحدیث المسلسل بالاولیة قال الشیخ عبدالرحمن
بن فهد سمعته من لفظ سیدی والدی عبدالقادر بن عبدالعزیز بن فهد محمد
وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی به جدی الحافظ الرحلة تقی الدین
بن فهد الهاشمی العلوی وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی به
جمع من المشائخ الاعلام اجلهم العلامة برهان الدین الابناسی سماعا من
لفظ قاضی القضاة ابوالحامد المطری بقرائتی علیه بالحرم الشریف المکی و
اول حدیث سمعته منهما قال اخبرنا به الخطیب صدرالدین ابوالفتح محمد بن المیدومی
قال الابناسی وهو اول حدیث سمعته منه وقال المطری وهو اول حدیث
رویته عنه قال اخبرنا به الشیخ نجیب الدین عبداللطیف الحرانی وهو اول حدیث
سمعته منه قال اخبرنا به الحافظ ابوالفرج ابن الجوزی وهو اول حدیث
سمعته منه قال اخبرنا به ابوسعید اسماعیل بن ابی صالح النیشاپوری و
هو اول حدیث سمعته منه قال اخبرنا به ابوصالح احمد بن عبدالملک
المؤذن وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به ابوطاهر محمد بن
محمس الزمادی وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به ابوحامد احمد
البزاز وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به عبدالرحمان بن بشیر
ابن الحکیم الصدری وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به
سفیان بن عیسی وهو اول حدیث سمعته من سفیان بن عمرو بن دینار
عن ابی قابوس مولی عبدالله بن عمرو بن العاص عن عبدالله بن عمرو
بن العاص رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
قال الراحمون یرحمهم الرحمن تبارک وتعالی ارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السماء اما اسنادِ مشکوة المصابیح کہ کتابیست قیاس بدیگر کتب

ـ وبن لفظ بشقیقه سیدی عمی الحافظ جار الله بن فهد

حدیث مذکوره متداول ومشهور وباجازت واسناد محتاج تر از دیگر کتب حدیث ووسایط اسناد به مؤلفش کمتر از وسایط کتب دیگرانیست که ذکر مے یابد از حضرت ایشان ماقدس سرّہٗ تا شیخ عزالدّین بن فهد همان سندست که در حدیث گذشته محرر گشت لیکن شیخ عزالدین بن فهد مشکوة راهم از شیخ تقی الدین بن فهد الهاشمی اجازه دارد وهم از شیخ الاسلام ابن حجر العسقلانی رحمهما الله قال الشیخ تقی الدین اخبرنا به عالیاً الشیخ الامام اشرف الدین عبد الرحیم بن عبد الکریم الحرمی قال اخبرنا به العلّامه امام الدین علی بن مبارک شاه الصدیقی الساوجی عرف بخواجه وقال الشّیخ الاسلام ابن حجر اخبرنا به العلّامة البغوی قاضے الاقضیة المجد بن محمد بن یعقوب الفیروزآبادی الشیرازی الصدیقی الشافعی قال اخبرنا به الحافظ جلال الدّین حسین والحجة الهمام شمس الدین محمد بن محمد المقدسی قالا والصدیقی الساوجی اخبرنا به مؤلفه ناصر السنة ابو عبد الله محمد بن عبد الله الخطیب قال الساوجی قرأة واجازة قال الاخران اذنا فقط بعد از اخذ این اجازت حضرت ایشان فرمودند که محسوس گردید که مرا داخل طبقهٔ محدثین کردند وحضرت ایشان قدس سرّهٗ از غایت کرم باین راقم محمد الهاشم بن محمد القاسم الغبغالی البدخشانی عفی عنهما اجازت دادند این کتب مذکوره را باحدیث مسطور در اول شهر رجب سنه هزار وسی وسه در بلدهٔ سرهند الحمد لله علی ذلک بعد از استماع بنده حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب مخدوم زاده جامع الفنون حدقة العیون خواجه محمد سعید سلّمه الله به نکتهٔ زیبا اشاره نمودند وآن این بود که فرمودند در وصول حدیث رحم دیرحم مسلسل بالاولیة بحضرت ایشان ایمایی ست بانچه آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب دررفرهای دوجشمی از مرتبه ومعامله خود اشاره نموده اند فهم من فهم چون حضرت

ایشان از استفادهٔ علوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
رخت بمسند افاده کشیده اند و مدتها طلبهٔ علوم را از برکات خویش بهره ور
گردانیده و بعضے رسائل شریفه بتازی و بفارسی در غایت بلاغت و فصاحت
تصنیف فرموده که از ان جمله است رسالهٔ تهلیله و رسالهٔ رد مذهب شیعهٔ شنیعه
باآنکه دران اوقات ارباب تشیع دران بلاد در غایت حشمت و جاه بودند و
بسلطان تقرب تام داشتند و سلطان نیز بدین و ارباب دین در نهایت
عداوت بود لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق سبحانه
عطا فرموده بود ملاحظهٔ این و آن در خاطر شان خطور نمی بود و از ان راه که
ابو الفضل مشهور را با اهل فضل سری بود و فضلا را بالضرورات لازمه بوے
آمد شد می شد حضرت ایشان هم دران وقت مکرر بمجلس او در آمده بوده اند
و وی بر وفور فضائل کثیرهٔ ایشان اطلاع یافته رعایتها می نموده چنانکه
یکی از تلامذهٔ او با این فقیر گفت وقتے یکے از آشنایان خود کلمهٔ چند رقم
می نمود آن جا بتقریب نقلے که از حضرت شیخ شنوده بود فقرات کثیره در توصیف
شیخ تو بقلم آورد دیگری از مصاحبان او گفت روزی که حضور شیخ تو در ان
مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفه و علوم ایشان کشود و در ان
مبالغهٔ فراوان نمود چنانکه عائد می شد بتوهین علمای دین حضرت شیخ تو
سلمه الله از جنوت اسلام تحمل نیارست نمود و فرمود که امام غزالی قدس الله
سره العالی در رسالهٔ شریفهٔ منقذ عن الضلال برنگاشته است که از علومی که
فلاسفه خود را واضع آن میدانند آنچه بکاری می آید چون هیئت و نجوم و
حکمت و طب آنرا از کتب انبیاے ماتقدم و کلام ایشان آن سرقه نموده اند
و آنچه زادهٔ طبع ایشان است چون ریاضی و امثاله بچه کار دین می آید

ابو الفضل چون این بشنود متغیر شد و گفت غزالی نامعقول گفت حضرت شیخ تو نیز از استماع این حروف او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت برخاستن فرمودند اگر ذوق صحبت ما اہل علم داری ازین حرفهای دور از ادب زبان باز دار و برفتند و چند روز بمجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابو الفیض برادر او در آمده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش گشته و گفته خوب رسیدید موضعی از تفسیر پیش آمده که آن را به حروف غیر معجمه تأویل و تفسیر نمودن متعسر شده من دماغ بسیار سوختم اما عبارت دلخواه بدست نیامد حضرت ایشان با آنکه عبارات بی نقط ورزیده ابودند در ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت بر نگاشتند که فیضی در حیرت رفت و مطلب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران ایام که بسلوک طریقه صوفیه نه در آمده بودند بر این قسم مردم چنان بود و صحبت و هیبت ایشان بر آنها چنین در عنوان رساله رد شیعه که در آن ایام مرقوم شده نگارش نموده اند که چون دران اثنا رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد که عبد الله خان اوزبک نموده بود بعلمای ما وراء النهر نوشته بودند در جواب رساله آنها که در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل و أخذ اموال ایشان مسلمانان را بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات ابله فریب تکفیر خلفاء ثلثه است رضی الله عنهم و ذم و تشنیع حضرت عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها سے ترسم این قوم که بردرد کشان می خندند ، در سر کار خرابات کنند ایمان را + بخاطر فاتر قرار یافت که در حل شبهات واهیه اینها و تحقیق مذهب فرقه ناجیه رساله نوشته آید تا ساده لوحی از مقدمات

فرخرفهٔ آن در غلط نیفتند وازصراط مستقیم منحرف نگردد فقیرعن بحسن توفیقه
سبحانه والله المستعان وعلیه التکلان وبعضے از طایفۂ شیعه که متردداین حدود
بودند باین مقدمات افتخار و مباہات می نمودند ودر مجالس اُمرا وسلاطین این
مغالطات شہرت می دادند داین حقیر در ہر مجلس ومعرکه مشافهة بمقدمات
معقوله ومنقوله رد آنہا می کرد وبر غلطہاے صریحۂ ایشان را اطلاع میداد
اما حمیت اسلام ورگ فاروقیم باین قدر رد والزام کفایت نکرد وسوزش
سینۂ بے کینه تشفے نیافت وبخاطر فاتر قرار یافت که اظہار مفاسد
ایشان وابطال متاع عام نه بخشد انتهی کلامه دران ایام که ایشان باگره
تشریف برده بوده اند چون مدتے بران گذشته والد ماجد ایشان
ازشوق دیدار این فرزند فرشته مانند باوجود کبر سن وبُعد مسافت باگره
آمده اند یکی از فضلاے آن دیار بزیارت ایشان آمده پرسید که باعث
این تصدیع چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند دلبند شیخ احمد سلمه الله
چون وی را بنابر بعضے ضروریات نزد ما آمدن میسر نه بود ما آمدیم ع
یوسف نرود کنعان یعقوب برون آید + چون والد ماجد ایشانرا با ایشان
الفت تمام بوده واز جان عزیز خود عزیز ترمے داشته اند وہمیشه
بصحبت ایشان مشغوف بوده اند واز دقایق علوم دینی واسرار
یقینی درمیان مے آورده اند حضرت ایشان نیز بعد ازان سفر مذکور
بوطن مراجعت نموده ملتزم خدمت وصحبت والد بزرگوار شده اند وہمگی
اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار گردیده وفوائد باطنیۂ کثیره از
ایشان دیده چنانکه خود در رسائل ومکاتیب تصریح بآن نموده اند
ازان جمله است آنکه در فقرۂ نخستین از رسالۂ مبدأ ومعاد نوشته اند که

۱؎ بو کشائی تا زمانی که در قید کتابت نیاید ودر حیز تحریر نه در آید فائدۂ تام ونفع

این درویش را پایه نسبت فردیت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر
بزرگوار او را از عزیزی که جذبهٔ قوی داشتند و به خوارق مشهور بودند
بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصاً
أدای صلوة نافله بمددی از پدر روی نموده و پدر بزرگوار او را این
سعادت از شیخ خود که در سلسلهٔ چشتیه بوده اند حاصل شده بود انتهی
مراد حضرت ایشان از آن عزیز کثیر الجذبه والخوارق شیخ کمال قادری
مذکور است و از عزیز دیگر که در سلسلهٔ چشتیه فرموده اند شیخ عبدالقدوس
مذکور رحمهما الله سبحانه و حضرت ایشان بی واسطهٔ والد بزرگوار از یمن
آن انظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهرها از نسبت
قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجه
باقی بالله قدس سره بایشان خرقه و نسبت کامله اجازه از روحانیت
حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیده و بیان این قضیه یعنی حصول
خرقه و نسبت تمام و اجازت آنکه خدمت شاه سکندر که نبیرهٔ حضرت
شیخ کمال بود و نائب مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روزیکه حضرت
ایشان در حلقهٔ مراقبه با یاران نشسته بودند از کیتهل آمده خرقهٔ متبرکهٔ
حضرت شاه کمال را بر دوش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان
چشم کشاده اند شاه را دیده اند به تواضع معانقه نموده اند شاه گفت چند
مرتبه می شود که در معامله از حضرت جد خود شاه کمال مأمور می شوم که
خرقهٔ مرا به فلان که حضرت شما باشید رسان بآن که مرا مشکل بود
خرقهٔ متبرکهٔ ایشان را از خانه برآوردن باز بکسی دادن لیکن چون تاکید
مأمور شدم ناچار امتثال أمر نمودم حضرت ایشان آن خرقه را پوشیده

بحرم سرّ آوردن رفتند بعد از مدتی که بیرون آمدند به بعضی محرمان اسرار
گفتند که بعد از پوشیدن خرقهٔ حضرت شاه کمال قضیه عجیب روی داده
و آن اینست که چون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ الجن والانس سید عبد القادر
جیلانی را رضی الله عنه دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمهم الله
حاضر شدند غوث ربانی دل مرا در تصرف خود آوردند با نوار و اسرار نسبتهای
خاصهٔ خود منور گردانیدند و من غرق لجهٔ آن انوار و احوال گشتم و در غواصی
آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین معامله رفت هم در غلبات آن
احوال ناگاه بر دلم خطور نمود که تو مربّای اکابر نقشبندیه بودے و ملاک
امر تو نسبتهای آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بمجرد این
خطور دیدم که مشائخ سلسلهٔ شریفهٔ نقشبندیه و خواجهٔ جهان خواجه عبد الخالق
تا حضرت شیخ ما خواجه باقی بالله قدس الله اسرارهم در رسیدند بر کار
من در مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم فرمودند
که این مربّای ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال و اکمال رسیده
شما را با وچه دخل ست اکابر قادریه رحمهم الله گفتند در طفولیت ما را با او
نظرے بوده و چاشنئی از خوان نعمت ما ربوده و اکنون نیز خرقهٔ ما پوشیده
ع زبهر آن بت چون شمع و چون گل + گرفته جنگ با پروانه بلبل + درین
مباحثه بودند که جماعت از مشائخ کبرویه و چشتیه رحمهم الله در رسیدند
مصالحه نمودند بعد از ان حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین
در باطن خود یافتم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسلهٔ قادریه
نیز مرید مے گرفتند و شجرهٔ آن مشائخ مے دادند و کلاه و دامنی نیز
و اگر طالبے از ان سلسله ذکر طلب مے نمود تعلیمش میکردند و به نسبت

آنها تربیت می نمودند روزی یکے از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و
نسبت طریقهٔ شریفهٔ قادریه نمود ایشان فرمودند که اکثر بہ صحبت و خدمت حاضر
می شده باش آن طالب حاضر مے شد حضرت ایشان خود را بہ نسبت
آن بزرگان داشته افاضهٔ احوال بر و می نمودند چون دو سه روز برین
گذشت اجلهٔ اصحاب ایشان که ریزه چینان خوان نعمت نقشبندیه بودند
در احوال خود بستگی دیدند یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمده قبض احوال
را بعرض رسانید که خود را درین دو سه روز نسبت خود بیگانه می یابم تا چه تقصیر
از ما رفته باشد دیگرے نیز آمده مثل او معروض داشت حضرت ایشان تبسم
نمودند و فرمودند هیچ تقصیرے از شما بوقوع نیامده بل سرّ این بستگی آنست
که شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیه رضی الله عنهم مے نمائید و ما
درین دو سه روز خود را جهت افاضت طالبی از طالبان نسبت قادریه
بران نسبت میداریم و دریچه القای آن را کشوده ایم ناچار شما که با آن مناسبتی
ندارید معطل مانده اید و متخلل گشته باز چون سیر ما به نسبت اکابر خواجگان
رجوع نماید بستگی شما بکشاید و همچنان بود که فرمودند و نیز حضرت ایشان
در سلسلهٔ شریفهٔ چشتیه اجازت ارشاد از پدر بزرگوار خود داشتند و از
راه کمال تقوی و التزام متابعت سنت سَنیه علے مصدرها الصلوة
والتحیة از سرود و تواجد و غیرها که مرسوم این سلسلهٔ علیه است احتراز
می فرمودند بالجمله از پدر بزرگوار خود استفاضهای کثیره نموده و پیش
ازانکه به خدمت حضرت خواجه باقی بالله قدس سرّهٗ مشرف گردند
در خدمت والد ماجد همواره در وطن بکار باطن و درس علوم ظاهری
می گذرانیده و با وجود آن که خاطر عاطر ایشان مائل بسفر حجاز بوده رعایت

خدمت حضرت والد را از وطن هیچ جا نمی رفته اند هم درین ایام وقتی
ایشان را ضعف قوی روی داده بوده از مشاهدهٔ غلبات ضعف ایشان
والدهٔ مخدوم زاده های عالی شان را بی آرامی روی نموده است و صبحی
کرده اند و دو رکعت نماز حاجت گذارده بگریه روی نیاز بر خاک نهاده بودند
دران گریه ایشان را خواب در ربوده دران خواب دیده اند که قائلی میگوید
خاطر جمع دار که ما را باین مرد کارهای عظیم فرا پیش ست که هنوز از هزار یکی
بظهور نیامده لاجرم حضرت ایشان بزودی ازان بیماری شفا یافته اند و بعد
از چند گاه ازان قضیه بخدمت حضرت خواجه شتافته و آن علم اتم را با حوال
اکمل هم آغوش گردانیده اند و آن جدول احوال سابق را بقلزم کمال و
واکمال رسانیده نادرهٔ زمان و قطب دوران و پناه جهانیان گشته اند چه
در فصل خطاب حضرت قدوة الاولیاء خواجه محمد پارسا و کذالک در کتب دیگر
اکابر محققین رضی الله عنهم اجمعین در بیان کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء
ذکر یافته که علما سه گروه اند بعضی بعلم ظاهر عالم اند و بعضی بعلم باطن و برخی هم
بعلم باطن و هم بعلم ظاهر و این قسم ثالث بس نادر بود و اگر در هر قرنی یکی هم باشد
برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان در پناه دولت
او باشند انتهی کلامهم الشریف فصل سوم در بیان وصول حضرت ایشان
بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجه باقی بالله رحمهما الله و از مین تربیت
و انتظار آن قدوة الاخیار بذروهٔ کمال و اکمال رسیدن قبل این سطور با جمال
ایمایی رفت که حضرت ایشان را همیشه شوق طواف بیت الله و زیارت
روضهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بی آرام میداشت لیکن چون
والد متبرک ایشان با کبر سن بر مسند حیات بودند ایشان را از خدمت والد

ودوری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنه سبع بعد الالف الهجری آن برگ
سال وحال وقال بسرای باقی انتقال فرمود بعد از انتقال آن بزرگوار به
بهشت حضرت ایشان در سال هزار وهشت متوجه سفر سعادت اثر یثرب وبطحا
شدند چون بدار الاولیای دهلی رسیدند یکی از فضلای مولانا حسن کشمیری
که آشنای ایشان واز مخلصان حضرت باقی بالله بوده حضرت ایشان را
دلالت بدریافت آن نموده وگفته امروز از سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه اینچنین گوهری بجهان
سوی این دیار آمده که طلاب از یک نظرش آن یابند که از اربعینات متکاثره
وریاضات متواتره نیابند ❊ آنکه تبریز دید یک نظر شمس دین ❊ سخره کند
بر ده طعنه زند بر چله ❊ چنانکه آن عالی حضرت بآن عزیز بعد از جلوس بر سریر
الکمال وارشاد در شکر دلالت باین نعمت عظمی در ضمن مکتوبی نگارش فرموده اند
اینست فقیر در ادای شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد ودر مکافات
آن احسان شما معترف بعجز این همه کار وبار مبنی بر آن نعمت است واین
دید وداد مربوط بآن احسان بحسب توسط شما آن داده اند که کم کسی دیده است
وبهمین توسل شما آن بخشیده اند که کم کسی چشیده از خواص عطایا آنقدر
عطا فرموده اند که اکثری را از عموم عطایا آن مقدار میسر نشده است
احوال ومقامات واذواق ومواجید وعلوم ومعارف وتجلیات وظهورات
همه را از پیهای راه عروج ساخته بمنازل وصول رسانیده اند لفظ قرب ووصول
از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است والا فلا قرب ثمة ولا وصول ولا عبارة
ولا اشارة ولا شهود ولا حلول ولا اتحاد ولا کیف ولا این ولا زمان ولا مکان ولا
احاطة ولا سریان ولا علم ولا معرفة ولا جهل ولا حیرة ❊ چگویم من از آن مرغی نشانه
که با عنقا بود هم آشیانه ❊ ز عنقا هست نامی پیش مردم ❊ ز مرغ من بود آن نام هم گم ❊

چون اظهار این احسانهاے خداوندی جل سلطانه که در عالم اسباب ظهور آن
مرتب بر آن نعمت شما بوده متضمن شکر نعمت شما بوده است در ضمن چند فقره مندرج
ساخته بقید کتابت در آورده بود که لختے از شکر آن نعمت شما ادا یابد و چون حضرت
ایشان از والد ماجد خود نیز و صافی سلسله نقشبندیه و اهل آن شنیده بودند
و همواره مشاهده اشواق والد بزرگوار خود باین طریقه و اهل آن می نمودند و خود
هم در رسائل ایشان شیوهٔ نازنین ایشان را دیده و ایضاً آنحضرت را مناسبت
و مجانست باین نسبت و علو استعداد و قابلیت بر وجه اکمل بود بشوق تمام
متوجه دریافت حضرت خواجه شدند گفتند توشهٔ این راه حجاز به ازان
چه باشد که ازین مقتدا ذکر و مراقبهٔ این عزیزان را اخذ نموده بران باشیم
؎ بگیریم زاد رهِ این سراغ ٭ ز شور را بهٔ اشک و ز قرص داغ ٭ چون ازرفته
بدستبوس حضرت خواجه مشرف شده اند حضرت خواجه بشاشت و مهربانی
بسیار نموده از اراده و قصد ایشان پرسیده اند عزمے که در پیش داشته
اند بعرض رسانیده اند با آنکه شیوهٔ مرضیهٔ حضرت خواجه نبوده که
کسے را از طلاب بنفس نفیس دلالت بر اخذ طریقه از خود و التزام صحبت
خویش نمایند یا از مثل این سفر متبرک بسکونت خانقاه خود اشارت
فرمایند اما از آنجا که نظر عالے بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این
شاهباز بلند پرواز افتاده بود دلے آرام شده از عادت خویش تجاوز
نموده فرموده اند هر چند ارادهٔ سفر مبارک در پیش دارید اما چند روز
میتوان لفقرا صحبت داشت لااقل ماهی یا هفته چه مانع است حسب
الامر اختیار بودن هفته نموده دران هفته بملازمت آن ماه دو هفته
سیر سیده اند دو روزے نرفته بود که از آثار تصرف و کشش حضرت

خواجہ عالیمقدار شوق انابت واخذ طریقہ حضرت خواجگان بزرگوار حضرت ایشان استیلا نمودہ آنرا بحضرت خواجہ معروض داشتہ اند چون حضرت خواجہ شنیدہ اند بے آنکہ استخارہ جانبین بوقوع انجامد یا چنانکہ شیوۂ نازنین حضرت خواجہ بودہ نازے وتأملی درمیان آید ایشان را در خلوتے طلبیدہ بذکر دل دلالت نمودہ اند وتوجہات عالیہ بکار بردہ کہ ہمدران لحظہ دل حق منزل ایشان بذکر گویا شدہ وآرام وحلاوت والتذاذ تمام روے نمودہ ویوماً فیوماً بل آناً فآناً ترقیات عالیہ وعروجات متعالیہ بظہور مے پیوست تا دیدہ اند آنچہ دیدہ اند کما یجئ بیانہ من کلامہ شوق طواف خانۂ کعبہ میشدند در اثنائے راہ وصول بصاحب خانہ میسر شد براے دریوزۂ ضیا از روضۂ منورہ مصطفے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میرفتند درمیان سفر اقتباس انوار ساکن آن روضۂ مطہرہ محصل گشت بعد از چند گاہ روز ازین معاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ آثار رشد ورشاد مخبرشد بلند استعداد دیدہ اند در یکے از خلوات باظہار دقائقے کہ پیش از ان بچند سال مبشر بعلو حال وبکمال واکمال حضرت ایشان معاینہ کردہ بودند زبان کشودہ اند ویکے از آنہا این بودہ کہ فرمودہ اند چون حضرت مخدوم ما مولانائے بزرگ خواجگی امکنکی قدس سرہ مارا أمر کردند کہ بہندوستان شو تا این سلسلۂ شریفہ را آنجا از تو رواجے پدیدار گردد ما خود را شایان این معنی ندیدہ تواضع نمودیم ایشان أمر باستخارہ کردند دران استخارہ دیدیم کہ گویا طوطی بر سر شاخی نشستہ وما در دل خود نیت کردیم کہ اگر آن طوطے از ان شاخ آمدہ بر دست ما بنشیند پس مارا کشائشہا دران سفر روے خواہد نمود بمجرد این خطور آن

طوطی پرواز نموده آمده بر دست ما نشست و ما آب دهان خود در منقار او میکردیم
و آن طوطے در دهان من شکر ریخت و فرداے آن شب این واقعه را چون
بعز حضرت مولانا خواجگی قدس سره رسانیدم فرمودند که طوطے جانور هندی است
در هندوستان از دامان شما عزیزے بوجود آید که عالمے ازو منور گردد و شمارا
نیز ازوے بهره رسد و این را اشارت بحال ایشان داشته اند و واقعهٔ
دیگر آن بوده که فرموده اند که چون بشهر سرهند شما رسیدیم در واقعه نمودند
که تو در جوار قطب فرود آمدهٔ و از حلیهٔ آن قطب نیز آگاه گردانیدند صباح
آن روز بدریافت درویشان و گوشه نشینان آن بلده رفتیم جماعه را که دیدیم
نه ایشان را بر آن حلیه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینه
نمودیم گفتیم شاید کسے از اهل این شهر قابلیت این معنے داشته باشد که بعد ازین
بظهور آید همان روز که شمارا دیدیم همه حلیهٔ شمارا موافق یافتیم و هم نشان آن
قابلیت در شما مشهود گشت و نیز دیده شد که ما چراغ عظیم افروختیم و مشاهده
میشد که ساعت بساعت نور آن چراغ افزون میگشت نیز مشهود میکردند که
مردم ازان چراغ هاے کثیره افروخته اند که چون بنواحے سرهند رسیدیم دشت
و صحراے آنجا را پر از مشعل دیدیم این را نیز اشارت بمعاملهٔ شما میدانیم بالجمله
انچه در دو سه ماه بعنایت الله از مین نظر و تربیت خواجه باقی بالله در حق حضرت
ایشان بظهور رسیده قلم زبان و زبان قلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است مجملے ازان که هم حضرت ایشان خود بتقریب تحریص طالبے بوے
بر نگاشته اند تبرکاً ایراد نموده مے آید القلیل یدل علی الکثیر و آن اینست
این درویش را چون هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا هادی کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق

اندراج النهایة فی البدایة والی السبیل الموصل الی درجات الولایة مؤید الدین الرضی شیخنا وامامنا محمد الباقی قدس الله تعالی سره که یکے از خلفاے کبار خانوادۂ حضرات اکابر نقشبندیه قدس الله تعالے اسرارهم بوده اند رسانید وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانه تعلیم نمودند و بطریق معهود توجه نمودند تا التذاذ تمام درمن پیدا شد و از کمال شوق گریه دست داد و بعد از یک روز کیفیت بیخودی[1] یک دریای محیط میدیدم و صور و اشکال عالم را در رنگ سایه دران دریا مے یافتم و این بیخودی رفته رفته استیلاے پیدا کرد و به امتداد کشید و گاهے تا یک پهر روز میکشید گاهے تا دو پهر و در بعضے اوقات استیعاب شب مینمود و چون این قضیه را بحضرت ایشان رسانیدم فرمودند نحوے از فنا حاصل شده است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بنگاهداشت آن آگاهی امر نمودند بعد از دو روز مرا فناے مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم فرمودند بکار خود مشغول باش بعد ازان فناے فنا حاصل شد چون بعرض رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکے می بینی و متصل واحد میyابی عرض کردم که بلے فرمودند که معتبر در فناے فنا آنست که با وجود دید آن اتصال بیشعورے حاصل شود در همان شب فناے فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم وحالتے که بعد از فنا حاصل شده بود نیز بعرض رسانیدم و گفتم که من علم خود را نسبت بحق سبحانه حضوری مے یابم بعد ازان نورے که محیط همه اشیاست ظاهر گشت و من آنرا حق دانستم جل وعلا و آن نور رنگ سیاه داشت بعرض رسانیدم فرمودند که این انبساط که دران نور می نماید در علم است بواسطۂ تعلق ذات جل شانه باشیاے متعدده که در بالا و پست واقع شده اند منبسط می نماید نفی انبساط باید کرد بعد ازان آن نور سیاه منبسط رو

بانقباض

[1] که نزد این اکابر معتبر است و مسمی بغیبت رو نمود و دران بیخودی

بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه گشید فرمودند آن نقطه را هم
باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطهٔ موهوم هم از میان زایل شد و
بحیرت انجامید که دران موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانیدم
فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین
حضور است و این را حضور بے غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت
در بدایت دریں موطن صورت مے بندد وحصول این نسبت مر طالب را درین
طریق در رنگ اخذ کردن طالب است و در سلاسل دیگر اذکار و اوراد را از پیر تا
بر آن عمل نماید و پے بمقصود برد ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا
و این درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
ابتدائے زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقق شدن این
نسبت فنائے دیگر که آنرا فنائے حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را
آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
آن وسعت مقدار خردله قدرے نبود بعد از ان خود را و هر فرد عالم بلکه
هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از ان هر ذرهٔ عالم را افرادی افرادی عین
خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
بلکه اضعاف عالم را دران گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نورے
یافتم منبسط که در هر ذره ساریست و صور و اشکال عالم دران نور مضمحل و متلاشی
بعد از ان خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
فرمودند که مرتبهٔ حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
ازین مقام است بعد از ان صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق میبافتم
این زمان موهوم یافتم بغایت حیرت دست داده درین اثنا عبارت فصوص

۱؎ دیدم و هر ذره را حق می یافتم بے تفاوت و بے تغیر همان ذره را موهوم

که از پدر بزرگوار علیه الرحمة شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است ان شئت قلت انه ای العالم حق ان شئت قلت انه خلق و ان شئت قلت انه حق من وجه وخلق من وجه وان شئت قلت بالحیرة بعدم التمیز بینهما این عبارت فی الجملة مسکن آن اضطراب گشت بعد ازان در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود کردم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که مشعر بعدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت به بعضی ثابت است حسب الأمر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض توجه شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر بگردانید تا وجود حقیقی را از موهوم متخیل ممتاز یافتم و صفات و افعال را نیز موهوم محض یافتم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را بعرض اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبهٔ فرق بعد الجمع همین است و نهایت سیر تا اینجاست بیش ازین انچه در نهاد استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود واین مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند انتهی کلامه الشریف و بعد ازین بیان دقایق علیه از واردات احوال شریفه بقلم محترم آورده اند که بر خوانندگان مخفی نخواهد بود و این معاملات مذکورهٔ عالیه که سالکان هر یک نسبت را در سالها بدست آرند حضرت ایشان را بسر محبوبی و مرادی در اندک فرصت بحصول پیوسته و حضرت خواجه قدس سره بارها میفرموده اند که ایشان از محبوبان و مرادان اند و این سرعت سیر ایشان ازان است روزی چند از صحبت حضرت ایشان بآن خواجهٔ عالیشان نرفته بود که حضرت خواجه بیکی از مخلصان مکتوبی نوشته اند و آنجا قلمی فرموده که هو شیخ احمد نام مردی است از

سرہند کثیر العلم و قوی العمل روزے چند فقیر با دلشست و خاست کردہ عجایب
بسیار از روزگار و اوقات او مشاہدہ نمودہ بآن ماند کہ چراغے شود کہ عالمہا
ازو روشن گردد الحمد للہ تعالے احوال کاملہ او مرا بیقین پیوستہ و این شیخ
مشار الیہ برادران و اقربا دارد ہمہ مردم صالح و از طبقہ علما چندے را دعاگو
ملازمت کردہ از جواہر عالیہ دانستہ استعداد ہائے عجب دارند فرزندان
آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الٰہیہ اند بالجملہ شجرہ طیبہ اند انبتہ اللہ نباتاً حسناً
و فقراے باب اللہ دلہاے عجب دارند انتہی کلامہ الصادق اللطیف
این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند
ازان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
گرفتم مرا بیقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بمحض کرم مرا بنہایۃ این راہ
خواہد رسانید ہر چند از راہ دید قصور حال و اعمال نفے این یقین می نمودم
صورت نمی بست و اکثر این بیت ورد زبانم بود ؎ ازین نورے کہ از تو
بر دلم تافت ٭ یقین دانم کہ آخر خواہمت یافت ٭ بعد از طے اداے این
بیان حضرت ایشان بانگسار و نیاز مندے و استغراق تمام آب در دیدہ
کلمہ تحمید بر زبان شریف آوردند یکے از مخلصان حضرت ایشان
از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتداے احوال کہ مارا
در خدمت خواجۂ خود قدس سرہ رفتگیہا و نیستیہا بظہور رسیدہ بود
حضرت خواجۂ ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقایع
بعضے یاران را شنودہ بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا ازان مستثنی
گردانیدہ خود مے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نمیگفتم تا روزے
شیخ بمن گفت کہ اے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نمیگوئی

من بتواضع رفتم وگفتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود وگفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً دران نزدیک دریکے از وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم وشیخ را تصرف نمودم چنانکه بیخود شده افتاد چون الحاح شیخ را بتندی تمام در اظهار واقعه دیدم لاجرم از روے جذبه این واقعۂ مذکوره را بیان نمودم شیخ متغیر شده وهردو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایماے بهمت والاے حضرت ایشان است از بدایت تا نهایت از بلندی همت وسمو فطرت وعلو استعداد وقابلیت وکثرة علم وعبادت وفور رعایت آداب پیر رفیع المرتبه قدس سره باندک ایام وفرصت رسیده اند بجاے که رسیده اند وحضرت خواجه قدس سره لشکرانه آنکه حضرت حق سبحانه اینچنین مسترشدی والا قابلیتے وافر الفضیلتے را که بصحبت ایشان رسانید وازین نظر تربیت وبرکات هدایت ایشان بکمال وتکمیل واصل گردانید محامد قولے وفعلے وحالے بجا آورده درساعتے که مشتری از وکسب سعادت نماید حضرت ایشان را خلعت اجازهٔ کامله پوشانیدند وبسرهند که وطن مألوف آنحضرت بود رخصت فرمودند وجمعے از طالبان صادق خود را در خدمت ایشان تعین نمودند پس حضرت ایشان بانعمتهاے فراوان بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاهباز بلندسیر ابوسعید ابوالخیر از خدمت شیخ الاقطاب ابوالعباس قصاب قدس سرهما چنانکه خود فرموده باز آمدم باصد هزار خلعت وفتوح انتهی وبأمر حضرت خواجه دران بلده به تربیت طالبان حق پرداختند ودراندک مدت جم غفیر را از سرچشمۂ فیوضات خویش شاداب ساختند در اثناے این افاضات ناگاه از آنجا که همت والاے آنحضرت

مطلبی را جویان بود که در وهم و فهم اقلّ قلیل از عارفان آید آن کبیر را قلیل انگاشته واز غلبه اند وه یافت آن مقصد والا استرشد انرا وداع نمود صحبت را خواستند که بعزلت مبدل گردانند بعضی اصحاب غرض وارباب غبطه آنرا بشیوهٔ دیگر بعرض حضرت خواجه قدس سره رسانیدند چون اینمعنی معلوم حضرت ایشان شد این عریضه را به پیر بزرگوار مرسل داشتند هوالکریم از ان روز که از ملازمت بر آمده بود بواسطهٔ میل بفوق الفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد چندگاه خود همت آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت همچو ببر و شیر در نظر می آمدند عزم عزلت مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آید عروج در مدارج قرب لغایت الغایات هرچند غایت ندارد میسر شد و میشود و می برند و می آرند کل یوم هو فی شان بر مقامات جمیع مشائخ الی ماشاء الله تعالی گذرانیدند گاهی بر دند ازین دهلیزهٔ پست؛ بدان درگاه والا دست بردست؛ درین میان اگر توسط روحانیات مشائخ را التعداد نمایم بطول انجامد بالجمله از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا علة چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا نمودند که چه در تحریر آرد در شهر ذی الحجه در مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزها از متمم و مکمل از برای این مقام درکار است تا کی میسر شود ام آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان اینجا قدم گاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد هم گذر ندارند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وجه توقف در مراتب تکمیل و ارشاد اینست مردم در متخیلات خود چیزها می برند اعتبار نباید کرد سه در نیابد حال پخته هیچ خام؛ پس سخن کوتاه باید والسلام؛ و در اندیشهٔ این قسم

ے را در عمر نوح معلوم نیست که میسر شود بلکه وجوه مخصوص. مراد ان است مریدان

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنجماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر
خیال خود بپوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است ؎ من گم شده ام مرا مجوئید
از گم شدگان خبر مگوئید ؛ از عزت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری را
که حق سبحانه وتعالی بکمال او میخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است
وفی الحقیقه معارضه است باو تعالی انتهی کلامه الشریف تا آنکه حضرت حق سبحانه
مطلبی را که درین عزلت میجستند بمحض کرم عطا فرمود آنگاه بافاضه طلاب باز
گشتند چنانکه خود در یکی از مکاتیب نگارش نموده اند که حاصلش اینست که چون
خواجه من مرا بکمال مصطلح این طایفه علیه رسانیده اجازت دادند مرا فی الجمله آنوقت
دران کمال واکمال حاصله خود ترددی بود آنرا بکرامت دریافتند فرمودند که
تردد را دران راه نباید داد که از ان ترددی در کمالیت مشائخ لازم آید
حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مسترشدان کار سنین
بساعات محسوس گشت درین میان باز علم بنقص خود پدیدار شد آنانرا که پیرامون
من می تنیدند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم و وداع خواستم اما طالبان اینمعنی را
محمول بر تواضع داشته از انچه داشتند برگشتند بعد از چندگاه حضرت حق سبحانه
وتعالی احوال منتظره را محصل گردانید انتهی ما اخذنا من کلامه المفصل المکمل
باز حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجه عالیشان از سرهند بدهلی
شده اند و مدتها در خدمت پیر بزرگوار بسر برده و صحبتهای شگرف گذرانده
ومعامله را بچندین درجه از پیش بیشتر رسانیده اند و با اینهمه الطاف کثیره حضرت
خواجه وحصول معاملات بلند وفضائل ارجمند بنوعی رعایت ادب پیر بزرگوار
مینموده اند که فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله تعالی شنودم که بعد از مدح وثنای حضرت ایشان

فرمودند که با وجود علوّ مرتبه و کثرت فضیلت که ایشانرا بود در کمال رعایت آداب حضرت پیر دستگیر هیچکس از میان اصحاب حضرت خواجهٔ ما چون ایشان نبود ولهذا بیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاهد عدل این فرمودهٔ خواجه حسام الدین آنکه یکی از مقبولان حضرت باقی بالله قدس سرهٗ باین فقیر گفت که دران ایام که حضرت خواجهٔ ما نهایت التفات باین خلیفهٔ عالیدرجات یعنی شیخ تو داشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغه میفرمودند روزی به تقریب امر الطلب ایشان فرستادند بمن که بخدمت ایشان آمده گفتم که حضرت پیر دستگیر شمارا طلبیده اند بمجرد استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغیر چهرهٔ خائفان و از غایت خشیت اضطرابی قریب رعشه در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله آنکه می شنودیم نزد یگانرا بیش بود حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس سرہ نیز در رسالهٔ مبدأ و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت خواجهٔ خود که پیش مردم در میان سائر یاران امتیازی داشتیم و هر کدام مارا نسبت بحضرت خواجه قدس سره اعتقاد علیحده بود و معامله جدا بود این فقیر بیقین میدانست که مثل این صحبت اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از زمان آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات هرگز بوجود نیامده است و شکر این نعمت بجا میاورد که اگرچه بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نماندیم و هر کدام را باندازهٔ اعتقاد بهره رسید انتهی کلامهٗ فلاجرم از یمن این عنایات و دیگر اسباب اخذ برکات دیدند انچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجه ایثار ایشان نمودند هرچه از جواهر عالیهٔ نسبتهای متعالیه داشتند ولوای مصدقهٔ این کلام بشارت اساس شیخ ابو العباس را در حق شیخ ابو سعید فرمود که دوش ایثار ما رفت همه نصیب

این جوان مهنکی آمد مبارکش باد انتهی بر فرق فرقدان سایهٔ این فاروقی نژاد افراشتند وکارخانهٔ ارشاد خود را بحضرت ایشان حواله نموده تربیت طالبانرا بایشان واگذاشتند واین رقیمهٔ والا را با آنحضرت برنگاشتند هو جمعی از دوستان که گرفتار بار وجود بودند چون در مضیق دمامهٔ الا له مقام المعلوم در بند مصلحت فکر و عقل با اقتضای آن نمود که درین برشکال از مقابلهٔ بوقلمون دور افتاده در تحت آفتاب مشهود زندگانی نمایند انشاء الله به نیکی و پاکی تا آخر رسد فوائد صحبت و جماعه امری است محقق چه حاجت باظهار ست ما گرفتاریم برها ناوک بیداد در ریزه سوسن و گل بر کنار مردم آزاد ریزه انتهی مکتوبه الشریف باز حضرت ایشان بوطن مألوف مراجعت نموده مدتی با غلغات سالکان الی الله در آن بلده اشتغال فرمودند و از احوال عظیمهٔ حاصلهٔ خود و ترقیات یاران و هم پیرگان بزبان قلم عرضه داشتها به پیر بزرگوار نمودند که بعضی از آن عرایض بعد از تمامی این فصل در فصل علیحده رقم خواهد یافت انشاء الله تعالی آنرا که شوق دل خواهان آن باشد که بتفصیل آن اطلاع یابد کو بمطالعهٔ آن عرایض که در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات ثبت یافته بشتابد و همچنین حضرت خواجهٔ بزرگوار احوال یارانی که بخدمت شریف ایشان در دهلی می بوده اند غایبانه از حضرت ایشان می پرسیده اند که توجه نموده ترقیات و قابلیات هر یک را معلوم فرموده از سرهند بایشان رقم نمایند روزی یکی از خلص اصحاب ایشان بتضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصه نموده فرموده اند که انشاء الله چون جناب ایشان از سرهند اینجا بیایند التماس کنیم که در حق تو توجهات خاصه نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیه رسانند و کذلک دقایق علوم طریق و درجات مقامات بعض ارباب معرفت و تحقیق را نیز ایشان استفسار میفرموده اند و آنچه درین ابواب حضرت ایشان

معروض میداشته اند موجب اطمینان خاطر عاطر ایشان گردیده محامد کثیره بزبان
می آورده اند این مکتوب شریف خواجه عالیشان که بحضرت ایشان ارسال
فرموده اند بواسطه از خط شریف منقول میگردد شاهد آن مطالب است ہذا
ہو مسند ارشاد واسع وانور باد مسودۂ رسالہ که در طریقۂ خواجگان تمام شده خواجہ
برہان کحل البصر مشتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه والمنة لغایت عالی است
ولطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خواجہ
احرار قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر ہم ظاہر شود ہمان روز که
بمطالعۂ آن لطیفۂ غیبیه مشرف شد در اثنای نعاس خاطرے آمد که دست چپ
یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر شد بحسب ضعف حافظه متردد
گشت که مشار الیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت خواجه بود دیگر
در طبقۂ ائمه دیده شود ممکن که چیزے ظاہر گردد دیگر از سخنان ایشان معنی عصمتے
مفهوم میشود و این نیز از بعض خوابها دریافته شده که ایشان بحسب خلقت
بنهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطۂ علم در زیر
مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند یکے کرم نموده آنجا
هم دیده شود ایضًا در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه نظر بینند از ند
که داخل آن مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر یکبار آمده اند شاید
البته که مخلوقیه فوق نقطه لسبب عدم تقرر دران مقام شده باشد باری البتہ
عنایت نمایند و نیک تفتیش نمایند که خیلے خاطر نگران است التماس دیگر آنکه
در باب فنای بشریت نیز توجہے فرمایند که از غیر مقام فنای فی الله نیز
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بہمین مقام از جمله جماعتے که در
فوق این مقام مخلوق شده اند ظاہر انیست که ہمچنان محفوظ باشند و

حاجت بکسب و ظهور فنای البشریت نداشته باشند و ایضاً جماعتی که در زیر همان
مقام وحدت محو شده باشد و اگرچه از راه جذبهٔ قیومیت یا غیر آن رفته باشند نیز از عود
بوجود بشریت محفوظ باشند ایضاً یک نظری در خانهٔ جبروت که مقام انبیا است
صلوة الرحمن علی نبینا و علیهم نیز بکنید که در آنجا نیز مقامی خواهد بود که از عود نگور
ایمن گرداند ایضاً در مقام فنای فی الله نیز نظری بفرمایند که شاید غیر از این
راه ظاهر بتفصیل راه دیگری هم داشته باشند و بعضی از این عزیزان از آن راه
داخل شده باشند باقی احوال آن موقف ایشان را بهتر معلوم است چه نویسم
چندان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغیرات را چه نوع توان
نوشت ان شاء الله آنچه مرضی است همان شود محمد صادق و جمیع برادران عرض
نیازمندی قبول نمایند انتهی مکتوبه العالی این پرسشها و نوازشها از آن
خواجه والامرتبه باین خلیفه عالی منزله بجای رسید و استماع احوالات
بلند تازهٔ حضرت ایشان بآنجا کشید که خود نیز وفور تعطشی که داشتند چنانکه
این دو بیت شریف ایشان دو گواه این مدعا تواند بود ع بس تشنه و بس
خرابم ای دوست ٭ در حسرت یکدم آیم ای دوست ٭ هر جا که ترشح تو بینم ٭
در العطش آیم و نشینم ٭ بران آمدند که احوالات تازه که از خصایص مقتضا
استعداد حضرت ایشان بظهور رسیده بطریق روایهٔ عالی از سافل
که بعضی اساتذه از محدثین از تلامذهٔ خود اخذ حدیث نموده اند حضرت خواجهٔ
بزرگوار آن احوالات را ازین نائب عالیمقدار خود اخذ فرمایند بحضرت
ایشان اظهار ما فی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان همگی تواضع و انکسار
گردیده براه معذرت رفتند که مبادا آن امتحانی بود در حق
ایشان و مورث ترک ادبی گردد ولیکن چون الحاح حضرت خواجه بجای رسید

عدم امتثال امر واجب الاطاعه منجر میشد بترک ادب لاجرم حضرت ایشان باد
وتواضع واحترام تمام بعرض رسانیدند که احوالات حاصله حاضراند دعاوتوجه
تمام بحصول آنچه پیربزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بعنایت الله سبحانه
آن مطلب بحصول پیوست وحضرت خواجه بخلص اصحاب رمزی ازین ماجرا
درمیان نهاده بوده اند چنانکه بنده این قضیه را بادنے تفاوتی ازز بان خیر لعیت
شیخ تاج الدین سلمه الله شنود که مشارالیه از زبان مبارک حضرت خواجه نقل مینمود وانکه
دربعضے عرایض حضرت ایشان مرقوم است که عزیزی متوقف چنان وچنین اشاره
بحال آن قدوۂ ارباب کمال است که بامر ایشان از حال ایشان بایشان خبرمیداده اند
بالجمله معاملت حضرت خواجه بحضرت ایشان رضی الله عنهما بر حاضران گواه این ماجرا
بود که آن شیوۂ نیازمندی که مریدانرا به پیران باید آنحضرت باین خلیفه بزرگوار خود
درمیان آورده بودند چنانکه درحضور خود سرحلقۂ اصحاب خود ایشانرا داشته ومقتدای
حلقهاے مراقبۂ صباح ورواح هم ایشانرا گردانیده بودند وخود چون سائرمسترشدان
خود بآن حلقه داخل میشدند وچون ازحلقه یا آنجلس که حضرت ایشان آنجا بودند
بازمیگشتند ے چندین گام بشیوۂ قهقری می نهادند رعایت غایت ادب راو یارانرا
نیز تاکید کرده بودند که استقبال ومتابعتی راکه بایشان می نمودند بحضرت ایشان نمایند
وبایشان یارانه سلوک پیش گیرند بل باصحاب خود فرموده بودند که باطن خودرا نیز درحضور
حضرت ایشان متوجه ماندارید از زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله سبب
تواضعات حضرت خواجۂ عالیشان بحضرت ایشان شنودم که حکایت کردند که روزی
حضرت ایشان درحجرۂ خود برعریش خود غنوده بودند ناگاه حضرت خواجه باقی بالله تنها بشیوۂ
سائر درویشان بقصد دریافت ایشان به درحجره رسیدند خادم حضرت ایشان
خواست که حضرت ایشان رابیدار کند حضرت خواجه بمبالغۂ تمام اورا از بیدارکردن

منع فرمودند و همچنان به نیاز و أدب تمام برون در نزدیک آستانه انتظار بیداری
حضرت ایشان میکشیدند لحه نگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند
که بیرون در کیست حضرت خواجه بأدب تمام گفتند که فقیر محمد باقی حضرت ایشان
از عریش خود باضطراب برجسته برون آمده با فتقار و انکسار تمام در خدمت نشستند
و نیز مکاتیب شریفه حضرت خواجه بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش
فرموده اند مخبر این مقوله است ازانجمله است این دو رقیمه که دو شاهد عدل اند برا
مدعا رقیمهٔ اولی حق سبحانه باعلی مرتبه الکمال برساند و للارض من کأس الکرام
نصیب بی تکلف نیست انچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری قدس سره
میفرموده من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی درین وقت میبود باوجود پیریش مریدی
من میکرد هرگاه صفت آن بی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان
فدای لوازم طلبگاری نکنند و از هر کجا بوی بمشام ایشان رسد در پی آن نروند
اکنون تأمل و اهمال مانه از استغنا و بی نیازی است موقوف باشارتست
گر طمع خواهد زمن سلطان دین ❊ خاک بر فرق قناعت بعد ازین ❊ بارے
نسخهٔ حال و ارادهٔ ما انیست خدای عزوجل برانچه میباید مهتدی گرداناد و از
عُجب و پندار مخلّص بخشاد و بقیة المقصود جناب سیادت مآب أمیر صالح
نیشاپوری سلمه الله اظهار طلب نمودند چون وقت مقتضی این نبود تضییع
اوقات ایشان دادن از مسلمانی نمود لاجرم بصحبت شما فرستاده شد
انشاء الله بقدر استعداد بهره مند گردند و توجه لطف کامل یابند و الدعا
رقیمهٔ ثانیه الله تعالے فقرا و مساکین درمانده را از برکات برگزیدگان
بدرگاه ربانی برساناد و مدتیست که عرض نیاز مندی بدرگاه ولایت نکرده ام
آری این یک کلمه را قاصدان صادق حال میتوانند شد الحمد لله این قسم خود

صورت می بندد و دیگر چه نویسیم سخن درویشان بحضرت شما نوشتن بغایت بیشرمی
است حکایت اوضاع صوریه بسیار بیجا الغرض ما را حد خود می باید دانست
و از فضول احتراز باید کرد والدعا انتهی مکتوبه الشریف بالجمله این صحبت و معامله
که میان این پیر و این مرید قدس سرهما بظهور رسیده کم کسی شنیده و از عجائب
روزگار است و موجب حیرت اولوا الابصار و هم شاهد فنای اتم و تعطش اکمل
خواجه بزرگوار و هم گواه علو مرتبه شیخ ما که زبدهٔ مقربین است و قدوهٔ اخیار و همچنین
حضرت خواجه بزرگوار در آخر کار سیفر موده اند که در اواخر ما را از اثر صحبت فلان
و اشاره بحضرت ایشان نموده اند معلوم شد که توحید کوچه تنگ بوده و نحو
آن شاه راه وسیع والله اعلم بحقیقة کلامه در سفر سوم که حضرت ایشان از سرهند
بملازمت آن خواجه صفا کیش رسیده اند فرموده اند آثار ضعف بدن بسیار
ظاهر میشود و امید حیات کمتر مانده و فرزندان برخوردار خود خواجه عبیدالله و خواجه
محمد عبدالله را که آندم شیرخواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس
توجه در حق آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر
ایشان توجهات علیه در حق پیرزادها فرموده اند چنانکه اثر آن توجه بحضرت خواجه
نیز ظاهر شده است و نیز فرموده آنحضرت در حق والدات آنها غائبانه توجه نموده اند
چنانکه در ذکر حضرات مخدوم زادها منقولا عن مکتوبه الشریف اشاره بآن رفت
و نیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجه درویشان در حق حضرت
ایشان بظهور پیوسته بیش از انست که بتحریر گنجد چندی ازان بر نگاشته می آید
روزی فرموده اند که ایشان از کمل مردان و محبوبان اند وقت دیگر فرموده اند
که امروز در زیر فلک ازین طائفه علیه چون ایشان نیست وقتی دیگر بر زبان
مبارک رانده اند بعد از صحابه و کمل تابعین و مجتهدین چون ایشان معدودی چند

ایشان آمده اند در همان سفر

از اخص الخواص منظر مے آیند و نیز فرموده اند که ما درین سه چهار سال شیخی نکردیم چند روز بازی کردیم الحمد لله والمنة که این بازی ما و این دکان پردازی ما بیفائده نشده که چون ایشانے بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان شنود که فرمودند سرگرمی حضرت خواجه ما قدس سره بتربیت طالبان تا زمانی بود که معامله ما بانتها نرسیده بود چون از کار من فارغ شدند مری گردید که خود را از کار مشیخت کشیدند و طلاب را بما حواله نموده فرمودند که این تخم را از بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین هند کشتیم و نیز بعد از وصیت آن خواجهٔ ذو البرکات از میان مسودات مکاشفات خاصه مستوره مسوده برآمده که آنجا چهار دائره کشیده بوده اند در یک دائره ولایت بفتح واو رقم نموده و در دائره چهارم کمال مطلق و ارباب از دوائر اربعه را از اخص الخواص بعد الصحابه و التابعین رضی الله عنهم اجمعین در حواشی آن دائره موافق مرتبهٔ آنان بنوعی که در غیب از کشف بلاریب معاینه گردیده رقم فرموده در میان همه آنها ده دوازده تن را از رؤسای ایشان در هر دائره وجه اکمل داخل دیده اند حضرت ایشان ما را نیز داخل این ده دوازده یافته و نیز آن خواجهٔ عالیشان مکرر اشاره بقطبیت حضرت ایشان فرموده اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز جامعیت ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لایح میگردد که از آنهاست دو فقره از نخستین فقرات رسالهٔ مبدأ و معاد فقرهٔ اولے از آن متضمن افاضات روحانیت اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقره بعد از تحریر فقرات عرایض در آخر فصل آینده خواهد آمد انشاء الله سبحانه بعد از مرخص شدن حضرت ایشان در سفر سوم از پیر بزرگوار خود که بعد از آن ایشان را ملاقات اینجهانے میسر نگشت چون حضرت ایشان از دہلی بسرہند شدند روزی چند آنجا گذرانیده بأمر و اشاره

متوجه بلدهٔ معظمهٔ لاهور گردیدند اکابر و اصاغر آن بلده مقدم محترم ایشانرا غنیمت
شمردند و بسا از خواص و عوام در سلک ارادهٔ آن غوث الانام در آمدند و صحبت گرم شد
و حلقه و شغل و مراقبه التساعی پذیرفت فاضلی از تلامذهٔ عالم عامل معنوی مولانا جمال
تلوی رحمه الله بفقیر گفت دران سفر اکثر استاد ما که مولانای مذکور باشند بنیازمندی
و اخلاص تمام بملازمت شیخ بزرگوار تو میرسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
ازان صحبت گرامی شیخ خواستند که چند قدم مشایعت مولانا نمایند مولانا پای اعزاز
ایشانرا برداشته پیش پای ایشان نهاد و تا شاگردانرا آن افراط تواضع مولانا گران
نموده چه اعتقاد ما در حق مولانا از روی علم بیش از ایشان بود و از روی ورع
و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نموده معروض
داشتیم که این همه تواضع و تذلل از مثل شمای وجهی ندارد فرمود اینها علمای
بالله اند و از محرمان اسرار لی مع الله احترام ایشان بر مایان لازم است ما را
درین باب معذور بل ماجور دانید و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان که بمولانای
مذکور نسبت شاگردی و همسائگی داشت باین حقیر گفت دران ایام که حضرت
ایشان بلاهور تشریف برده بودند مولانا جمال بصحبت آن قدوهٔ ارباب
کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید که شما امروز جامع
اید میان علم احکام و علم اسرار و از حال و عرفان سرشار مسئلهٔ وحدت وجود
که بظاهر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از کمل اولیا بر آنند حل آن
نزد شما چیست حضرت ایشان سر بگوش مولانا برده کلمهٔ چند فرمودند که اشک
از دیدهٔ مولانا فرو ریخت و تغیری در بشرهٔ او چون تغیر ارباب حال میگردید و دست
بزانوی ایشان برده همچنان بانکسار تمام مرخص شد کس ندانست که لسان
گوهرفشان حضرت ایشان چه گفت و گوش هوش مولانا چه شنفت ه

ندانم چه کفتی چه انگیختی ؛ که گفتی و از دیده خون ریختی ؛ تقریب این قضیه
و نسبت توحید یکی از خلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت
باین حقیر نقل کرد که فرمودند در اوائل غلبات نسبت احاطت و سریان و معیت
روزی یکی در حضور من بر قلم قطع زد انگشت من بریده شد بالجمله درین اثنا که
این گرمی صحبت حضرت ایشان در لاهور بود ارباب فضل و اصحاب حضور ناگاه
خبر انتقال خواجه بزرگوار بدار القرار بسمع ایشان رسید آرام دلها به بی آرامی مبدل
گشت و شربت شیرین آن صحبتهای رنگین بمذاق همه تلخ شد حضرت ایشان بمجرد
استماع این خبر متوجه دهلی شدند چون بزیارت روضهٔ منوره مشرف گشتند و
عزا پرسی مخدوم زادها و هم پیرها نمودند اصحاب حضرت خواجه شکستگی دل را مومیائی
از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار
والتماس یاران دل افگار آنجا مانده بتفقد احوال آنها پرداختند چنانچه باز نضارت
ارشاد و طراوت افاضه و سرگرمی حلقه بمثابه که در حیات بابرکات خواجه باقی بالله
قدسنا الله بسره الاقدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجهات و انوار جذبات
بر بواطن این طلاب جلوه گر گشت و در میان سرگرمی آن افادات و افاضات
بعضی حاسدان مناع الخیر آن عقیدهٔ استفادهٔ حضرت خواجه عالیشان را از ایشان
کما مر شیوهای مختلف در میان آورده در خاطر مخلصان حضرت خواجه شبهات انداختند
حضرت ایشان بران مطلع گردیده برفع آن بنصائحی که موجب مزید اخلاص و اتحاد
آنان باشد و فواید رسان آنها بود پرداختند چون دیدند که مفید نیامد بسلب نسبتهای
بعضی آنها توجه نمودند از آن هم متنبه نگشتند بل اکثرشان جمع شده بروضهٔ منورهٔ
حضرت خواجه قدس سره رفته توجه والتجا نمودند درین توجه یکی از آنها را که صاحب
کشف بود در نظر در آمد که هر یک از این درویشان ملتجی چراغی بر افروخته بودند

ناگاه برق خاطفی در رسید و همه چراغها کشته و خاموش گشت و توجه این درویشان بود و آن برق توجه عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکه استفاده را شاید بایشان رجوع نمودند و حضرت ایشان بحکم العود احمد بوطن معاودت فرمودند و بعد از مدتها بعضی پیرها معذرت در میان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر حال صفا در صفا بود چنانکه اشاره ازین در ذکر حال خواجه حسام الدین نیز گذشت پس حضرت ایشان در شهر جمادی الآخر که ماه انتقال شیخ عالیمقدار ایشانست بزیارت روضه منوره پیر بزرگوار از سرهند آمده باز بسرهند سیر فرمودند و دو سه کرت باگره نیز تشریف آورده باشند دیگر از سرهند بهیچ جا نشده‌اند مگر اواخر عمر که دو سه سال از مزاحمت سلطان وقت مصحوب عسکر ببعضی بلاد مرور ایشان روی داد و دران نیز حکمتها بود که اهل آن بلاد باین سبب بصحبت ایشان مشرف شوند و از برکات نظر ایشان بهره ور گردند چنانچه در یکی از سفرها که این بنده در خدمت بود روزی عسکر بنواحی یکی از قرای معظمه رسید خادمان حضرت ایشان نزدیک بآن قریه جای گرفته شروع در برافراشتن خیمه نمودند درین میان بنده حضرت ایشان را دید که تنها پیاده بکوچه آن قریه در آمدند بنده در قفای ایشان دوید چون همراه بدند فرمودند در خاطر افتاد که درین دیه مسجدی خواهد بود آنجا رفته وضوی تازه کرده دوگانه ادا نمایم چند قدم نرفته بودند که مسجدی در کمال صفا ظاهر شد و جای بالوازم اسباب وضو در صحن آن مسجد ایشان وضو کرده بمسجد آمدند یکی از فقرای که آنجا بود از فقیر پرسید که ایشان چه کس اند بنده ویرا خبر داد وی بذوق تمام دویده رفت و عزیزی را که مقتدای آنجا بوده و در پهلوی مسجد خانه داشته و اوصاف حضرت ایشان شنیده بوده آرزومند دیدار و ملاقات ذوالبرکات می بوده اما از کبر سن و دیگر موانع میسر نشده

نبوده بخدمت ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیز آمده بر اقدام همایون افتاد وزبان
بمضمون این بیت برکشاده ؎ همای اوج سعادت بدام ما افتد ٭ اگر ترا گذری بر مقام
ما افتد ٭ وایشانرا با جمیع درویشان آنشب بمنزل خود آورده نیز بانها نموده و فرزندانش
انابت کرده تعلیم ذکر گرفت و فرزندان و چند درویشان دیگر نیز معمور و صاحب
حضور شدند و وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن
آمد که انجاز وعدهٔ مذکوره نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلی علیحده خواهیم
برنگاشت که مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفهٔ حضرت ایشان که دران سفر
از احوالات فائضه و اسرار و حقایق وارده بپیر بزرگوار خود نوشته اند قدس
الله سرهما و روحهما و افاض علینا برکاتهما و فتوحهما و آن فصل مخبر اسرار
الوصل اینست **فصل چهارم** در ایراد بعض عرایض حضرت ایشان و
بعضی فقرات ماخوذه از بعضی آن عرایض کمترین بندگان احمد بندروه عرض
میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض
میدارد که در اثنای راه آنقدر بتجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا
بتجلی خاص علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسا بلکه در اجزای آنها
جدا جدا و آنقدر منقاد این طائفه گشتم که چه عرض نمایم درین انقیاد مضطر
بودم و ظهوری که درین کسوت بوده در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و
محسنات عجائب که درین لباس مینموده از هیچ مظهری ظاهر نمیشد بیش
ایشان تمام گداخته آب شده میرفتم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی
جدا جدا متجلی شد لطافتی و حسنی که در طعام لذیذ پر تکلف بود در ماورای آن
نبوده و در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین
یک خصوصیت کمال علی تفاوة الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی

تحریراً بعرض میتوان رسانید اگر در ملازمت علیه میبود شاید معروض میداشت اما در اثنای این تجلیات آرزوی رفیق اعلی داشتم و با بنها ما امکن متوجه نشدم اما مغلوب بودم چاره نبود درین اثنا معلوم شد که این تجلی با آن نسبت تنزیهی جنب ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا ملتفت نیست و ظاهر را که از آن نسبت خالی و معطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند و همچنان یافتم که باطن اصلا بزیغ بصر مبتلا نیست و از جمله معلومات و ظهورات معرض است و ظاهر که متوجه کثرت و اثنینیت بود باین تجلی مستسعد گشته است بعد از آن چندگاه این تجلیات روبخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت تلک التجلیات کان لم یکن شیئا مذکورا بعد از آن یک فنای خاص روداد و همانا که آن تعین علمی که بعد از عود تعین پیدا شده بود و درین فنا گم شده و اثری از مظان آن نمانده درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور آمدن گرفت و همچنین دید قصور اعمال و متهم داشتن نیات و خواطر نیز بالجمله امارات عبودیه و نیستی از آن باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی ببرکت توجه حضرت ایشان به حقیقت بندگی رسانند منها عرضداشت کمترین بندگان احمد بنده عرض میرساند که از تقصیرات خود چه عرض نماید ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم علومی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقا به داشتند حق سبحانه بعنایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شی چیست و سیر فی الله بچه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرب کیست و امثال آن و در هر مقام لوازم و ضروریات آنرا مینمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده باشد که اولیاء الله قدس الله سرهم آنرا نشان داده اند در راه فرو گذارند و ننمایند قبل من قبل بلا علة همچنانکه ذوات اشیا را مجعول میدانند اصل قابلیات و استعدادات

را نیز مجعول و مصنوع میداند او سبحانه محکوم قابلیات نیست و نشاید که چیزی بروی
حاکم باشد زیاده گستاخی نه نمود ع بنن باید که حد خود داند منهـا در عریضه رقم
نموده اند چندین مرتبه از برای دفع بعض امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت
و همچنین احوال بعضے موتی که از عالم برزخیت ظاهر شده بود و نیز از برای دفع آلام
و شدائد آنها توجه کرده شده اما حالا قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را
جمع نمیتوانم ساخت بعض شدائد از مردم بر فقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از
متعلقات این جانب را بنا حق ویران ساختند و جلا ر وطن نمودند اصلا بخاطر
غبار کلفت راه نیافت چه جای آنکه بد آنها بخاطر گذرد منهـا همدرین عریضه
است که چنانکه سابقاً تعلق ارادت بمرادات برطرف شده بود لیکن اصل ارادت
مانده بود چنانچه معروض داشته بود الحال ارادت هم از هیچ بر آمد و جنسة لا مراد و لا اراده
بصورت این فنا نیز در نظر آمد و بعضے علوم که مناسب این مقام بوده فایض
گشت چون در تحریر آن علوم بواسطهٔ رقت و غموض تعسری بود لا جرم عنان قلم
را از تحریر آن گردانیده و در وقت تحقق این فنا و افاضهٔ علوم یک نظر خاص
در ماورای وحدت پیدا شده هر چند مقرر است که در ماورای وحدت نظری
نیست بلکه هیچ نسبتے نیست اما انچه میباید معروض میدارد تا زمانی که بیقین نه پیوست
بر نوشتن جرات نمود و هیچ شبه در آن راه نیافت هر چند در نظر نه وحدتست
و نه ورای آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقت بداند تا حق را ورای آن داند
حیرت و جهل بهمان صرافت ست و ازین دید هیچ تفاوتے نشده نمیدانم چه عرض
نمایم همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال نیز شبه متحقق است
استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً حاضراً و ناظراً و ایضاً
این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً انچه ازین صفات میدانستم فی الحقیقة

فنای خصوصیت صفات مابه الامتیاز آنها بوده که در ضمن وحدت مندرج شده
بودند و خصوصیات زائل گشته الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الاندراج
والاندراج نیز برطرف شده قهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته تمیزے که از مرتبه
علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند و تمام نظر برخارج آمده کان الله ولم
یکن معه شیٔ الان کما کان این زمان مطابق حال گشته وسابقاً علم مضمون
این حدیث بوده منها از عنایات خداوندی جل وعلا که ببرکت توجهات علیه
حضرت ایشان علی التواتر والتوالی فائض دارند عرض نماید ؎ من آن
خاکم که ابر نو بهارے ٭ کند از لطف بر من قطره باری ٭ اگر بر روید از تن صد زبانم
چو سوسن شکر لطفش کے توانم ٭ هر چند اظهار این قسم احوال موجب جرأت و گستاخی
است وشعر افتخار ومباهات ؎ ولی چون شه مرا بر داشت از خاک ٭ سزد گر
بگذرانم سر برافلاک ٭ ابتدار عالم صحو وبقا از اواخر ماه ربیع الآخر است وتا حال
ببقای خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین
است قدس سره در صحو می آرند باز بسکر می برند ودر نزول وعروج علوم غریبه
ومعارف عجیبه افاضه می فرمایند وباحسان وشهود خاص در هر مرتبه که مناسب
بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان بقاے
مشرف ساختند واحسانی میسر شد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا آنجا
بوده ووصلی که مناسب حال بود وهم اینجا میسر گشت هر چند فنا اتم باشد بقای
مرتب بران اکمل خواهد بود وهر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود وهر چند صحو بیشتر
افاضه علوم موافق شریعت غرا می افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوٰة والسلام
معارفی که از ایشان سرزده شرایع است وعقایدی که در ذات وصفات بیان
فرموده اند ومخالفت ظاهر آن از بقیه سکر است الحال معارفی که باین کمینه

فائض اند اکثر تفصیل معارف شرعیہ است و بیان آنہا و علم استدلالی کشفی ضروری میگردد و مجمل مفصل میشود گر بگویم شرح این بعد شود می ترسم کہ مبادا منجر بگستاخی شود بندہ باید کہ حد خود داند مرشد علی الاطلاق جل شانہ ببرکت توجہات علیہ بہر دو طریق جذبہ و سلوک تربیت فرمودہ و بہر دو صفت جمال و جلال مربی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال علامت این تربیت متحقق شدن است بمحبت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و محبت ذاتیہ علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ما سوی است پس تا زمانی کہ علوم بتمام از ساحت سینہ رفتہ نشود و بجہل مطلق متحقق نشود از فنا بہرہ ندارد و این حیرت و جہل دائمی است امکان زوال ندارد نہ آنست کہ گاہی حاصل شود و گاہی زائل گردد غایت ما فی الباب پیش از بقا جہالت محض است و بعد از بقا جہالت و علم باہم جمع و عین نادانی بشعور است و در عین حیرت بحضور کہ این موطن حق الیقین است کہ علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمی کہ پیش از جہالت حاصل شود از حیز اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و اگر شہود است ہم از خود اگر معرفتست با حیرت نیز در خود است تا زمانی کہ نظر در برون است بیحاصل است اگرچہ در خود نظر داشتہ باشد از نظر برون بالکل منقطع میباید شود کہ حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ میفرمایند کہ اہل اللہ بعد از فنا و بقا ہر چہ مے بینند در خود مے بینند و ہر چہ مے شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است اینجا ہم صریحاً معلوم میشود کہ شہود و معرفت و حیرت در نفس است در برون ہیچکدام اینہا نیست تا زمانی کہ یکے ازین ثلثہ در برون است اگرچہ در خود ہم دارد از فنا بہرہ ندارد فکیف البقاء نہایۃ مرتبہ در فنا و بقا نیست و این فنا مطلق است و مطلق فنا

عام است و بقا باندازهٔ فنا است لهذا بعضی از اهل الله بعد از تحقق بفنا و بقا در برون
نیز مشهود دارند اما نسبت این عزیزان فوق همه نسبتها است ه نه هر که سر
تراشد قلندری داند ؛ نه هر که آئینه دارد سکندری داند ؛ این نسبت حضرت خواجه
عبد الخالق است و متمم و مکمل آن حضرت خواجهٔ خواجها حضرت خواجه بهاء الحق والدین
است المعروف بنقشبند قدس الله سرهما منها عجب کاری است اول اگر هر بلا و
مصیبت که واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد بل من مزید میگفت و هر چه
از امتعهٔ دنیویه کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد حالا که بعالم اسباب فرود
آورده اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول وهله
نوعی از حزن رو میدهد هر چند بسرعت زائل میشود و هیچ نماند و همچنین اگر پیش ازین
دعا میکرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود ازو نه رفع آن می بود بلکه امتثال امر
ادعونی بود حالا مقصود از دعا رفع بلیه و مصایب است و خوف و حیرتی که
زائل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود در صحو هر چه عوام الناس
را هست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا که مقصود از دعا رفع
بلا نبود دل را این معنی خوش نمی آید لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
که دعای انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد نخواهند حالا که بآن حالت مشرف
ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعاهای انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بوده
نه مجرد امتثال امر بعض امور که رو میدهد بحسب امر گاه بعرض آن گستاخی
مینماید منها هر چه از مسئلهٔ وحدت وجود و توابع آن گفته اند در اوائل
حال بآن مشرف ساختند و شهود احدیت در کثرت میسر شد ازان مقام
بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند اما مصداق

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافته نے شود و اشارات و رموز اجمالیہ در کلام شریف بعضے از بزرگان ہست لیکن گواہ عدل بر صحت آنہا موافقت ظاہر شریعت غرا اندارند و ہیچ موافقت بحکما و اصول معقولۂ آنہا ندارند بلکہ از علماء اسلام جماعہ کہ مخالفت باہل سنت دارند باصول آنہا نیز موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شدہ است پیش از فعل قدرتے ندارد و قدرت بمقارنۂ فعل مے بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا میدا نند کما قررہ علماء اہل السنۃ و درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ الاقدس مے یابد ایشان درین مقام بودہ اند و حضرت خواجہ علاء الدین را قدس سرہ نیز ازین مقام نصیبے ہست و از بزرگان این سلسلۂ علیہ حضرت خواجہ عبد الخالق اند قدس اللہ تعالے سرہ الاقدس در مشایخ ماتقدم حضرت خواجہ معروف کرخی و امام داؤد طائی و خواجہ حسن بصری و حبیب عجمی قدس اللہ تعالے اسرارہم المتقدس حاصل اینہمہ کمال تعبد و بیگانگی اکار از معالجہ گذشتہ است تا زمانے کہ حجب مبذول بودہ اند سعے و اہتمام گنجائش رفع آنہا داشت اکنون بزرگے او حجاب اوست ع فلا طبیب لہا ولا راقی ٭ آہ مگر کمال بیگانگی ونے مناسبتے را وصل و اتصال نام نہادہ اند ہیہات ہیہات ہمان سیب یوسف زلیخا موافق حالست ع درافگندہ دف این آوازہ از دوست کز و بر دست دف گویان بود پوست ٭ شہود کجاست و شاہد کیست و مشہود چیست ع خلق را روے کے نماید او ٭ ما للتراب و رب الارباب خود را بندۂ مخلوق غیر مقدور میدانند و ہمچنین تمام عالم را و خالق و قادر حق را عز و جل میدانند غیر این ہیچ نسبت اثبات نمیکنند نسبت مرآتیت خود کجا

ے و اجماع علمای اہل سنت است در ہیچ جزئی مخالفت بظاہر شریعت

ع در کدام آئینه در آید او ٭ منها مدنی است که از احوال خد ئه علیه علیه اطلاع
ندارد دیگر آنست ؎ عجبی نیست اگر زنده شود جان عزیز ٭ چون ازان خضر
جدا مانده پیامے برسد ٭ میداند که شایان دولت حضور نیست ع این بسکه
رسد زدور بانگ جرسم ٭ عجایب کاروبار ہست نہایت بعد را قرب نامیده اند
و غایت فراق را وصل گفته اند گوئیا فی الحقیقت در ضمن این اشاره نفی
قرب و وصال کرده اند شعر کیف الوصول الی سعاد ودونها ٭ قلل الجبال
ودونهن حتوف ٭ پس حزن ابدی و فکر دائے لاجرم دامن آمد مراد انرا نیز آخر
الأمر باراده مرید باید شد و محبوب را محبت محب محب بیباید گشت آنسرور
دین علیه من الصلوات اکملها ومن التحیات افضلها باوجود مقام مرآتیت
و محبوبیت از محبین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر دادند که کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن دائم الفکر و آنسرور فرموده
علیه الصلوٰة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت محبان بار محبت
توانند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصه پایانے ندارد
ع قصة العشق لا انفصام لها ٭ منها چون حضرت حق سبحانه تعالی از برکت
توجهات علیه از رقیت احوال محرر ساخت و از تلوین به تمکین مشرف گردانیده حاصل
کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز ہجر و از قرب جز بعد حاصل نشد
و از معرفت جز نکرت و از علم جز جہل نیفزود لاجرم در عرضه داشتها توقف
واقع شد عجب آنست که حالا بحق الیقین مشرف ساخته اند که در آن موطن علم
و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا دران جمع اند در عین حیرت و نفی
نشانے علم و شعور است و در نفس غیبت حضور است باوجود علم و معرفت
جز ازدیاد جہل دیگر نیست ع عجب انیست که من واصل و سرگردانم

الله تعالی بمحض عنایت بیغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته
است فوق مقام ولایت مقام شهادتست ونسبت ولایت بشهادت نسبت
تجلی صوری بتجلی ذاتیست بل بعد ما بینهما اکثر من بعد هذین التجلیین وفوق
مقام شهادت مقام صدیقیه است وتفاوتی که میان این دو مقام است
اجل من ان یعبر عنه بعبارة واعظم من ان یشار الیه باشارة وفوق آن
مقامی نیست الا النبوة علی اهلها الصلوات والتسلیمات ونشاید که میان
صدیقیه ونبوة مقامی بوده باشد بلکه محالست واین حکم بحالیت او بکشف
صریح صحیح معلوم گشته وآنچه بعضی از اهل الله واسطه میان این دو مقام
ثابت کرده اند وبقربت نامیده اند بآن نیز مشرف ساختند وبر حقیقت
آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار وتضرع بیشمار اولاً همان طور که بعضی
اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
آن مقام بعد حصول مقام صدیقیه است در وقت عروج اما واسطه بودن
محل تأمل است بعد از ملازمت صوری انشاء الله تعالی حقیقت را بتفصیل
عرض خواهد کرد آنمقام بس عالی است در منازل عروج فوق آن مقامی
معلوم نیست وزایدیت وجود بر ذات جل وعلا درینمقام ظاهر میشود چنانکه
مقرر علماء اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم واینجا وجود هم در راه میماند
وفوق آن عروج واقع میشود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدوله در بعضی
مصنفات خود میفرماید وفوق عالم الوجود عالم الملک الودود ومقام صدیقیه
از مقامات بقاست که رو بعالم دارد پایان تر از ان مقام مقام نبوت
است که فی الحقیقه بالاتر است وبکمال صحو وبقاست مقام قربت لیاقت
برزخیت این دو مقام ندارد که رویش به تنزیه صرف است وتمام عروج است

شان ما منہما سے در پس آئینہ طوطی صفتم داشتہ اند ۞ ہرچہ استاد ازل گفت
بگو میگویم ۞ علوم شرعیہ نظریۂ استدلالیہ را ضروریہ کشفیہ ساختہ اند از
نظریہ بضروریہ آوردہ اند شخصے از خواجۂ بزرگ قدس اللہ تعالےٰ
سرہ الاقدس پرسید کہ مقصود از سلوک چیست فرمودہ اند تا معرفت
اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی گردد و نیز فرمودند کہ علوم دیگر سوائے
آنہا حاصل شود آرے در راہ علوم و معارف بسیار رو میدہند کہ از آنہا
مے باید گذشت و تا نہایۃ النہایہ کہ مقام صدیقیہ است نرسد ازین علوم
بہرہ نیابد فبالیت شعرے ان من أھل اللہ القائلین بحصول ھذا المقام
الشریف لا نفسہم و لیس لھم مناسبۃ بعلوم ھذا المقام و معارفہ فما حجۃ
وفوق کل ذی علم علیم و بر سر مسئلہ قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا
بنہجے اعلام فرمودند کہ بہیچ وجہ بہ اصول ظاہر شریعت غرا مخالفت لازم
نیاید و از نقص ایجاب و شائبۂ جبر مبرا و منزہ است در ظہور مشابہ قمر
لیلۃ البدر است عجب است کہ با وجود عدم مخالفت بہ اصول شریعت
این مسئلہ را چرا پوشیدہ داشتہ اند اگر شائبۂ مخالفت میداشت
اخفا و ستر مناسب بود لا یسأل عما یفعل سے کرا زہرۂ آنکہ از بیم تو ۞ کشاید
زبان جز بہ تسلیم تو ۞ علوم و معارف در رنگ ابر نیسان میریزند کہ قوت
مدرکہ از تحمل آن عاجز میشود قوت مدرکہ مجرد تعبیر است لا یحمل عطایا
الملک الا مطایاہ ۞ اوایل شوق آن بود کہ این علوم غریبہ را در قید کتابت
آوردہ شود اما توفیقے نیافت و ازین ممر دربار بود آخر الامر تسلی
فرمودند کہ مقصود از افاضۂ آن علوم حصول ملکہ است نہ یاد کرد
آن علوم چنانچہ طلبۂ علوم تحصیل علوم برائے آن میکنند کہ ملکہ مولویت

بهم رسانند نه آنکه حفظ اصول صرف ونحو وغیرہا کنند انتهی عرایضه الشریفه
روح الله روح صاحبها وجناب خواجه عالیشان نیز در جواب هر یک از
عرایض حضرت ایشان صحایف گرامی بزنگاشته ارسال فرموده اند
وزبان ثنای ودعای ایشان کشوده وبصحت وبعلو مرتبه تمامی
آن احوال واسرار حکم نموده چنانکه در یکی ازان گرامی صحایف بقلم مخترم
آورده اند که انچه ازکشوف مذکور گشته طریق آن بغایت مرضی وصحیح
ومستقیم ومستحسن است چون این طریق شما بر نهجی واقع شده که نه
قول وزبان چیزها مکشوف میشوند حاجت نیست که بیان همه وجوه نموده شود
انشاء الله بعد از ملاقات انچه باید گفت بحضور گفته خواهد شد انتهی
کلامه العالی قدس الله سره قائله وایضاً وعده ایراد دو فقره از فقرات
رسالهٔ مبدء ومعاد حضرت ایشان در آخر این عرایض رفته بآن وعده
نیز وفا لازم است وآن دو فقره اینست که مرقوم میگردد فقرهٔ اولی
درویشی راهوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانه اورا
بیکی از خلفای خانوادهٔ حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
رسانید وازانجا طریقهٔ بزرگواران أخذ کرده ملازم صحبت آن عزیز گشت
ببرکت توجه آن بزرگ جذبهٔ خواجها که ازجهت استهلاک درصفت قیومیت
میخیزد اورا حاصل گشت وازطریق اندراج النهایة فی البدایة نیز شربی
میسر شد بعد از تحقق این جذبه کار او بسلوک قرار یافت واین راه را تنزیت
روحانیت اسد الله الغالب کرم الله تعالی وتقدس وجهه المقدس تا بنهایت
رسانید یعنی باسمی که رب اوست وازان اسم قابلیت اولی که معبر بحقیقت
محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بمدد روحانیت حضرت خواجه

نقشبند قدس اللہ تعالے سرہ عروج نمود و از آنجا بدستگیری روحانیت حضرت
فاروق رضی اللہ تعالے عنہ فوق آن قابلیت استعلا میسر شد و از آنجا
تا مقام کہ فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کالتفصیل است مر آن مقام را
و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیہ است بتربیت
روحانیت حضرت رسالت خاتمیۃ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ ترقی
واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحوے امداد از روحانیت حضرت
خواجہ علاؤ الدین عطار کہ خلیفہ حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالے
اسرارہما قطب ارشاد بودہ اند بآن درویش رسید نہایت عروج
اقطاب تا این مقام است و دائرۂ ظلیت تا ہمین مقام منتہی میشود بعد
ازان یا اصل خالص است یا ممتزج بہ ظل طائفۂ افراد بوصول باین دولت
ممتاز اند بعضے از اقطاب را بواسطۂ مصاحبت افراد تا مقام ممتزج
عروج واقع میشود ناظر اصل ممتزج بظل میگردند اما وصول باصل خالص
یا نظر بآن علے تفاوت درجاتہم خاصۂ افراد است ذلک فضل اللہ
یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت
قطبیت ارشاد بعد از وصول تا بمقام کہ مقام اقطاب است ازان
سرور دین و دنیا علیہ الصلوات المبارکات والتحیات النامیات عنایت
شدہ و باین منصب سرافراز ساختند بعد ازان عنایت خداوندی جل شانہ
و عمم احسانہ شامل حال او گشت و از آنجا متوجہ فوق ساخت یکدفعۃ تا اصل
ممتزج برد و فنای در انجا میسر شد چنانکہ در مقامات سابقہ و از انجا بمقامات
اصل ترقی ارزانی فرمودہ باصل الاصل رسانید در عروج اخیر کہ عروج در مقامات
اصل است مدد از روحانیت حضرت غوث اعظم محی الدین شیخ عبد القادر بود

قدس الله تعالی سره الاقدس و بقوت تصرف ازان مقامات گذرانیده
باصل الاصل و اصل گردانیدند و از آنجا بعالم بازگردانیدند چنانکه از هر مقامے
باز میگردانیدند و آن درویش را مایهٔ نسبت فردیت که عروج اخیر مخصوص بآن نسبت
از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود پدر بزرگوار او را از عزیزی که جذبهٔ قویه داشتند
و بخوارق مشهور بودند بدست آمده لیکن آن درویش بواسطهٔ ضعف بصیرت
خویش و قلت ظهور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع منازل
سلوک در خود نمی یافت و اصلا آنرا معلوم خود نداشت و نیز آن درویش را
توفیق عبادات نافله خصوصاً اداے صلوة نافله مددے از پدر رسیده
است و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود که در سلسلهٔ چشتیه بوده اند
حاصل شده بود و ایضاً آن درویش را علوم لدنی از روحانیت خضر بوده
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام والتحیة لیکن تا زمانیکه از مقام اقطاب
نگذشته بود اما بعد از عبور ازان مقام و حصول ترقیات عالیه اخذ علوم
از حقیقت خود است و در خود بخود از خود میباید غیری را مجال نمانده است تا در میان
درآید و ایضاً آن درویش را در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله بالله است
بمقام مشائخ سلاسل دیگر هم عبوری واقع شد و از هر مقامی نصیبے وافر فرا گرفت
و مشائخ آن مقام ممد و معاون کار او شدند و از خلاصهای نسبتهای خویش
نصیبے اول بمقام اکابر چشتیه قدس الله تعالی اسرارهم عبوری واقع شد و ازان
مقام حظے وافر نصیب او گشت و ازان مشائخ مقام روحانیت حضرت خواجه
قطب الدین بیش از دیگران امداد فرمود الحق ایشان دران مقام شان عظیم
دارند و رئیس آن مقام اند بعد ازان مقام اکابر کبرویه قدس الله تعالی اسرارهم
گذری واقع شد آن هر دو مقام باعتبار عروج برابر اند لیکن این مقام در وقت

ے ارزانی داشتند

نزول از فوق جانب یمین آن شاه راهست و مقام اول بجانب یسار آن صراط
مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد ازان راه بمقام فرد
میروند و نهایت النهایت میرسند افراد تنها از راه دیگر است بی قطبیت ازین راه
نمیتوانند گذشت این مقام در میان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است
گانه برزخ است میان این دو مقام از هر دو جهته بهره ور است و مقام اول در جانب
دیگر ازان شاه راه واقع شده است که بصفات مناسبت کم دارد بعد ازان
بمقام اکابر سهروردیه که از شیخ شهاب الدین این طرف اند قدس الله اسرارهم
عبور واقع شده است آنمقام متجلی بنور اتباع سنت است علی مصدرها الصلوة
والسلام والتحیة و مزین است بنورانیت مشاهد فوق الفوق و توفیق عبادات
رفیق آنمقام است بعضی سالکان رسیده که بعبادات نافله مشغولند و بآن آرام
دارند نصیبی ازان مقام بواسطهٔ مناسبت بآن مقام یافته اند بالاصالة
عبادات نافله مناسب آنمقام است دیگرانرا از مبتدیان و منتهیان بواسطهٔ
مناسبت بانمقام و آن مقام بس شگرفست آن نورانیت که درین مقام
مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطهٔ کمال اتباع
عظیم الشان و رفیع القدر اند در ابنای جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشانرا
درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگرچه باعتبار عروج فوق اند میسر نیست
بعد ازان بمقام جذبه فرود آوردند و این جامع مقامات جذبات است بی اندازه
ازانجا نیز فرود آوردند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت
جامعه است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و درین
مقام فرود آوردند پیش ازانکه درین مقام تمکینی پیدا شود باز عروجی واقع شد
این زمان اصل را نیز در رنگ ظل واگذاشت ازین عروج

که در مقام قلب واقع شد تمکین پیوست والسلام **فقرهٔ ثانیه** قطب ارشاد
که جامع کمال فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است وبعد از قرون بسیار
وازمنهٔ بیشمار این قسم گوهرے بظهور مے آید و عالم ظلمانی را نور ظهور او
میگیرد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
فرش هر کسے را که رشدی و هدایت وایمان و معرفت حاصل میشود از راه او
مے آید وازو مستفاد میگردد بے توسط او هیچکس باین دولت نمیرسد مثلاً نور هدایت
او در رنگ دریای محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا گویا منجمد است
که اصلا حرکت ندارد شخصے که متوجه آن بزرگ است و با او اخلاص دارد یا آن
که آن بزرگ متوجه حال طالب شد در وقت توجه گویا روزنے در دل طالب کشاده
میشود از آن راه بقدر توجه واخلاص از آن دریا سیراب میگردد و همچنین شخصے که متوجه
ذکر الهی است جل شانه و بآن عزیز اصلا متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد
همین قسم افاده انجا هم حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیه است اما شخصے که
منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ ازو در بار است هر چند بذکر الهی تعالی و تقدس
مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان انکار و آزار سد راه
فیض او میگردد بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افادهٔ او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت
ازوی مفقود است صورت رشد است صورت بمعنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص
ومحبت بآن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور وذکر الهی تعالی شانه خالی باشند نیز ایشان را
بواسطهٔ مجرد محبت نور رشد و هدایت میرسد والسلام **فصل پنجم** در بیان آن کمالات
بزرگ و مراتب سترگ که حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را بمحض فضل و کرم بآن اختصاص بخشیده
اگرچه ازین جمله بعضی مراتب قلیل از اخص خواص را نیز عطا فرموده باشند لیکن چون
بندرت است آنرا نیز از خصایص حضرات ایشان شمرده اند با دیگر معاملات که از دیگران

نگہ بیش ہوش نرسیده بود سر اختصاص این مراتب علیه بآن قطب البریه چنان
مینماید که چون ایزد سبحانه ایشانرا مجدد و منور الف ثانی گردانیده بود و این معنی را
بکرات بآنحضرت الهام فرموده و بافشای آن امر نموده چنانکه خود در چند مکتوب
بآن ایما فرموده اند پس صاحب این مرتبه عظمی را باید که مخصوصات علیا بود
باین مدعا هم اشارتی از قلم محترم رفته آنجا که نگارش نموده اند بوای فرزند
این آن وقت ست که در امم سابقه درین طور وقتی که پر از ظلمت است پیغمبر
اولی العزم مبعوث میگشت و بنای شریعت جدیده میگردد درین امت که
خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
علما را مرتبه انبیاء بنی اسرائیل داده اند بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرموده اند
لهذا بر سر هر مائة از علماء این امت مجددی تعین مینمایند که احیای شریعت فرمایند
علی الخصوص بعد از الف که در امم سابقه وقت بعثت پیغمبر اولو العزم است و بر
پیغمبرے درانوقت اکتفا نموده اند درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفت
ازین امت درکار است که قائم المقام اولو العزم انبیا باشد ع فیض روح القدس
ار باز مدد فرماید ۞ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ۞ انتهی کلامه الشریف و بر مکتوب
دیگر بعد ازین این مدعا رقم نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلائق
گران است و از افهام انها دور اما اگر بنظر انصاف بیایند و علوم و معارف
یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقه علوم شرعیه و عدم مطابقه این
ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت ابینند که در کدام یکے بیشتر است شاید
از استبعاد بر آیند دیده باشند که فقیر کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و
حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگرچه ولایت آن نبی باشد
و نوشته کمالات ولایت را بکمالات نبوت هیچ مقدارے نیست کاشکے

علم قطره داشتے نسبت بدریای محیط وامثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در
مکتوب بیان طریق که بنام فرزندی است آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفتگو
اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقه نه تفضیل خود
بر دیگران معرفت خدای جل وعلا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ
بهتر داند فکیف از اکابر دین ع ولی چون شه مرا برداشت از خاک ٭ منم دیگر
بگذرانم سر ز افلاک ٭ من آن خاکم که ابر نوبهاری ٭ کند از لطف بر من قطره باری
اگر بر روید از تن صد زبانم ٭ چو سوسن شکر لطفش کی توانم انتهی کلامه الشریف
راقم حروف گوید مرا بر دل خطور میکرد که اگر از اعاظم علمای وقت ایمنعنی را که
حق سبحانه حضرت ایشان را مجدد الف ساخته مسلم میداشتند تا مجدد تمام بودی تا روزی
باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که
مولانا عبد الحکیم سیالکوتی که در علوم عقلیه و نقلیه و تصانیف علیه چون او
الحال در دیار هند نمی نماید کتابتی بما نوشته بود و تبسم نموده فرمودند یکے
از ان فقرات مدحیه این بود که مجدد الالف الثانی مخفی نماند که این مولانا
مذکور شبی در واقعه حضرت ایشان را دیده بود که این آیه میخوانده اند قل الله
ثم ذرهم بعد از دید این واقعه بخدمت ایشان آمده تعلیم طریقه گرفت و از مخلصان
حقیقی گشت پس پیش از ملازمت صوریه میگفت که من اویسی حضرت
ایشانم بس خداوند این مرتبه را که آن تجدید الف بود اگر باین
خصایص که مذکور گردد بنواخته باشند عجیب و غریب نبود آن مخصوصات
که بعضے از ان سابقاً در فصل سوم ذکر یافته که باز می گردد یکے
ظاهر شدن استعداد قطبیت ایشان به پیر بزرگوار ایشان پیش
از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد والا مرتبه بچندین سال دیگر

؎ آن مجملاً به بیست و یک خاصه

نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور   معامله ایشان بچندین سال
بصورة شمع عظیم دیدن کما مر دیگر برنگاشتن آن خواجهٔ ذو المکاشف
در بدایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان بدان ماند که چراغی
شود که عالمها ازو منور گردد دیگر فرمودن بیکے از مخلصان ملتمس احوال
وکمال که چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش روزگار
ترا بنهایة رسانند دیگر حصول مرتبهٔ مرادیت و محبوبیت مر ایشان را و بشارت
پیر عالی منقبت بآن دولت دیگر سرعت سیر و سلوک ایشان در
خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بکمال رسیده اند دیگر سپردن
پیر والا مرتبهٔ ایشان مستفیضان خود را در حیوة خود بایشان دیگر فرمودن
آن پیر دستگیر ایشان را آفتاب شهود و خود را ابو قلمون دیگر نوشتن
آن پیر بزرگوار بایشان که مدتیست عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر بایشان که سخن درویشان بحضرت
شما نوشتن بیشرمی است دیگر رقم نمودن آن خواجهٔ صفاکیشان بایشان
که ما را حد خود باید نگاهداشت و از فضول احتراز نمود دیگر تنمیق نمودن آن
مقتدای جهان که للارض من کأس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن
آن قدوة الأولیا بایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده
من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیریش مرید
من کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که اهمال ما نه از استغناست
موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواجهٔ عالیشان احوالات علیهٔ
خود را بدیدهٔ مکاشفهٔ ایشان وکذلک احوالات یاران خود را غائبانه
از ایشان پرسیدن دیگر از همه عجیبتر استفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان کما سیجیء

فی الفصل الثالث دیگر آن پنج تعریفات عالیات کہ در آخر فصل سوم مرقوم گشت
اما آن خصائص حضرت ایشان کہ ہم بر ایشان چون افق مبین ظاہر و ہویدا گردیدہ
و خود چہ بتحریر و چہ بتقریر صریحاً و کنایۃً اشارۃ بآنہا فرمودہ اند ازان جملہ است
آنکہ بعد از افاضۂ پیر بزرگوار ایشان نسبتہای علیۂ خود را با ایشان ہمہ مشایخ
طرق دیگر ایشانرا چون ورد احمر دست بدست تربیت گرفتہ بمقامات بزرگ
بردہ اند و از خلص نسبتہای خویش عطا فرمودہ چنانچہ سابقاً در فقرۂ
کہ از رسالۂ مبدا و معاد رقم یافت معلوم شد و ازان جملہ است آنکہ نسبتہای
ولایت و اقتباس کمالات نبوت را نیز بعضے از اولیای رحمہم اللہ دون بعض
جلوہ گر گردانیدہ اند حضرت ایشان را ہمہ آن نسبتہا نواختہ اند و بمعرفت
ہر یک سرافراز شدہ اند چنانکہ بارہا بر زبان مبارک میراندند کہ از کمال
عنایات او سبحانہ در حق این بندۂ کمترین این است کہ ہیچ کوچۂ ازین
راہ نماند الا کہ این حقیر را بران عبور دادند و از نسبت علیۂ سریان و معیت
و احاطت و جد ت و تشبیہ و تنزیہ و اسرار این جہانی و آن جہانی و وجوبی
و امکانی علیحدہ علیحدہ بمحض کرم بہرہ ور گردانیدند و ازان جملہ آنست
کہ حضرت مرتضی علی کرم اللہ وجہہ المقدس ایشانرا علم سموات آموخت
چنانکہ خود اشارت نمودہ اند و در عرایض سابقہ رقم یافت و ازان جملہ
آنکہ حضرت خضر و الیاس علیہما السلام با ایشان ملاقات نمودہ از حقیقت
حیات و ممات خود بیان فرمودہ اند چنانکہ آنحضرت قدس سرہ خود در
مکتوبی بآن تصریح نمودہ اند و ازان جملہ آنست کہ ایشان را در مبادئ
سلوک روحانیت حضرت خضر علیہ السلام بعلوم لدنی نواختہ چنانکہ
اشارہ باین راز ہم در فقرۂ مذکورۂ مبدأ و معاد رفت و از الجملہ است

آنکه حضرت خاتمت علیه الصلوٰة والتحیة ایشانرا مجتهد علم کلام ساختهٔ و بشارت
آن نواخته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران علوم
ایشان صدق مدعا مستور نیست راقم حروف عفی عنه ارادهٔ آن دارد که
آن مجتهدات کلامیهٔ ایشان را از دفاتر مکتوبات و رسایل متبرکات برآورده شده
رساله سازد انشاء الله تعالے سبحانه ازان جمله آنست که روزی ایشان در
حلقهٔ مراقبه بوده اند و بانکسار و دید قصور اعمال نرفته که ندای در رسیده
که غَفَرۡتُ لَكَ وَلِمَنۡ تَوَسَّلَ بِكَ بِوَاسِطَةٍ اَوۡ بِغَيۡرِ وَاسِطَةٍ اِلٰى يَوۡمِ الۡقِيٰمَةِ و
باظهار آن امر فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس الله سره خود در فقرهٔ از فقرات
رسالهٔ مبدا و معاد این معنی را رقم نموده اند از آنجمله است آنکه بایشان
خطاب در رسیده که اِنَّكَ مِنَ الۡمُتَّقِيۡنَ و موجب این خطاب آن بوده
که روزی بروح یکے از فرزندان متوفاے خود طعامی کرده بوده اند درین میان
ایشان را از غلبهٔ انکسار بر زبان رفته که این صدقه از ما چگونه قبول افتد که او
سبحانه در قبول صدقه میفرماید اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الۡمُتَّقِيۡنَ درین گفت بوده اند
که ندا در رسیده اِنَّكَ مِنَ الۡمُتَّقِيۡنَ آزان جمله است آنکه می فرمودند هرگز من خود
به تهجد برنخاستم بلکه همیشه مرا باذان و اعلام و صدا و امثالها در ثلث آخر شب بیدار
کردند بلکه یکبار ربی آنکه صریحا ندای رسید بیدار شدم گفتم من کیم که بخود برخیزم در
بندگی طاعت او تعالی آویزم باز سر بخواب نهادم لمحه نرفته بود که از هر طرف آواز
اذان و اعلام برخاست و از آنجمله است آنکه ایشان را بشر گردانیدند بران که
بر سر جنازهٔ که تو حاضر شوی آن میت مغفور ست و آزان جمله است آنکه بر سر مقبره
که ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند ملهم شدند بدانکه عذاب را از اهل آن
برداشتند چنانکه دو شاهد باین مدعا در ذکر امام رفیع الدین از اجداد ایشان سبق

ذکر یافت ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته و تحریر نموده همه از ماست و گفته ما خصوصا علومی که دران نحوی ترددی داشته اند بخصوصه صدق و حقیقت آنرا وا نموده اند و ازان جمله است آنکه فرمودند حضرت را دیدم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و هم ازان جمله است آنکه مولانا عبدالقادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که تبسم فرمودند و ازان جمله است آنکه فرمودند در دهه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسلی در خود یافتم رفتم که بر فراش خود تکیه کنم وقت اضطجاع از غلبه کسل فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول بر بالین نهم چنانکه مسنون است و بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن بیادم آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روی سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر پهلوی راست اضطجاع نمودم متعاقب آن عمل از کرم الٰهی فیوضات انوار نامتناهی بظهور رسید و ندا در دادند که باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت از هیچ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایة تو خادمی که آندم پای تو می مالید او را نیز آمرزیدم و ازان جمله است آنکه هم در عشر آخر رمضان فرمودند امروز معامله عجیب گذشت بر عریش خود تکیه کرده بودم که چشم فرو خوابانیده که احساس نمودم که بران عریش من دیگری آمده نشست چه بینم که سید اولین و آخرین بود صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین جهان داشت ثبت نمودند در ظهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود رقم فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند از جمله

است آن که ایشان را از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشارت رسید که فردا چندین ہزار کس را بشفاعت تو بہ بخشند راقم این حروف گوید که آن روز که با ایشان این مژده از سید انس وجان رسید لشکرانهٔ آن ایشان طعامی کردند و قصه را باز نمودند بنده بعرض رسانید که بتقریب آن معرفت حضرت ایشان که فرموده اند الحمد للہ الذی جعلنی صلۃ بین البحرین الخ میان ما و عزیزی مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معاملهٔ عظمی اشارت از سرور دین و دنیا میباید که بوقوع بیاید چنانکه بمهدی موعود علیه الرضوان وقوع یافته من باو گفتم که از کجا که در احادیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد و ما را علم بهمه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث پیش منست و کم حدیثی از و بیرون رفته بیا با هم در باب فضائل این امت جستجو کنیم در میان حدیثی بر آمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا و آن حدیث این است یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنه بشفاعته کذا و کذا من بآن فاضل گفتم چرا نتوانند بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد و خاموش شد من از زبان قلم ایشان مصرح صله بودن را شنیده بودم و چشم بر مقولهٔ دوم که شفاعت بود داشتم الحمد للہ که آن نوید نیز بگوش امید رسید آن حضرت تبسم نمودند و شکرانهٔ آن بر زبان آورده در حق این بنده التفاتها فرمودند از انجمله است آنکه ایشان را بأنوار و برکات هفت درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة والتحیة مشرف ساخته اند تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت در حق ایشان در مکتوب پنجاهم از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان از ان جا پی بعلو مرتبهٔ ایشان خواهند برد و از انجمله است آنکه خناس و وسواس را به محض کرم از سینهٔ

بسکینۂ ایشان برون کرده اند چنانکه خود می فرمودند که در نماز ضحی بودم که دیدم بلاے عظمی ناگاه از سینۂ من برون رفت بعد ازان معلوم شد که آشیانه او را نیز از سینه دور کردند و ظلمات کثیره که در نواحی آن بود آثاری از آنها نماند و انشراحی عجیب سینه را روی داد معلوم کردند این کس از صدر تو برون شد خناس بود که پیغمبر علیه الصلوة والسلام باستعاذه ازان مأمور گشته بود و نیز وا نمودند که خطراتی که در اصول دین پیدا می شوند منشای آن همین خناس است که در صدر آشیانه دارد و هر وقت نیشها میزند و ازان جمله است آنکه به محض عنایت مطلق شرک خفی را از عبادت ایشان بر داشتند میفرمودند که چند روز دید قصور اعمال بر نهجی استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران می شدم که اگر این لفظ را بخوانم به مفهوم آن متحقق نیم پس در اثنای قرات مصداق کریمہ لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَالَا تَفْعَلُوْنَ باشم و اگر نخوانم نماز بے آن درست نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من بر داشت و نعمت اَلَا لِلّٰهِ الدِّیْنُ الْخَالِصُ بظهور پیوست الحمد للّٰه علی ذلک و هم ازانجمله آن که ایشان را از غایۂ اتباع آن سرور و رسوخ علم و عمل با امام اعظم ابو حنیفۂ کوفی رضی اللّٰه عنه و امام مکرم شافعی مطلبی باکبار تلامذۂ هر یک رضی اللّٰه تعالی عنهم فنا و بقای بظهور رسید چنانکه میفرمودند در حلقۂ ذکر صبح گاهی بودم ناگاه یک گونه فنای مخصوص روے داد که تعینی که مرا بود برفت و آن تا مدتی کشید تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمه سراج الامۃ ابو حنیفۂ کوفی رضی اللّٰه عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتهد مذهب خود گرد اگرد من جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی اساتذۂ امام مذکور چون ابراهیم نخعی رحمه اللّٰه نیز بنظر در آمدند آنگاه دیدم که نور امام و نور هر یک ازین ائمۂ

کرام درمن درآمدند ومن بآن انوار ایشان تعین وبقا یافتم وبتمامہ مجسم ازان انوار شدم ونور ہر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دو سہ روز ازین معاملہ ہمین قسم تعین وبقا باامام شافعی وتلامذہ وعلمای مذہب او بظہور رسید دیدم کہ علمای حنفیہ ازمن بیرون آمدند وامام شافعی با تلامذہ ومجتہدان مذہب خود درمن درآمدند ومانند طائفہ اولی انوار ایشان اجزای من شد بعد از ساعتی چند دیدم کہ انوار حنفیہ بسیر سابق باز آمد الحال خود را بانوار فریقین متحقق می یابم بعدہ فرمودند دران وقت چنان مشہود گردید کہ حق ازین ہر دو امام ہمام بیرون نیست آنچہ از حنفی ماندہ شافعی گرفتہ واز ایشان تجاوز نمودہ دو حصہ باامام ابوحنیفہ مسلم ست وثلث باامام شافعی رحمہما اللہ سبحانہ وہم از انجملہ است آنکہ مشایخ نقشبندیہ ومشایخ قادریہ را قدس اللہ اسرارہم برسر ایشان مشاجرت رفت تا آنکہ مشایخ طریقی دیگر رحمہم اللہ سیدہ صلح دادند کما مر فی الفصل الثانی وازان جملہ است آنکہ فرمودند ہر کہ داخل طریقہ ما شدہ وخواہد شد تا قیامت بواسطہ او بغیر واسطہ از رجال ونسا ہمہ را بہ نظر ما درآوردند واسم ونسب ومولد ومسکن او را ہم دانا نیدند اگر خواہم ہمہ را یک یک بیان نمایم ازان جملہ است آنکہ بر ایشان ظاہر گردانیدند کہ در ہند انبیا بودہ اند علیہم السلام کہ بعضی سہ تن وبہ بعضی دو تن ویک تن ایمان آوردہ اند وزیادہ از سہ تن کسی بایشان نگرویدہ وایضاً قبور متبرکہ منورہ بعضی ازین انبیا را کہ دران دیار آسودہ اند نیز بایشان نمودہ اند وانوار آنرا مشاہدہ فرمودہ وازان جملہ است آنکہ احوال مآل شاہق جبل ومشرکان فترۃ رسل را کہ نزد ماتریدیہ این جماعہ در دوزخ خواہند بود ونزد اشعریہ خلاف آن بہ حضرت ایشان چنان مکشوف

گردانیدند که بعد از بعثت و احیای اخروی آنها را در مقام حساب داشته
باندازهٔ جریمه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفاء حقوق نموده در
رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق و لاشی محض خواهند
فرمود تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب دو صد و پنجاه و نهم از دفتر
اول مسطور است و دران مکتوب بعد از تحریر این مکشوف رقم نموده اند
که این مسئلهٔ غریبه را چون در محضر انبیاء کرام علیهم الصلوات والسلام
عرضه نموده آمد تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عند الله سبحانه
و هم ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضاے مبرم را التماسے
ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسرارے که متعلق بانقسام قضا
مبرم و معلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه مجملی ازین قضیه
در ذکر حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه
و هم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای راسخین گردانیدند و از
کاشفان اسرار متشابهات قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
چنانکه خود فرموده اند و نگارش نموده که این فقیر تا مدتها سرّ متشابهات را
مفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای راسخین را غیر از ایمان
بمتشابهات نصیبے نمی یافت و تاویلاتی که بعضے علما و صوفیه بیان کرده اند
آنها را لایق شان آن متشابهات نمیدانست و آن تاویلات را از اسرار
که قابل استتار باشد تصور نمی کرد چنانچه عین القضات از الف لام میم الم
خواسته که به معنی درد است که لازم عشق ست و امثال آن آخر کار چون حضرت
حق سبحانه به محض فضل شمه از تاویلات متشابهات را برین فقیر ظاهر
ساخت و جدولی از آن دریای محیط بزمین استعداد این مسکین گشاد

گردانید دانست که علمای راسخین را از تأویل متشابهات و مقطعات نصیب
وافر است و همچنین آنکه بعض از وجه ذات مراد داشته اند و از ید قدرت
آنهم نیست بلکه تأویل آنها از اسرار غامضه است که باخص الخواص آنرا
نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری ست امواج
از اسرار خفیهٔ عاشق و معشوق و رمزیست غامض از رموز دقیقهٔ محب و محبوب
و محکمات هرچند امهات کتاب اند اما نتائج و ثمرات آن متشابهات اند مقاصد
کتاب متشابهات اند و امهات وسایل بیش نیستند عالم راسخ کسی بود که این را با آن
جمع سازد و حقیقت را تواند که بصورت آرد و آنکه بی علم محکمات و بی عمل بمقتضای
آن محکمات تأویل متشابهات جوید و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آن کس
جاهل است و از جهل خود بیخبر و ضال است و از ضلالت خود بی شعور و نیز رقیم
نموده اند که علم تأویل متشابهات مخصوص برسل است علیهم الصلوات والتسلیمات
و از امتان مگر اقل قلیل را به تبعیت و وراثت ازین علم شرفی ارزانی دارند و
درین نشاه برقع از جمال شان برایشان بگشایند اما امید است که نشاه آخرت جم
غفیر از امتان نیز به تبعیت به این دولت مستعد گردند این قدر بعلم می درآید که
درین نشاه نیز بعض دیگر را ورای آن اقل روا است که باین دولت مشرف
سازند اما علم بحقیقة معامله ندهند و تأویل را منکشف نسازند بالجمله جائز است
که تأویل متشابهات حاصل آن بعض بود اما ندانند که چه حاصل شد زیرا که متشابهات
کنایات از معاملات ست روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این
را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده است بدیگران تا چه رسد انتهی کلامه
العالی این حقیر راقم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زاده جامع الاسرار والعلوم
خواجه محمد معصوم که مشار الیه و برادر اعز ایشان مد ظلهما از محرمان اسرار خاصهٔ حضرت

ایشان بودند در خلوتی بتضرع تمام مسالت نمود که آیا از اسرار حرفی از ان حروف
مقطعات قرآنی آن مجدد الف ثانی با شمایان رمزی درمیان نهاده اند یا نه اگر
درمیان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که باشاره سرافراز شود فرمودند که
چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که از ان اسرار
متشابهات و مقطعات رمزی درمیان آرند که شیطان همواره پیرامون مکاشفات
این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل بزبان آرند تا استراق سمع نماید
و هر گرا از علمای راسخین رضی الله عنهم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنها
مستور داشته اند مایان معروض داشتیم که حضرت ایشان قادر اند برآنکه طرد
شیاطین از حوالی خود نمایند و رمزی فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد
آن حضرت فرمودند که سر یک حرف از ان حروف را شمایان اظهار دیدم
و به بیان آن مامور شدم و آن حرف ق بود آن را بیان فرمودند و ما را از ما بودند
و نیز ما را از اظهار آن به دیگری منع بلیغ نمودند ما را معذور دارند و هم از ان جمله است
آنکه حضرت ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبهٔ عالیه از نوادر است چنانکه در فقرهٔ مذکورهٔ مبدا و
معاد سبق ذکر یافت و هم از انجمله است آنکه بر ایشان مشارب تمیز کمالات ولایات
انبیا را علیهم الصلوات والتحیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیغمبران
اند مکشوف گردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام هر یک را در ان مشارب
وا نموده چنانکه می فرمودند فلان در ولایت موسوی ست و نزدیک نقطهٔ
مرکز و فلان قریب دائره و امثالها و این از نوادر ست و بس معظم فقیری
از مخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که ای تو فلان از ولایت
ابراهیمی اید علی صاحبها السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگرچه

فرمودند

علم حضرت ایشان باین معنی لبنده است اگر مرا نیز فی الجمله به توجه حضرت ایشان معلوم شدی عنایتی بود همان شب در معامله دیده که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام در غایت ابهت و نورانیت حاضر اند و حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس در خدمت آن حضرت علیه السلام با ادب تمام بر پا ایستاده اند من و آن تن دیگر که مبشر به ولایت ابراهیمی بودیم حاضر شدیم حضرت ایشان دستهای ما را گرفته در قدم محترم خلیل انداختند ما قدم ایشان بوسیده باز گشتیم این راوی گوید بعد از دید این واقعه چون بملازمت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در انچه گفته ایم تردد گنجائی ندارد و ندانی که چه طالبان را علم به دقایق احوال و مشرب واستعداد خود میدهند در قرون گذشته یکی از کمل خواص را بدولت این علوم می نوازند نمی بینی که چون شیخ نجم الدین کبری قدس سره بزرگی را که قطب اولیاء زمانه خود بود معلوم بوده که بر قدم کدام نبی از انبیا باشد تا به نیت تحقیق این امر یکے از طالبان خود نزد بزرگوارے دیگرے قدس سره که او را به علم این اسرار نواخته بوده اند فرستاد و فرستاده آن بزرگ در اثنائے تفتیش احوال شیخ ازان طالب فرموده که جهود ک ما چون ست آن مرید ازین حرف دل تنگ و حیران بخدمت شیخ خود باز گشته انچه شنیده بود معروض داشته شیخ بتواجد برخاسته فرمودند مقصد ما بحصول پیوست و معلوم شد که ما بر قدم کلیم الله علیه السلام بوده ایم جهود امت او را گویند و این کلام ازان بزرگ مارا اشارت باتباع و ولایت اوست و هم ازان جمله آنکه حضرت حق سبحانه ایشان را به محض کرم قدرتے عطا فرموده بوده و تصرفے بخشیده که یکی را

از ولایتی و بشری که دران بود بولایتی که فوق آن بود می رسانیدند چنانکه
مجدد و مزادهٔ بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شمار البعد از ولایت موسوی
بولایت محمدی آورده شد و ہذا من اعجب العجوبات و من اعظم
التصرفات و ہم ازان جمله است آنکه تعین وجودی و تعین علمی را که تا این
غایة عارفی بآن لب نکشوده بر ایشان ظاہر گردانیده باسرار و برکات
آن مرتبهٔ علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره
تحقیق این معنی در مکتوب ہشتاد و نہم از جلد سوم نموده اند و ازان جمله است
آنکه باسرار معاملات قلوب خمسه نواخته اند خصوصا بمرتبهٔ عظمی که بقلب
خامس متعلق ست و آن از مقامات شگرف ست چنانکه خود در فقرهٔ
دوازدهم رسالهٔ مبدا و معاد بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الاتم معرفة
والاکمل شهودا هذا المقام العزیز وجوده الشریف رتبته یصیر ذلک العارف
قلبا للعوالم کلها والظهورات جمیعها و ہو المتحقق بالولایة المحمدیة و المشرف
بالدعوة المصطفویة علی صاحبها الصلوٰة و التحیة و الاقطاب والابدال والاوتاد
داخلون تحت دائرة ولایته و الافراد و الآحاد و سائر فرق الاولیاء
مندرجون تحت انوار ہدایته لما ہو نائب مناب رسول الله و المهدی
یهدی حبیب الله و ہذه النسبة الشریفة العزیز وجودها مخصوصة بآحاد المرادین
لیس للمریدین من ہذا الکمال نصیب ہذا ہو النهایة العظمی و الغایة القصوی
لیس فوقه کمال و لا اکرم منه نوال لوجد بعد الوف سنة مثل ہذا العارف
لاغتنم و لیسری برکته الی مدة مدیدة و آجال متباعدة و ہو الذی کلامه دواء
و نظره شفاء و الحضرت المهدی سیوجد علی ہذه النسبة الشریفة من ہذه
الامة خیرة ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و ہم از جملهٔ نسبت

والسلام

آنکه دنیای ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند مخدوم زادهٔ عالی مرتبه خواجه محمد معصوم سلمه الله در حل این معنی رقم زده اند که بعضی تمتعات این نشاء فانیه است که موجب تنقیص درجات اخرویه است در حق ایشان چنین بود که نعیم دنیا حکم نعیم آخرت پیدا کرده و نیز هرچه در دنیا شهود گردد بے شائبهٔ ظلیت نیست و این نشاء تاب آن که بی این شائبه جلوه گر شود ندارد مگر آن سرور دین و دنیا را صلی الله علیه وسلم این دولت عطا فرموده بودند حضرت ایشان را از غایة کمال اتباع آن سرور اگر از آن الوش خوان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نصیب داده باشند می شاید هر کمال که پیغمبر را بود کمل تابعان او را از آن بوراثت نصیبے رسد حضرت ایشان نیز بآن نصیبه در بعضے مکاتیب اشارتها نموده اند و نیز می تواند بود مراد ازین فرمودهٔ ایشان آن بود که هرچند شهود عارف اکمل باشد تا در قید زندگانی این جهانی بست مقید حبل الخیال ست و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشاء محال چنانکه مولانا رومی قدس الله سره العالی قریب احتضار می فرموده ؎ من شوم عریان زخود او از خیال ؛ تا خرام در نهایات الوصال ؛ مگر آنکه فرمودی کسی را از کمل تابعان انبیا علیهم السلام بطفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین نشاء در ولایت انبیاست که باصل الاصل متعلق ست و هم از آن جمله است که ایشان را از اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبهٔ ربانی و حقیقت بیت المقدس بهرهٔ فراوان بخشیدند کما یفهم من مکاتیبه المتعدده و از آن جمله است آنکه ایشان را ورای آفاق و انفس معامله نموده اند که انفس بنزد آن چون آفاق است نزد انفس و بیان آن مجملاً در فقرهٔ از فقرات مبدا و معاد نموده اند و به تفصیل در مکتوب چهل و سوم از جلد دوم فرموده و معامله کالرویة را در ان اثبات

نموده رقم فرموده که این دولتِ عظمیٰ ست که بعد از زمان اصحاب رضی اللہ عنہم اجمعین کم کسی باین دولت مستسعد گشته است هرچند این سخن مستبعد می نماید ومقبول اکثری نمیگردد اما اظهارِ نعمت عظمیٰ می نماید کوته اندیشان قبول کنند یا نه واین نسبت فردا بر وجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد یافت وهم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق الیقین مشرف ساخته که حق الیقین دیگران نزد آن علم الیقین ست چنانکه این معنی را در مکتوب چهارم از جلد دوم بیان نموده اند وفرموده که ازین حق الیقین چه گوید واگر گوید که فهم کند وچه دریابد این معارف از حیطهٔ ولایت خارج ست ارباب ولایت در رنگ علماء ظواهر در ادراک آن عاجزند ودرک آن قاصر این علوم مقتبس از مشکوة انوار نبوت اند علی اربابها الصلوات والتسلیمات که بعد از تجدید الف ثانی به تبعیت و وراثت تازه گشته اند واز آنجمله است آنکه بر ایشان راهی را که برون جذبه سلوک ست نمودند که آن را حضرت ایشان براه اقتباس نبوت تعبیر فرموده اند وبیان آن در مکتوب سی صد ویکم از جلد اول کرده اند واز آن جمله است آنکه ایشان را بکمال متابعت سید الانبیا بمقامی که فوق مقام رضاست وآن را محبت ذاتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند وآن سخت شگرف ست وبیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کرده وهم از آن جمله است آنکه بر ایشان قدس سره درجات ولایت ثلثه صغری وکبری وعلیا که ولایت اولیا وولایت انبیا وولایت ملائکه است منکشف گردانیدند وبه کمالات هر یک متحقق ساختند چنانچه تفصیل این درجات در مکتوبات عالیات مبین ومشروح است وهم از آن جمله است آنکه بمحض لطف ایشان را خزینهٔ رحمت گردانیدند چنانکه خود در مکتوب سی صد ویازدهم از دفترِ اول

بتقریب سترہای دو جیبی اشارہ باین معنی نمودہ اند و ہم ازان جملہ است آنکہ
بایشان معلوم گردانیدند کہ از ایشان تا ظہور مہدی آخر الزمان دیگری باین
کمالات باطنیہ و معاملات بظہور نخواہد آمد و ازآن جملہ است آن کہ در رسالہ
مبدا و معاد نگارش فرمودہ اند در اوایل حال می بینم کہ در مکانی طواف
میکنم و جمعی دیگر نیز درین طواف با من شریک اند ما لطوف سیر آنجماعہ بجد است
کہ تا من یک دور طواف را بانجام میرسانم آنجماعہ دو سہ قدم مسافت را قطع
مینمایند درین اثنا معلوم میگردد کہ این مکان فوق العرش ست و جماعہ طواف
کنندگان ملائکہ کرام اند علی نبینا و علیہم الصلوات و التسلیمات واللہ یختص
برحمتہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم و ازآن جملہ است آنکہ ایشان را مجدد الف
و منور ہزار گردانیدہ اند چنانکہ در صدر این فصل مذکور شد و این ہمہ خصایص
مبنی برآن گشت و از جملہ این خصایص علیا ست این پنج خاصہ عظیمہ دیگر اینست
الاولی مندرجۃ فی دعائہ الشریف الحمد للہ الذی جعلنی صلۃ بین البحرین و مصلحا
بین الفئتین وہی مرقومۃ فی المکتوب السادس من الجلد الثانی والثانیۃ
وصولہ قدس اللہ سرہ بمقام السابقین الذین مرتبتہم فوق اصحاب الیمین
کما ان اصحاب الیمین تفوق اصحاب الشمال بالمرتبۃ العلیا و ہذا مسطور من
قلمہ الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثانی والثالثۃ کلامہ سبحانہ تعالی
معہ قدس سرہ شفاہا و ذلک لافراد الانبیاء علیہم الصلوات والتحیات و قد
یکون ذلک لبعض الکمل من متابعیہم بالتبعیۃ والوراثۃ واذا کثر ہذا القسم من
الکلام مع واحد منہم سمی محدثا کما کان امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ
اشارہ باین ست آنکہ مخدوم زادہ خواجہ محمد معصوم مدظلہ در بیاض
خاص رقم نمودہ اند کہ حضرت ایشان را بوراثت جد مکرم ایشان

فاروق اعظم محدث بفتح دال گردانیده اند الحمد لله علی ذلک والرابعة مندرجة
فی معرفته التی نمقه بالقلم المکرم فی المکتوب التاسع والسبعون من
المجلد الثالث وهی انه سبحانه اعطی له قدس سره فاتا قیوما للعالم الذی
هو اعراض مجتمعة والخامسة فی المعرفة التی تتعلق باصله ان طینته بقیة
من طینة نبیه صلی الله علیه وآله وسلم کطینة الشیخة من بقیة طینة آدم علیه السلام
واز خصایص عظمی آن ست که قریب بایام وصال فرمودند که هر کمالی که در نوع
بشر ممکن است مرا اعطا فرمودند لوراثة و تبعیت سید البشر علیه الصلوٰة والسلام
بدان متحقق ساختند و اگر خواهم آنرا به مقدمات معقوله معقول مستمعان
نمایم به نهجی بیان فرمودند که عقل عقیل هم بیان شکرف ترپی نبرد و نیز
ازان جمله است آنکه میفرمودند که نسبت خاصهٔ ما تا انقراض این نشاء
در فرزندان خواهد ماند از همه عجیب تر از خصایص علیای آنحضرت
آنکه حضرت حق سبحانه وتعالی ایشان را با وجود تبعیت و وراثت به نصیبی
از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تحقیق وتفصیل آن در مکاتیب شریفه مسطور
است ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ٭ گر بگویم شرح آن بیحد شود ٭
مثنوی هفتاد من کاغذ شود ٭ اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفه ورسایل شریفه
ایشان عبور نماید بیش ازین بخصایص آن عالی حضرت متعالی نقبت
پی برد اگرچه این قدر که ما بیان نمودیم نیز بسیار ست اذعان وقبول از
خوانندگان وشنودگان در کار ست ٭ راز جز با رازدان انباز نیست ٭
راز اندر گوش منکر راز نیست ٭ رضی الله عن صاحب الاحوال ورضی عنه سبحانه

فصل ششم در بیان عبادات وعادات پیر ولیلیٔ آن حضرت
برطبق عزیمت وغایة اتباع سنت باندکی از شرح بعض عقاید شریفهٔ ایشان

از فصل سابق که دران علو مرتبه وسمو منزلهٔ آنحضرت بوضوح پیوسته خردمند
منصف خواهد شناخت که خداوند این معاملات شگرف در اتباع سنت
سنیه و اخلاص رضیه وطاعات کثیرهٔ علیه چه پایه خواهد داشت مع ذلک
مجملی بجهت دستور العمل طلاب چه مریدان بواسطه وچه بغیر واسطه ایشان
بصحیفه بیان مے آرد اگرچه وظائف یومی ولیلی آن حضرت را بتائید حضرات
مخدوم زادهای کبار بعضی از یاران سعادت یار جمع نموده اند اما اینجا بآئین
نازنین بازوائد فوائد بقلم می آید بکرم الله سبحانه وتوفیقه این کمترین از زبان
مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود که فرمودند اگرچه عمل و کار ما چه
باشد هرچه بما عطا کرده اند به محض فضل وصرف کرم میدانم اما اگر مثلا امرے
بهانهٔ کرم باشد آن متابعت سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه وسلم
خواهد بود که مدار کار خود را بران میدانم هرچه بما داده اند از راه این اتباع
داده اند جزئیا وکلیا و هرچه نداده اند ازان نداده اند که از ما در اتباع امر
نقصانی بحکم بشریت رفته باشد و بدین تقریب بر زبان مبارک راندند که
یک روز بسهو در درآمدن بخلا پای راست نهادم آن روز چندین احوال من
بسته شد را قم حروف گوید روزے در خدمت آن حضرت نشسته بودم
وایشان در تحریر معارف بودند ناگاه از غلبهٔ تقاضائے بول بسرعت
متوجه متوضا شدند همچنان که بسرعت متوضا رفته بودند بسرعت هرچه
تمام تر برآمدند بنده را حیرت روے داده که باین سرعت درآمدن
وباین تعجیل برآمدن چه بود بجبر دبرآمدن از خلا ابریق آب طلبیده
ناخن ابهام یسار را شسته باز بخلا درآمدند چون بعد از ساعتی
بیرون شد فرمودند که تقاضائے بول استیلا نمود به سرعت

بمتوضا در آمدم و نشسته بودم که نظرم بر پشت ناخن افتاد که نقطهٔ سیاهی
بر و بود که برای امتحان قلم نهاده بودم بآن نقطهٔ سیاهی که از اسباب
کتابت حروف قرآنی ست آنجا نشستن را لایق و برعایهٔ ادب مطابق
ندیدم باوجود که از غلبهٔ آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش
این محنت ترک ادب بس حقیر نمود بیرون آمده آن نقطهٔ سیاهی را
شستم و باز آمدم وقتی دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صالح
ختلانی را امر نمودند که چند قرنفل از خریطه برآورده حاضر کن وی شش
قرنفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینک صوفی ما آن قدر نه شنیده
که الله وتر یحب الوتر رعایهٔ وتر از مستحبات ست مستحب را مردم چه دانسته اند
مستحب دوست داشتهٔ اوست سبحانه تعالی اگر دنیا و آخرت را به یک
عملی که دوست داشتهٔ حق عز وجل باشد بدهیم نداده باشد و فرمودند
که ما در رعایهٔ استحباب تا بآن حد توجه داریم که در وقت شستن روی
قصد میکنیم که اول آب بر خد یمین رسد که تیامن نیز از مستحبات ست و نیز دیده شد
که چند روز توجه تام نمودند بصوم تطوع با آنکه از نحافت بدن ایشان را در آن
ایام روزه داشتن بغایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روزها ست
فرمودند قضاے احتیاطی روزهای این رمضان ست که دران روزها
روزانه استنجا کرده شده باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیه الرحمة
مهما امکن در روز رمضان استنجائی کردند و اگر بضرورت واقع می شد
آنرا قضا میداشتند نعم السلف ونعم الخلف روزی بر عریش خود تکیه
کرده بودند ناگاه باضطراب فرود آمدند و فرمودند که زیر عریش کاغذی
دیدم هرچند معلوم نبود که در وی چیزے نوشته اند و چه نوشته اند با آنکه

کسی را نگویم که بر دارد و آن قدر نشستن راهم عزیزش بی ادبی دیدم وقت
دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرشے گسترده بودند بقرأت
پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرش
مزیتے دارد بآن فرش که حافظ بران قران تلاوه میکند آن فرش
زیاده را از زیر پاے خود دور دیده کناره بگذاشتند عزیزے که بخدمت
شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت
بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به برهان پور به خدمت شیخ معظم
قدوة محبان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدم شیخ
از من اطوار این بزرگوار پرسید که در سرهند بخدمت ایشان رسیده
هان بگو تا چه دیده گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامرادے را
چه خبر اما به ظاهر در رعایت آداب سنت و دقائق آن ایشان را چنان
یافتم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشیر آن از دست ایشان بنیاید شیخ
بغایت مسرور شده فرموده چون این چنین ست هرچه این بزرگ دین
از اسرار حقیقت میگوید و می نویسد همه صحیح و أصل است و دران صادق
بآن متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است
شیخ مذکور را قدس سره بحضرت ایشان و طاب ثراه اخلاص و محبت تام
بود و این معنی را مکرر باین حقیر راقم که گاه بخدمت ایشان
می رسید اظهار فرمودند دران ایام که سلطان وقت حضرت
ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میر سید
میفرمودند که بعد از هر نماز دعا و فاتحه برای مخلص ایشان ورد ساخته ایم
روزی مردی از سرهند بخدمت شیخ آمده التماس آن نمود که بیعت نماید شیخ فرمود

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی در شهر شما باشد و شما بجاے دیگر مرید شوید و نیز یکے از امراے وقت که در کار حضرت ایشان تردد داشت روزے از اقضی القضات وقت که ہمسایه حضرت ایشان بود در خلوتے پرسید که شما مردم عالم اید و صادق القول و صاحب دیانت از احوال عزیزی که ہمسایهٔ شما ست بگوئید فرمود که احوال باطن این طائفه از دریافت ما وراست اما این قدر میگوئیم که مشاہدهٔ اطوار این بزرگوار مارا باطوار اولیاے ما تقدم یقین دیگر بخشیده زیرا که چون ریاضات عجیبه وطاعات کثیرهٔ محمل متقدمین را در کتب میخواندیم بخاطر میگذشت که شاید محبان ایشان به مبالغه نوشته باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم آن تردد برخواست بلکه نویسندگان احوال جنگ داریم که ہنوز کم نوشته اند الحق چنین بود که این عالم متصف بدیانت متصف فرموده جزاه الله خیراً این حقیر راقسم از درویشی که خدمات آب وضو و مصلی و ما یتعلق بامور العبادات حواله بوی بود شنود که بیافت من در تمام روز ہمان ساعت قیلولهٔ حضرت ایشان و در شب ثلثه دوم فرصتی بکار خود می یابم وراے این دو وقت مرا از استیعاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست ہمچنین اصحاب خود را اکثر دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریص می نمودی می فرمودند که این دار دار عمل ست و مزرع گشت وکار حضور باطن را بارعایت آداب و اعمال ظاہر جمع ساخته در کار باشید و می فرمودند آنکه برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیه رضی الله عنهم قلت عمل فهمیده اند نه آن چنان ست که طریقهٔ این بزرگان در اتباع نبوی اوثق و اوفق طرق ست و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم باوجود محبوبیت و علو مرتبت از کثرت عبادت پاہای مبارک متورم گردیده بود غایة فی الباب چون طریقهٔ خواجگان

باو ر بدایت بل ابتدای توسط نیز بجذبات متعلق ست لاجرم حال ایشان آندم
از کثرت سکر و استغراق مقتضی کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و حضور را
با اتیان فرایض و واجبات و سنن مؤکده جمع کرده بهمان اقتصار کرده اند و مع
ذلک رعایت عزیمت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصًا
با جذبات و غلبات اما چون بعنایت الله المتعال از تلوینات احوال به تمکین
رسند لاجرم بکثرت طاعات آیند و بهر مقداری که آن از ایشان بیشتر بظهور آید
ترقیات بیشتر بینند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقه استحضار تمام بود ن رجوع
و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر در مسائل بکتب معتبرهٔ
ثقه می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبرهٔ فقه را با خود می گرفتند و همگی همت
ایشان آن بود که عمل بمفتیٰ به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عملی که بعضی
از فقهای بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جانب
کراهت داده بران عمل نمی کردند ~~نمی کردند~~ و می فرمودند اگر تعارض در جواز ن جواز
و عدم و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز ست و جانب حرمت
را و تا ممکن بودے حضرت جمع مذاهب می نمودند در بعضی روایات که امام ن ایشان
اعظم رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگرچه
فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل
آنکه در زیارت قبور اکثر قرآن میخواندند که مذهب صاحبین بر جواز آنست و فتوی
برین ست و گاه ترک می کردند و بدعا اکتفا می نمودند که مذهب امام اعظم
بر کراهت قرآن خواندن ست بر قبور و این حقیر چون میدید که دایم حضرت
ایشان به نفس نفیس امامت می کردند روزے در خاطر گذشت که آیا لمّ
آن چه باشد بدین خاطر بملازمت مشرف شد تقریب جمع مذاهب در میان

آورده فرمودند شافعیه و مالکیه رحمهم الله بر آنند که جز قرأت فاتحه نماز
درست نیست لهذا خلف امام فاتحه می خوانند و احادیث صحیحه نیز دلالت
برین می نماید اما امام ما امام ابوحنیفه رضی الله عنه فاتحهٔ امام را فاتحهٔ ماموم
گفته ماموم را فاتحه خلف امام تجویز نمی نماید و جمهور فقهای حنفیه بر ہمینند
مگر بعضے روایات مرجحه از حنفیه بر جواز فاتحه خلف امام آمده چون ما مهما
امکن بر جمع مذاہب می کوشم درین صورت جمع را دران دیده ایم که خود
امامت کنم ع گر نویسم شرح آن بیحد شود؛ بالجمله عمل حضرت ایشان در صیف
و شتا و در سفر و حضر آن بود که نصف اخیر غالبا و گاه ثلث آخر شب
برخاسته اُدعیهٔ مسنونهٔ آنوقت را خوانده وضوے در کمال اسباغ و احتیاط
می نمودند بران نمودند که دیگرے در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در
آب وضو آنقدر احتیاط به ظهور میرسد که فوق آن متصور نه باشد استقبال
قبله در ان رعایت می نمودند اما در وقت شستن رجلین بسوی شمال
یا جنوب منحرف می شدند و مسواک را در هر وضوء و وضو را بهر نماز لازم
داشتند الا ما شاء الله و هر عضو را سه بار می شستند و هر بار بدست آب
از ان چیده می افشاندند که احتمال تقاطر نمی ماند نه در عضو مغسول و نه
در ید غاسله و سر آن عیان می نمود که چون در طهارت و نجاست غسالهٔ
وضو اختلاف ہست هر چند که فتوی بر طهارت ست عمل بر احوط می نمودند
و در غسل هر عضو کلمهٔ شهادت را و درود را نیز با دعیهٔ ماثورهٔ دیگر که در
کتب احادیث چون تکملهٔ مشکوة و بعضے کتب فقه و عوارف آمده میخواندند
و بعد از اداے وضو گوشهٔ چشم حق بین بجانب آسمان کرده دعائے که
آن وقت ماثور است خوانده متوجه تهجد می شدند و با طمانینت و حضور و جمعیت

تمام وطول قنوت تہجد أدامی نمودند بہ مرتبۂ کہ طاقت بشری نے تا ٔیید الٰہی جل شانہ در أدا، آن عاجزو قاصرست در أوایل احوال بیشتر در تہجد و ضحٰی و فے زوال تکرار قرارت سورہ یٓس می فرمودند چنانکہ گاہی قرارت آن سورہ بہشتاد مرتبہ می کشید و گاہے کم و گاہے زیادہ ازان عدد در أواخر بیشتر بختم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از أدا ے تہجد بہ خشوع و استغراق تمام خاموش و مراقب می نشستند و پیش از صبح بدو سہ ساعت ساعتے برطبق سنت می غنودند تا تہجد بین النومین بظہور انجامد و باز پیش از دمیدن صبح بیدار شدہ بنماز فجر می پرداختند و سنت بامداد را در خانہ أدامی نمودند و میان سنت و فرض تکرار سبحان اللہ و بحمدہ سبحان اللہ العظیم بہ طریق خفیہ میکردند و بعد از ادا ے فرض بامداد تا وقت اشراق در مسجد با أصحاب خود حلقہ زدہ مراقب می نشستند آنگاہ نماز اشراق را بطول قرات چہار رکعت بدو سلام أدا فرمودہ بتسبیحات و أدعیۂ ماثورہ کہ دران وقت آمدہ می پرداختند بعد ازان بحرم رفتہ لحظۂ از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امورے را کہ بمعاش تعلق داشتہ می فرمودند بعد ازان بخلوت می شدند و بقرأت قرآن مجید توجہ می نمودند و بعد از أدا ے تلاوت طالبان را طلب نمودہ پرسش احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را طلب نمودہ بأسرار خاصہ لب می کشودند و باستماع آن سامعان را از خود می ربودند کہ در اسماع آن معرفت القای نسبت و اعطاے نعمت می نمودند ناگاہ ہر یک از یاران را موافق حال او و استعداد او بأمری دلالت می نمودند و بر حال وارد ے کہ بر وفایض شدہ بود

اطلاع می بخشیدند و همه را به علو همت و اتباع سنت و دوام ذکر و حضور و مراقبت و اخفاے حال تاکید می کردند و می فرمودند که اگر به تمام دنیا و مافیها یک فعل مرضیٔ او سبحانه معلوم گردد و عمل بمقتضای آن میسر شود غنیمت عظیم دانید و حکم آن دارد که کسے بخذف ریزۂ چند جوہر نفیس خرج عالم را بخرد و بجا ولا طایل روح بدست آرد و ایضاً بتقریب ترغیب بر تکرار کلمۂ مقدس لا اله الا الله محمد رسول الله فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطرہ می داشت نسبت به دریای محیط آن کلمۂ طیبه جامع کمالات ولایت و نبوت است مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه بخشند و به بهشت فرستند گنجائے دارد و اگر برکات این کلمه را قسمت کنند تمام عالم همه ابد الآباد معمور و سیراب گردند و نیز فرمودند حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قایلان آن است هر چند گوینده عظیم تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصرع بر زبان راندند مصرعہ یزیدک وجهه حسنا اذا ما زدته نظرا و ایضاً فرمودند آرزوئے در دنیا معلوم نیست که برابر آن باشد که کسے در گوشه خزیده تکرار این کلمۂ طیبه ملتذ و محفوظ بود اما چه توان کرد جمیع آرزوها میسر نیست و ایضاً اصحاب خود را بمطالعۂ کتب فقهیه معتبره دلالت می نمودند و می فرمودند که از علمای دین احکام شرع مبین را تحقیق کرده باشند که کدام مفتی به است و کدام مسنون و معمول و کدام بدعت و مردود شده که زمانه از عهد آنسرور صلی الله علیه وسلم بس دور افتاده و فاسد

وظلمات بدع و بخور مشغول یافته و درین ظلمات جز بنور چراغ سنّت راه نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند که در کشف مے درآید که عالم را بدعت چون گرداب ظلمانی فرو گرفته و نور سنّت هر جا در وچون کرم شب چراغ می نماید و صحبت ایشان بیشتر به خموشی می گذشت و هرگز غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و یاران ایشان را هیبت ایشان در غایت ادب و خشوع می داشت که زهرهٔ انبساط نداشتند و تمکین ایشان به مرتبهٔ بود که با وجود ورود این احوالات عظیمه هرگز آثار تلوین بر ایشان ظاهر نمی شد و خروشی و صیحه بل آه بلندے به ظهور نمیرسید در مدت دو سال که بنده حاضر خدمت بود سه چهار بار دیده شد که قطرات اشک بر چهرهٔ همایون فرود آمد و سه چهار بار دیگر در وقت بیان معارف عالیه در چشم و رخسار ایشان سرخی و بر خدین شریفین عرق حرارتے مشاهده نمود روزے در اثنائے بیان معرفتے ساعتے خاموش گشتند بعد از ان فرمودند که درین وقفهٔ خاموشی احوال شگرف و معامله عظیمه به ظهور رسید و در آن وقت از چشمهای ایشان اثر غیبت و از بشره فی الجمله رنگ حمرت ظاهر بود جز این قدر از تلوین نشانے پدیدار نه چون ضحوهٔ کبرے مے شد نماز ضحے را در خلوت ادا نموده باز بحرم تشریف مے بردند و با آن جماعه طعام تناول نموده خود بنفس نفیس توجه فرموده به همه فرزندان و درویشان یکیک از هر چه پخته شده بود میرسانند و اگر کسی آن وقت از فرزندان و درویشان و خادمان حاضر نمی بود امر میکردند که حصه او بگذارند و بعد از تناول طعام ادعیهٔ ماثوره که در آن وقت

آمده میخوانند و در اخیر ایام که عزلت گزیدند و صوم بود طعام در ہمان خلوتخانه تناول می فرمودند قرأت فاتحه بعد از طعام چنانکه بین الانام معروف گشته از ایشان کمتر دیده شد که در احادیث صحیحه نیامده است ہر روزی پیش از نیم روز چیزی میخوردند و آن ہم بغایت قلیل مع ذلک می فرمودند چه توان کرد که بحکم اقتضاے آخر زمان در گرسنگیها کمال اتباع آن سرور دین و دنیا صلی اللہ علیه و آله وسلم میسر نمی شود و نیز می فرمودند از اموری که عارف را از ملکیت به بشریت نزدیک می سازد ہیچ چیز چون خوردن نیست گاه وقت تہجد صورت مثالیه کدورات آن بنظر می در آید و طعام را به خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و یاران را نیز آن وقت بحضور و خشوع تاکید می کردند و در وقت طعام خوردن زانوی یسار را خوابانیده و زانوے یمین را برپا ایستاده می نہادند و گاه در غیر مجالس دیده می شد که ہر دو زانو را برداشته تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظه چند بحکم سنّت قیلوله می فرمودند و مؤذن ایشان در اول وقت ظہر اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اہمال متوجه وضو می شدند و بسنّت زوال مے پرداختند و مے فرمودند حضرت رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنّت زوال را ترک نه کرده اند قرأت دران گاه از طوال مُفصّل بود و گاه از قصار و بعد از ان چہار رکعت فرض ظہر و دو رکعت سنّت آن و چہار رکعت سنّت دیگر ہم میگذاردند بعد از فراغ از نماز ظہر نشسته از حافظ جزوے یا کم و بیش از ان قرآن می شنودند و اگر درسی بود می فرمودند و اگر حافظ حاضر نبود خود بخلوت رفته تلاوت مے نمودند و نماز عصر را

دراول وقت بعد از خروج مثلین ادا می کردند و چهار رکعت سنت پیش از عصر را دیده نشد که ترک کرده باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب بایاران بسکوت و مراقبه می گذرانیدند و درین حلقهای فجر و عصر باطنها متوجه احوال مسترشدان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روزغیم نبودے دراول وقت ادا نموده بعد از اداے فرض بهمان جلسه ده بار سرا کلمه لا اله الا الله وحده لا شریک له را تکرار می نمودند و بعد از اداے دو رکعت سنت و چهار رکعت اوابین با ادعیه ماثوره که دران وقت آمده مے پرداختند و اوابین را گاه چهار رکعت و گاه شش رکعت میگذاردند و اکثر قرأت دران سورهٔ واقعه مے بود و نماز خفتن را بعد از زائل شدن بیاض افق که نزد امام اعظم شفق عبارت ازان است اداے نمودند و چهار رکعت سنت پیش از فرض عشا را و کذلک چهار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشا را نیز اکثر می گذاردند و قرأت در چهار رکعت سنت آخرین الم سجده و سورهٔ تبارک و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد می بود و گاه دران چهار رکعت چهار قل مقرر میگشت و اگر دران چهار رکعت الم سجده و سورهٔ الملک نخوانده بودند بعد از اداے وتر این دو سوره را مع سورهٔ دخان میخواندند و یاران را نیز بقرأت این سورها دران وقت دلالت می نمودند و در رکعت اولی از وتر اکثر سبح اسم و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در ثالثه سورهٔ اخلاص می خواندند و با قنوت حنفی قنوت شافعی را جمع میکردند و بعد از اداے وتر گاهی دو رکعت نشسته ادا میفرمودند و در رکعت اولی از ان دو رکعت اذا زلزلت و در ثانیه قل یا میخواندند

۵ نمیخواندند برای فصل بین السنة و الفرض بادا از اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و

و در اواخر بطریق ندرت این دو رکعت را می گذاردند و می فرمودند فقها را
دران قیل و قال بسیار است و دو سجده که بعد از وتر متعارف شده
نمی کردند و می فرمودند علما بر کراهت آن فتوی داده اند و وتر را
گاه اول شب ادا می نمودند و گاه بعد از تهجد وتر را چون در اول شب
ادا می نمودند باز در اخیر تکرار نمی کردند چنانکه بعضی کنند و می فرمودند
که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند که در یک شب دو وتر نباشد
و می فرمودند که در شبی از شبها نمودند که در صورت تأخیر اداے وتر
چون مصلی بخواب رود و نیت دارد که در آخر شب وتر را ادا خواهد نمود
کتبهٔ اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسند تا زمانی که وتر را ادا
نماید پس هرچند وتر را بتأخیر تر ادا کنند بهتر باشد مع ذلک می فرمودند
و نیز رقم نموده اند که در تعجیل و تأخیر وتر غیر از متابعت سید البشر علیه و آله
الصلوات والتسلیمات هیچ چیز منظور نیست و هیچ فضیلت را بمتابعت
عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت مآب وتر را گاهی اول شب
ادا فرموده اند و گاهی آخر شب سعادت خود دران میدانند که در امری
از امور تشبه بآن سرور نماید علیه وآله الصلوات والتسلیمات اگرچه آن
تشبه بحسب صورت باشد مردم در بعضی سنن نیت احیای لیل
و مثل آنرا دخل میدهند عجب می آید از کوته اندیشی هزار احیاے
بنیم متابعت نخریم عشرهٔ آخر ماه رمضان را اعتکاف نشستیم
یاران را جمع کرده گفتیم که غیر از متابعت نیت نه کنید که تبتل و انقطاع ما
چه خواهد بود صد گرفتاری بحصول یک متابعت قبول داریم اما
هزار تبتل و انقطاع بے توسل متابعت قبول نداریم انتهی آنرا که در

سرائے نگار نسبت فارغ ست ؛ از باغ و بوستان و تماشائے لالہ زار
رزقنا اللہ سبحانہ کمال متابعتہ علیہ و علی آلہ الصلوۃ والتسلیمات اتمہا واکملہا
وایضاً باین تقریب رقم نمودہ اند کہ وقتے از اوقات جمعی از درویشان
نشستہ بودند این فقیر از محبت خود کہ نسبت بغلامان آن سرور ست
علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا چنین گفت کہ محبت
آن سرور برنہجی مستولی شدہ کہ حق سبحانہ و تعالی را بواسطۂ آن دوست
میدارم کہ رب محمد ست حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما مجال مخالفت
نداشتند این سخن نقیض سخن رابعۂ بصری ست کہ گفت آن سرور را
در جواب کہ محبت حق سبحانہ و تعالی برنہجی استیلا یافتہ است کہ محبت شما
را جا نماندہ است این ہر دو سخن ہر چند از سکر خبر میدہد اما سخن من اصالت
دارد و در عین سکر گفتہ است و من در ابتدائے صحو سخن او در مرتبۂ صفات
ست و سخن من بعد از رجوع از مرتبۂ ذات زیرا کہ در مرتبۂ ذات تعالی
این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را از ان مرتبہ کوتہی ست
با جہل بلکہ بذوق نفی محبت دران مرتبہ میکنند و بہ ہیچ وجہ خود
را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت در صفات ست
و بس محبت ذاتی کہ گفتہ اند مراد از ان ذات احدیت نیست
بلکہ ذات با بعضے از اعتبارات ذات ست پس محبت رابعہ
در مرتبہ صفات ست واللہ سبحانہ اعلم انتہے کلامہ الشریف و بعد از
اداے صلوۃ عشا و ترزود بہ مضجع رفتہ می غنودند و پیش از اضطجاع
ادعیۂ ماثورہ را میخواندند و در سر آنکہ زود بعد از عشا مے غنودند می فرمودند
این بیداری بعد از عشا در بیداری آخر شب فتورے اندازد و دیگر

اگر کسی بشنیند دور نیست که به سخنان رسمی هم بپردازد و آن دران وقت و
نی کراهت نیست از عمر عبد العزیز رحمه الله تعالی منقولست که شبی
بعد از ادای صلوة عشا بتفقد رعایا پنهان و تنها بر آمده بود ناگاه هم
عسسان او را ناشناخته گرفتند و بند کرده بخانه آوردند در روشنائی چراغ
چه بینند خلیفه است معذرت خواستند و عرض کردند که خلیفه چرا نگفتند
که من فلانم فرمود من صلوة عشا گذارده بودم و بعد از ادای آن سخن
دنیا مکروه است و درود نیز اکثر میخوانند خصوصاً شب جمعه و روز جمعه و شب
دوشنبه روز دوشنبه در اواخر یاران را شبهای جمعه جمع کرده هزار بار
درود میفرستادند و بعد از ادای آن عدد ساعتی مراقب شده بانکسار
تمام دعا میکردند چنان می نمود که بآن مأمور شده بودند و رساله صلوات
ماثوره که زیاده از جزوی باشد یا رساله درودی که حضرت شیخ الجن
و الانس سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه ترتیب داده اند میخوانند
و نماز جمعه به مسجد جامع و بعیدین بمصلا حاضر می شدند و ظهر را نیز بعد
از ادای جمعه احتیاطاً می گذاردند و بعد از ادای فرض جمعه این چهار
سوره را که فاتحه و اخلاص و معوذتین باشد هر یک را هفت بار میخواندند
روز عید اضحی تکبیرات را در راه بلند می گفتند و احیاناً بنا بر فتوی مضمرات
پست و در عشره ذی الحجه موی و ناخن نمی گرفتند جهة تشبه حاجیان
چنانچه مستحب ست اما آنچه در روز عرفه به تشبه اهل عرفات مردم میکنند
نمیکردند و دران عشره هر روز قرأت سورة و الفجر و لیال عشر میفرمودند
و کذلک در باقی آن شهر و صلوة کسوف و خسوف میگذاردند و نماز
تراویح را در سفر و حضر بجمعیت تمام ادامی نمودند و ختمهای قرآن مکرر

میکردند میان هر ترویحه گاه به سکوت وگاه بدرود وگاه با دعیه که آمده
سر آمے بر داختند و در غیر رمضان ونیز دایم ختمها عن ظهر القلب
میکردند و مے فرمودند ختم احزاب که میان مردم مشهور ست وآن را
به فمی بشوق مقرر کرده اند در صحت این طریق سخن ست و فرمودند
که عزیزے نوشته که بخط مولانا یعقوب چرخی قدس سره دیده شد که ختم
احزاب چنین بوده ــ فاتحه انعام ویونس کیروطه ای هم ام پ عنکبوت
آنکه زمرلیس واقعه دان والسلام ؛ و در وقت تلاوت از سیمای ایشان
واز شیوهٔ قرأت بر سامعان هویدا مے شد که اسرار قرآنی و برکات
آیات فرقانی بر ایشان فایض مے گشت روزے در اثناے تلاوة
رو بجانب فقیر کرده فرمودند سبحان الله وبحمده چه رازها که میان او سبحانه
وحبیب او صلے الله علیه وآله وسلم در قرآن اندراج یافته که ادراک
آن مخصوص بعلماے راسخین بوده فرمودند گاہے بعضے آیات تا
نمود را بجاے می برد که در فهم ووهم نیاید ودر نماز وبرون نماز آیات
خوف را بنوعے اداے نمودند واز تعجب تعجب را واز استفهام
استفهام را ومطلقاً رعایت شیعه از شیعات موعوده میفرمودند
در سفرها دیده مے شد که در محفه نشسته بودند ودثارے بر روے
کشیده قرآن مے خواندند مے شمردم که گاه چهار سیپاره وگاه سه
وگاه کم ران جمعه تلاوت مے نمودند چون آیه سجده میرسید فرود آمده
سجده مے کردند وسر آنکه دثار بر روے کشیدند آن بود که نظر بر عورات
مردم نیفتد وتسبیح رکوع وسجود ونماز را اکثر در حال انفراد بهفت ونه و
یازده میرسانیدند و مے فرمودند که شرم مے آید که کسے در حال انفراد

وقوت واستطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید و مے فرمودند
در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب می نماید
چه رعایتها همه ذکر ست زیراکه یاد کرد اوست سبحانه و توجه باو و نیز میفرمودند
مردم هوس ریاضتها و مجاهدها مے نمایند هیچ ریاضت و مجاهده برابر
رعایت آداب نماز نیست لاسیما نمازهاے فرض و واجب و سنن
اداے نماز بنوعے که فرموده اند بس مشکل ست ولهذا حق سبحانه
مے فرماید انها لکبیرة الا علی الخاشعین الآیة و نیز فرمودند بسیار مردم
مرتاض و متورع را دیده مے شود که به رعایتها و احتیاطها مشغوف اند اما
در آداب نماز مساهلتها مے نمایند و در دفاتر مکتوبات ازین قسم کلمات
نصائح آئین که متعلق بمحافظت نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نموده اند
که برخوانندگان پوشیده نخواهد ماند و دو رکعت نماز تحیة الوضو و تحیة مسجد را ترک
نمی کردند و در رنگ سنن رواتب سنن زواید را نیز در سفر و حضر بے
تکلف ادا میفرمودند و در آنکه زیادتے و نقصان بر فعل و عمل ماثوره نظر بعدد
نباید احتیاطهاے بلیغ بجا مے آوردند و بجز تراویح هیچ نماز نفل را بجماعت
نمیگذاردند بل جماعه را در نماز نفل مکروه میداشتند و جمعی که به روز عاشوره
و شب براءة و شب قدر نوافل را بجماعت میکردند منع آنها مے نمودند
و دران باب مکتوبے مؤید بروایات معتبرهٔ فقهیه رقم فرموده اند و در آنکه
بعضے متاخران این سلسلهٔ عالیهٔ نقشبندیه تهجد را بجماعه ادا می نمایند
تعجبها مے فرمودند که از اهل این سلسلهٔ شریفه که بنای طریقهٔ شان بر عزیمت
و کمال متابعت ست این عمل چرا باید که بوقوع آید و به نماز استخاره
شروع در کارها مے نمودند و گاه بهمان استفتاے قلب و دعاے

مسنون الاکتفا مے فرمودند کما ورد اما در ہر مہم کلی وجزئی استخارہ را لازم داشتند وگاہ چند مہم را در یک استخارہ جمع مے کردند وآنہا را در ان تعداد مے نمودند واگر در اول مہمی بناگاہ استخارہ فراموش می شد در میان یا در آخر تدارک آن مے فرمودند ودر تشہد اشارہ بسبابہ نمی کردند ومے فرمودند اگرچہ ظاہر بعضے احادیث بر فعل آن دلالت مے نماید ونیز بعضے روایات از حنفیہ ہم بر جواز آن آمدہ است اما چون نیک تتبع نمودہ آمد احوط ومفتی بہ ترک آن معلوم شد کہ بسیارے از علما حرام ومکروہ ہم گفتہ اند چون امرے میان حل وحرمت دائر شود ترک آن اولی ست ونیز عمل حنفیہ بر روایات اصل وظاہر الروایہ است وامام محمد اتیان آنرا در اصل ذکر نہ کردہ بل در نوادر آوردہ ودر آخر جلد اول مکتوبات نیز درین باب نگارش نمودہ اند وگاہے در بعضے نوافل احتیاطاً واحتمال سنت ادا فرمودہ اند وفاتحہ بعد از ادای فرائض بارواح گذشتگان برائے مہمات دین ودنیا چنانکہ مشہور شدہ نمی خواندند کہ فقہا آنرا مکروہ داشتہ اند وبعد از ادائے نماز فجر وعصر دست برداشتہ دعا مے کردند اما در سنہ نماز دیگر نمیکردند وفاتحہ خلف امام ہیچ نخواندند وآن را مستحسن ہیچ شمردند وخلف ہر برّ وفاجر نماز را جائز میداشتند وبر ہر برّ وفاجر نماز میگذاردند وعیادت مریضی مے نمودند وادعیۂ ماثورہ بر مریض میخواندند ودر رفع مرض بعض بیماران توجہ باطنی نیز مے گماشتند وبسا امراض کہ بہ توجہ آن مظہر فیاض مرتفع گردیدہ چنانکہ بعضی ازان در بیان خوارق ایشان بیاید انشاء اللہ تعالے وبزیارت قبور میرفتند

و باستغفار و دعوات ماثوره اعانت مے نمودند و نیز به توجه خاص احوال موتے میشدند آوایل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزرگوار خود قدس سرہما میرفتند دست بر قبر میرسانیدند که فقہا تجویز آن نموده اند و اخر ترک آن عمل نمودند که منعی از فقہا دران باب نیز آمد بالجملہ تقبیل قبور را مستحسن نمیداشتند اما استعانت از موتی تجویز مے نمودند و اجابت دعوت مے فرمودند مگر آنکه در آن مجلس از منکرات مے بود و سماع و رقص حاضر نمے شدند و ذکر جہر را نیز جز در مواضع معدوده متشرعه که تکبیرات التشریق و غیرہا تجویز نمی کردند و حالے که سر موے مخالفت شریعت و رأے اہل سنت و جماعت داشت قبول نے کردند و مے فرمودند احوال تابع شریعت ست نه شریعت تابع احوال که شریعت قطعے ست بوحی ثابت شده و احوال ظنے ست از کشف و الہام ثابت گشته و مے فرمودند عجب ست از بعضے درویشان خام ناتمام که کشف خود را اعتبار نموده بانکار و مخالفت این شریعت باہره اقدام مے نمایند و حال آنکه حضرت موسے علے نبینا و علیه الصلوات و السلام بآن مرتبهٔ علیا که بعد از پیغمبر ما اوراست اگر زنده مے بود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد این تہی دستان بے سر و برگ را چه رسد و را ے علماے ماتریدیه را مقدم میداشتند بر راے علماے اشعریه میگزیدند و سیفرمودند که این بزرگواران از مداخلات فلسفیه دور تر اند و باقتباس نور نبوت نزدیکتر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت افضل میگفتند اگرچه ولایت آن نبی باشد و صحو را بر سکر ترجیح

میدانند و ولی عشرت را از ولی عزلت بهتر میدانستند و جمیع اصحاب را از اعلی تا ادنی همه را بر اولیاے امت هر ولی که باشد ترجیح مے نمودند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محامل نیک صرف مے نمودند و از اجتهاد ور اے میدانستند نه از هوا و هوس که مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعدده رقم نموده اند و طریق مشایخ نقشبندیه را قدس الله اسرارهم بهتر از طرق جمیع مشایخ مے دانستند و این طریقه را بالعینه طریقه اصحاب کرام مے گفتند لعلاقه اندراج النهایت فی البدایت و سیفرمودند آنکه اهل اینطریقه فرموده اند نسبت ما فوق جمیع نسبتهاست از انست که طریقهٔ ایشان در متابعت سنت و رعایت عزیمت فوق دیگر طرق ست لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سائر طرق باشد و رخصتها که بعضے متاخرین این طریقه بر خلاف طریق حضرت خواجه بزرگ و خواجه علاؤالدین عطار و خواجه محمد پارسا و خواجه عبید الله احرار قدس الله اسرارهم احداث نموده اند نمی پسندیدند و شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره را بس بزرگ میدانستند و نیک یاد میکردند و مے گفتند با وجود این محبت که مرا بشیخ ست قدس سره بعضی علوم کشفی شیخ را نمی پسندم و حق بر خلاف آن معلوم مے شود اما چون این خطا خطاء کشفی ست از مؤاخذه دورست و صاحب آن مانند خطاے اجتهادے لیکن مقلد مجتهد مخطی چون مجتهد خود مؤاخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا که او در تقلید روے آن کشف خطا مؤاخذ باشد که کشف یکی بر دیگری حجت نه بود

رضی الله عنهم اجمعین

ودرس بعض کتب دینی راچون بیضاوے و بخارے ومشکوة وعوارف
وبزدوی وہدایه ومواقف نی سخن ونلے مباحثه ومشاجرت می فرمودند
اگرچه دراواخر عمر تقلیل تمام پذیرفته بود وطلبه رابه تحصیل علوم
دینی تحریص می نمودند وتحصیل علوم را بر سلوک طریقهٔ صوفیه مقدم
میداشتند وچون جائے سفر میکردند درایام مسنونه سفر میکردند ومقید
بساعات نجومیه نبودند وے فرمودند که نحوست ایام بعد از ولادت آن
سرور صلی الله علیه وآله وسلم مرتفع شده بتأیید این حدیث که الایام
ایام الله والعباد عباد الله ودر ابتدائے سفر نماز استخاره میگذاردند
ودیگر ادعیه ماثوره که دران باب آمده میخواندند وهمچنین در منازل ودر
فرودآمدن ادعیهٔ مسنونه را ترک نمی کردند وایضاً دعوات ماثوره را
در پوشیدن لباس ونوشیدن آب وتناول طعام ودیدن ماه
وآئینه بظهور مے آوردند که ما ازین دعوات بمجرد حکایت اکتفا نمودیم
وعزیزے که وظائف یومے ولیلۓ ایشان راجمع کرده باکثر آنها تصریح
نموده بآن باید رجوع نمود وایضاً آنحضرت کثیر الحمد واستغفار بودند
وبقلیل نعمت شکر فراوان برزبان مے آوردند وباندک ترک
اولے استغفار بسیارے نمودند واگر بلیه مے رسیدمے فرمودند که از
شآمت اطوار ماست اماآن بلیه را صابون بسیار جنایات میدیدند
وآن را زینه بساعروجات می فرمودند روزی یکی پرسید که باعث
که سلطان وقت[1] ازادب تجاوز نموده آزار شما داد چه بود فرمودند که با
افعال بد مابود واین آیه برخواندند ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
وباهمه کثرت عمل دید قصور اعمال برایشان استیلای تمام داشت ویاران را

[1] سلطان سلیم جہانگیر

براین معنی دلالت مے نمودند و می فرمودند عمل صالح را عجب چنان نابود می سازد که آتش هیمه را و منشاء عجب آن ست که آن عمل در نظر عامل مزیّن می در آید باید که قبائح خفیه خود را در نظر آرد و حسنات را متهم دارد بل از اثبات حسنه شرمنده گردد جمعی از عاملان باشند که دید قصور اعمال بر نهجی بر ایشان استیلا نموده که کاتب یمین خود را معطل و بیکار میدانند و کاتب شمال را همیشه در کار دانند که اشارۀ بجمال خود مے نمودند در آن ایام که بأمر آن سلطان در یکے از قلاع محبوس بودند[1] یکے از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از قبض حال و ملامت خلق شکایت نمود ایشان در جواب این رقیمه مرسل داشتند

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند آن خود جمال این طائفه است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد اوائل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس مے شد که انوار ملامت خلق از بلاد و قرے در رنگ سحابهاے نورانی در تلے می رسند کار از حضیض بأوج می برند سالها به تربیت جمالے قطع مراحل می نمودند الحال بتربیت جلالے قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از وقت ظهور رفتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف باشد که جفاے محبوب از وفاے او بیشتر لذت بخش ست چه بلا شد در رنگ عوام سخن کرده اید و دور از محبت ذاتیه رفته بر خلاف گذشته جلال را بیش از جمال انکار ندو ایلام را زیاده از انعام

(۱) گوالیار (Gwalior) مدینة فی الهند الوسطی کانت عاصمة هند علی ایام اسلام شاه الذی توفی فیها (سنة ۹۶۱/۱۵۵۵م)

تصور نمایند زیرا کہ در جمال وانعام مراد محبوب مشوب بمراد خود است
ودر جلال وایلام خالص مراد محبوب ست وخلاف مراد خود اینجا وقت
وحال ورا از وقت وحال سابق ست شتّان ما بینهما انتهی وایضاً
ازین قلعه دران ایام این رقیمهٔ عظیمه را بحضرت سیدے مرشدی
میر محمد نعمان ارسال نموده بودند الحمد للہ وسلام علی عباد الذین
اصطفٰے مخفی نماند کہ تا زمانے کہ بعنایت اللہ سبحانہ کہ آن عنایت
بصورت جلال وغضب او تعالےٰ تجلی فرموده بود محبوس قفص
زندان نگشتم از تنگناے ایمان شهودے بالکلیہ نرستم وازبس کوچہائے
ظلال وخیال ومثال تمام نبرآمدم ودر شاه راه ایمان بغیب مطلق
العنان تخیر ننمودم واز حضور بغیب واز عین بہ علم واز شهود باستدلال
بروجہ کمال نہ پیوستم وہنر دیگران عیب وعیب دیگران را ہنر بذوق
کامل ووجدان بالغ نیافتم وشربتهاے خوشگوار نلے ننگے نلے ناموسے
ومربا ہاے مزه دار خواری ورسوائی را نچشیدم واز جمال طعن
وملامت خلق حظ نہ گرفتم واز حسن بلا وجفاے مردم محظوظ نشدم
وکالمیت بین یدی الغسال گشتہ بالکلیہ ترک اراده واختیار
نکردم ورشتهاے تعلق آفاق وانفس را بہ تمام وکمال نگسستم و
حقیقت تضرع والتجا وانابت واستغفار وذل وانکسار را بدست
نیاوردم وقسطاس رفیع المنزلہ استغناے حضرت حق سبحانہ را کہ
محفوف بسرادقات عظمت وکبریائے ست مشاہده ننمودم وخود را
بندهٔ خوار وزار وذلیل ونلے ہنر ونلے اقتدار وبا کمال احتیاج
وافتقار معلوم نہ ساختم وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء

الا ما رحم ربی اِنَّ رَبّی غفور رحیم اگر بمحض فضل و تواتر فیوض و ارادات الہی جل سلطانہ و توالی عطیات و انعامات نامتناہی او سبحانہ درین محنت گدہ شامل حال این شکستہ بال نمی شد نزدیک بود کہ معاملہ بیاس رسد و رشتۂ امید گسستہ گردد الحمد للہ الذی عافانی فی عین البلاء ورزقنی فی نفس الجفاء واحسن بی فی حالۃ العناء ووفقنی علی الشکر فی السراء والضراء وجعلنی من متابعی الانبیاء ومن مقتفی آثار الاولیاء ومن محبی العلماء والصلحاء صلوات اللہ سبحانہ وتسلیماتہ علی الانبیاء اولاً وعلی مصدقیہم ثانیاً

فصل ہفتم در بیان مدحت علو معارف ایشان و سر ظہور کثرت آن اسرار عالیشان بایراد چند معرفت مسموعۂ ناظر عارف وخوانندہ وشنوندۂ منصف وہر کہ از میکدۂ احوال علیای کمل عرفا جرعہ کشیدہ واز خوان سخنان والای محققین اولیا وعلما چاشنی دیدہ چون مکاتیب شریفہ ورسائل لطیفۂ حضرت ایشان را قدس اللہ سرہ الاقدس کہ ہر یک لجۂ اسرار شریعت وحقیقت ست بمطالعہ خواہد سپرد بحکم کلام مرتضوی کرم اللہ وجہہ قائلہ کہ المرء مخفی تحت لسانہ ناچار بعلو مرتبہ وسمو منزلت خداوند آن مقال راہی خواہد برد ع ز دُرّ او نہ دریاش پیدا است ۞ این حقیر راقم از عالمی عاملی کہ نہ از مریدان حضرت ایشان بود در حق مقولات عالیات ایشان شنود کہ میگفت کتب و رسائل قوم تصنیف است یا تألیف تألیف آنست کہ سخنان مردم بسباق و سیاق نیکو جمع آوری و تصنیف آنکہ علوم و نکات رو دادۂ خود را بنگاری خواہ آن نکات از مہارت علمی وعلو فطرت بظہور رسیدہ باشد خواہ بالہام ربانی وکشوف صادقہ جلوہ گر گردیدہ مدتہا بود کہ از میان اہل روزگار

تصنیف رفته و بهمین تالیف مانده بود الا بندرت که بعضی مولفان در توالیف خویش از زادهٔ علم یا ذوق خود حرفی می آرند اکنون الضاف این است که درین جز و زمان تصنیف متین زیبا رسائل و مکاتیب شیخ بزرگوار ست که هر چند بران عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت و ضرورت بیشترش مکشوفات و ملهمات خاصهٔ این بزرگ دین ست و همه عالی و نازنین و بر وفق شرع متین جزاه الله عن الطالبین خیر الجزا انتهی کلام

هذا العالم رحمه الله تعالی فی حق کلام شیخنا طاب ثراه دیگری از فضلا که بصحبت بسیار شرفا و علما رسیده بود و سالها سخنان این طائفهٔ عالیه دیده و شنیده چون قیل و قال ابنای روزگار را در کلمات بلند حضرت ایشان استماع نمود گفت حق این ست که فطرت و مزاج اهل این زمانه شایان ادراک دقایق و حقایق این بزرگوار نیست این عزیز بایستی در پیشین روزگار بودی تا پایهٔ کلام او را قدر دانستندی و متأخران سخنان او را در کتب باستشهاد ایراد نمودندی و نیز گفت مزاج اهل وقت با سخنان ایشان چون قصهٔ آن گروه کوته اندیش ست و حق آن دانای حکمت کیش پرسیده شد که آن قصه چگونه بوده گفت دانایی در مجلس پادشاهی گفت جانوری دیدم که اخگر برافروخته را می خورد اهل مجلس که هرگز آن را ندیده بودند و بعقل ایشان این واقعه گنجای نبود از هر طرف بآن دانا در پیچیدند و بر جهالت و بلاهت او اتفاق نمودند چون بیچاره دید که هر چند دران باب مبالغه می نماید سوء ظن آن بیخبران بر حماقت او می افزاید ناچار بکوهستانی که آن جانور یعنی قسمی از کبک که آتش خوار ست آنجا بود در شد و یکی را از آنها بدام آورد و پس از مدتی بمجلس این جماعه حاضر گشت و گفت اینک آن مرغ این ست همگی جمع شدند و اخگرهای برافروخته پیش آن

مرغ نهاد آن مرغ نیک بمنقار گرفته فرو می برد چون آنان این بدیدند گفتند
معلوم شد که عاقل تو بوده ما جاهل لیکن چون کلام تو بعقل ما ننماید حکم بر جهالت
تو نمودیم و نیز شنوید این معنی ست آنکه از امام عالی مقام حجّة الاسلام محمد غزالی
قدس الله سره العالی به سلطان سنجر رسانیدند که بسا سخنان او که دور
از میزان عقل و نقل ست سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
آن بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فقرهٔ چند از آن مکتوب ست امروز
سخنان می شنوم که اگر در خواب دیدمی گفتمی اضغاث احلام ست شک نیست
که در سخن این غریب بیچاره مشکل بسیار ست که فهم هر کس بآن نرسد و آن نیز از
اغلاق و غموض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار
ست بشرح هر چه گفته ام از مشکلات و معضلات با هر که فرمان شود از عهده
بیرون می آیم انتهی الکلام العالی للامام الغزالی راقم حروف در سطوری چند
که بر عنوان دفتر ثالث مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان برنگاشته آنجا
بتقریب ثنای کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضی ارباب عناد و انکار
بیتی چند رقم زده که این سه بیت از آن ست ؎ مهین فرزند فاروق ست جوهرش
چون آب ⁂ کنون نطق از زبان او کند ریب ⁂ ز هر یک نقطه اش چون نافهٔ مشک
شمیم وصل جانان میزند سر ⁂ ولی آن کز برودت در زکام ست ⁂ چه داند نافه از
گرد مشام ست ⁂ در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای متشرع با این
حقیر گفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسایل ست آنرا ندیده ام بنده
مکتوبی را که در آن حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسمع
آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی نیازی بجانب آسمان
کرده هر دو دست بدعا برداشت تا مدتی بصدق تمام میگفت اللهم سلم هذا الشیخ المعظم

وہمی گفت کہ درین زمانہ فاسد پر بدعت از استماع کلام و رسائل اکثر مشایخ
وقت برآئینۂ دل زنگ حزن و ملال نشستہ بود کلام شیخ بلند مقام توآنرا صیقلے
نمود الحمد للہ الذی اذہب عنا الحزن و لبسا صلحی و علمار نیک نہاد ہر قریے[1]
وبلاد چہ دور و چہ نزدیک کہ از مطالعۂ رسائل و مکاتیب ایشان از مخلصان
صادق العقیدۃ گردیدند و بعضے بدلالت آن کلمات بہ ملازمت شریف نیز
رسیدہ نظرات قبول یافتہ فاضلے معمر مردم دیدۂ مولانا حسن غوثی نام از مریدان
شیخ مشہور محمد غوث رحمہ اللہ کہ عمرش تا روزگار حضرت ایشان ما قدس اللہ سرہ
رسیدہ بود اما صحبت شریف ایشان را درنیافتہ اوصاف علیہ شنیدہ بودند تذکرہ
برنگاشتہ در احوال جمعی کہ ملکت وسیع ہندوستان را بنور ہدایت و ارشاد منور داشتہ
اند آنجا منقبت حضرت ایشان را چنین رقم نمودہ بالانشین مسند محبوبیت و صدر
آرای محفل وحدانیت خدیو مقام فردیت و صاحب مرتبۂ قطبیت است انتہی کلامہ
جزاہ اللہ عنا خیر الجزاء دفتر اول مکتوبات ایشان را بعض مخلصان بہ بلخ وماوراء النہر
بردہ بودہ اند با آنکہ معارف و اسرار آن دفتر قیاس بدفترین آخرین پایۂ فرود دارد
اگرچہ قیاس بکلام دیگران درین وقت و زمان رتبہ اش بس عالیست ؎ آسمان
نسبت بعرش آمد فرود ٭ ورنہ بس عالیست پیش خاک تود ٭ علمای آن دیار معادن
الاخیار از مطالعۂ آن کلام دُرربار زبان بہ ثنای و دعای قائل آن کشودہ اند
و راہ اخلاص و عقیدت فراوان پیمودہ و گفتہ اند کہ سبحان اللہ در کشور ہندوستان
این چنین بزرگی قدوۂ حق پرستان باز ہم خود افادہ نمودہ اند کہ آری عجیب
نباشد لمع بتاریکی درون آب حیات ست ٭ یکی از صلحای آن ایام ازقبۃ الاسلام
بلخ صانہا اللہ عزۃ اقبال ساکنیہا عن البلخ متوجہ ہندوستان شدہ بود اکابر آنجا
چہ از عرفا مانند ارشاد و سیادت پناہ سید میرکشاہ و دانای حکمت صوری

[1] نظرور رسیدہ

ومعنوی شیخ قدیم کبروے میر مومن بلخی رحمہما اللہ وچند از علما مثل مولانا ے ربانی حسن قبادیانی و اقضی القضات مولانائے قاضی تولک سلمہ اللہ مکتوب آن درویش امانات دعوات نیازمندانہ مریدانہ بحضرت ایشان مرسل داشتہ بودند در اجمہ آن درویش بشرف دسبوس آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر ذوالبرکات را باوفور محبت وعقیدت ایشان رسانید بتخصیص از کمال اخلاص مقتداے خود جناب میر مومن مذکور رحمہ اللہ بایشان بسیار مذکور مجلس اشرف گردانید تا بجای کہ گفت فرمودند اگر مارا کبرسن و مسافت بعیدہ مانع نبودے بملازمت شریف رسیدہ بقیۂ عمر در خدمت مے بودیم واز انوار احوال بلند بالاعلین زارت ولا اذن سمعت اقتباس می نمودیم چون این موانع درمیانست التماس آن ست کہ از مخلصان حضور دانستہ باضافات غائبانہ متوجہ احوال این محبان بظاہر مہجور بمعنی در خدمت حضور می بودہ باشند و آن درویش گفت مرا فرمودہ اند کہ از جانب ما مصافحہ نیز بایشان بکن وچنان کرد و وقت رخصت آن درویش باین حقیر گفت کہ اعزۂ آنجا معارف بلند ایشانرا شنودہ اشتیاق تمام دارند خصوصا خدمت میر مومن چہ شود کہ التماس نمائے کہ مکتوبی مشتمل بر معارف کثیرۂ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایۃ کرم ست چون بندہ آنوقت را مقتضے تحریر معارف از ایشان نمیدانست از معارف سابقہ مکتوبی چند بآن درویش نوشتہ داد بحضرت ایشان معروض داشت فرمودند خوب کردی کہ وقت مامقتضے آن نبود مع ذلک آن درویش بمبالغہ التماس نمود کہ دو کلمہ دعا و سلامی بید مبارک باکابر مذکورہ خصوصا بحضرت میر مذکور نویسند کہ اعزۂ آنجا بارمغانی آن از بس ممنون گردند و من ببرکت آن نیز محفوظ از آفات راہ مصون آن التماس بعز اجابت رسید حضرت ایشان قلم محرر

برداشته مکتوب بخدمت میر مومن رحمه الله که نگاشته‌اند و بدیگر اعزه مذکورین
دران رقیمه شیمه دعا نوشته‌اند و آن این ست الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر الله حقوق علما و مشایخ ماوراء النهر شکر الله
تعالی سعیهم بر ذمهٔ ما واپس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافهٔ اهل اسلام
هندوستان نه آن قدر ست که در ضمن تقریر و حیز تحریر آید درستی اعتقاد بر وفق
آرای صائبهٔ اهل سنت و جماعت کثرهم الله سبحانه فی الامصار از تحقیقات
این بزرگواران اکتساب نموده‌ایم و صحت عمل بموجب مذهب علماء حنفیه
رضی الله تعالی عنهم از تدقیقات ایشان حاصل کرده و نیز سلوک طریقه
علیهٔ صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم درین دیار از برکات آن بقعهٔ شریفه
مستفاد ست و تحقیق مقام جذبه و سلوک و فنا و بقا و سیر الی الله و سیر فی
الله که بمرتبه ولایت خاصه مربوط ست از فیوض اکابر آن عرصهٔ متبرکه مفاض
بالجمله ظاهر و باطن اصلاح از آنجا یافته است و اگر باطن ست فلاح از آنجا حاصل
نموده ست شکر فیض تو چمن چون کند اے ابر بهار که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ
تست حرسها الله سبحانه وا هالیها عن الآفات والبلیات بحرمة سید
السادات علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات مع ذلک یاراے که
بتقریبات ازان دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطاف حضرات ذوی
البرکات آنجایی علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و هدایت پناه افادت
و افاضت دستگاه سلمه الله تعالی لنسبت باین حقیر اظهار می نمایند که عالیجناب
نجابت آیات ایشان را تو حسن ظن کاین ست و بعض علوم و معارف
تراکه تسوید نموده مطالعه فرموده اند و پسندیده این قسم بشارت از بزرگان
باعث ازدیاد امید واری میگردد و بر تحریر بعض اذواق و مواجید دلیر میسازد

وچون درین ایام بتازگے شیخ ابوالمکارم آمده اظهار الطاف ایشان
نموده وانواع مهربانے بیان فرموده ناچار اعتماد بر کرم ایشان نموده
بچند کلمه مصدع گشت وخود را فرایاد ایشان داد وچون نقل بعض مسودا
این فقیر را اخوے خواجه محمد ہاشم کشمی که از دوستان مستمندست
مصحوب صوفے مشار الیه مرسل داشته است اکتفا بآن نمود وحرفی
از مقولهٔ علوم ومعارف این طائفهٔ علیه درین رقیمه مندرج نساخت واز
عنایت واشفاق حضرات امید آن دارد که در اوقات مرجوه از دعای
خیر وفاتحه سلامت خاتمه منسی نخواهند فرمود ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ
لنا من امرنا رشدا دعوات فقیرانه این حقیر را بحضرات عالی درجات
هر کدام جناب نقابت ونجابت پناه ملاذ اہل الله سید میرک شاه
وجناب افادت دستگاه علامة الورے مولانا حسن وجناب ناصر
الشریعت حافظ الملة قاضے تولک ادام الله تعالے برکاتهم تبلیغ
فرمایند فقیرزادها نیز عرض دعا نموده التماس فاتحه مے نمایند انتهی اگر
قصهٔ اخلاص بعضے فضلا وصلحاے بلاد قریبه وبعیده را در حق ایشان
ومضافات ایشان بیک بنگارد موجب تطویل گردد مخفی نماند که
اسرار عالیه که از مبداء فیاض بر باطن معدن المیامن حضرت ایشان
وارد میشد سه قسم بود قسمے آن بود که هرگز از دل بر زبان نمے آوردند
چه بمحرمان اسرار وچه بغیر ایشان از اخیار چنانکه در مکتوبے که بخدمت
خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رقم نموده اند در فقرهٔ چند تصریح
باین مدعا فرموده اند وآن فقرات اینست از انعامات حق
جل سلطانه چه نویسد وچه سان شکر آن نماید علوم ومعارفے

ے مکتوب دو صد وهشتاد وهفتم در جلد اول است

کہ افاضہ می شود بتوفیق خداوند جل شانہ اکثر آن در قید کتابت مے آید وبسمع اہل وناہل میرسد اما اسرار ودقایقے کہ آن متمیز ست شمہ ازان بظہور نمے تواند آورد بلکہ برمز واشارۃ نیز ازان مقولہ سخن نمے تواند کرد فرزندے اعزے کہ مجموعۂ معارف فقیر ست ونسخہ مقامات سلوک و نیز وجذبہ ازین اسرار دقیقہ با او در میان نمے آرد وبہ شیخ تمام در استتار آن میکوشد باآنکہ میداند کہ فرزندے از محرمان اسرار ست واز خطا وغلط محفوظ اما چہ کند کہ دقت معانی زبان را میگیرد ولطافت اسرار لبہا را می بندد یضیق صدرے ولاینطلق لسانے نقد وقت ست آن اسرار نہ ازان قبیل اند کہ در میان بیایند بلکہ در میان نمی آرند سے فریاد حافظ اینہمہ آخر بہرزہ نیست ؛ ہم قصۂ غریب وحدیث عجیب ہست ؛ این دولت کہ ما در استتار آن میکوشم مقتبس از مشکوۃ نبوت انبیاست علیہم الصلوات والتسلیمات وملائکہ ملاء اعلی علی نبینا وعلیہم الصلوات والتحیات شریک این دولت اند واز متابعان انبیا علیہم الصلوۃ والسلام ہر کرا باین دولت مشرف سازند ابو ہریرہ رضی اللہ تعالی عنہ گفت من از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست کہ در میان شما منتشر ساختم وعلم دیگر را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند وآن علم دیگر علم اسرار ست کہ فہم ہر کس بآن نرسد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم انتہی کلام المقدس قدس اللہ سرہ الاقدس بعضے ازین اسرار کہ برمز وایما ہم ازان در میان نمے آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی ومتشابہات آیات فرقانی بود چنانکہ در فصل پنجم ایمائے بر آن رفت قسم دوم آن بود کہ بمحرمان خاص وہمنشینان زاویۂ اختصاص در خلوات در میان می آوردند

وقت بیان آن ضبط میفرمودند که از آن چندتن که لایق استماع دیده
طلب نموده اند دیگرے داخل نشود و بسیار بود که از غایت اهتمام درین
باب بر ابواب حاجبے تعین می نمودند بل دروازهٔ خانه را که درو بیان
اسرار می نمودند بسامعان امر میکردند که از درون زنجیر کنید روزی یکے
از طلبهٔ علم که از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال برون آن درمانده بود
خادمی برای کار ضروری در را بکشود آن فاضل مقبل در آمد از در آمدن او خاطر
اقدس ازان اسرار مقدسه بشیوهٔ که مذکور شد برخاست لیکن چون بر خموشی
نیز نبودند آن معرفت را بآئینے تقریر فرمودند که از ادراک محرمان نیز ورا الورا
شد فردای آن روز محرمان را طلب نموده فرمودند هیچ راهی بآن معرفت
دوشینه برده اید یا نه معروض داشتند که معلوم ایشان ست فرمودند چون نامحرم
در آمد لاجرم خلوت بیان را از باین شیوه بر آمد باز آن اسرار را بشیوه که دست
ادراک سامعان بدامان آن تواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان برا
از خود ربودند این گرامی اسرار را همین بقلم زبان بمحرمان درمیان می آوردند
اما زبان قلم را محرم آن نمی ساختند تا بگوش هر محرم و نامحرم نرسد اگر مخدوم
زادهاے عالیمقدار یا دیگرے از خلفاے کبار التماس مے نمودند که چه باشد
که اسرار بتحریر رسد بحسب التماس آنان بعضے حواشئے آن را بشیوه که هر کس
ستقی برو رقم مے نمودند و بعض ازین معارف و اسرار ازان قبیل بودند
که غیر از حضرات مخدوم زادهاے عالیمقدار چه از محرم و چه از غیر محرم هیچکس درآنجا
محرم نبود و بغیر ایشانان دیگری را واقف و مطلع نمی ساختند قسم دیگر از معارف
مفاضه آن بود که بالتماس سائلان یا به نیت افادهٔ طالبان عموماً و شمولاً
بتقریر و تحریر میرسید این معارف ست که دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

رسائل معادن الفتوحات

و رسائل معادن الفتوحات متضمن آنست و هر معرفتے ازان شفا بخش دلهای رنجوران و مقرب دوران و مهجوران نقل آنها نقشی هر محفل آوازهٔ شان آویزهٔ گوش هر دل هر فقره ازان خاتم اسرار فقر را نگینه و هر فصلے ازان جواهر اسرار وصل را خزینه اقلام از مباشرت آن ارقام نیستان شکر صفحات از تضمن آن کلمات بوستان از هر کام مهاازشیرینی آن مقال بحلاوت ایمان همدوش دلها از صفاے آن اسرار با نوار لایزال هم آغوش جامع اسرار دین و انوار یقین مظهر رموز مخفیهٔ کتاب مبین مرآت جمال معانی احادیث سید المرسلین حلال مشکلات کلامیه و فقهیه حاوی دقائق معارف تشبیهیه و تنزیهیه ترجمان غوامض کلمات متقدمین کبرا دستور احوال و اقوال متاخرین علما و عرفا قدس الله سر قائلها این علو مقال که از زبان خامهٔ عنبرین بظهور میرسید چون همین اسرار و غیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند صورت دیگر میگرفت گویا آن که بزبان قلم بیان می نمودند قال بود و اینکه بقلم زبان می فرمودند حال و آن بیان معرفت بود و این القای نسبت و اعطاے نعمت یعنی در پردهٔ تقریر آن تصرفے مضمر میداشتند که سامعان را سکر و حضوری فرو میگرفت که تحریر نگنجد چون شنوندگان از مجلس بیرون می آمدند چنان بودے که مستی از میخانه بیرون آید مخدوم زادها و دیگر محرمان همیشه آرزومند آن مے بودند که آن کدام روز فرخنده فرجام باشد که آنحضرت بزبان مبارک معرفتے بسمع این مشتاقان رسانند ؎ از دل نرود لذت حرف لب او ٭ دُرّیست که از گوش برون نتوان کرد ٭ شیوهٔ آن نازنین آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود که تا بماخذ و منشأ این علوم متحقق نمی شدند چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی

جلوه گری نمی گشت بمجرد قوت علمی ازان سخن نمیکردند بسیار سوالات بود
که طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان میفرمودند که حقیقت آن
تحققاً و حالاً معلوم ما نگشته بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
این بنده بضرورتی روزی از معرفت خاتمه مکتوبی از دفتر ثانی که در اسرار
غامضه نگارش فرموده اند حل مشکلی را سوال نمود فرمودند که مدتهاست که
ازین معامله بجای دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکه علم
و معرفت نبود باین شیوه حرف کردن خوش نمی آید و آئین ما نیست لیکن چون
الحاح بنده را دران مشاهده نمودند روزی که بر عریش خود تکیه زده بودند دستار
مبارک را بر رو کشیده مدتی فرو رفتند آنگاه سر برآورده تبسم نموده باین حقیر
فرمودند که چون نگرانی ترا بحل آن معرفت بسیار دیده شد و بعذر از سر وا
نشدی لاجرم همین لحظه متوجه آن مقام که معرفت مسؤل تعلق بآن داشت وا
گشتم این بار چون نظر روشنایی وحدت دیگر یافته بود آن معامله با انبساط
و وسعت دیگر جلوه گر شد که اگر بتحریر آید بچندین درجه بیشتر و بهتر از پیشتر
صورت بندد و مجملاً آنچه بحل آن شبهه تعلق داشت و موجب تشفی سایل میشد
فرمودند و بتفصیل آن لب نگشودند روزی در بلدهٔ اجمیر شیخ نور الحق بن
شیخ عبد الحق دهلوی که از علماء کبار است آشنای مقال این طائفه علیه از حضرت
ایشان از سر گرفتاری حضرت یعقوب بحضرت یوسف علی نبینا و علیهما
الصلوات والسلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بخموشی رفته
فرمودند که انشاء الله عنقریب در کشف این سر بیان وافی در میان
آریم و بتفصیل بر نگاریم چون شیخ مشار الیه از مجلس برخاست باین حقیر
خطاب نموده فرمودند که بکرات یاران و محبان سر اینمعنی را از ما سوال

کرده بودند لیکن چون مکشوف نگردیده بود جز خاموشی جوابی نداشت
چنانکه شیوهٔ ماست از روی مهارت علم و عرفان بجل آن پرداختن
لائق نه اکنون که این جوان برسید و توجه بآن منصرف گشت دری از
کشف این سر بر روی بصیرت کشودند و بشیوهٔ خاص جلوه ازان راز
وانمودند بدان ماند که کشف این معنی بتفصیل بظهور رسد دوات و قلم و کاغذ
حاضر میداشته باشی فردای آن روز دوات و قلم طلبیده فرمودند
که امشب بعد از ادای تهجد آن اجمال را تفصیل تمام واد ند اینک بعنایت
الله سبحانه از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم به کاغذ می آید پس به تحریر
پرداختند و صحیفه را بوستان رنگین ساختند چنانکه بر نظارگیان آن
هویداست چون آن صحیفهٔ جواب را السائل سپردند یکی از مخلصان باین
حقیر گفت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته و نیز خاصه از خصائص علیهٔ
حضرت ایشان برمز و ایما دران مندرج شده شیخ سائل بصحبت امرا و خوانین
آمد شدی دارد مبادا که این مکتوب عظیم را بسمع آن گروه باطن سقیم رساند
در رنگ زمان سابق باز موجب قیل و قال آنجماعه گردد بنده این مقوله را
بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت که دوستان را افشای
آن در هراس انداخته کدام ست که مرا بخاطر نیست که اینچنین رازی را
درین مکتوب رقم نموده باشم بنده معروض داشت که قصهٔ بقیة النخل ست
تبسم نموده فرمودند که آن اینجا مذکور شده است و مراقب شدند بعد
ازان سر برآورده این بیت را از زبان مبارک راندند ؎ یارب
آن غنچهٔ خندان که سپردی بمنش ٭ می سپارم بتو از چشم
حسود چمنش ٭ بالجمله بآن ماجرا توجه نمودند و تکیه بر حفظ الٰهی فرمودند

تا آنکه آن مکتوب در آن مردم دور از کار دائر گردید از آنچه یاران ترسیده بودند
بظهور نرسید و این از جملهٔ خوارق آنحضرت ست و بسیار بودی که باعث
بر تحریر معارف دل پذیر حل کلام مشکل و مغلق اکابر دین بودے
خصوصًا کلامے که ظاهرش باصول دین چندان موافقتے نداشت
و بهانه طلبان و بے ادبان آن کلام را دستاویز تکاسل و تساهل
ساخته بودند آنرا تأویل مستقیم زیبا بر طبق شریعت غرّا می فرمودند و اگر تأویل
قوے آنرا نبودے یا بعد از توجه حضرت ایشان بحل کلام خلاف آن مقوله
که در آن خلاف بکمال مطابقت شرع بود مکشوف شدے ناچار تحریر
میفرمودند که این کلام او از غلبهٔ سکر سر زده یا در کشف آن بزرگ خطائی
رفته و آن چون خطائے اجتهادے مغفور ست اما دیگران را بر آن تمسک
جستن و بر خلاف فرمودهٔ مجتهدین و محققین رفتن ناشایسته و نازیبا
ست و اگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعا شدید
میدیدند ایشان نیز بخشونت رفته از راه جنون حمیت دین و کمال متابعت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم برد و منع آن توجه مے نمودند و
رقم مے فرمودند ازین جمله است آنچه بتقریب سیرے که ورای الانفس
و آفاق معلوم شریف گشته نوشته اند هم ازین جمله است آنکه
در بیان آن کلام سید الطائفه نوشته اند که فرموده چون حادث
بقدیم مقرون گردد از حادث اثرے نماند قدیم شود در اوقات دیگر
که از فرط جنون متابعت مشحون با فاقت آمدند از غایت محبت
که بقائلان آن کلام داشتند با فتقار تمام بیان معذرت مینمودند
و میفرمودند و فوق شرع را نیز سکرے ست قوے که اقتضاے آن

خلاف آنرا برنتابد از ہر کہ باشد نہ بینی چون حضرت کلیم اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام بامر حضرت حق سبحانہ مصاحبت خضر نمودند وخود نیز فرمودند کہ ستجدنی ان شاء اللہ صابرا لیکن بمجرد مشاہدۂ امرے کہ آن را بظاہر شرع موافق نیافتند عنان بمصابرت از دست دادہ بران بپیچیدند تا آنکہ خضر علیہ السلام گفت ہذا فراق بینی وبینک ونیز حضرت ایشان فرمودند کہ ہر چند سراپا غرق حقوق این بزرگوار انیم واز خوشہ چینان خرمن دولت ایشان اما چہ توان کرد کہ حقوق خداوندی جل شانہ وعز سلطانہ فوق حقوق دیگران ست خصوصاً کہ سخن بذات وصفات او سبحانہ متعلق باشد وبتقدیس وتنزیہ او مربوط بود والحق چون فلق صبح مکشوف ومشہود ہم شدہ باشد آنوقت اگر آنچہ موافق تقدیس او سبحانہ ملہم ومتیقن شدہ درمیان نیاید ملاحظۂ دیگران نماید خیانت وعدم دیانت باشد کہ سر القاوانکشاف آن معرفت ہمین ست واز این باب ہم درہمان مکتوب کہ سخن از وراے سیر انفسی وآفاقی کردہ اند بسیار رقم نمودہ اند اما اگر در مسئلۂ ومعاملۂ از مسائل ومعاملات این طائفۂ علیہ کہ آن را نزد علماے قشر بظاہر شرع موافقتے نبود حضرت ایشان را تاویلات قوے علماً وحالاً دران عطا فرمودہ بودند مہما امکن در اثبات آن معاملہ ومسئلۂ مختصۂ صوفیہ بدلائل عقلیہ ونقلیہ وذوقیہ مے کوشیدند ودر مدحت علو حال ومقال این خداوندان کمال واکمال تحریرات بلند وتقریرات ارجمند درمیان مے آوردند مثل مسئلۂ وحدت وجود کہ در دفاتر مکتوبات شریفہ بجہ تحقیقات والا وتدقیقات زیبا کہ بیان آن فرمودہ اند

و آن را بر طبق شریعت غرّا اثبات نموده ماناکه یکے از علماء ظاهر گفته باشند
که این مسئله باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند و نوشته
که در بکار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا بار دارد در آن
موطن که ایشان ازین مسئله عالیشان دم زده اند استیلاے حق
ست و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جلّ و علا خود را
و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک ست
که باطل از سایهٔ ایشان بگریزد کجا بگرد دامن ایشان آویزد اینجا همه
حق ست و براے حق ست علماء ظاهر بین از حقیقت ایشان چه دریابند
و غیر از مخالفت صورے چه فهمند و از کمالات ایشان چه فرا گیرند انتهی
و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشتهٔ محبت بآنجناب
قدس قوے دارند و محبت ما سوے را فداے مطلوب حقیقی ساخته اند
ناچار بحکم المرء مع من احب از راه این معیت حُبّی بمطلوب حقیقی میرسند
و از تنگناے تجلیات و ظهورات که منسوب بظلال ست وارسته باصل
الاصل مے پیوندند مقامے که آنجا علم علماے ظواهر میرسد این بزرگواران
بقلاب محبت منجذب گشته خود ها میرسند و اتصال بیچونی پیدا می کنند
این فرق از راه محبت و عدم محبت آمد هر که محب است و از غیر محبوب
گسسته است بمحبوب مے پیوندد و هر که این محبت ندارد بعلم کفایت
میکند و آنرا مغتنم میداند بل جایے که آن بزرگان خود ها میرسند علم
ایشان هم آنجا نرسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا دهلیز مطلوب ست دقیقه (۱
و آنکه واصل بمطلوب ست با مطلوب ست معیت هیچ دقیقه نمیگذارد
که نصیب واصل نشود انتهی و ایضاً بتقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

وفروع دین تابع مجتهدین اند نه آنکه درین امور برخلاف ایشان روند
کما ظن بعض الناقصین و نیز الهام این طائفه علیه مفید بسیار اسرار
خفیه ماذونات و مرضیات علیه است امانه مثبت حل و حرمت شرعیه
کما توهم بعض الجاهلین رقم فرموده اند که معتبر در اثبات احکام شرعیه
کتاب سنت ست و قیاس مجتهدان و اجماع است نیز مثبت احکام
ست بعد این چهار ادله هیچ دلیلے مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت
حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت نه نماید و
ارباب ولایت خاصه با عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابر اند کشوف و الهامات
ایشان را قربتی نمی بخشد و از ربقه تقلید نمی برآرد ذوالنون و بسطامی
و جنید و شبلی رحمهم الله با زید و عمرو دیگر و خالد که از عوام مومنان اند در تقلید
مجتهدان در احکام اجتهادیه متساوی اند آرے مزیت این بزرگواران ثابت
از راه دیگرست اصحاب کشوف و مشاهدات ایشانند و ارباب تجلیات
و ظهورات هم ایشانند که بواسطه استیلاے محبت محبوب حقیقی جل
سلطانه از ماسوے او تعالی گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت
آزاد گشته اند اگر حاصل دارند او را دارند و اگر واصل اند او را واصل اند در
عالم بیعالم اند و باخود بیخود اند و اگر میبینند برای او میبینند و بینایان ایشان
مطلوب را بواسطه غلبه محبت در مرآت هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند
و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی آدمی یابند از منتهیان ایشان
چه نشان دهد که بے نشان اند قدم اول شان نسیان ماسوے ست از قدم
ثانی ایشان چه وانماید که برون آفاق و انفس ست الهام ایشان را است
و کلام با ایشان ست اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ

مے نمایند در رنگ مجتہد کہ تابع رأے واجتہاد خودست ایشان نیز
در معارف و مواجید تابع الہام فراست خود اند حضرت خواجہ محمد پارسا
قدس سرہ نوشتہ اند کہ در افاضۂ علوم لدنی روحانیت حضرت خضر
متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوات والسلام ظاہر این
سخن نسبت با بتدا و توسط خواہد بود معاملۂ منتہی دیگرست کما یشہد بہ الکشف
الصریح و مؤید این تخصیص ست انچہ از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
قدس سرہ منقول ست کہ روزے بر سر منبر بیان علوم و معارف می نمودند
درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلی بیا
کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفہوم مے شود کہ حضرت خضر از
محمدیان نیست از علل سابقہ است چون چنین باشد محمدیان را
چگونہ واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم و معارف دیگر اند ماوراء احکام
شرعیہ کہ اہل اللہ بآن مخصوص اند چہ آن معارف ثمرات اوست
ونتائج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول ثمرات اوست
وتا زمانے کہ درخت برپاست ثمرات متوقع ست چون در اصل درخت
خلل رفت ثمرات معدوم گشت نے عقلی باشد کہ درخت ببرد و ثمرات
را توقع دارد ہر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد
ثمرہ اگرچہ مقصود ست اما فرع شجرہ است ملتزم شریعت و مداہن شریعت
را برین معنی قیاس باید کرد و آنکہ التزام دارد صاحب معرفت ست
ہر چند التزام بیش معرفت بیش و آنکہ مداہن از معرفت نے نصیب ست
بالفرض انچہ بزعم فاسد خود دارد اگرچہ ہیچ ندارد از قبیل
استدراج ست کہ جوگیہ و براہمہ را دران شرکت ست کل حقیقۃ

ردّته الشریعة فهو زندقه والحاد پس رواست که خواص اہل اللہ در معارف
ذات وصفات وافعال او تعالے بعضے از اسرار ودقائق فہم کنند
که ظاہر شریعت ازان ساکت ست ودر حرکات وسکنات اذن وعدم
اذن او تعالے دریابند ومرضے وغیر مرضے دانند بسا ست که در بعضے
اوقات اداے بعضے از عبادات نافله را غیر مرضے یابند وبترک آن
ماذون گردند گاہے نوم را به از یقظه فہمند احکام شرعیه باوقات موقتند
واحکام الہامیه ہمه وقت ثابت اند چون حرکات وسکنات این
بزرگواران مربوط به اذن ست ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نفل وہمان
فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الہام فرض پس دیگران گاہی اداے نوافل
مینمایند وگاہے مرتکب امور مباحه میگردند واین بزرگواران چون کار را
بامر واذن مولےٰ جل سلطانه مے کنند ہمه از فرائض اداے باید مستحب
ومباح دیگران فرض ایشان ست ازینجا علو شان این بزرگواران
باید دریافت علماے ظواہر در امور دین اخبار غیبیه را مخصوص باخبار
پیغمبران مے دانند علیہم الصلوات والتسلیمات و دیگران را در ان
اخبار شرکت نمید ہند این معنے منافی وراثت ست و نفی ست
مر بسیارے از علوم ومعارف صحیحه را که بدین متین تعلق دارند آرے
احکام شرعیه مربوطه بادلهٔ اربعه است که الہام را دران گنجائش نیست
اما امور دینیه ماوراے احکام شرعیه بسیار ہست که اصل خامس در انجا
الہام ست بلکه توان گفت که اصل ثالث الہام ست بعد کتاب وسنت
این اصل تا انقراض عالم برپا ست پس دیگران را با این بزرگواران

چه نسبت بود بسیارست که دیگران در بعضے اوقات عبادت کنند وآن عبادت غیر مرضے باشد واین بزرگواران در بعضے احوال ترک عبادت کنند وآن ترک مرضے بود پس نزد حق جل وعلا ترک ایشان به از فعل دیگران شد وعوام بخلاف این حاکم اند آن را عابد میدانند واین را بیکار می شمارند سوال چون دین به کتاب وسنت کامل گشت بعد از کمال بالهام چه احتیاج بود وچه نقصان مانده که بالهام کامل گردد جواب الہام مُظہر کمالات خفیۂ دین ست نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه اجتہاد مُظہر احکام ست الہام مُظہر دقائق واسرارست که فہم اکثر مردم ازان کوتاه است هر چند در اجتہاد والہام فرق واضح ست که آن مستند برأے ست واین مستند بخالق رأے جل سلطانه پس در الہام یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتہاد نیست الہام شبیه اعلام نبی ست که مأخذ سنت ست چنانچه بالا گذشت اگر الہام ظنے است وآن اعلام قطعے ربنا اٰتنا من لدنك رحمة وهيء لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدٰے انتہے کلامه فی حق اولیاء مطلوب از ایراد این فقرات رائقه واین مقدمات سابقه ولاحقه آنست که حضرت ایشان سراپا غرق محبت ومدحت اکابر اولیاء الله بودند رحمهم الله سبحانه واگر بندرت در بعضے کلمات ایشان سخن کرده اند بنا بر نیتے وحکمتے وکشفے ومشاهدتے بوده بالجمله اگر منصفے علو حال وکمال وکثرت معرفت وعلم وعمل ورعایت اتباع سنت آن حضرت را تأمل نماید دریابد که حضرت ایشان را میرسد که از روے اجتہادات کشفیه والہامات لدنّیه در بعضے کلمات مشائخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

نمایند وازان هیچ نفی قائل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این در میان
اهل مشائخ بظهور پیوسته وهیچ از روے انکار هم ننموده از مشاجره که شیخ
ربانی علاؤالدوله سمنانی در مسئله از مسائل بشیخ اکبر محی الدین العربی
رضی الله عنهما نموده انکار آن بزرگ لازم نیاید نه بینی که هم شیخ سمنانی
ویرا عارف سبحانی گفته ودر مصنفات خود بعلو مرتبه ستوده ایچنین ست
احوال مجتهدین میان همدیگر ونیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجهٔ اجتهاد اولی
متابعت رأے خود ست ومرضیٔ استادش نیز دران ست وتلامذه با وجود
کمال أدب در حقیقت مسئله باساتذه مباحثات ومناظرات نموده اند
وآن محمود بوده امام ابو یوسف دریک مسئله شش ماه با امام اعظم مناظره
نموده ودر بسیار مسائل وے وامثال او بر خلاف رأے استاد خود
فتوے داده اند کما لا یخفی کذلک مرتبهٔ اکمال وارشاد وعرفان نیز
این صورت دارد واما هر ناقص معرفت پست منزلت را این مرتبه نباشد
وبعضے فضلاے وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شرحی چنانکه
باید ندارد امروز در علم ظاهر وباطن یگانهٔ زمانه ایشانند چه بود که شرحے
بنگارند چون الحاح اعزه از حد شد بنده را بقرأت عوارف أمر نموده
بدین تقریب شروع نمودند شرحے عربی در غایت بلاغت
معنی وفصاحت لفظ جزوے تحریر یافته بود که فرمودند خود را ازین معنی
گذرانیدیم که مبادا در محلی از محال اذکار بتقریب علو سخن وتدقیقات آن
ناگاه شیوهٔ ظهور گیرد که کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ از دست رود
حال آنکه من کهترین مخلصان این بزرگوارم قدس سره شیخ حسن برنگی
که مرد فاضل ست واز ارباب حال واز مخلصان اجازت یافتهٔ حضرت ایشان

بر مسئلہ از مسائل صوفیۂ صافیہ رحمہم اللہ پیچیدہ بود حضرت ایشان
بعتاب ورنجش تمام بوے نوشتند کہ این پیچیدن تو غایت بیجا و ناسا
واقع شدہ چنانکہ در احوال مشار الیہ این قصہ بیاید انشاء اللہ سبحانہ واگر
بعضے تصوف خوانان مقید بہ بدعت وہوا یا بعضے از ارباب شوکت و غنیا یا
بعضے علماے طالب الدنیا در مجالس از اسرار این طائفہ بسوالے لب
میکشودند حضرت ایشان راہ خموشے بیہودہ میفرمودند تحقیق این امور
در کتب قوم مسطور ست از انجا باید طلبید و گاہ بدو کلمہ در غایت اجمال
از سر وا میکردند روزے یکے از خواتین بزرگ در مجلسے از ایشان سوال
کرد اینکہ صوفیۂ موحدہ عالم را نمودنے بود میگویند عجب سخنے ست کہ
باین مسئلہ دوزخ و عذاب وعقاب و جنت و لذات و ثواب او ہمہ نمود
نے بود خواہند شد کہ آنہا نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
واہل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند و ایضاً بسکوت
مطلق آن سائل از سر وا نمے شد و نیز از فحواے سوال او رغبت او را
بر رفع قیود شرعیہ دریافتہ بودند در جواب فرمودند این لذات دنیویہ کہ
فریفتۂ حظوظ آنانید و بشوق تمام آنرا جویان و از زوال آن سخت
ہراسان و ہمچنین این عذابہائے دنیوے کہ می بینند و از ان خود را بصد حیلہ
بکنار میکشند و بکمترین المے کہ خلیدن خارے باشد چہ مقدار آزار می یابند
ہمین لذات وحظوظ در بہشت و ہمان رنج و آزارے در دوزخ اشد و ابقی
خواہد بود چنین لذتے را کہ آنجا تمام تر ست و ابدے طلب نمایند و ہر چہ
موجب حصول آن گردد باتیان آن سعے فرمایند و از چنین عذابے و
آزارے کہ آنجا سخت تر ست و سرمدے بپرہیزند و از ہر چہ باعث حصول

بآن بود بگریزند خواه بحقیقت آن بود یا نمودنے بود وگذنگک مردمان ام
دور ونزدیک بزبان قلم سوالات درمیان آورده التماس جواب آن
مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب
نمی پرداختند وگاه بودے که مأمور بجواب او نمی شدند واگر لائق می یافتند
جواب آن می نگاشتند یا اشارتے میرسید ناچار بتفصیل یا اجمال کلمۂ چند
بخامۂ مشکین شمامه میدادند موجب ظهور این مکاتیب کثیره باوجود کثرت
خاموشی واستغراق آن حضرت این بوده وابتداے توجه شریف ایشان
بتحریر اسرار عالیشان امر واشارۂ حضرت پیر بزرگوار ایشان بوده وبعضا
امرار رواح طیبۂ عارفین بل در بعضے معارف تحسین از سید المرسلین
صلوات الله علیه وآله واصحابه واحبابه اجمعین مشاهده فرمودند چنانکه در
عریضه که بحضرت پیر بزرگوار خود نوشته اند تصریح باین معنے نموده اند
آنجاکه رقم فرموده اند ہو در کشف هریک از مقدمۂ مذکوره بمقتضاے
وقت مسوده کرده شد بعضے متممات ومکملات آن علوم مسطوره نیز
مخطور شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرضه داشت راهی شد
انشاء الله تبارک وتعالے متعاقب بخدمت خواهد فرستاد الحال رسالۂ دیگر
به بیاض رسیده بود فرستادۂ آن رساله بالتماس بعضی یاران میسر شدے
که التماس نمودند که نصائح به نویس که در طریق نافع بود وبمقتضای آن عمل
کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکت ست بعد از تحریر آن چنان معلوم شد
که حضرت رسالت خاتمت علیه السلام والصلوة والتحیة با جمع کثیر از مشائخ امت
خود حاضر اند وهمین رساله را در دست مبارک خود دارند واز کمال کرم خود
آنرا بوسه میکنند ومشائخ مینمایند که این نوع معتقدات می باید حاصل کرد

وجماعه که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی وممتاز ندو عزیز الوجود در برکی
آن حضرت علیه الصلوٰة والسّلام ایستاده اند والقصّه لطولها و در همان مجلس
باشاعت این واقعه را أمر فرمودند ع باکریمان کارها دشوار نیست؛ انتهی
کلامه العالی بمقتضای آنکه ایشان را ابوراثت جدّ معظم خود فاروق
اعظم رضی الله عنه از محدثیت بفتح دال نصیبهٔ فراوان داده بودند چنانکه
سابقًا اشارت بآن رفته لاجرم این همه اسرار و معارف از دست سبحانه
که بزبان این بندہ برگزیدۂ خود اظهار نموده ع زبانی زما بود وگوینده تو
شاهد این معنی ست قصه که راقم این حروف آنرا در دیباچه دفتر ثالث
مکتوبات آن حضرت بتفصیل نیز رقم نموده و مجملش انیست که بعد از اتمام
دفتر اول مکتوبات وپیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان را از غایت
انکسار دید قصور احوال و اقوال که این دید لازم این طائفه است بر خاطر
خاطر گذشته که آیا اینهمه معارف که به تحریر آورده ایم مقبول و مرضی او
سبحانه باشد یا نه مقارن این اندیشه ندا در رسیده که این علوم که در تحریر
و تقریر تو آمده همه مقبول و مرضی ماست باز درین اثنا ملهم گشتند که انهمه
که نوشته بلکه هرچه در گفتگوی تو آمده است همه مقبول و مرضی ماست
بل این همه را ما گفته ایم و بیان ماست و دران وقت آن علوم و معارف را
یکیک در نظر ایشان داشته اند و همه را دران حکم داخل یافته اند آنگاه
به تحریر مکاتیب جلد دوم پرداخته شتافته اند و ایضًا حضرت در خاتمه مکتوب
دو صد و سی و چهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصهٔ عالیه رقم نموده اند
که این معارف که مسوده یافته است امید ست که از الهامات رحمانی
باشند که اصلا شائبهٔ وساوس شیطانی را درانجا مجال نبود دلیل برین معنی آنکه

چون در صدد تحریر این علوم شد و ملتجی بجناب قدس خداوندی جلّ سلطانه
گشت دید که ملائکهٔ کرام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام از نواحی آن مقام
دفع شیطان میکردند و نمیگذاشتند که در حوالی آن مکان بگردد و چون
اظهار نعم جلیله از اعاظم محامد ست باظهار نعم عظمی جرأت نموده آمد رجا
که از مظنهٔ عجب مبرا باشد چگونه عجب را گنجایش باشد که بعنایت الله سبحانه
نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصب عین ست و کمالات منسوب باو
وایضاً مؤید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافته یکی فرمودن
سید الانام علیه الصلوة والسلام ایشان را مجتهد علم کلام دوم فرمودن
مرتضی کرم الله وجهه ایشان را که آمده ام که ترا علم سماوات بیاموزم و باعث
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصه ایست عجیب که بنده آنرا
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که او از زبان
مبارک آنحضرت استماع نموده که روزی فرموده اند بر ما چنان ظاهر
گردانیده اند که مرقومات ما بنظر اقدس انور حضرت مهدی آخر الزمان علیه الرحمة
والتحیة والرضوان خواهد درآمد مقبول حضرت او خواهد شد. این تکثیر تحریر
ازانست که بر نوحهٔ شب و روز ازان مے پیچیم تا بو که یکے ناله بگوش
تو رسد و اگر آن قصه را داخل آن خصایص حضرت ایشان که در فصل پنجم
ذکر یافت نیز مے نمودم گنجایشے داشت و دیگر باعث برین تحریر تحدیث نعمت بلکه
و تشویق اهل طلب و ارادت و تخفیف بار غلبات حال و نسبت ست چنانچه
در مکتوبات باین بواعث مذکورات تصریح نموده اند آنجا که فرموده اند مقصود
ازین گفتگو اظهار نعمت حق ست سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت
نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عزّ و جلّ برآنکس حرام ست که خود را

از کافر فرنگ بهتر داند فکیف از اکابر دین ست ولے چون شه مرا بر داشت
از خاک وسنه دگر بگذرانم سر ز افلاک اگر بر رویدا ز تن صد زبانم چو سوسن
شکر لطفش گے توانم و نیز رقم فرموده اند که طائفه از ارباب توحید آنانند
که استهلاک واضمحلال در شهود خود بر وجه اتم پیدا کرده اند و همت ایشان
آنست که در مشهود خود مضمحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود
ایشان ظاهر نشود رجوع آثار ابر خود کفر میدانند بعضے از ایشان
میفرمایند که اشتهی عدماً لا اعود ابداً عدمی میخواهم که هرگز او را وجودی نبود
ایشان اند مقتول محبت و حدیث قدسی من قتلته فانا دیته در شان ایشان
متحقق ست همیشه در زیر بار وجود اند و لمحه آسایش ندارند چه آسایش در
غفلت ست بر تقدیر دوام استهلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام
هروی میفرماید کسی را که مرا یک ساعت از حق سبحانه غافل سازد امید است
که گناهان او را ابخشند و وجود بشریت را غفلت در کار ست حق سبحانه از
کمال کرم خویش هر یکے از ایشان را باندازهٔ استعداد او با مورے
که مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان را بآن امور مشغول ساخته است
تا آن بار وجود نے الجمله از ایشان تخفیف یابد جمعے را بسماع و رقص الفت
داده اند و طائفه را تصنیف کتب و تحریر علوم معارف شعار ساخته
و گروہے را به بعضے امور مباحه مشغول داشته عبد الرحیم اصطخری
همراه سگبانان بصحرا میرفت شخصے از عزیزے سرّ آن پرسید فرمود
تا نفسے از بار وجود خلاص شود انتهے کلامه العزیز بر خوانندگان معارف
حضرت ایشان مستور نیست که علوم ایشان را از علو فوت و غموض
و دقت پایه دیگر ست و از نازکے سرمایهٔ دیگر روزے این حقیر از

از زبان شریف شنود که فرمودند تا کسی را در علوم ظاهرے از منقول و معقول مہارت تمام نبود و از غوامض کلام این طائفہ علیہ خصوصًا دقائق حقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس سرہ اطلاع فراوان نباشد قدر علو معارف ما و نازکیہاے آنرا در نیابد ؎ در نیابد حال پختہ ہیچ خام ٭ پس سخن کوتاہ باید والسلام ٭ از مرقومات متبرکات حضرت ایشان یکے فقرات عالیات مبدء و معاد ست و فقرات شریفہ معارف لدنیہ و رسالہ جذب و سلوک و رسالہ مکاشفات غیبیہ و رسالہ شرح رباعیات حضرت خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ و رسالہ تہلیلیہ و رسالہ رد شیعہ و تعلیقات عوارف و غیر ازین رسائل دفاتر ثلثہ مکتوبات قدسی آیات ست اما دفتر اول متضمن بیست عرائض و دو صد و نود و سہ مکتوب ست کہ مجموع سے صد و سیزدہ گردد از خوارق حضرت ایشان کہ فقیر مطالعہ نمودہ یکے اینست کہ چون بنام ہر یک از مخلصان مکتوبے مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزوے این دولت بر دل گذشت و نیز مخطور دل مکسور میشد کہ اگر بنا گاہ بعنایت اللہ رقیمہ شیمہ نامزد این احقر گردد آن رقیمہ خاتمہ مکتوبات آن دفتر باشد کہ من فرود ہمہ مخلصان این درگاہم چہ دولتے باشد اتفاقًا چون بتقریبے خواستند کہ نوازش نامہ باین غلام مہجور متردد بے برہان پور مرسل دارند چون برنگاشتہ اند فرمودہ اند کہ باین مکتوب کہ بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را کہ برطبق عدد رسل و اصحاب جیش بدر گشتہ ختم نمایند فحصل مرادی بکرامت چون بندہ تاریخ اختتام این مجلد را در المعرفة یافتہ بود فرمودند کہ نامش نیز ہمین باشد اما جلد ثانی مشتمل ست بر نود و نہ مکتوب

موافق اسمای حسنی جلد سوم محتوی ست بر صد و چهارده مکتوب بر طبق سور
قرآنی بعد از تمامی جلد ثالث و مهجوری بنده از آستان بعضی مکاتیب
دیگر که شروع دفتر چهارم بود بظهور آمده بود و هنوز بچهارده مکتوب نرسیده
که آن ماه چهارده آسمان قطبیت رو در نقاب مغرب تراب کشیده
قدس الله سره الانور و نور مضجعه المعطر بحرمة سید البشر و الصلوة والسلام علیه
و علی آله و اصحابه و احبائه الی یوم المحشر ناچار آن مکتوبات را داخل جلد ثالث
نموده شد اکنون وقت آن رسید که بیان این مطلب مزبور را بدین
فقرهٔ متبرکه از حضرت ایشان ست ختم نمائیم آنگاه زبان خامه را به بیان
چند معرفت مسموعه که داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست و تازه
و جدید ست بکشائیم بعنایت الله سبحانه و کرمه فقرهٔ اولی در مکتوبی
بیکی از هم پیرهای مترددالاخلاص طالب خوارق نوشته اند علوم
و معارف الهامیه از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لهذا معجزهٔ قرآنی
از سائر معجزات اقوی و ابقی آمد چشم بکشایند که این همه علوم و معارف
که در رنگ ابر نیسان می ریزد از کجاست علومی با این همه کثرت تمامها
موافق علوم شرعیه و سرموی مخالفت سنت را در آن گنجایی
نه این خصوصیت علامهٔ صحت علوم ست حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره
الاقدس نوشته بودند که علوم شما همه صحیح ست الا چه فائده که سخن حضرت
خواجه بشما حجة نیست هرچند خود را پیر پرست نامیده اید فقرهٔ ثانیه در آخر
معارف عالیهٔ مکتوب بیان طریق بر نگاشته اند که این ست بیان طریقی
که حضرت حق سبحانه و تعالی این حقیر را با این طریق ممتاز ساخته است
از بدایت تا نهایت و بنیادش نسبت نقشبندیه است که متضمن اندراج

نہایت در بدایت ست برین بنیاد عمارتہا ساختہ اند وکوشکہا بنا فرمودہ اگر این بنیاد نے بود معاملہ اینجا نے افزود تخم او از بخارا وسمرقند آوردہ در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک یثرب وبطحا ست کشتند وبآب فضل سالہا آنرا سیراب داشتند وبہ تربیت احسان مربّے ساختند چون آن کشت وکار بکمال رسید این علوم ومعارف ثمرات بخشید الحمد للّٰہ الذی ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللّٰہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق

فقرہ ثالثہ در علوم ومعارف کہ ترجمان احوال ومواجید اند اگر تنافی وتناقضے وتدافعے مفہوم گردد حمل بر اختلاف اوقات وتنوع اوضاع باید نمود چہ در ہر وقتے احوال ومواجید علیحدہ است ودر ہر مقامے علوم ومعارفے جدا پس فی الحقیقت تناقض وتدافع نباشد مثل این مثل احکام شرعیہ است کہ بعد از نسخ وتبدیل احکام متناقضہ مے نمایند وچون اختلاف اوقات واوضاع را ملاحظہ نمودہ مے شود آن تناقض وتدافع مرتفع میگردد وللّٰہ سبحانہ حکم ومصالح فی ذلک فلا تکن من الممترین انتہی کلامہ العزیز اما معارفے کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع نمودہ اگرچہ برائے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتابے باید پرداخت لیکن عشر را از ان اینجا در ضمن ہفت برکت مے نگارم وانتظار فرصت تحریر بقیہ آن در اوراق دیگر مے برم تا کے میسر آید برکت ا فرخندہ شبی مکرر این دو بیت مولوی معنوی را قدس اللّٰہ سرہ کہ عشق معشوقان نہان ست وستیر عشق عاشق با دو صد طبل ونفیر لیک عشق عاشقان تن زہ کند عشق معشوقان خوش وفربہ کند بر زبان آوردہ اند فرمودند عشق معشوقان را از علو مرتبہ ہیچ مناسبتے بہ عشق عاشقان نیست

زیراکہ متعلق عشق معشوق ہمان ذات عاشق ست نے آنکہ صفتی از صفات عاشق ملحوظ بود وعشق عاشق ملحوظ صفات معشوق ست مگر آنکہ عاشق بمرور تصرف استیلاے عشق از صفات معشوق بذات معشوق بردتا محبتش آن وقت ذاتی گردد ومحبت معشوق بعاشقی نسبت پدید آرد چنانکہ دراواخر از مجنون عامرے نقل کنند والا در ابتدا وتوسط عشق عاشق منظور صفات معشوق ست از صباحت خد ورشاقت قد وملاحت تبسم ولطافت تکلم وناز گوشۂ چشم وچین ابرو وشکنج زلف وگیسو وامثالہا اما در عشقے کہ معشوق را بعاشق ست ہیچ یکے ازینہا ملحوظ نیست آنگاہ فرمودند عشق صفات را نے آرامے وتلوین ناگزیرست ازانست کہ عشق عاشق با دو صد طبل ونفیر ست وعشق ذات موجب آرام وتمکین است نزارے عاشق وفربہے معشوق آثار آن واین ست وآنکہ عشق معشوقان نہان وستیر ست نیز بجہت ذاتیہ شیر ست لان الذات اخفی من الصفات وادق منہا این حقیر بعرض رسانید کہ آیا در عشقے کہ معشوق را بعاشق ست ملحوظ معشوق آن نخواہد بود کہ این عاشق ازین محبوب من ست کہ گرفتار من ست فرمودند این ملاحظات نیز مفقود مینماید ومحبت معشوق نے کیف ظاہر میشود انتہی ما سمعت من لسانہ الشریف واین تعبیرے بود ازان حضرت برمزے کہ تعلق بکریمۂ یحبہم ویحبونہ ؛ داشت فہم من فہم ؎ روزے یکے از درویشان منظور حضرت ایشان بعرض رسانید کہ در کتابے دیدہ ام کہ غوث ربانی شیخ ابوالحسن خرقانے فرمودہ قدس سرہ در ہر چیز رحمت ست الا در محبت کہ بکشند وازکشتہ دیت خواہند معنئ این کلام چہ باشد حضرت ایشان

بر عریش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنودند باضطراب از عریش
فرود آمده و ساعتی مراقب نشستند بعد از ان روی بحاضران کرده
ازین میان این بیچاره دل آواره را مخاطب ساخته فرمودند این کلام
از زوال عین و اثر عارف نشان میدهد صاحب آن حال که لب
بدین مقال کشوده با آنکه در حق او همگی از معشوق رحمت اند رحمت ظهور
بینما ید اما این بیچاره عاشق از فرط تعطشی که بیقا و تحقق معشوق دارد
آنرا رحمت نمیداند زیرا که آندم که آن کشتهٔ محبت از معشوق دور بود
شنیدن نام بل خبر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما وی
رحمت رویت معشوق را میدانست مجرد آن نوید پیش او عدم رحمت
بود رحمت قربت را میدانست چون برحمت محبوب از دوری
نزدیکی آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاهدت معشوق را
میدانست چون برحمت محبوب بمشاهده رسیده بعطش او آنرا نیز عدم
رحمت دانسته رحمت هم آغوشی محبوب را میدانست چون برحمت محبوب
هم آغوش محبوب شد از بس استسقا را آن تشنه آنرا عدم رحمت دانسته رحمت
عین معشوق شدن را میدانست چون برحمت معشوق آن نیز شود
چندان مرتبهٔ دیگر درین تحقق و عینیت مندرج ست که تعطش او رحمت
آنرا داند و آنچه درست از غلبهٔ شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفته از
کشته دیت خواهند او بدانستگی خود خود را کشتهٔ محض یافته و مواخذه
که بر وا از فنای بقایای آثار سیر و دیت فهمیده متحیرانه می گوید آنچه
میگوید اما نمیداند که در هر مرتبه قتل او با تمام نرسیده بود رمقی باقی بود
و بعد از قتل دوم که ازالهٔ آن رمق بود در معنی دقیق تر در نظر قاتل منمود

که بدفع آن میکوشید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست
مقتول خود را همگی با و سپارد تا سر موے از و با دست قاتل مواخذه
دیت در میان دارد و چه گویم که بر و چه مے رود و چه مے بیند و چه میدهد
ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ٭ و توجیه این کلام وجیه نیز برین وجه
فرمودند که بکشند و از کشته دیت خواهند یعنی بفنائے که زوال عین
و اثر لازمهٔ آنست مقتول سازند و باآن از و تکالیف عبودیت خواهند
و وظائف شرعیه طلب دارند ٭ روزے در سفرے که هوا در
غایت رطوبت و لطافت بود و صحرا در نهایت نضارت و خضرت
و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت
بمخدوم زادهٔ عالے مشرب جامع الاسرار و العلوم شیخ محمد المعصوم سلمه الله
و باین مسکین مغموم توجه نموده فرمودند که عارف سبحانی شیخ ابو المکارم
علاء الدوله سمنانی قدس سره میفرماید رباعیه این وهم بود که ز تو دوی
برخیزد ٭ امکان و حدث بره روی برخیزد ٭ گر لطف خدا در رسد از راه کرم
شاید که دمے از تو توئی برخیزد ٭ این رباعیهٔ شیخ اشاره بزوال عین میماید
اگرچه قائل آن قدس سره آن زوال را جز لمحه نمی داند زیرا که ازالهٔ عین
جز به تجلئ ذاتی میسر نمیگردد و چون تجلئ ذاتی نزد قائل نیست مگر
برقے لاجرم اثر او که رفع توئیست و آن ایماست بازالهٔ عین
دمے و لحظے باشد و آنکه گفتم زوال عین جز به تجلئ ذاتی صورت
نمیگیرد اگرچه بیان آن تفصیلے دارد اما مجملش آنست که چون
اسمے و صفتے ملحوظ بود لاجرم عین ماهیت عارف در میان
حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و آنگاه فرمودند صاحب فصوص

قدس سرہ بزوال عین مطلقاً قائل نیست و تجلّی ذاتی را جز بصورت متجلی
له اثبات نمی‌نماید آنجا که در فصّ ششم میفرماید التجلّی من الذات
لا یکون الا بصورت المتجلی له فالمتجلی له لا یرے الا صورته فی مرآة الحق
و نیز می‌فرماید عین که معلوم ست از معلومات الهی اگر زائل گردد انقلاب
علم او سبحانه بجهل لازم آید و هذا محال و اعتقاده ضلال و بزوال اثر
نیز این بزرگوار قائل نیست میگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونه رود
و در کلام بعض صوفیه چنان مفهوم می‌شود که عین زائل شود اما اثر
ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیرد چنانکه
کلام شیخ بلند سیر ابو سعید ابو الخیر قدس الله سره العزیز مصرح این
مطلب است اما آنکه بزوال عین رفته و زوال اثر را منع نموده
مشتبه ست این مقوله از وے بر آنکه زوال عین از و بکلیت متحقق
نشده که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر رود عرض
چگونه ثبات یابد چون سر رود درد سر چون ماند بعد از ان آن
رباعیه شیخ مهنه قدس الله سره را که در جواب سائل از محو اثر
نوشته فرستاده خواندند و مصراع چهارم او را تکرار نموده فرمودند
ما بزوال عین و اثر شیخ مهنه موافقیم اما چون من همه معشوق شدم
عاشق کیست نگوییم بل چون شیخ سمنانے گوییم توئی بر خیزد
اما دوئی بر نخیزد و لیکن شیخ سمنانے آنرا دوئی گوید و ما مستم
شناسیم که نزد ما تجلّی ذاتے دائمے بود نه برقے و نیز فرمودند زوال
عین و اثر را لازم نبود بر خاستن دوئی بل نشاید زیرا که هستی
از ظل را بود و از اصل و دیعت بود که از خود می دید چون با صل و دید توئی

برخیزد چه توئی او همان ماهیت مودعه بود اما دوئی هر جا باشد که ظل
اصل نشود فهم من فهم و بسا تحقیق و فیق در میان نهادند که حافظه بل
ادراک بنده بان کوتاهی نمود و بدین تقریبات فرمودند که شیخ
علاؤ الدوله ازان قول صاحب فتوحات که حق را وجود مطلق گفته
آن همه غوغا ازان دارد که قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میداند
و غیر خاص و عام قسمے ثالثے نمیگوید والحق بحسب عرف و قانون منطقی
و کلامے این چنین ست اما شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلقی از قید
اطلاق نیز و را گفته و این قسم ثالثے ست که مصطلح شیخ ست بدین تقریر
ہیچ نزاعے نیست مگر لفظے ~~سے~~ روزے بتقریب آن کلام صاحب فصوص
قدس سره که فرموده ان شئت قلت انه اے العالم حق و ان شئت
قلت انه خلق و ان شئت قلت انه حق من وجه و خلق من وجه و ان
شئت قلت بالحیرة بعدم التمیز بینهما فرمودند تمیز نمودن میان موہوم و
موجود دیگر ست و متمیز گشتن آن دیگر و نیز فرمودند که ہمچنین میان نفی
و انتفا فرقی ست بس شگرف که نفی در بدایت و توسط باشد و انتفا در
نہایت و ہم بدین تقریب فرمودند در طریقہ حضرات خواجگان ما قدس اللہ
اسرارہم ہم تعلیم و تعلم اسم ذات آمده و ہم نفی و اثبات انچه مارا معلوم شده
آنست که اسم ذات را بجذبه مناسبت بیشتر ست و نفی و اثبات را بسلوک
و چون درین طریقہ در بدایت تقدم جذبه مناسب حال مبتدی ست
مبتدی این طریقہ را اول تکرار اسم ذات ست و چون بسلوک قدم نهد
لائق حال او نفی و اثبات ست ~~سے~~ روزے یکے از اصحاب صاحبدل
ایشان در خلوتی که بنده نیز حاضر بود معروض داشت که معامله خود را عجیب یافتم

در محفلها و هنگامها ظهور نسبت و حضور را بیشتر می بینیم و در خلوات و تنهائی
کمتر آیا سر این معنی چیست فرمودند که یکی از اصحاب حضرت خواجه احرار
قدس سره از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان
با محبوبست چون محبوب را بخلوت خوانند در حیا رود و حضرت ایشان
بعد از ادای کلام حضرت خواجه رضی الله عنهما این حقیر را بخطاب سرفراز
کرده فرمودند این جوابی هست از حضرت خواجه بحسن ادا و لطافت طبیعت
آسا اما حل این دقیقه در میان نیامد بنده معروض داشت که حل آن چیست
فرمودند ظاهر را با باطن الفت و نسبتی ست چون نسبت و الفت آشنایان
و همنشینان باهم و هر یک از باطن و ظاهر سالک را بکاری که لائق ست او
داشته اند باطن سرگرم معاملات خود ست از توجه و مراقبه و حضور و ظاهر نیز
مشغول معاملات خود از امور حسیه سالک را در محافل کثرت بنابر اختلاط و الفت
این و آن ظاهر از غایت اشتغال بامور متوجه الیها از الفت و مصاحبت
این رفیق و آشنائی خود که باطن ست زائل گردد باطن او ناچار بی حرج
و مزاحمت اختلاط او سرگرم کار خود باشد و این غلبه حضور و حلاوت او از آن
ست و چون سالک بخلوت رود و ظاهرش از مشاغل پرداخته متوجه باطن
گردد و باطن بحکم الفت روی باختلاط مصاحب خویش آرد و در کلیه توجه
آنسوی بی سوی او تخللی رود و ناچار حضور و آرامش تقلیل پذیرد بنده بعرض
رسانید که بسا باشد که سالک این طریقه را در خلوت قیاس با انجمن آرام و حضور
نیز روی نماید وجه آن چه بود فرمودند باطن این سالک را قوتی میسر گشته که بر ظاهر
او غالب آمده او را نیز بکار خود آورده بل برنگ خود بر آورده و از این اتفاق نسبت آرام
تزاید پذیرفته باشد وقتی رخصت بنده را در خلوتی طلبیده از آنچه دیده بود و دانسته بود نیز پرسیدند

معروض داشت نفقیری که در میان بود فرمودند بدانکه چنانکه ذات او سبحانه
در ادراک و مراقبات ما نیاید صفات او تعالی نیز چنین میباید که هرچه از صفات
واجبی تعالی بدریافت سالک در آید ظلال آن صفات بوده آنچه مختار ماست
آنست که بحکم اذکرونی او تعالی خود را یاد و ذکر او سبحانه مستغرق دارے
تا او سبحانه بحکم اذکرکم ترا بکرم چگونه یاد کند که وعده یاد فرموده و نه تخیل و
تکلف توان و سبحانه بر توجه ظاهر شود و ذکر بغرض حصول احوال و مکاشفات
نکوئی و مطلب در متخیله جا ندهی و نه غرضانه بل بجان سنت و داشته بذکر
و عبودیت پردازی اگر قبول کنند هرچه او سبحانه بآن نوازد و آن مطابق
معتقدات اهل حق رحمهم الله بود بران اعتماد نمائی و شکر بجا آورده طلب
مزید گوئی و الا اعتباری نهی بعد ازان فرمودند سبحان الله و بحمده ما را باوجود
حصول کمالات ذاتیه از بس مراعات نیز او سبحانه در مراقبات صفات و تصور
آنها خوف و حیرت می آید و بعضی مشائخ وقت را می شنویم که بمبتدیان مراقبت
ذات سبحانه میفرمایند و آنرا بنور بی رنگ بی چیز که محیط همه عالم است تعبیر
مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نور را منبسط
و عریض در تخیل می آرند حق سبحانه ازین متخیل ایشان منزه است بسیطی
حقیقی که آنجا انبساط را و عرض و طول و مانند آن را و این تخیلات را راه نیست
ب روزی در محفل شریف سکریات و شطحیات بعضی عرفا رحمهم الله مذکور شد
که خامان و ناتمامان آنرا دست آویز ساخته اند و تساهلات در دین پیش گرفته اند
حضرت ایشان فرمودند اگرچه از صوفیه صافیه فوائد بسیار بدین محمدی و ملت
احمدی صلی الله علیه وسلم رسیده که بسیار فاجران این امت به یمن انظار این طائفه
و صحبت ایشان از صالحان گردیده اند و از انوار اکثر ایشان بسا ظلمات بدع مندفع شده و بسیار

اسرار خفیه کتاب و سنت بکشف ایشان بعرصهٔ بیان آمد لیکن بسیار ضررها هم ازین
مستان این طائفه بدین سبب لاحق گشت و ناقصان بیباک را تکیه گاه آمد که کلماتی
در سکر حال از ایشان سرزد که آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ناخودی گشت
اگرچه مقصد آنان ازان کلام معنی تمام بود اما چون دیدهٔ ادراک این ناقصان را
نوری که بآن نور جمال معنی مستور را مشاهده نمایند و از کجی برآید نبود لاجرم ردی نمود
آنچه نمود و حق را سبحانه در ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها خواهد بود
بلکه این طائفه در تکلم باین نوع کلمات متشابه سمات بر سنت الهی رفته اند و انبیا
رحمهم الله از تخلق باخلاق الهی آن نوع سخنان متشابه روی داده زیرا که در کلام
او سبحانه متشابهات آمده چون ید و استوی و جنب که مجسمهٔ باطله از انجا به تجسیم رفته گمراه
شده با آنکه او تعالی عالم بود به لغزش اقدام افهام آنها ازان عبارات مع ذلک
بنابر حکمتی فرستاد و همچنین در کلام نبوی چون ضحک الله و ان الله خلق آدم علی صورته
و امثالها آمده با آنکه انبیا سیما سرور ایشان علیه و علیهم الصلوة والسلام در غایة صحو
و نهایة رعایت کلام حقیقت و عدالت با انتظام اندیش از طائفه اولیا اکثر مثل این
یا زیاده ازین سرزند عجب نباشد ارباب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بر دل
فائض شود اصحاب بطلان را معنی دیگر کنیل مصر ماء للمحبوبین و دماء للمحجوبین این قسم
کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفه باشد بعد ازان فرمودند
که ما که همگی خود را بشریعت در داده ایم و بخدمت سنت سنیهٔ مصطفویه علی صاحبها
الصلوة والتحیه همیشه برپا ایستاده از زبان قلم ما نیز بعضی کلمات سکر آمیز برآمده
که تا دوران چه دریابند انتهی کلامه الشریف اللطیف فی حق کلامه و کلامهم راقم این
حروف عفی الله عنه میگوید که این فرمودهٔ حضرت ایشان که درین صحیفه سمت
گذارش یافت رافع سست تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان

نیز مینمایند از جمله آن تشکیکات یازده معترضات که شهرت تمام یافته اعتراض بمکاتیب
عرایضه یازدهم ست از عرایضے که آن حضرت به پیر بزرگوار خود با سرآن بزرگ رسل
داشته اند و حاصل اینست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مشائخ عبور و مرور
بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین دست داده است
تا آنکه سیر و عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی داده است و مردم ازین
کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فهم نموده اند لصاحب آن مقام را این
دریافت آنان را از قلت تدبر کلمات این طائفه علیه بظهور رسیده زیرا که هرکه
آشنای اصطلاح و کلمات مورث الفلاح این طائفه باشد میداند که مراد ایشان
قدس الله سره خود نیز در دفاتر مکتوبات قدسی آیات بصریح و کنایات رفع این
شبهات نموده اند که بر خوانندگان منصف بصفت عرفا متصف مخفی نخواهد بود
از انجمله مکتوبی ست که بشیخ حمید بنگالی نوشته اند و آن مکتوب درین کتاب در
احوال مشار الیه خواهد آمد انشاء الله یا فقره دیگر که بنده از مکتوب آخر آنجا نقل
کرده و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم که آن مکتوبیست بنام
سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله رفع این شبهه لبتلیوه احسن نموده اند من
اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندانسته اند که عجب تر ازین سخنان از
بزرگان کمل سر برزده بایزید که سلطان العارفین ست فرموده لوائے ارفع من
لواء محمد اگر چه تأویل دارند و شیخ اکبر محی الدین العربی که خاتم النبوة را صلی الله
علیه وسلم خشت فضه گفته و خاتم الولایت را که خود باشد خشت ذهب خوانده
و نیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف و علوم از خاتم الولایت مینماید در حل
آن چه میفرمایند و آنکه در مقامات قدوة المتاخرین خواجه بهاء الحق والدین
قدس سره مرقوم است که حضرت خواجه بتقریب بدایت و توسط سلوک خود

فرموده اند که در مقام منصور و ابویزید و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند
رسیدم تا بجائیکه ببارگاهی رسیدم که ازان معظم تر بارگاهی نبود دانستم که بارگاه
محمدی ست علی ساکنها الصلوة والسلام گستاخی نکردم وانچه ابویزید کرده بود
من نکردم و همدران مقامات ست که حضرت خواجه فرمودند سلطان العارفین
ابویزید بسطامی قدس سره فرموده درینمقام سیر در صفات انبیا علیهم السلام
سیر میکردم ببارگاه محمدی صلی الله علیه وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر
کنم دست رد بر پیشانی من نهادند حضرت خواجه بزرگ فرمودند که چون من بعنایت
الهی در سیر مقامات باینمقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانه احترام
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر این خانواده
مرقوم ست که حضرت خواجه فرموده اند چون من تواضع را سر نیاز بران آستانه
نهادم بر من کرم فرمودند و مرا داخل آن مقام گردانیدند انتهی در کلام این
دو بزرگ دین چه میگویند هر تأویلی که آنجا میکنند اینجا همان کنند آنکه بمقام محمدی
رسید ناچار از مقامات سائر انبیا بالا رفته باشد پس اگر ازین کلام این طائفه
مساوات و تفوق آنها بر انبیا مراد میدارند عیاذا بالله منه بکجا منجر خواهد شد
پس اکابر دین و رؤسای محققین رضی الله عنهم اجمعین را در امثال این
بیان مرادیست که ایشان دانند وآن مراد را حضرت ایشان دران مکاتیب
که تعین نموده ایم بوجه احسن بیان فرموده اند بآنها رجوع باید نمود امید ست
که هیچ شبهه نماند و حضرت خواجه منبع الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر الله تربته
در یکی از مصنفات شریفه خود می آرد همچنانکه در عالم شهادت انبیا و خلفای
انبیا را علیهم السلام والصلوة اماکن خاصه هست که مسافران و سایر زایران
بزیارت آن میرسند و استفاضها میکنند و گدائی و مسئله مینمایند کذلک

درعالم

در عالم غیب نیز ایشان را مقاماتست که سالک طریقت جهت دریوزهٔ
فتح کار و برای یوزه لغت احوال باین مقامات انبیاء عظام و اولیای علام
نیز میرسد و بر آستانهٔ ایشان روی نیاز نهاده مسألت کشایش مینماید بلکه
لباست که کشایش در کار نه بیند تا بعتبهٔ علیهٔ مقام محمدی علی صاحبه السلام
الأبدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه الله باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام
شیخ تو این قضیهٔ مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من
گفتم صاحب این سخن را فقیر میداند که از کمل علمای عاملین ست و صاحب
احوال بلند و معرفت ارجمند و از پیر دستگیر بکرات اینمعنی را شنوده پس این قسم
کلام از ایشان متضمن معنی صادق و سر لائق ست گو مارا و ترا معلوم و منکشف
نباشد و حال آنکه از سلف مشکل تر ازین کلمات شنوده ایم و هر یکی را از روی
عقیده تاویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن شنمک خاموش گشت
هذا چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه میان مردم
مشهورتر بود و از اذهان ناتمامان دورتر شبهات دیگر را بران قیاس کنند
و خود را از سوء ظن باکابر دین و وارثان سید المرسلین علیه و علی اتباعه افضل
الصلوات و التسلیمات خلاص کنند **فصل هشتم در بیان بعض خوارق
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس** هر چند بحکم کلام ذو الاحترام
قطب وقته ابو الحسن نوری نور الله مرقده که فرموده اعز العلامات فی زماننا شیان
عالم یعمل بعلمه و عارف ینطق عن حقیقته همان کثرت علم و عمل و معرفت اکمل
حضرت ایشان کرامت شگرف آنحضرت بود نیز بحکم آنکه گفته اند ع اشرف معجزات
قرآنست ٭ دقائق حقائق آن غوث الخلائق عظیم ترین خوارق ست و بعضی
آن خصائص علیا که در فصل پنجم بزبان قلم رفت هر یکی آیت اسنی بود

بر علو کرامت آن قطب الطرایق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال
اولیا چنان جاری ست که از خارقی که بعالم کون متعلق ست نیز می نگارند ما نیز از
جملهٔ خوارق کثیرهٔ حضرت ایشان که در السنهٔ محبان مذکورست کرامتی چند که از
خلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگرچه مصداق این مقام
آنکلام حضرت شیخ الاسلام ست یعنی خواجه عبد الله انصاری قدس سره که در حق
ذو النون قدس سره فرموده نه ذو النون از آنست که وی را بسیار اند بکرامات بستایند
بمقامات که مقال و حال در دست او مسخره بود انتهی یکی از خاصان حضرت
ایشان باین تراب اقدام درویشان عفی عنه حکایت کرد که روزی تبقریبی و هیبت
حضرت ایشان بغایت گرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانه
از کمال کرم این کمترین را آنقدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
توجه و همت گمارم عالمی از و منور شود اما درین جزو آخر زمان نه مرضی او سبحانه در ظهور
این امور ست و نه مراد دل برین ظهورست خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد که برادر
بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
ایشان گفتند چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودم بیمن
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه روی میداد چنانکه بسیار بودی که در
وقت بجود احوال طبقات ارضی و ما فیها در نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاه
از هم صحبتی یکی از آشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که عجب با وجود اینهمه بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان خارقی که بعالم کون متعلق باشد
کمتر دیده میشود و این خطره چون غلبه نمود دران احوالی که مشاهده میشد بستگی و قبض
تمام راه یافت چون از غلبهٔ قبض عاجز شدم دانستم که از شامت حدوث این خطره
است به نیت عذر تقصیر بخدمت حضرت ایشان آمدم و دستار خود در گردن افگنده

خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از لحظه سر مرا بر داشته فرمودند از سے
سیر کرامات طلب شده اند واین از اثر صحبت فلان خواهد بود معلوم یاران
باشد هر که چشم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم واقتباس نور فنا وبقا و دیگر کمالات از معرفت ذات
وصفات میخواسته باشد باین فقرا چند روز بگذراند را وے گفت درین
عتاب هم کرامت نمودند وهم مرا از ان ذلت بکلی خلاصے بخشیدند پیش
از تحریر آن خوارق معارفی چند درین معنی که از زبان حضرت ایشان
شنیده ایم وبعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دیده وآن متضمن ست فوائد
جلیله را در ضمن برکات خمس بیاریم ونیز یک مکتوبی را بتمام درین باب رقم نموده اند
بر نگاریم ب می فرمودند کرامات همه معجزات پیغمبر ست وچنانکه معجزات پیغمبر برای ترویج
وتقویة دین بوده کذلک خوارق اولیا نیز برای همین مقصد ست مطلب دیگر
ایشان را از اظهار خوارق از حصول جاه وهنرنمای واشتهار خود وامثالها نیست
باوجود این نیت اکثر ایشان آخر عمر از ظهور خوارق نادم بوده اند بعضی از ایشان فرموده اند

عقوبة الانبیاء حبس الوحی وعقوبة الاولیاء اظهار الکرامات وعقوبة المومنین التقصیر
فی الطاعات وهر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون دین ضعف پیدا میکند ورواج
آن فرو می نشیند چنانکه احادیث کثیره مخبر این معنی ست لاجرم ظهور خوارق که برای تقویت
وترویج دین بود نیز تقلیل پذیرد یعنی اولیاء مأمور باظهار آن نگردند لاسیما چون هزار
سال از انتقال حضرت سید الابرار صلی الله علیه وسلم بگذرد که مضی آن مدت را در تغیر وضعف امور دین و
ملت وخلق تمام ست اولیاء عشرت نیز چون اولیاء عزلت از اظهار خوارق غالباً ممنوع
گردند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم الهادی ست که بارشاد وهدایت متعلق ست وآخر
زمان مقتضی ظهور اسم المضل ست که به بدعت وضلالت وابسته است کما جاء فی الحدیث

ان بین یدی الساعة فتنا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیها مؤمنا ویمسی کافرا ویمسی مؤمنا ویصبح کافرا

ونیز فرمودند کرامتی که ارباب ارشاد را ضروری ست آنست که مریدان را
از خلق بحق برند و از حالی بحالی گذرانند و مرید سعادتمند هر روز از مرشد خود کرامات
مطالعه مینماید و در خود آثار تصرفات پیر می بیند و اولیاء الله را هیچ لازم نیست برای
نمودن دیگران اظهار خوارق در کار نیست که معامله ولایت باستتار الیق ست اولیای
تحت قبابی لا یعرفهم غیری برین مدعا گواه صادق ست و تحریر نموده اند که خوارق نه از
ارکان ولایت ست و نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوت ست لیکن
ظهور خوارق از اولیاء الله شایع است تخلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق نیز دلالت ندارد بر
افضلیت و تفاضل اینجا باعتبار درجات قرب الهی ست جل شانه تواند بود که از ولی افضل
ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق که از بعض اولیای این امت بظهور آمده
از اصحاب کرام رضی الله عنهم عشر عشیر آن نیامده با آنکه افضل اولیا بمرتبه ادنای صحابی
نرسد نظر بر ظهور خوارق از کوته نظری ست و دلیل ست بر قصور استعداد تقلیدی ایشان
قبول فیض نبوت و ولایت جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر
ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه آن قوت اصلا محتاج بلم نگشت
ولهذا اسبق سابقان این است آمد و ابو جهل لعین بواسطه قصور این استعداد با وجود
ظهور چندین آیات باهره و معجزات قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد
ونیز میفرمودند و هم برنگاشته اند که شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف بعد ذکر کرامات
وخوارق مشائخ فرموده کل هذه مواهب الله سبحانه وقد یکاشف بها قوم ویعطی وقد
یکون فوق هؤلاء من لا یکون له شیء من هذا لان هذه کلها تقویة للیقین ومن منح صرف
الیقین لا حاجة له الی شیء من هذا وکل هذه الکرامات دون ما ذکرناه من تجوهر الذکر
فی القلب ووجود ذکر الذات خوارق عادات بر دو نوع ست اول علوم و معارف

الهی ست جل سلطانه که بذات و صفات و افعال واجبی جل و علا تعلق دارد و ورای طور
عقل ست و خارق متعارف و معتادست که بنده های خاص خود را بآن ممتاز ساخته
است و نوع ثانی کشف صور مخلوقاتست و اخبار از مغیبات که بعالم تعلق دارد نوع اول
مخصوص باهل حق و ارباب معرفتست و نوع ثانی شامل محق و مبطل ست زیرا که اهل
استدراج را نیز نوع ثانی حاصل ست نوع اول نزد خدای عز و جل شرافت و اعتبار دارد
که باولیاء خود مخصوص ساخته است و اعدای او را در آن شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام
خلائق معتبرست و در انظار ایشان معزز و محترم یعنی اگر چه از اهل استدراج بظهور آید نزدیکست
که از نادانی او را پرستش نمایند و بهر رطب و یابس که او ایشان را تکلیف نماید مطیع و منقاد
او گردند بلکه این محجوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند و از کرامات نمی شمرند خوارق نزد
ایشان منحصر در نوع ثانی ست و کرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات
و اخبار از مغیبات ایشان نمی بخبرند آن علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
کدام شرافت و کرامت در وی حاصل ست بلکه این علم شایان آنست که بجهل مبدل
گردد تا نسیان از مخلوقات و احوال ایشان حاصل آید معرفت واجبی ست تعالی و تقدس
که بشرافت و کرامت سزاوارست و باعزاز و احترام شایان ست پری نهفته رخ و دیو در کرشمه
و ناز بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی ست و قریب مما ذکرنا ما قال شیخ الاسلام
الهروی والامام الانصاری فی کتابه منازل السائرین و شارحه رحمة الله علیهم اجمعین
و ایضاً میفرمودند که از اکثر متقدمین اولیا رحمهم الله در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق
نقل نکرده اند جنید قدس سره که سید این طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق
نقل کرده باشند حضرت حق سبحانه و تعالی از حال کلیم خود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
چنین خبر داده است حیث قال عز و جل لقد آتینا موسی تسع آیات بینات و از مشائخ این وقت
ازینجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیای الله را چه متقدم و چه متأخر

در هر ساعت ظهور خوارق ست مدعی آزاد اند یا نداند مصرع خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست
اکثر خوارق مشائخ را مریدان خاص و جلیسان مجلس اختصاص می بینند و بمرور ایام بتقریر السنه
و تحریر اقلام بین الانام شهرت میگیرد ب ۵ ایضاً تحریر نموده اند که معنی تخلقوا باخلاق الله
که در ولایت ماخوذ ست آنست که حاصل شود اولیا را الله را صفاتی که مناسب
باشد صفات واجبی را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت در عموم
صفات نه در خواص معانی که آن محال ست و مستلزم قلب حقائق در تحقیقات خواجه محمد پارسا
قدس سره میفرمایند در بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر مَلِک ست و معنی مَلِک
متصرف بودن در همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود و او را استقهور تواند داشت و تصرف
او در دلها انفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع ست و معنی سمیع
شنوا ست چون رونده سخن حق را از هر کس باشد بی گرانی قبول کند و اسرار غیبی و حقائق را
بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر ست و معنی بصیر بینا ست
چون رونده راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بیند و
کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیر در حق نظر او شده باشد تا هر چه کند موجب
پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر مُحیی ست و معنی محی زنده
کننده بود چون رونده راه باحیای سنت متروکه قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر مُمیت ست و معنی ممیت میراننده بود چون سالک بدعتهای که بجای سنت گرفته اند
در منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی تخلق را
رنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای

جسدی در کار ست و اشیای غیبی می باید که اکثر برو منکشف شود و امثال اینها کما تری من الظنون
الفاسده ان بعض الظن اثم اما آن مکتوب اینست که بجناب خواجه حسام الدین احمد سلمه الله نوشته
اند الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بجانظر فاتر

میرسد که چون درمیان احبابعد صوری حائل گشته است و ملاقات ظاهری عنقائی مغرب شده اگر احیاناً بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب مینماید بناءً علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزی مینویسد امید ست که بملال نکشد مخدوما چون بحث ولایت درمیان ست و نظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور میسازد و استماع خواهند فرمود ولایت عبارة از فنا و بقاست که خوارق و کشوف از لوازم آنست قلّت آن و کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او تم و اکمل باشد بلکه بسا ست که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود مدار کثرت ظهور خوارق بر دو چیز ست در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول ست جانب عروج بهر کیف که باشد زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و وجود اشیا را مربوط باسباب می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پردهٔ اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده یا نزول کرده و باسباب نرسیده و نظرش بر فعل مسبب الاسباب ست و بس زیرا که اسباب تمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضای ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید و کار اسباب بین را باسباب می اندازد و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب مهیا می سازد و حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی شاهد این معنی ست تا مدتها بخاطر می خلید که وجه چیست که اولیای کمل این امت بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه سر این معما را ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع شده است و در جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند ترست مناسب این مقام حکایت خواجه حسن بصری و حبیب عجمی ست قدس سرهما منقول

که روزی خواجه حسن بصری رضی الله عنه برلب دریا ایستاده بوده انتظار کشتی می برد
که از آب بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی
میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی ست شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم
نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند
و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود باو بتوسط اسباب معامله میفرمودند
و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب باو
زندگانی میکردند اما فضل حسن راست رضی الله عنه که صاحب علم ست و علم الیقین را
بعلم الیقین جمع ساخته و اشیا را چنانکه هست دانسته چه لنفس الامر قدرت را در پس
پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکر ست الیقینی لفاعل
حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدخلی بود این دید مطابق لنفس الامر نیست زیراکه بوساطت
اسباب بحسب واقع کاین ست اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق
زیراکه در مقام ارشاد هرچند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
و مسترشد درکارست که منوط به نزول ست و بدانید که اغلب آنست که هر که از همه
بالاتر رفت از همه بپایان تر فرود آمد لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله
الصلوة و السلام و التحیة از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان تر
فرود آمد ازینجاست دعوة او اتم گشت و بکافه انام مرسل شد چه بواسطه نهایت
نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده تمامتر گشته و بساست که از متوسطان
این راه آنقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیراکه
متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمبتدیان از منتهیان غیر مرجوع ازینجاست که
که شیخ الاسلام هروی قدس سره گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودندی سخن شمارا
بسوی قصاب فرستادمی نه بخرقانی که روی شما سود مندتر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود

مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افادهٔ تام در حق او
غیر واقع ست زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم منتهی تر بود از همه عالم و حال
آنکه افادهٔ او از همه زیاده تر بود پس مدار زیادتی افاده کمتر آن بر رجوع و هبوط آمد
نه بر انتها و عدم انتها این جا دقیقه ایست باید دانست همچنانکه در حصول نفس ولایت
مر ولی را علم بولایت خود شرط نیست بلکه بسیاست که مردم از وی خوارق نقل کنند
و او را از ان خوارق اصلا اطلاع نه از اولیای که صاحب علم و کشف اند جائزست
که بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مشار الیه ایشان را در امکنهٔ
متعدده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیبه و غریبه از ان صور بظهور
آرند که صاحب آن صور را از آنها اصلا اطلاع نیست ع از ما و شما بهانه بر ساخته
اند حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند که عزیزی میگفت عجائب کاریست
مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکهٔ معظمه دیده ایم در
موسم حج حاضر بوده اید باتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که در بغداد دیده
بودیم و اظهار آشنائی مینمایند و من هرگز از خانهٔ خود نه بر آمده ام و هرگز این قسم مردم
را ندیده ام چه تهمتی ست که بر من میکنند والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها
زیاده برین اطنابیست اگر تعطش ایشان را معلوم خواهد ساخت نزد تر
بیشتر خواهد نوشت انشاء الله تعالی انتهی مکتوبة العالی چون این فوائد معلوم
شد اکنون انجاز وعده نموده درین فصل سی و یک خارق از خوارق
از حضرت ایشان که این عدد اشارت بنصف عمر مینماید مذکور میگردد و بعضی
خوارق عظیمهٔ ایشان در فصل آینده که متضمن احوال وفات ست نیز خواهد
و برخی دیگر در احوال یاران ایشان بتقریبات مذکور خواهد شد انشاء الله
سبحانه منها از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس الله سره شنودم

مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره ۸۴

۱ ب

آن حضرت را ضعفی روی نمود دران ضعف ده یازده دانه مویز طلبیدند
تا تناول نمایند چون خادم این مویزها پیش ایشان نهاد در مراقبه رفتند
بعد از ساعتی سر بر آورده فرمودند امر عجیب بظهور رسید چون این مویزها
پیش من نهادند مرئی و محسوس گشت که همه مناجات در آمدند و از حضرت
حق سبحانه صحت و شفاء اکل خود داشتند و معلوم گردید که حق سبحانه مسئول
ایشان را اجابت فرمود و صحت اکل آنها را در اکل آنها ودیعت نهاد خود چند
مویز ازان تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زادهٔ خرد ایشان که او
نیز مریض بود و معامله بیأس رسیده از تناول آن بشفا رسید و کذلک دو سه
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیماران را
۲ ب موجب صحت شدی منها سیدی صاحبدلی رحمة الله نام که از مریدان حضرت
ایشان هست اما آن سال که در ایام حیات خواجه باقی بالله طاب ثراه حضرت
ایشان بلاهور تشریف برده بودند گاه گاه بملازمت ایشان میرسیده و حسن
عقیده بخادمان آن درگاه داشته باین حقیر حکایت کرد که در اقصای
ملک دکن من با دو سه درویشی دیگر بصحرای سیر رفتیم بتخانه دیدیم چون روزی
از حضرت شیخ تو شنوده بودم هر مقدار که از توهین اصنام و عبدهٔ آن از دست
مسلمانی آید خود را معاف ندارد که ثواب غازیان سبیل الله می یابد تکیه برین
نصیحت ایشان کرده بیاران گفتم که درین صحرا کسی حامی این بتخانه نمی نماید
بباید هر مقدار که توانیم ازین بتخانه ویران کنیم بتی شکستیم و کمر در هدم بعضی دیوارها
بستیم درین میان یکی از مزارعان هنود از دور دران صحرا این تخریب ما را دیده
دویده باهلی قریه که عابدان بتخانه بوده اند خبر کرده ناگاه چه بینیم که قریب بهزار کس بعضی
سنگ و بعضی چوب و بعضی حربه بر دست بخشم تمام متوجه ما شدند ما و یاران ما را حیرت و دهشت

فرو گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفرهٔ فجره رهائی ده درین تضرع و نیاز
آوازی بگوشم رسید که مخصوصه آواز ایشان بوده ع تو بودی من آواز
رامی شناسم * که میگفت خاطر جمع دار که اینک برای حمایت تو لشکری
از اسلام میفرستم من بیاران خود گفتم که عجب معامله ایست که در گوش
از حضرت شیخ این آواز رسید لشکر کی خواهد آمد اینان خود رسیدند قریب
یک تیر پرتاب کفرهٔ مرتاب بما نزدیک شده بودند که ناگاه از فراز بلندی
سوارئی چند که قریب بیست و چهل تن باشند نمایان شدند که بسرعت تمام
اسپان را بدین جانب میراندند چون کفره آن سواران را دیدند قدم واپس
کشیدند بدالجماعه رسیده بعضی را ازین کفره تازیانه زده و برخی را شتم نموده
ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
که بتقریبی بیکی از قرای آن نواحی آمده بوده اند چون آن کفره بقصد قتل
کاروان شده اند مسلمانی از قریه این کفار بسرعت رفته بآن دیه که این
سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را رهانیدند
۴ب و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس الله سره العزیز منها
سید جمال که از ارباب ذوق و حال ست و خداوند صدق مقال و از مقبولان
حضرت ایشان باین حقیر گفت در یکی از بوادی ناگاه شیری مرا پیش آمد
از دهشت تنهائی و هیبت آن درنده سخت هراسان و لرزان شدم
و از آن بیشه فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بحمایت حضرت ایشان بردم بهم داد
تضرع و توجه بجانب آنحضرت در نظر آمد که حضرت ایشان عصا برکف شتابان

رسیدند و به نیروی هرچه تمامتر عصای مبارک بر دهان آن شیر دلیر فرود کوفتند
چون ازین معامله چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه ازان شیر در آن
نشان یافتم منها مدت شیخ بدیع الدین سلمه الله از خلفای بزرگ حضرت ٤ب
ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی بالحاح یکی از
دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صدور بعضی سخنان مخالف
شرع ازان شیخ ناخوش بودند رفتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتم
لیکن در موافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم
در نظرم آمد که شیر غرانی خشم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن شیر
بدهشت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمهای حضرت
ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روی انسان از روی آن شیر هویدا
گشت در کمال غضب چنانکه از هیبت آن سر از مراقبه کشیدم و زود بر خاستم و استغفار
نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعاذنا الله منه بر وی ٥ب
غلبه کرد از مجالست و مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
تا روزی در مجلسی یکی از یاران مخصوص او صریحا از هم کاسگی او تنزه نمود خواجه
ازعار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد و التجا ببنده سیه آورد و دریوزه
توجه و عنایت نمود حضرت ایشان از وفور شفقت و رحمت مغموم شدند
و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او به
مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نیز دیدند که ازان بیماری اثری
نمانده بود و از مشاهده آن اگرچه مخلصان را اخلاص و عقیدت درجه دیگر گرفت اما ازانکه آن مرض
بحضرت ایشان منتقل گشت همه بی آرام و غمگین شدند چون جزع و فزع فرزندان و یاران را

حضرت ایشان دران باب مشاهده کردند باز بلتجی و متضرع شدند که از ایشان نیز مرتفع گردد بعنایت اللہ سبحانہ مرتفع گشت مژدهٔ آن بفرزندان و یاران رسانیدند و آن اعضا را نمودند که اثری ازان مرض درآنها نمانده همه شکر آنرا بجا آوردند و این خارق بود ازان حضرت ایشان بس شگرف ع قدس اللہ سره منظهره منها هم ازعدول اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و دشت آنجد و د متوجه شدند روزی در میان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا و گرد و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زادهٔ بزرگ رحمه اللہ و دیگران که پیاده در عنان میرفتند غالبه نمود اما از غایت ادب جرأت عرض نداشتند درین میان حضرت ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدمای اصحاب آن حضرت بل از اهم پیرهای ایشان بود خطاب نموده فرمودند همانا حرارت آفتاب و تراکم غبار یاران را آزار مید هد مولانا معروضداشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان است چه حاجت بعرض مخلصان ست حضرت ایشان تبسم نموده گوشهٔ چشم حق بین جانب آسمان کرده چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفته بودند که قطعهٔ ابر ظاهر گردید و محاذی ایشان و اصحاب ایشان آمده سایه افگند و همان مقدار که غباری فرو نشیند و بوحل تا نجاند متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران نبود یاران را بمشاهدهٔ این سایه و باران موجب مزید عقیدت گشت منها برنایی از سادات که از طلبهٔ علم بود و آشنائی راقم روزی بدیدهٔ گریان آمده باین حقیر واقعهٔ عجیب در میان نهاد که خارقی بود عظیم از حضرت ایشان و آن این بود که گفت مرا بجا ر بان حضرت امیر کرم اللہ وجهه خصوصاً بمعاویه لقاری بود و بسو عقیدت شبی مطالعهٔ مکتوبات حضرت شیخ بزرگوار تومی نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که امام مالک شاتم ابوبکر و عمر رضی اللہ عنهم میدانست و همان حد که بر شاتم آنها میفرمودند بر شاتم معاویه میفرمودند از زین نقل بر آشفتم و گفتم

این چه نقل بی‌مزه است که این مرد اینجا ایراد نموده است این گفتم و مکتوبات را بر زمین انداخته
بالین سر بخواب نهادم در خواب دیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو بغضب تمام در رسیدند و هر دو گوش
مرا بدو دست مبارک گرفته فرمودند که ای طفل نادان تو هم بنوشته ما اعتراض میکنی و رقیمه‌ها را بر زمین
افگنی اگر از من آن سخن را که از و آشفته گشته باور نمیکنی بیا تا ترا پیش کسی برم که خوش آمد حضرت
او دانسته مرا دران او را که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم دشمن داشته اما
غلط پنداشته و همچنان مرا کشان کشان بباغی بردند و کنار آن باغ مرا باز داشته خود
تنها روان شده بجانب ایوانی که دران باغ بود رفتند آنجا دیدم که عزیزی بس عظیم نورانی
نشسته بود بتواضع تمام بآن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن عزیز به بشاشت و تبسم
تمام با ایشان ملاقی شدند بعد از ان حضرت شیخ بزرگوار تو بدو زانوی ادب پیش آن
بزرگ نشسته حرفی معروض میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
و اشارتها میکردند یقین داشتم که جانب من حرفی میگذرد بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار تو
برخاسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند که ایشان که نشسته اند حضرت امیر اند کرم الله وجهه
المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهرفشان فرمودند که زنهار با صحاب
پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقاری در دل نداری و ملامت این بزرگواران بزبان نیاری
که ما دانیم و برادران ما که بچه نیات خیر صورت منازعتی در میان آمده بود و نام شریف
پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنهار سر نپیچی راوی گوید با وجود این نصیحت
ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را همچنان بر نقار و دشمنی آن جماعه یافتم ایشان
را آن معلوم شده در غضب رفتند بحضرت شیخ معظم تو فرمودند که دلش هنوز صاف نشده است
و اشارت کردند بضرب سیلی حضرت شیخ بقوت تمام سیلی بر قفای من زدند بعد از خوردن سیلی با خود گفتم
عداوت آنها را بر محبت و رضای ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان از نقار
و عداوت از تو ناخوشنود می شده اند و برفع آن راضی اند همچنین باش چون نظر کردم این دم دل خود

صاف دیدم و درین میان از خواب برآمدم و همچنان سینهٔ الخون از آن کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب و خطاب همگی حضور گشته‌ام و بشیخ بزرگوار تو و معارف
وگفتار این بزرگ اعتقادم یکی صد شده است منها یکی از ارباب سپاه و اصحاب جاه ۸ب
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
دلتنگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل دنیاداران روند درویشی از
مخلصان حضرت ایشان آنجا حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمانی
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دولتمند همان شب بخواب دید که جمعی از غیبیان بغضب تمام رسیدند
بوی درآویختند چنانکه بر گنهگاری درآویزند و جریمهٔ اعتراض دوشینه راند و کور ساخته
کارد برکشیدند که زبان او را قطع نمایند وی تضرع بسیار براه معذرت و توبه و استغفار
بیشمار درمیان آورد تا دست از و باز داشتند از آن پس هرگز بر هیچ کار ایشان اگرچه
بظاهر خاطر نشین او نگردد اعتراض ننمود منها جناب حاجی عبدالحق که متورع و فاضل ۹ب
ست و از ارباب دل باین حقیر گفت بمجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی راند کور شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملامت ایشان درآمد من بآن
عالم گفتم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و سیر بسیار عرفا و اولیا را دیده ام سیده ام
که این عزیز از رجال الله است آن عالم مقدمات طویله درمیان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کنیم و دوگانه ادا نموده بتوجه و نیاز تمام مصحف را بر کشائیم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید آن را نشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را بهمان ختم نمائیم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کرد و من نیز و هر دو دوگانه ادا کردیم و مصحف را
همچنان عالم بردست گرفته بتوجه و خضوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که رجال لا تلهیهم
تجارة و لا بیع عن ذکر الله آن عالم در حیرت رفت و از گفتهٔ خود نادم شد و من

شکر گفتم ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت ب
ایشان بل مخدوم زادهای عالیشان نیز حکایت کردند که قطار نیل تاجری در همسایگی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسرقه رفت صاحب مال برنایی را از اقربای آنحضرت
بدزدی متهم گردانید آن جوان از بیم اهانت و آزار فرار نمود عسس سرهند چون آنرا بشنود
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان یارانی را که میدانستند که تحمل دیدن آن رفتن
ایشان ندارند بکارها هر سو گسیل کرده خود با خادمی همچنان پیاده نزد او رفتند آن بی ادب
سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان به لینت تمام جواب میدادند درین اثنا
مولانا طاهر بدخشی رسید و بآن عسس بشورید و گفت ای چنین و چنان میدانی
که چه کس طلبیده حضرت ایشان مولانا را ازان گفتگو باز داشتند آن عسس را وداع
نمودند روزی چند برین بی ادبی او نرفته بود که میان آن عسس و گروهی آن
دیار منازعت عظیم برپا شد و بمحاربه انجامید آن عسس با قریب بست تن
از فرزندان و خویشان ببالاخانه برآمده آن بالاخانه خانهٔ بود پر از نفط که نفط اندازان
برای مصالح حرب آماده کرده بودند ناگاه دران نفط از جائی آتش افتاد آن
عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بعدم فرستاد که از میت آنها هم
اثری ندیدند سزای بی ادب تنها نه خود را داشت بلکه آتش در همه آفاق
زد پنهان یکی از امیرزادهای سلطان وقت بغضب تمام از لاهور طلبید ۱۱ ب
که از و تقصیرات بوقوع آمده بود از مشاهدهٔ کثرت غضب سلطان حاضران
را عقیدهٔ آن بود که بمجرد رسیدن او را بزیر پای فیل افگنند وی نیز
این معنی را دریافته سخت هراسان گردیده بود چون بسرهند رسید بخدمت ایشان
که غائبانه اخلاصی داشت آمده بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
که ان شاء الله سبحانه خاطر جمع باشد که هیچ مکروهی نمیرسد بل سلطان التفات و مهربانیها خواهد نمود

وی از غایت اضطراب معروض داشت که درآنچه درحق این کمترین مخلصان بزبان مبارک رفت آنرا بزبان قلم نیز بیارند و آن رقیمه را بمن بسپارند که مرا اطمینان تمام حاصل گردد چون مبالغه نمود حضرت ایشان تبسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از خوف غضب سلطان که نمونهٔ غضب الهی ست بفقرا رجوع نمود فقرا او را در ضمن خود گرفته ازین مهلکه رهانیدند بعد از مرخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن شخص را سلطان آزار ها داده بزندان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید تبسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقرا چون فلق صبح درآمده که وی همگی از سلطان شفقت و عنایت بیند این خبر که میگویند صدق ندارد تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد همین که بنظر سلطان درآمد سلطان بخندید و از روی نصیحت کلمهٔ چند باو درمیان آورد آنگاه بالتفات تمام خلعتش داد رخصت فرمود منها یکی از سلاطین زادها را بادشاه وقت در زندان کرد و رای ملک بقتل آن مقرر شد آن بیچاره بهر سوی دست و پای میزد و بفقرا رجوعی مینمود دران اثنا حضرت ایشان بطالع او با گره لطف آوردند آن محبوس مأیوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که آشنای قدیم او بود طلب نمود و بزبان او از حضرت ایشان دریوزهٔ توجه خاص الخاص برای رهائی و خلاص خود نمود آن عزیز آمده تنها به تضرع و الحاح التماس او را بعرض رسانید ایشان آنشب متوجه شده فردا فرمودند که باو مژده رسان که از قتل خلاص شدی و از حبس نیز عنقریب رهائی خواهی یافت این مژده را باو رسانید اما وی را از غایت اضطراب که داشت اطمینان تمام روی نداد یکی از مجاذیب معتبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از توجه او نیز نمود آن مجذوب را بزبان رفت که خاطر جمع دارد که دیدم که قلاب یکی از اکابر نقشبند آمده ماهی او را از گرداب هلاکت کشید مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده بمنصب رسید این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان زاده شنوده و وی ممنون احسان ایشان دید

واز مخلصان ایشان یافت عزیزی که درمیان این معامله بود حکایت کند که وقتی
حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعرض رسانیدم که تا تعیین وقت خلاصی
نفرمایند خاطرها جمع نمیشود ودرین الحاح نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موافق
فرموده فردای آن روز خلاص یافت منها دولتمندی را از پیرزادهای این سلسلهٔ ۱۳ب
شریفه که از سوی ما ور از اخفاد ملوک نیز بود مرض قولنج عارض شد و بروزها کشید و بسیاری
اطبا تداوی نمودند اما فائده بظهور نرسید آن عزیز ازین سخت متأذی و متألم وحیران
بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر راقم بود
نزد فقیر فرستاد که ما از توسل ممنون میشویم وارواح پدران خشنود میشوند که نوعی بعرض پیر
دستگیر خود که از کبار عزیزان سلسلهٔ ما اند رسانی که در وقت خوش متوجه رفع این بلیه گردند
بنده آن التماس را از فرستادهٔ او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عشای همان شب
خلوتی یافته حقیقت را بروجهی که مهربان شونا معروض داشت فرمودند که انشاالله تعالی تعقیم
نخواهم کرد چون حضرت ایشان فرض بامداد را ادا کردند بی واسطه بنده را طلبیده سر
گوشی نموده فرمودند که بعد از تهجد متوجه رفع بلیهٔ آن عزیز که شب التماس مینمودی شدیم
بعنایت الله سبحانه آن بلیه مرتفع گشت زود رفته دعای ما را باین نوید برسان بنده
حسب الأمر نزد آن عزیز رفت مجردی که مرا دید از جای جسته در آغوش کشید و آب در چشم آورد پیش
ازانکه بنده لب کشاید گفت دانستم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بلحظهٔ من بی افران
میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن درد عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین کردم
که فلان که تو باشی التماس مرا بعرض ایشان رسانیده و ایشان این دم بتهجد برخاسته اند
دعا و توجهی در دفع آن نموده اند باجابت رسیده عنقریب ست که این مژدهٔ ایشان خواهد
رسید فقیر گفتم که حقیقت تمامها همین ست که دریافته اید مرا حضرت ایشان برای رسانیدن
مژدهٔ این قضیهٔ مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علو فطرت و خلوص عقیدت

محتاج بنامه و پیام نموده آید بعد از مشاهدهٔ این خارق نقد این عزیز با وجود علو جاه
و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیده از جملهٔ مخلصان و نیازمندان
گردید چنانچه بتواضع تمام پیاده بخدمت ایشان میرسید و شکرانهٔ وجود شریف درین دیار
روزگار می نمود منهما درویشی که وی و اهلیهٔ وی از مخاصان این آستانه بودند و آن ب ۱۴
درویش بتقریبی ساکن ملتان شده بود و در آن ایام که حضرت ایشان بلاهور تشریف
داشتند آن درویش آمده بقدمبوسی مشرف شد روز دیگر بتوسط این حقیر بعرض رسانید
که اهلیهٔ من که از مخلصان حضرت ست چندین سال ست که بانواع امراض مختلفه
گرفتار شده که طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از ادویه و ادعیه آنچه
مردمان در میان آوردند سودمند نیامد اکنون از همه امید بگسسته و بتوجه خاص حضرت
ایشان سررشتهٔ رجا بسته امید که توجهی خاص فرمایند چون بنده معروضداشت
فرمودند که فاتحهٔ شفا بخوانیم و خواندند آن درویش بفقیر گفت که اهلیهٔ من مرا تاکید تمام نموده
که از تعدم بخدمت ایشان تضرع نمائی که ایشان بگویند که او را در ضمن خود گرفتیم و امراض
او را برداشتیم خاطر جمع دار آنگاه دست از دامان خادمان درگاه خواهی کشید این فقیر
مسألت او را بالعرض اشرف رسانید فرمودند که این چه تکلیف مالایطاق ست از ما
فقیران همین دعا و فاتحه است دیگر هرچه او کند سبحانه فقیر گستاخی نموده معروضداشت
که او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبهٔ حضرت ایشان مالایطاق نمیداند بلکه بسیار
بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بنده جرأت نموده بعرض رسانید که
آن بیچاره بس امیدوار ست رجا که محروم نماند ساعتی خاموش گشته تبسم نموده فرمودند
خوش آنچنان باش که او میخواهد چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن درویش روی
نیاز بر اقدام ایشان نهاده مرخص شد و بنده منتظر رسیدن خبر شفای اهلیهٔ او می بود
تا آنکه بعد از چند روز نوشتهٔ او رسید که چون اینجا رسیدم اهلیهٔ خود را صحیح و تندرست یافتم

حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان فرموده بودند یکیک امراض او رخت بسته
بوده اند بنده بعرض ایشان رسانید تبسم نموده کلمهٔ تحمید بزبان آوردند منهما در بیاض ۱۹ ب
حضرت مخدوم زادها خواجه محمد معصوم سلمه الله بخط آن نوبادهٔ بوستان ارشاد دیدم که مرقوم
بود در ایام غلبهٔ طاعون در بارهٔ عزیزی مردم خوابهای ناخوش دیده بعرض حضرت
ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز را طلبیده بختم حصن حصین امر فرمودند وی
ختم نموده آمد معروضداشت حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد از ادای فاتحه فرمودند که در
اثنای قرأت فاتحه گرد اگرد تو قلعه دیدم برپا شده اما بعضی اطراف آن قلعه نادرست ظاهر
میشود غالباً در قرأت آن نسخه تقصیری رفته باشد آن شخص رفته باز ختم نمود حضرت ایشان فرمودند
این حصن درست منتظم مرتب می درآید بعد از ان فرمودند عجب معامله ایست آن حصن اول را می بینم
که از تو منتقل شد پنداشتم که گرد من آمد دیدم که متوجه برادرزادهٔ تو شد و او را احاطهٔ درست نمود
او در مرض صعب گرفتار بود که اطبا عاجز بودند دران ایام آن برادرزاده صحت
یافت و عم او نیز بعافیت ماند منهما مولانا محمد امین نام عزیزی که از مریدان ۲۶ ب
خواجه دیوانه سورتی رحمه الله بود بیماری صعب ویرا پیش آمده بود و مدتها
مانده نه از دعای فقرا و نه از تداوی اطبا تخفیفی یافته چون آوازهٔ بزرگی
حضرت ایشان بگوش طالعش رسید به نیازمندی تمام عریضه مرسل داشت
والتماس توجهی که شفابخش باشد با عنایت تبرکی نمود حضرت ایشان بر وی ترحم
فرموده این عنایتنامه را با پیراهن متبرک فرستادند هو المحمود ما تا چند بر خود
چون مادر مهربان باید لرزید و تا کی سر خود از غصه و غم باید پیچید خود را و همه را
مرده باید انگاشت و جمادی چند بی حس و حرکت باید پنداشت اِنَّکَ مَیِّتٌ
وَاِنَّهُم مَیِّتُونَ نص قاطع ست فکر ازالهٔ مرض قلبی درین فرصت یسیر نذر کثیر از اهم
مهام ست و علاج علت معنوی درین مهلت قلیل بیاد رب جلیل از اعظم

مهمات

مقاصد دلی که گرفتار غیرست از وی چه توقع خیرست روحی که مائل بکثرست
نفس امّاره از وبهترست آنجا همه سلامتی قلب مطلبند وخلاصی روح بجویند وما
کوته اندیشان در همه فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح وقلبیم هیهات هیهات چه توان
کرد وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون دیگر از ممر ضعف ظاهر اندیشه نکنند انشاالله
تعالی بصحت وعافیت تبدل خواهد یافت خاطر اینجانب ازین رهگذر جمع ست جامۂ
فقرا که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده شد بپوشند ومترصد نتایج وثمرات آن باشند
که کثیر البرکت ست ؎ هرکس افسانه بخواند افسانه ست ؛ وانکه دیدش نقد خود مردانه
است ؛ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله
من الصلوات اکملها وی آن پیراهن را در پوشید وازان مرض چندین ساله
رهید وآمده از مریدان گشت منها فاضلی از مخلصان مقبول ایشان که ساکن ۱۷ب
آن حدود ست باین فقیر گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن شد که مرا خویشی
بود که محبت با وتمام داشتم او را بیماری صعب روی داد جهت ادویه وادعیه باطبا وفقرا
تردد بسیار کردم اثری ظاهر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد بخدمت رسیدم والتماس توجه
نمودم فاتحه خواندند ومتوجه بحجرۂ خاص شدند بعد از لمحه برآمده مرا یاد کردند که فلان
طالب العلم که برای مریض خود فاتحه شفا طلبیده بود کجاست حاضر شدم فرمودند فاتحۂ
مغفرت بخوانیم من در حیرت وانده رفته بمسکن خود که از سرهند چند فرسخ بود باز گشتم
ودر راه با خود گفتم که این فاتحه آخر ایشان بآن عبارت صریح ست بفوت واگر اینچنین
خواهد بود پس خارقی عظیم ست من آمده مرید خواهم شد چون بخانه رسیدم از دفن
او فارغ شده بودند با خود حساب کردم که همانوقت که وی فوت کرده بود حضرت
ایشان را معلوم شده مرا طلبیده فاتحۂ مغفرت خوانده بودند پس آمده مرید شدم منها ۱۸ب
از عزیزی صاحب فطرتی ذی شوکتی که از مخلصان مقبول حضرت ایشان بود شنودم

که گفت جهت امر ضرور از لاهور متوجه برهانپور بودم چون بقدمبوس حضرت
ایشان در سرهند رسیدم مرا ضعفی روی داد که در رفتن و بودن متردد گشتم حضرت ایشان
فرمودند که کار ضرور در پیش داری بهر حال متوجه شو ان شاء الله خیریت حسب الامر در راه
در آمدم دو سه منزل رفته بودم که آن ضعف بر من غلبه کرد و بغایت استیلا
نمود در غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرموده بودند که برو بخیریست و عجب که
اینصورت گرفت بعد ازین خطره در عین اضطراب و تب و تاب حضرت ایشان در نظرم
آمده فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف ترا بر داشتیم و در راه در آمدی چون صبح شد هیچ
اثری از ضعف در خود ندیدم چون بدهلی رسیدم آنجا وقتی تناول بمعجونی از معجونها
حاره مرا دلالت نمود بمجرد خوردن باز آن ضعف بیش از پیش عود نمود و بر بالین
افتاده بودم و زبان التماس کرم بدرگاه حضرت ایشان کشاده و دو روزی برین
نگذشته بود که یکی از دوستان قدیمی صمیمی من که در خدمت حضرت ایشان می بود
ناگاه از در در آمد گفتم خیریست گفت حضرت ایشان مرا فرستادند که خود را بفلان
یار خود برسان که ضعفها او را روی میدهد باید که مثل تو مهربانی کاردانی با او همراه
باشد و وقت رخصت خریطه از نبات طلبیده بمن سپردند که بفلان برسان اینک
حاضرست من گفتم این نبات داروی هست که حضرت ایشان برای رفع این
مرض من فرستاده اند من آنرا شربت ساخته می نوشم اطبا مانع آمدند که در غلبات
تب شیرینی و سردی خوردن مضرست من گفتم نا معقول مگویید آن طبیب
الهی برای من فرستاده و ناچار شربت ساختند بمجرد نوشیدن نصف ضعف
را از خود کم یافتم روز دیگر بقیه نبات را باز شربت کرده نوشیدم بکلی آن ضعف
و تب مرتفع شد حاضران ازین قضیه و خارق در حیرت رفتند و از معتقدان ۱۹ ب
شدند منها این حقیر راقم عفی الله عنه روزی در اثنای تلاوة سوره

بنی اسرائیل چون بر کریمه و تهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا
رسید بخاطرش خطور کرد که مگر اداے نماز تهجد را در تعیین از برکات مقام محمود
که مقام شفاعت ست دخلی هست از حضرت ایشان باید پرسید باین نیت بملازمت
آمدم که ایشان در کار وضو بودند چون مرا دیدند بالفور فرمودند که تهجد را لازم داری
معروض داشتم که اکثر اداے یابد فرمودند هرکه بخواهد که از مقام محمود که مقام شفاعت
است بهره تمام گیرد گو نماز تهجد را ملتزم باشد و آن آیت مذکوره را تلاوت نمودند
بنده سر در قدم همایون نهاده معروض داشت که به نیت استفسار همین
سر بملازمت رسیده بودم الحمد لله که بکرامت ایشان بے آنکه عرض نمایم
٧٠ ب بظهور آمد منها هم این حقیر غفر الله ذنوبه میگوید که دران ایام که حضرت ایشان
این کمترین را بطریق رابطه مشغول ساخته بودند و بنده را راه عشقبازیها
بحضرت ایشان کشوده بود روزے رباعی نظم آورده بسمع شریف رسانیدم
وآن رباعی این بود ع ای آنکه ملائک مگس قند تو اند ٭ دل سوختگان
عشق اسپند تو اند ٭ کان نمک از لعل تو آواره بکوه ٭ عالم همه در شور شکرخند
تو اند ٭ ایشان بمجرد استماع مصراع اول فرمودند که مدح کسے چنان نباید
کرد که قدح بزرگ دیگرے لازم آید ملائکه بس بزرگ اند و جمهور اهل سنت
برانند که عوام ایشان از عوام بشر که اولیاء و من دونهم باشند افضل اند مگس
قند گفتن نا ملایم است بنده را براے استشهاد آن این بیت مولوی که از زبان
شریف ایشان مذکور خواهد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتن آنرا بنحوے
معارضه دانسته خموش بودم درین اثنا فرمودند که مبادا آن بیت مولوی رومی
قدس سره که ع بی عنایات حق و خاصان حق ٭ گر ملک باشد سیاهش شد
ورق ٭ تکیه کرده باشی که مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات الله علیهم خواهند بود

یا از بس مبالغه بغرض محال فرموده باشد یا در سکر حال از مولانا سرزده بود
منها ثقات اصحاب ایشان نقل کردند که در سفرے حضرت ایشان برباطے ٢١ ب
فرود آمده بودند ناگاه بیاران فرمودند که مرئی گردید که درین سرا امروز بلیه روے
خواهد داد و در عامهٔ اهل سرا سرایت خواهد نمود یاران ما یکدیگر را خبر کنند که هر
یک دعاے ماثوره بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیٔ فی الارض ولا فی السماء
گویند اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق را تکرار نمایند که هر که این دعا را
بخواند بعنایت الله سبحانه وے و اسبابش محفوظ ماند ازین فرمودهٔ ایشان دو
ساعت نرفته بود که در بعضے خانهاے آن رباط آتش در افتاد و بشدتی هر چه
تمامتر مشتعل شد چنانکه مردم از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانها سوخت
و بسا امتعه چه بحرقت و چه بسرقه رفت مولانا عبد المومن لاهوری که فاضلے
بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصد محنت
بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بمولانا فرمودند که مگر شما آنرا نخواندن
دعاے ماثورهٔ مذکوره خبر نکرد گفت نه حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
مولانا عتاب نمودند و هر یارے که آن دعا خوانده بود وے و اشیاء وے بسلامت
رهائی یافت منها فقیرے که در حدود دکن سکونت داشت و بشرف قدمبوس ٢٢ ب
حضرت ایشان نرسیده بود اما غائبانه از آرزومندان و مشتاقان آن
درگاه بود از غایت اشتیاق عریضهٔ مشتمل امتداد ایام محرومی فراق بخادمان
آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضهٔ او باو نوشتند که
در وقت مطالعهٔ کتابت شما انبساط نورانیت شما در آن نواحے بسیار بنظر در آمد و امیدوار
ساخت تمّ سبحانه الحمد والمنة علی ذلک انتهی آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب
متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چند گاه در آستان

گذرانده نوازشها دید و باز بدکن مرخص شد بعد از رفتن او بدکن باندک وز
ماصدق فرموده و بشارت حضرت ایشان بظهور پیوست جمع کثیر که زیاده
از هزار باشد بتوسط او داخل طریقه نقشبندیه شدند و جمّ غفیر صاحب ذوق
و حالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و آنمعنی را حضرت ایشان در
حق آن درویش پیش از پنج شش سال دیده فرموده بودند ع دلها اسیر آن نظر
دوربین او پس منهما هم در صوب دکن خانی عظیم الشانی که قدوة خوانین بود و از ۲۱۷ ب
محبان صلحا و علما و عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادی تمام داشت بناگاه از
ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت
بدگمان شد تا بیم آن بود که بقتلش رساند حضرت سیّدی مرشدی میر محمد
نعمان سلمه الله که آشنای آن خان محب الفقرا بودند قضیهٔ او را بحضرت ایشان
عرضداشت نموده التماس کردند که بتوجه خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از
آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعهٔ عریضهٔ سیّدی بسیّدی
نوشتند که در وقت مطالعهٔ کتابت شما آن خان در نظر بس عالیشان نمود خاطر
شریف از معاملهٔ او جمع دارند چون این رقیمهٔ شمیمه بحضرت سیّدی رسید همان
را بخصوصها بان خان فرستادند وی شکر آنها بجا آورد و گفت که بسیار بسیار
صعب مینماید کشایش معاملهٔ من که سلطان در حق من بغایت بدگمان شده
و حاسدان از در و دیوار رفتوبهای جرمیهٔ من نوشته اند آری بتوجه بزرگان
علوشان من عجب نباشد ازین نوشتهٔ شریفه ده دوازده روز نرفته بود که
خاطر سلطان بحال وی بشفقت تمام منصرف شد و باز آن ایالت و صوبه داری
را باو مسلّم داشت و بیش از پیش بوی الطاف و اعطاف بظهور آورد و منهما شیخ ۲۴ ب
سجاده نشین از روی طلب و نیاز از راه دوربیعت تمام بآستان آن قدوه

امام رسید چون ملازمت نمود با آنکه شیوهٔ نازنین ایشان با آیندگان خصوصاً
بمشائخ و صلحا کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود در حق آن عزیز آثار عنایت
و نزاهت چندانی بظهور نیامد بعضی مخلصان بعرض رسانیدند که این مرد از
مشاهیر مشائخ است و باخلاص تمام از راه دور باین عتبهٔ علیه رسیده حضرت
ایشان در حق او بیش ازین کرم نمایند فرمودند که آری چنین گمان می بردیم اما در
پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشته می بینیم چه باید کرد و یاران در تعجب رفتند مدتی
بسر برد تا آنکه بعد از چندگاه آثار فراست ایشان بظهور پیوست اتقوا فراسة
٥ب المؤمن فانه ینظر بنور الله منها فقیرے گفت که هنوز بخدمت حضرت ایشان
نرسیده بودم عریضه داشته بآنحضرت فرستادم که صحابهٔ پیغمبر صلی الله علیه
وسلم که بیک صحبت از کمل اولیا که غیر اصحاب باشند افضل شدند سرّش
چه باشد مگر در همان صحبت ایشان را حالتے روے مے داد که بر جمیع احوال اولیا
شرف و مزیت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند که حل این
سوال منوط بصحبت است و موقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد از آن بخدمت
و صحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اول حالتے بر من روے داد که به بیان
و شرح نگنجد آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبیده فرمودند که امروز
ورق ترا گردانیدم و احوال تو صورت دیگر گرفته فهمیده باشی یا نه سر در قدم
ایشان نهادم بر خاک پاے آن سرو بوستان اقتباس انوار وراثت از جویبار
٢٦ب دیدهٔ دل و روان بر کشادم منها عدول اصحاب ایشان حکایت کردند که سیدی
صاحب دلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس رسید که
آن سید را ذکر دل بر نهجی غلبه کرده بود که هر که در پهلوی او نشستی آواز ذکر دل
٤٧ از و استماع نمودی لاسیما چون آن سید بخواب رفتی دو چندان آواز آن ذکر رفعت

گرفتی از بعضی مشایخ وقت رخصت واجازه وکلاه وخرقه یافته بود واز حضرت نیز
بتقریب آنمعنی تن بود چون قضیهٔ ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان
شد فرمودند سردی مستعمد ظاهر میشود اما ازین استیلای ذکر دل که بجهر کشیده
وازان اجازتهای بیجا حاصل که دیده وی را پنداری بر سر دو دیده وسد راه ترقی او
گردیده معالجهٔ او سلب این حالت ست از دل او دور و نزدیک رفته بود که آن ذکر چنان
چنان از و مسلوب گردید که هر چند بتکلف خود را بران میداشت فائده نمیدهد
حیران شده می نالید واشک حسرت می بارید و مضمون این مصرع بزبان حال
میسرائید ع هر چه اندر خانه بود آن طرهٔ طرار برد ✽ چون روزی چند حضرت ایشان
در تاب انتظارش گداختند و بنای پندارش را از بیخ برانداختند بتفقد تمام او را
طلبیده باحوالات مخفیه نواختند و فرمودند که معامله باطن مبطن باید ه نقشبندیه
عجب قافله سالارانند ✽ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ✽ منها شیخ محمد مسعود ۲۷ ب
که برادر خرد حضرت ایشان بود واز مریدان مقبول صاحب کشوف حضرت
خواجه عالیشان قدس الله سرهما جهته کفاف معیشت بر سبیل تجارت بقندهار
رفته بود دران ایام سحری حضرت ایشان بخادمی که حاضر وقت بود فرمودند
که عجب معامله ایست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند بدیدهٔ مکاشفه
جستجو نمودم ویرا هیچ جا در روی زمین نیافتم بعد ازان چون نیک متوجه شدم
صورت قبر او که بتازگی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین
فرموده ایشان بچند روز رفیقانش رسید خبر وفات او رسانیدند منها در ایامیکه حضرت ۲۸ ب
ایشان در اجمیر تشریف داشتند شهر مبارک رمضان در میان برشکال رسید حضرت ایشان
بعادت شریفه متوجه ختمات قرآنی شدند در نماز تراویح شب اول بسبب یاران در مسجد که بغایت
تنگ بود نماز را ادا نمودند از تعفن بایشان درویشان آزار رسید بعد از ادای نماز حضرت ایشان

برزبان مبارک راندند تا تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الهی یاران شبها فرصتی سیدا
کردن بیرون مسجد تراویح گذارده پیشد چه نعمتی بود این حقیر بیکی از یاران گفت شنیدی
که چه فرمودند دیگر تا آخر رمضان در شب باران نخواهیم دید انشاالله سبحانه همچنان
شد که تا شب بست و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران اصلا در شب نشد
بعد از ادای این ختمات از شب بست و هشتم باران بختن گرفت و کان هذا من کرامته الشریفة
منها همان مسجدی که ذکر یافت یک دیوارش سست بنیاد شده بود و بیک جانب ۲۹ ب
میل تمام نموده بنوعی که اکثر آیندگان مسجد و جمعی که در حواشی او می بودند یا از آنجا
عبور می نمودند متوهم آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بر سبیل
طیبت روزی فرمودند که ما تا زمانی که این فقرا اینجا هستند رعایت کرده نخواهد
افتاد بقول اکابر که فرموده اند هزلنا جد ع هزل من هزل نیست تعلیم ست
همچنان شد که فرموده بودند روزی که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
فقیر بتقریبی ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قرب میلی نرفته بودند بل همین
که از محاذات آن مسجد مختفی شدند آن دیوار بیکبار بیفتاد منها در ایامیکه بلاهور ۳۰ ب
تشریف داشتند برای خفتن را اداء نموده بنزدیک یکی از دیوارهای آن منزل
ایستاده فرمودند که امشب زنهار کسی نزدیک این دالان نباشد و نخسپید و حال آنکه
باعثی از باران و امثال آن در میان نبود شخصی طبیب وار از الفقیر گفت که
خانهای دیگر از این فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را بافتادن امشب
نسبت میدهند دو حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد یک کنیزی در آن
دالان خوابیده بود در ته آن خانه آمد و دیگری که نزدیک آن بود بپای او کلوخی رسید
حضرت ایشان بعتاب فرمودند که امشب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند ۳۱ ب
چون آن کنیزک را از آنجا برآوردند اصلا آسیبی باو نرسیده بود منها یکی از حکام

آن حدود خواسته که بر سر سرکشان رود و استیصال آنها نماید به یکی از مشایخ
آن نواحی استخارهٔ مذکور ساخته آن عزیز وی را بشارت بفتح داده ترغیب
بر قتل نموده آن امیر بحسب اشارهٔ آن فقیر متوجه آن کارزار شده پیش
از آنکه وی با عدا ملحق شود این عزیز عریضه بخدمت حضرت ایشان از روی
احتیاط نوشت و عرضه نمود که من درین باب بشارت فتح داده ام حضرت
ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا در کشف رفته
معامله نزد ما بر عکس ست لیکن چون آن امیر دور رفته بود کسی این فرمودهٔ
حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرموده سه چهار روز نگذشته بود
که خبر رسید که آن امیر از آن سرکشان هزیمت یافت و به پریشانی تمام مراجعت
نمود و نشان و نقاره را بغارت داده آمد منهما فرزند ثالث سلطان وقت را که
بسائر اخوانش در رشد امتیاز تمام داشت ناگاه با پدر نزاعی درمیان آمد از یکسو
پدر با لشکر عظیم و از یکسو پسر با سپاه شگرف باهم مقابل شدند و کار بمقاتله کشید
و یکی از خوانین عمده که طلیعه لشکر پدر بود در عین کارزار بلشکر پسر ملحق گشت
و دیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب و مشفق فقرا و علما
بود و حامی ملت بیضا بعضی از اعاظم مشایخ وقت نامه بآنحضرت نوشتند که
درویشان و بزرگان دیار دهلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاهزاده معلوم
نموده اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند که درین
معرکه معامله برخلاف آن مکشوف میگردد اما آخر کار معاملهٔ شاهزادهٔ عالیمقدار بسیار خوب
در نظر می در آید همچنان روی داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانیها
کشید آنگاه حق سبحانه از سایر اخوان ایشان را برگزید و نائب مناب پدر گردانید و چه نائب به
از منوب و چه خلف به از سلف و بادشاهی جمیع مملکت هندوستان را بآن قدوهٔ

سلاطین زمان سلمه الله بالعدل والاحسان عطا فرمود ومملکت ازین بادشاه
انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت دیگر دیدند و شریعت زینت دیگر پذیرفت ازین
راه این حقیر را تاریخ سال جلوس این بادشاه بر اورنگ شوکت و جاه بدیهه زینت شرع
از دل بزبان آمد حضرت پروردگار سالهای بسیار با علو منزلت و رفعت مرتبت و
فتح و نصرت این مالک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گرداناد بحق اهل الارشاد

فصل نهم در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس الجنان در
سال هزار و بیست و چهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه وآله وسلم که آفتاب
عمر گرامی ایشان در برج پنجاه و سه سالگی بود بر طبق شمار احمد روزی مخلص اصحاب
خود فرمودند که چنان وا نمودند و ملهم گردانیدند که قضاے مبرم در عمر زندگانی ما
بشصت و سه سالگی ست و ازین معنی شادمی بودند که از غایت اتباع سید المرسلین
صلی الله علیه وآله اجمعین در سن عمر مطابقتے نیز بظهور میرسید لذلک
موافقتی باعمار صدیق و فاروق و مرتضی رضی الله تعالی عنهم میسر میگردد در
سال هزار و سی و دوم در بلده اجمیر فرمودند که آثار قربت انتقال ظاهر میشود و
بحضرت مخدوم زادهاے گرامی سلمهم الله که آنوقت در سرهند بودند نوشته
فرستادند که ایام انقراض عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن این رقیمه
عظیمه آن نور دیدهاے ولایت متوجه ملازمت شدند بعد از شرف تقبیل عتبه علیا
بروزے چند در خلوتی آن دو فرزند ارجمند را طلب داشته فرمودند که
مرا اکنون بهیچ گونه نظرے و بهیچ وجه بستگی باین جهان نمانده می باید بآن
جهان شد و آثار رفتن ها نیز مشهود میگردد و چون مخدوم زادها سلمهم الله
از آن خلوت بیرون آمدند آثار دلتنگی و حزن تمام از ایشان در نظر این
احقر درویشان آمد و هر یک را گریه در گلو دریافت ناچار

بنده گستاخی نموده استفسار سرّ کار نمود چون بی آرامی و ناشکیبائی
این عاشق شیدائی را از استماع این خبر دیده دانسته‌اند و بهمین وجه حضرت
ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهاری رفته بود و بنده را طلب
نموده اند فلاجرم از اظهار آن خود را برکران داشته‌اند اما چون حضرت ایشان
کثرت اندوه و ضیق صدر فرزندان عالی قدر را از آن واقعه دیده اند و ایضاً
معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزندان را طلب نموده فرموده
اند که چندگاه دیگر برای تمامی کاری دیگری ما را نگاهداشته‌اند ازین نوید آن دو
سعادتمند جاوید مسرور و مبتهج گردیده این زمان قضیهٔ مذکوره را باین خادم در میان
نهادند مع ذلک رخنه جویبار دیدهٔ بنده را کشادند اما ازین مژده چندگاه که بر
زبان مبارک رفته بود حضرات مخدوم زاده‌های کبار و هم این عاشق دلفگار
امیدوار سالهای بسیار گردید و از اتفاقات غیبیه آنکه دران ایام بزیارت
روضهٔ شریفهٔ خواجه معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتی محاذی صدر
آن صدر الاولیا مراقب نشستند چون برآمدند فرمودند که حضرت خواجه اعطاف
و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصهٔ خود ضیافات بظهور رسانیدند و سخنان و
اسرار درمیان آمد یکی از آن مذکورات این بود که ما را فرمودند در خلاصی خود ازین
عسکر سعی مکنید و برضای او تعالی واگذارید درین میان خادمان آن مزار فایض الانوار
آمده بدستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبرپوش متبرکه حضرت خواجه را
قدس سره که در هر سال یکبار تازه میگردانند و آن قدیمه را بیکی از کبار مشایخ
میفرستاده اند یا بپادشاه وقت میداده یا تبرکا چون لآلی و جواهر در صندوق
می نهاده آن روز آن قبرپوش فیروزه را برآورده نزد ایشان آورده معروض داشتند
که به از شما سزاوار این که باشد حضرت ایشان بادب تمام قبول نمودند و آنرا بخادم سپرده

آه سرد از دل کشیده بر زبان آوردند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکتر بحضرت
خواجه نبود لاجرم آنرا بالطف نمودند برای تکفین ما نگاه میداشته باشی و هم دران
ایام شبی وقت تهجد این بنده نزدیک بحجرهٔ خاص آمده قریب بآستان سر
بزانوی فکرت کشیده بود ناگاه ازان حجره آواز حزین گریه آلود بگوش هوشم رسید
گوش بر سوراخ دروازه شریفه نهادم شنیدم که آن قطب الانام با رقت تمام بیتی
را میخواندند و اشک نیاز از دیدهٔ حق بین میراندند و آن بیت اینست ؎ با دو روز
زندگی جامی نشد سیر از غمت * وه چه خوش بودی که عمر جاودانی داشتی * چون
ازین سفر سعادت اثر بسرهند معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بمقوله
العود احمد گشودند نزدیک بمنازل شریفهٔ خویش دورتر از فرزندان زاویهٔ اختیار
اختیار نموده انزوا گزیدند چنانکه جز بنماز پنجگانه و جمعه بمسجد برون نمی آمدند و دران
خلوت ینابیع الانوار و الاسرار غیر از مخدوم زادهای کبار و این هیچمقدار و دو سه
تن از درویشان خدمتگار دیگری را رسیدن کمتر میسر میشد روزی در بدایت
اختیار آن خلوت نفسی سرد از دل حقیقت برور بر آوردند این کلام شیخ الاسلام
را که چون بوعلی دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان راندند
الحق در اواخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالیشان شده بود که کاملان اصحاب
ایشان بطفلان نو در آمد این دبیرستان ملحق شده بودند دران ایام بعضی
دوستان که کتابتی می نوشتند اکثر از استغفار چند کلمه درج می نمودند و در بعضی
کتابت تصریح میکردند که اواخر عمر نزدیک آمده تا چه پیش آید درین اثنا این بیچاره
را بسبب هرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن بظهور پیوسته بود خاطر بران آمد
که اطفال را گرفته بتحت اقدام همایون برسد ناچار رخصت فرمودند بصد اندوه
و حسرت در وقت رخصت معروض داشتم که دعا فرمایند که بزودی باین آستان

ملجا حق پرستان مشرف گردم آنحضرت آہی کشیدہ فرمودند وعالمنم کہ در آخرت
باہم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز ہوش از سر در ربود مع ذلک چون نصیب
این بی طالع محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود ناچار با دیدۂ اشک
فشان وانشاد اشعار حسرت نشان کہ ازان اشعارست این دو رباعیہ کہ اشعار
باین مدعا مینماید رباعی مسکین مگسی حلقۂ ہر در بیزو ٭ ہر سو طلبل سراغ شکر میزد ٭ چون
یافت دکان قند بادش برربود ٭ میرفت وزیاس دست بر سر میزد ٭ رباعی حرفی
نشنفتہ از دبستان رفتیم ٭ صبحی نشگفتہ از گلستان رفتیم ٭ آوخ کہ چو آہ سرد اصحاب
خمار ٭ ناخوردہ شراب از دل مستان رفتیم ٭ واواخر ماہ رجب سنہ ہزار وسی وسہ بود
کہ بندہ مرخص گشت از ان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان کہ مدت ہفت
ماہ باشد شیخ بدر الدین سرہندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید وتقریر حضرات
مخدوم زادہا ے عالی شان سلمہم اللہ سوانح این شہور سبعہ را رقم نمودہ از انجا
قضیہ ایام ارتحال وقبل وبعد آن بسبیل التقاط وانتخاب منقول میگردد و با
بعضے فوائد دیگر کہ زبان آن قیمہ ازان ساکت ست منتصف شعبان سنہ مذکورہ
کہ کریمہ انا انزلناہ فی لیلۃ مبارکۃ انا کنا منذرین صفت آن شب متبرک ست
حضرت ایشان در خلوت خانہ احیاء لیل می نمودہ اند ناگاہ دران نصف شب
بآن خانہ کہ اطفال و والدہ ماجدہ آنہا آنجا بودند تشریف قدوم ارزانی فرمودند
آنشب ہناگاہ بر زبان شریف عصمت پناہ یعنے والدۂ مخدوم زادہا سلمہم اللہ رفتہ کہ
امشب کہ شب تقدیر آجال وآمال ست غدا داند کہ نام کرا از ورق ہستی محو کردہ
باشند ونام کرا ثابت داشتہ چون حضرت ایشان رضی اللہ عنہ این سخن
شنودہ اند فرمودہ اند کہ شما بشک وتردد مے گوئید چہ باشد حال آنکس
کہ معاینہ می بیند کہ نام او را از صحیفہ زندگانی این جہانی محو ساختند این راز

زبوش براندازرا فرموده آنچه در دل اسرار منزل کشیده اند ایضا بعضی محرمان
خاص ومتعلقان ذی اختصاص درین ایام اختیار انزوا وانقطاع جرأت نموده
پرسیدند که وجه این تبتل وعزلت وانقطاع از عیال وخلق الله درین روزها
چیست فرمودند سرش آنست که ایام ارتحال خود را ازین جهان قریب می بینیم
چون این چنین باشد بکلیگی خود به تنهائی وانزوا وبهمگی اکنون باستغفار واستعفا ضروری
است وتمامی اوقات وانفاس درینوقت مستغرق عبادات ظاهره وباطنیه
داشتن لازم وهمعنی بی انقطاع تبتل تام صورت پذیر نه پس شمایان ازمن دست
بدارید ومرا باو سبحانه واگذارید وایضا درین ایام روزی که در دهلیز حرم سرا اضطجاع
نموده بودند ناگاه فرمودند درین سرا که بعد از دو ماه می آید ما درین خانه نخواهیم غنود
حاضران معروض داشتند که مگر در خلوت خانهٔ خاص خواهند گذرانید فرمودند
آنجا هم نه وازین خانها جای دیگر نیز نه عرض کردند پس کجا فرمودند ببینیم که چه خواهد
شد در اواسط ذی حجه که اوائل بیماری بود عارضهٔ ضیق النفس بر ایشان استیلا
نمود درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الانس والجن سید عبد القادر جیلانی
را رضی الله عنه در معامله دیدم که در حق من عنایات بلانهایات نمودند وزبان مبارک
خود در دهان من کرده فرمودند که مردم در معنئ این بیت ما که ع افلت شموس
الاولین وشمسنا ابدا علی افق العلی لا تغرب وآن قول ما که قدمی هذه علی رقبة
کل ولی الله حیرانند شما حل آن بنویسید که ازین ضعف صحت ست ولیکن
حضرت ایشان را از انجا که درین بیماری شوق لقای او سبحانه استیلا نموده بود واز
کمال آن شوق گریه بر ایشان غالب میشد وهمیشه در آن ضعف بدعای مأثوره
اللهم بالرفیق الاعلی رطب اللسان می بودند ومیفرمودند اگر طبیب گوید که مرض
تو علاج پذیر نیست ویرا شکر الله بقدر امبلغها بدهیم لاجرم از وفور این شوق واشتیاق

شرح این بیت و آن کلام قطب الآفاق نیاید اما چون لفظ صحت در حق آنحضرت
از زبان شریف آن بزرگ رضی الله عنهما رفته بود درین میان چند روزے
صحت گونه روی نموده و ریش دل خستگان را ایحهٔ مرهمی شنود درین چند روز
صحت شدا اید ایام آلام ضعف و سقام را بشوق تام یاد کرده میفرمودند که در هجوم
مرارت ضعف حلاوتی و نعمتی می یافتم که درین چند روزهٔ صحت معلوم نمیکردد
درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بظهور رسید سید یحیی که از ارباب اخلاص
آن و فور شوق ایشان را بوصال رفیق اعلی مشاهده کرده بود و یاس ایشانرا
از زندگانی این جهانی دیده و این تصدقات و خیرات را دفع بلیات گمان برده
در حیرت بود تا روزی بعرض رسانید که آن چیست و این چه مصراع را از اشعار
هندی بر زبان شریف راندند و سرشک حسرت از دیده برافشاندند مصرع هندی
آج ملاوا کنت سون سکهی سبهه جگ دیئون وار یعنی امروز روز وصال دوست است
ای محرم همه عالم را از شادی این دولت و نعمت نثار میکنم تا آنکه در دوازدهم
شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا نمودند که درمیان چهل و پنجاه روز ترا ازین جهان
بآن جهان نقل خواهد شد و قبر مرا هم نشان دادند مستمعان در اندوه و حسرت رفتند و ریش
جگر تازگی دیگر یافت حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله و حضرت مخدوم
زاده خواجه محمد سعید سلمه الله در همان ایام روزے آنحضرت را در گریه دیده سبب آنرا
پرسید فرمودند شوق وصال حضرت ذو الجلال معروض داشتند که حضرت حق
سبحانه و تعالی خواص بندگان خود را درین دار به اختیار اینها میگذارد و چون
آرزوی خود ایشان این مشابه است البته ایشانرا می برد چون ازین حروف در مخدوم
زادها تغیری دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند
که حسرت بر احوال خود میکنم از صمیم دل برون درد و کانون جان اندوه بر درد بعرض رسانیدند

که قبله گاها اینهمه بی شفقتی و کم رافتی در حق مایان چیست فرمودند که حضرت حق عز
وجل از شما احب است و نیز شفقت و اعانت ما بشما بعد از ارتحال ما زیاده زیاده از ایام
حیات اجتهادی خواهد شد که اینجا علایق بشری در بعضی اوقات ناچار مانع اعانت و توجه
است و بعد الموت فراغ و تجرد است و ازان روز که حضرت ایشان آن معاینه مذکوره در
ایام مذبوره نموده بودند شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بست دوم صفر در جمع
اصحاب خسته جگر فرمودند امروز ازان میعاد چهل روز میشود تا درین هفت هشت روز
دیگر چه پیش آید و نیز بحضرات مخدوم زادها فرمودند که درین چند روزه صحت که
درمیان آمد هر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن و متصور بود حضرت حق سبحانه
بطفیل حبیب خود سرور انبیا علیه و علی آله و اصحابه من الصلوات اکملها و من التسلیمات
افضلها مرا عطا فرمود مخدوم زادهاء عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
شدند که درین کلام رمزی مضمر بود که حضرت صدیق اکبر را رضی الله تعالی عنه بعد
از نزول کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بر دل
الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی الله علیه وسلم غرض تا سلخ زلف
تو بوی شب فراق آمد چو روز پنجشنبه بست و سوم صفر بدر ویشان بدست مبارک
جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه پنبه دار نبود سردی هوا اثر کرد و تپ رجعت
نمود بار صاحب فراش شدند و چون حضرت رسالت علیه الصلواة والتحیة از
بیماری صحت یافته بفاصله قلیله مریض گشته انتقال فرموده اند کما یستفاد
من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست
ندادند و پیش ازین ضعف بخادم فرموده بودند که مبلغ کذا را انگشت جهت منقل
بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بنصف آنچه فرموده بودند دلالت
نمودند بر زبان مبارک راندند که واعظی در دل من گفت که فرصت آنقدر انگشت

سوختن نیست باز فرمودند که همان مقدار بیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاوردایشان
ازان انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را باطفال فرستادند
وآنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال بکلی تمام شده بود درین ضعف
افاضۀ علوم عالیه بیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند روزی ازانجا
که گرم بیان دقایق حقائق بودند تکلم فراوان بظهور رسید حضرت مخدوم زاده
خواجه محمد سعید سلمه الله والبقاه معروض داشتند که ضعف حضرت ایشان انهمه
تکلم را تحمل نمیتواند نمود وبیان معارف را بوقت وفرصت دیگر موقوف دارند
فرمودند که اے فرزند وقت کجاست وفرصت کرا بوقت دیگر زبان را دانم که یارای
اینقدر بیان هم نخواهد بود ودرین ایام غلبات ضعف نماز بغیر جماعة أدا نفرمودند
مگر چهار پنج روز اخیر که تنها گذاردند برای رعایت قوم وأدعیه واوراد ماثورۀ لازمه
وذکر ومراقبۀ دائمی را بی هیچ فتوری بجا آوردند وهیچ دقیقه از دقائق شریعت وطریقت
را فرو نگذاشتند شبی که ثلث آخر شب بر خاسته وضو کردند وتهجد را ایستاده
گذاردند وفرمودند که این آخرین تهجد ماست وآنچنان شد که بعد ازان تهجد میسر نشد
که معامله بآخر رسید تهجد ختم یافت وقبل وقت وصال ایشان را فرورفتگی دست
میداد مخدوم زادۀ بزرگترین حین افاقت بعرض رسانیدند که این کثرت فرورفتگی لوازم
ضعف ست یا از استغراق ست که بعضی معاملات عظیمه درمیان ست توجه دارم
تا کماهو مکشوف ومشهود گردند وباتمام واکمال رسند ومجملی ازان غوامض اسرار
بگوش فرزندان کبار رسانیده اند وچون ازین فرورفتگیها بافاقت می آمده اند وهنگامے
دردانگیز وداغ اثر بدرویشان خسته جگر درمیان می نهاده اند بیشتر آن وصایا تحریص
برمتابعت التزام سنت واجتناب از بدعت ودوام ذکر ومراقبه بوده میفرمودند
که سنت را بدندان خواهند گرفت گویا ازین وصیت نیز نظر برمتابعت حضرت

خاتمت داشته اند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بوقت انتقال چنین
نصایح بطوری آورده اند منها مارئی الترمذی وابوداؤد عن عرباض بن ساریه
رضی الله عنه انه قال وعظنا رسول الله صلی الله علیه وسلم موعظة وجلت
منها القلوب وارقت منها العیون فقلنا یا رسول الله کانها موعظة مودع
فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان یأمر علیکم عبد وانه
من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة خلفائی الراشدین المهتدین
عضوا علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعة ضلالة و درین وصایا
فرمودند صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة دقیقه از دقائق نصح بحکم الدین
هی النصیحة فرو نگذاشته از کتب معتبره وبی طریق متابعت کامله بگیرید
وبران کار کنید ونیز فرمودند در تجهیز وتکفین من مراعات اتباع سنت بوی
علی مصدرها الصلوة والسلام نمائید وقبل ازین بوالده ماجده اطفال فرموده
بودند که چون ارتحال من ازین دار ملال پیش از تو معلوم میشود باید که از مبلغ
مهر خود کفن من سازی ونیز یکی از وصایا این بوده که فرموده اند قبر مرا در جای
گمنام خواهند مقرر داشت مخدوم زادها معروض داشته اند که پیش ازین
شرافت وبرکت موضع را که برادر بزرگ ما علیه الرحمة باشاره حضرت آنجا
مدفون شده اند بیان فرمودند که مرقد من دران زمین خواهد شد وتعین موضع
دفن نیز در آنجا کرده اید واکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اما
الحال شوق من چنین است چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند
اگر چنین نکنید بیرون شهر نزدیک والد بزرگوار دفن کنید یا بیرون شهر در باغ
تربت من مقرر دارید وقبر مرا خام گذارید تا باندک زمانی ازان نشانی نماند
راقم حروف گوید این فرمودهٔ حضرت ایشان قدس سره اشاره مینماید هم

بفنای اتم وهم بر آنکه آنحضرت متخلق باخلاق حضرت بی نشان گردیده بودند مؤید
همین معنی ست آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه دیده بود
که آنحضرت قدس سره ازینجهان انتقال نموده اند ومن نالان وگریان هر سوی
می پویم وگاه این احمد وگاه این الله میگویم درین میان یکی مرا گفت اینک
مسجدے ست بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد ست چون بآن مسجد درآمدم
بجز خطے که از وصورت قبری طولاً وعرضاً ظاهر شود نبود ومیگفتند قبر ایشان
همینست که جز اینقدر نشانی ندارد ومرا آنوقت تعبیر نسبت محو که آخرین نسبتی
است از نسبتهای فنائیه وبقائیه این طائفه علیه بر دل آمده بود چنانکه حضرت
ایشان نیز در مکتوبی که کریمه هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا
مذکوراً عنوان آن مکتوب ست از تحقق باین حال تصریح نموده اند وآن خطرا
همان شیخ عارف فرموده بعد از اندک ایام از دیدن آن منام انتقال آن غوث الانام
بظهور رسید تواند بود که تعبیرش هم آن وهم این بود چون فقیر به برهانپور رفت
در اواسط ماه صفرے که دران ایام انتقال حضرت ایشان خواهد بود درویشے از
مخلصان آنحضرت آمده بفقیر گفت که در واقعه می بینم که شجره عظیمه در کمال
سبزی وثمر در رفعت چنانکه گویا نزدیک بآسمان رسیده واز کثرت اغصان
چنانکه هزار کس در سایه او آرامیده بیکبار از تند بادے بر زمین آمد غریو
افسوس وگریه از مردم برخاست ع شور برخاست مگر دامن محفل بشکست
ع گریه زد جوش مگر آبلهٔ دل بشکست ع این فقیر دلریش از واقعهٔ آن درویش
هراسان بود تا بعد از سه واندروز ازین واقعه خبر وفات حضرت ایشان
به بنده رسید چون حساب کردم آن واقعه باین صورت بحکم کریمه کشجرة
اصلها ثابت وفرعها فی السماء الآیه اشاره می نماید بآنکه آنحضرت تمامی شریعت

غرا بودند باز گردیم بحرف وصایای آن غوث البرایا قدس الله سره الاقدس
چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی در اختیار آن فرو بسته جا که برای
قبر خود تعیین فرمودند توقف و نگرانی بل حیرانی دیدند به تبسم آمده فرمودند
شما مختارید هر جا صلاح دانید آنجا گذارید شب سه شنبه بست و نهم
صفر که روز ش روز وصال خواهد بود بنجا دمانے که شبها بیمار داری میکردند
فرمودند بسیار محنت کشیدید همین محنت امشبه است و بس و در آخر شب
فرمودند صبح لیل بوقت چاشت آن روز فرمودند که جهت بول طشت تنک
ندارد احتمال جستن قطرات است و رعایت دقیقه در آن وقت نازک نمودند و ترک
بول نمودند و فرمودند که این ظرف را بردارید یکے گفت قاروره را بحکیم باید
نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقض وضوئی نمایم و استنجائی کنم
مرا بر فراش من بخوابانید چنان کردند آری چون معلوم ایشان گردید که بعد از
ساعتے انتقال خواهم فرمود و فرصت وضو نخواهد شد نقض وضو نفرمودند
و بطهارت ازین جهان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکیه دادند ایشان
بر طریقهٔ مسنونه دست راست زیر خد راست نهاده بذکر پرداختند مخدوم
زادهٔ بزرگ سرعت نفس در ایشان دیده معروض داشت که حال شریف
چون است فرمودند خوبیم و نیز فرمودند آن دو رکعت نماز که کرده ایم کافیست
و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لمحه جان بجانان تسلیم نمودند
رحمه الله سبحانه رحمة واسعة أبدية بثبوت پیوسته که آخرین کلام اکثر
أنبیای عظام حرف از نماز بوده درین باب نیز بتبعیت أنبیا و سرور ایشان
علیهم الصلوات والتسلیمات نمودند و این واقعهٔ عظمی در چاشت روز سه شنبه
قریب بیکپاس روز بست و هشتم شهر صفر و بحساب شمسی نصف جدی گویند

حاضر شدند خادم او در آن سرا در آن ریک نیز در فلور نمودند

بست و نهم صفر سنه هزار و سی و چهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه وآله وسلم
بوقوع پیوسته و آن ماه بست و نه روز آمده بود و شب اول شهر ربیع الاول که
ماه نبوی ست بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شتافتند ایام ضعف وتپ
ایشان سوافق سال عمر ایشان بوده و شصت و سه روز امیعنی موافق مضمون
حدیث صحیح حمی یوم کفارة سنة بظهور آمده چون غسال آن بدن انور را بتختهٔ
غسل آورد و جامهارا از تن مبارک برکشید همه حاضران معائنه دیدند که آنحضرت
بر شیوهٔ نماز دست بسته بودند و ابهام و خنصر راست بر گرد رسغ دست چپ حلقه
داده و حال آنکه حضرات مخدوم زادها بعد ارتحال دستهای ایشان را دراز کرده بودند
در زمان خوابانیدن بر تخته تبسم نمودند و مدتے همچنان متبسم بودند چنانکه فریاد از حاضران
برآمد و این قصه مصداق این قطعه گردیده یاد داری که وقت آمدنت ٭ همه
خندان بودند و تو گریان ٭ همچنان زی که وقت رفتن تو ٭ همه گریان شوند و تو
خندان ٭ دستهای شریف را غسال کشاده راست کرده بر یسار مضطجع
گردانیده غسل به جانب یمین داد چون بر جانب یمین خوابانید تا یسار را نیز
غسل دهد بازمرئی حاضران گردید که دستهای شریف بحرکت ضعیف که آن
از قوت ولایة کامله نشان قوی بود متحرک شد تا بهم آمد و بطریق سابق ابهام و خنصر
یمین بر رسغ یسار حلقه گشت و حال آنکه چون اضطجاع بریمین بود بایستی که دست
راست بر چپ نی ایستاد باوجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و
برگ گل ملائم تر بود ولیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتادن و جدا شدن امکان
نداشته و وقتیکه کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض بظهور رسیده بود و همچنین
پیش از آنکه آنحضرت را بر تختهٔ غسل فرود آورند قبض یدین بر نهج مسطور واقع
گردید و چون حاضران کشادند مشاهده میکردند که دستهای مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور

باهم جمع شدند و همبرین منوال دوسه کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید که اینجا
سرّی ست مبطن و رازی ست مخفی باز بکشادن آن متعرض نشدند و گفتند که
حضرت خواجه محمد سعید سلمه الله فرموده اند که چون مرضی حضرت ایشان اسکنه الله
بحبوحة الجنان چنین ست چنین گذارید بصدق رسول الله صلی الله علیه وسلم کما
تعیشون تموتون ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مشاهدهٔ این
خوارق عظیم مخلصان را موجب مزید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و
حصول اعتقاد و ارادت گشته و آنحضرت را موجب وصیت آنحضرت و بصوابدید
حضرت خواجه محمد سعید که افقه فقهای وقت اند و دیگر فضلای حاضر شده جامهٔ سفید
کفن کردند لفافه و قمیص و ازار و چاک قمیص را بروایة مفتی به از دو جانب منکبین نمودند
و عمامه ندادند که اتفاق فقها و محدثین ست که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق
را رضی الله تعالی عنه عمامه نداده بودند در قهستانی مرقوم ست که اصح آنست که عمامه
در کفن مکروه است و علامه ربانی حضرت سید شریف جرجانی در شرح سراجی نیز در منع عمامه
در تکفین تاکید فرموده و حدیث ان الله وتر یحب الوتر نیز مقتضی اینست و حضرت مخدوم زادهٔ
بزرگ خواجه محمد سعید دامت برکاته امامت نماز جنازه پیر و پدر بزرگوار خود رضی الله عنه
نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند که مقتضی سنت چنین نیست و در کتب
فقهیهٔ معتبره مرقوم ست که بعد از نماز جنازه ایستاده دعا کردن مکروه است هرچند که عمل
بعضی امام درین ایام چنین ست و روضهٔ منورهٔ ایشان پهلوی مسجد متبرک آنحضرت
جانب شمال در جوار مساکن شرف مواطن ایشان واقع ست و در همان قبهٔ علیه قبل
ازین حضرت مخدوم زادگی خواجه محمد صادق را قدس سره نگاه داشته بودند نورانیت
و شرافت آن موضع را بارها حضرت ایشان میفرموده اند و نیز در یکی از مکاتیب حال آن موضع
را چنین تحریر نموده اند بعنایت الله سبحانه و بصدقهٔ حبیبه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

۶۰ در مکتوب بیست و دوم از جلد ثالث
فالحمد

والتحیة والبرکة بلدهٔ سرہند گوئیا زمین احیای منست کہ بر آمن چاہ عمیق تاریک را پر کردہ صفهٔ بلند ساختہ اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع دادہ و نوری دران زمین ودیعت گشتہ است کہ مقتبس از نوری صفتی و بی کیفی ست در رنگ نوری کہ از زمین مقدسهٔ بیت اللہ ساطع و لامع ست پیش از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومی بچند ماہ این نور را برین درویش ظاہر ساختہ بودند و در زاویهٔ زمین سکنای فقیران را نشان دادہ نوری نمودند ساطع کہ گردی از صفت و شان بوی راہ نیافتہ بود و از کیفیات منزہ و مبرّا بود آرزوی آن شد کہ آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود این معنی را بفرزندی اعظمی کہ صاحب سر بود ظاہر ساختم و ازان نور ازان آرزو مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پردهٔ خاک در دریای آن نور مستغرق گشت ع هنیئاً لارباب النعیم نعیمها ؛ از شرافت این بلدهٔ معظمہ است کہ مثل فرزندی اعظمی کہ از اکابر اولیای اللہ ست در آنجا آسودہ است و بعد از مدتی ظاہر گشت کہ آن نور مودع لمعہ ایست از انوار قلبیهٔ این فقیر کہ از ینجا اقتباس نمودہ دران زمین افروختہ اند در رنگ آنکہ چراغی از مشعل افروزند قل کلٌّ من عند اللہ اللہ نور السموات والارض انتہی مرقومہ الشریف و راقم این حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زادهٔ جامع الاسرار والعلوم خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ شنود کہ ایشان از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس نقل کردند کہ فرمودند ارادهٔ عزلت و انزوا نمودم کہ بگوشهٔ از گوشہا رفتہ منزوی شوم درین میان الہام نمودند و معلوم فرمودند کہ طریق محبوب و مرضی ما همین ست کہ الحال بر آن هستی نہ آن طریق کہ خواہش کردهٔ دران وقت در نظرم بلدهٔ سرہند چاہ تاریک نمود کہ هیچ از غایت عمق راہ بر آمد ندارد و نیز پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آوردہ

بودند که مرا محاذی قبر فرزندی اعظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را
باحوالی آن که در آن وقت داخل محوطه بودند روضهٔ از ریاض جنت دیدم
سرّ آنکه مخدوم زادها را آخر در مدفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان همان
نوشته و گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بدرسه جای دو جای
دیگر را که فرمودند از غلبه دید فنا و خمول و بی نشانیها سر زده بود کمالات مخفی
نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضے درویشان و اخلاص
کیشان دیده اند بعضے ازان مرقوم میگردد یکی ازان خوارق که بسیار مریدان
آنحضرت وغیر مریدان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زادهٔ
بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیر و همه مخلصان ایشان دیده
اند بلکه گمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و آنچه وجود حضرت
ایشان را پیش روی آن مخدوم زادهٔ مغفرت نشان که سمت قبله باشد
بخاک سپرده بودند الحال زایران متفق اللفظ والمعنی میگویند حضرت ایشان
که قبر مخدوم زاده تخمینًا یک زراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر
ازان خوارق آنست که جامع رسالهٔ احوال و وفات ایشان مولانا بدرالدین
سرهندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایة الغایة سرخ شده
بود و آن سرخی آسمان را اکابر گریه بر موت کمّل دوستان او سبحانه گفته اند کما فی
شرح الصدور بلغنی ان السموات والارض یبکیان علی المؤمن و بکاء السماء حمرة اطرافها
وآنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زادهای عالیشان و بعضے درویشان
در واقعات و مکشوفات دیده اند بیش ازانست که به تحریر در آید ازانجمله است آنکه
حضرت مخدوم زادهٔ کلان شیخ محمد سعید سلمه الله فرمودند که ایشان را بعد از دفن
بخواب دیدم که از انعامات عظیمهٔ او تعالے که بعد از ارتحال درباب ایشان بظهور

آمده به بشاشت و فرحت تام بیان میفرمایند و مباهات میکنند عرض کردم که قبله
گاها از مقام شکر هیچ کس را نصیبے عطا کرده اند فرمودند بلے مرا نیز از جمله شاکران
گردانیده اند معروض داشتم که در قرآن مجید وقلیل من عبادی الشکور آمده وازین
کریمه چنان مستفاد میگردد که آن جماعه پیغمبران باشند یا کمّل صحابه
پیغمبران چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند آرے چنین ست امّا مرا
بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالے فرمودند که ایشان را در واقعه دیده
پرسیدم که سوال منکر و نکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه بکمال رحمت نخست
بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم
که الٰهی و مولائی این دو فرشته هم در حضرت تو باشند و پیش این بنده مسکین
نیایند ایزد متعال نهایت رحمت و رأفت خود را شامل من داشته ایشان را
پیش من نفرستاد پرسیدم که ضغطهٔ قبر چون گذشت فرمودند که شد امّا اقل
قلیل وگویا مولانا محمد هاشم خادم که از مخلصان قدیم ست حاضر ست و بخدمت
سر پا ایستاده میگوید ایشان اقل قلیل را هم بر سبیل تواضع میگویند والّا آنهم نشده
مخدوم زادهٔ کلان فرمودند که در حجرهٔ جماعت خانه بودم و آن وقت سحر بود معاینه
دیدم که حضرت ایشان از در در آمدند و بر سر عریش من نشستند و مرا در بر گرفتند
هیبتی بر من مستولی شد و لرزه در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غائب
شدند و فاضلے دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام گفت در نماز فرض
ظهر که مخدوم زادهٔ کلان امام بودند بچشم سر بفتح سین دیدم که حضرت ایشان برابر من
ایستاده اند و چون میان من و ایشان در صف جماعه فرجه بود دست مرا گرفته
بخود متصل ساختند که فاصله نماند تا آخر نماز ایشان را میدیدم و فرجی شال

فستقی پوشیده بودند و گوشه پیچ بر سر دستار پیچیده و مسحی در پای ایشان
بود و من زمان متحیر میشدم و تعمق میکردم که مبادا از وهم باشد اما بی ریب
و شک چنانکه در ایام حیات میدیدم مشهود می شدند چون نماز را سلام دادند ایشانرا
ندیدم مضمون ع آمدی و آتشم بر جان زدی ✽ رفتی و بر آتشم دامان زدی ✽
با خود میخواندم و اشک اندوه مهاجرت می راندم یکی از مخلصان ایشان که در
قریه برک بوده و هنوز خبر وفات ایشان را نشنوده بود فرزند آن درویش
مخلص بیماری داشته بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکرده باش
دران احضار آن طفل بیمار دیده است که حضرت ایشان آمده فرموده اند که
بابا ما بخدا رسیدیم و بهشت اعلی در آمدیم اول پای راست در بهشت نهادیم
بعد ازان سر در آوردیم بعد ازان پای چپ را و بلقای او تعالی مشرف گشتیم
رائی معروض داشته که مرا نیز به بهشت و بلقای حق تعالی برسانید فرمودند
که هنوز وقت تو و فرزندان من نرسیده چون آن مریض ازان واقعه بر آمده
صحتش روی داده و بعد از ده دوازده روز خبر انتقال ایشان بدیار او رسیده مولانا
بدر الدین مذکور در آن رساله مذبوره نوشته که بعد از انتقال آنحضرت من هم در واقعه
ایشان را دیدم که بخواجه حسام الدین احمد کتابتی نوشته اند و عنوان آن مکتوب این
عبارتست که ما خود بخود نگاهبان این جهانیم ما ازین جهان گذشتیم و در آنجهان نشستیم
انا لله و انا الیه راجعون این حقیر جامع این کتاب عفی الله عنه گوید چون خبر انتقال آنحضرت
با این حزوی زاویه غربت و مسکنت رسید از غایت دلبستگی و اضطراب با جگر کباب و چشم پر آب
و دل آواره و گریبان پاره از شهر روی به بیابان نهاد و زبان حال را بانشاد این رباعیه
خود بگشاد ع ای بی تو روی دل بصحرا کنمی ✽ چون کوه ز بار غم ورو جا کنمی ✽ وز هر
خاری نشان آن گل پرسیم ✽ وز هر مرغی سراغ عنقا کنمی ✽ اتفاقاً چون شب رسید در کنار

شهر در ویرانه مسجدی بیاد آن گنج سر بجیب اندوه برده بودم و با سوز و حرقت تمام
آه سرد از دل و اشک گرم از دیده بیرون می آوردم لمؤلفه ز آتش غم آه سرد و
چشم تر داریم ما ٭ از رسول عشق اعجاز دگر داریم ما ٭ هر رگی شد رشتهٔ سوزن
اصلاحی نیافت ٭ چاکهای کز تو بر جیب جگر داریم ما ٭ هیچ هر مو بر تن ما شمع زبانم
حلقه ایست ٭ در دل هر حلقه چندین نوحه گر داریم ما ٭ در میان این گریه و سوز
حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد با هزار پریشانی و حیرانی گفتم ای
قبلهٔ دو جهانی در آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتباع خلیل علیه السلام بجا باید آورد
در آتش راه شکیبائی گرفت با وجود این کرامی پند دیوانگی این عاشق مستمند
افزود و در زبانم این رباعی خود بود ع دیوانه دلم ز پند مجنون تر شد ٭ وز زخم کسان
ناله ام افزون تر شد ٭ هر شیشه که بشکست زمی گشت تهی ٭ هر چند دلم شکست
پر خون تر شد ٭ باز خواستم که سر بصحرا نهم چون پای بزینهٔ آن ویرانه مسجد نهادم بزیر
در افتادم چنانکه از هوش رفتم یکی از آشنایان فقیر در آن شبگیر رسید مرا شناخته
بزاویهٔ خود برد و متعلقان مرا خبر کرد تا مرا بکنج احزان من بردند دانستم که آن انداختن
عدم رضای ایشان بود با آن آوارگی لاجرم در ویرانهٔ خود این مفلس بی نوا کلوم
جز بهوای آن گنج بصد رنج و در زبان خود این ابیات حسرت نشان خود
دارد لمؤلفه اشکریزان بنشستم سر هر رهگذری ٭ هر که از هر طرف آید ز تو
پرسم خبری ٭ گاه بر خیزم و گاهی بنشینم چو غبار ٭ ناتوانان ترا نیست ازین
به سفری ٭ بکف آرم طلبم بوی کبابی جگری ٭ کاسهٔ دیده نهم بر کف و دریوزه
کنم ٭ ز اشک رخسار گدایان در تسیم و زری ٭ خانه از نی کنم و نغمهٔ نی
گیرم پیش ٭ تا مگر یابم ازین راه ز یوسف اثری ٭ همچو آن تشنه که از دشت
بدریا آمد ٭ سر نهم در ره آن کش نگرم چشم تری ٭ اهل این قافله سرگشته بیع

ی بر دوش دلق سیه پوشم و صد گونه مشام ٭

اند وشراب دل گر و ساختہ باشم بخیال نظرے ناچار خود را بفکر نظم ونثر فرتیبہا
وتواریخ انتقال مشغول گردانیدم شصت وسہ فقرہ بر طبق عمر گرامی ایشان
در غایت فصاحت وایجاز وبلاغت روی داد کہ ہر فقرہ تاریخ انتقال آنحضرت
بود وکذلک رباعیات وقطعات بطریق لغز وتعمیہ وامثالہما دران باب از
دل کباب سرزدہ کہ مخلصان آنحضرت وفقیر زادہ ودیگر
ہمنشینان ہریک را جمع نمودہ اند بیک تاریخ مشہور کہ آن کریمہ
الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم است بالتفاسیر ودر این منظومہ غریبہ نیز
لمؤلفہ یا ایہا الانام لقد سافر الامام من کان ذیل رافتہ عروۃ
القبول قطب الذی تقوض رب السماء لہ حال التی تحیر فی شانہا
العقول ما الموت کان بدر کمال قد انطلق من مشرق الظہور
الی مغرب الافول لما اصاب ارشاد رسول بحقہ اکتب لعام رحلتہ
وارث الرسول ودیگر مخلصان آنحضرت نیز فرتیبہا وتاریخہا نثراً ونظماً
دربیان آوردہ اند عزیزے از ہم پیرہاے ایشان مولانا محمد صادق نام
حدیث الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب را بزیادتی ہوسیان ہو
وجسر تاریخ یافتہ یعنی الموت ہو جسر یوصل الحبیب الی الحبیب قضیہ
انتقال را ہمین حدیث مشعر الوصال ختم نمایم ودیدۂ دل را براہ انتظار فیوضات
وبرکات حضرت وزبان قلم را بذکر احوال فرزندان عالیمقدار وخلفای
کبار آنحضرت بکشائیم بتوفیق اللہ سبحانہ وکرمہ فصل دوم در ذکر احوال
حضرات مخدوم زادہاے کبار خواجہ محمد صادق رحمہ اللہ نخستین
فرزند بہرہ مند حضرت ایشان بودند ولادت لازم السعادت آن نخل برومند
بوستان ولایت درسال ہزار زدہ نمودہ از بدایت صبی وآغاز نشو

ونما سیمای صفا و آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جد امجد ایشان
علیه الرحمة آنجناب را در کنف تعلیم و تربیت میداشته حضرت ایشان
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل شما عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت
اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
در حدود سنه هزار و هشت بصحبت گرامی حضرت خواجه فانی ز خود
باقی بحق قدس الله تعالی سره رسیدند مخدوم زاده نیز بنظر قبول حضرت
خواجه و اخذ ذکر و مراقبه و جذبه و نسبت شریفه مشرف گشتند و از علو استعداد
و فطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و
معاملات عظیمه نصیب روزگار ایشان گردید و هم از نفحه تصرفات و برکات پیر
عالیمقدار و پدر بزرگوار قدس سرهما دران ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم
دینی فارغ نبودند تا آنرا نیز بنهایت رسانیدند شنوده ام که بسا بودی که دران
ایام از وفور مستی و استیلای جذبات سر و پای برهنه هر سو سر نهادندی و اوراق
سبق را بباد دادندی روزے در اثنای باران با جمعے از طفلان و یاران
برهنه سر و آشفته حال ایستاده بودند که حضرت خواجه ازانجا عبور نمودند چون
آنجناب را چنان دیدند تبسم نموده فرمودند مجذوب ما را بنگرید که چه میکند وقتے
یکے از درویشان نواحی که در خدمت عزیزی سلوک تمام کرده و خلافت یافته
متوجه دیار خود بود بخدمت حضرت خواجه قدس سره آمده احوالات بلند خود را
بعرض رسانید و مرادش آن بود که ما را با چنین احوالات نواخته اند اگر اینجا
همینهاست مصدع نباشیم و اگر فوق آن بود استفاضه نمایم حضرت خواجه
مخدوم زادهٔ مرا طلب نموده فرمودند بابا احوال خود را بگوی که درویشان مهمان
بشنوند مخدوم زاده احوال بعرض رسانده اند که بخصوصه احوالات آن درویش

بوده باو مزید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت ساله این آستان
که دو سه ماه است قدم درین راه نهاده از حال پنجاه ساله او دم میزند پندارد دید
آن احوال از سر نهاده غیبت و استهلاک مخدوم زاده قدس سره بانجای رسیده
که در غلبات و استیلای آن حضرت خواجه جهت تخفیف مغلوبی وی را طعام بازآ
می داده اند چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی تصریح باین معنی نموده
اند و نیز از مکتوبی که حضرت خواجه روح الله روحه بجناب مخدوم زاده نگارش
فرموده اند این مضمون هویداست از ان مکتوبست این چند فقره قرة العین
محمد صادق برخوردار ظاهر و باطن گردد احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب
حمد است بر همان حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندیشه نیست انشاء الله
العزیز از سکر بصحو آید و فنا در شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب المرغوب و از زمان
صغر سن در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشتند
چنانکه حضرت خواجه قدس الله سره بر کشف و فراست ایشان اعتماد تام نموده همواره
آن مخدوم زاده را طلبداشته از امر کونیه غیبیه می پرسیدند و ایشان علی الفور از
هر کدام بمقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر برده از احوال
هر کدام از اموات هر مقبره استفسار میفرمودند و ایشان بلا توقف حال هر کدام
چنانچه مشاهده میکردند بیان می نمودند که تفصیل آن تعسر دارد و چون حضرت خواجه
هم دران زمان حیات خویش بعضی طالبان را حواله بحضرت ایشان میکردند مخدوم
زاده نیز از ان جماعه بود بل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدامان انوار آبد اساس
والد بزرگوار خود زده تا بنهایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکه همه گفتندی که
این چنین پدر را چنین پسر باید حضرت ایشان در عریضه که بحضرت خواجه خود مرسل داشته
اند انجام قوم است محمد صادق از خبر دی خود را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفری همراه

می باشد ترقیات بسیار میکنند در سیر دامن کوه همراه بود و ترقی بسیار نموده در
مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بفقیر مناسبت تمام دارد و انتهی و آثار
فنا و تبری دل از ما سوا چنانچه از جمال و خصال آنجناب هویدا بوده که بعضی از
ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بوده اند میفرموده اند که همینکه
این جوان را می بینیم دنیا بر دل ما سرد میگردد و دیگری از درویشان بتقویت تسلیم
و نیستی آنجناب حکایت کرد که روزی از جفا و ملامت بعضی همسایها بخدمت
مخدوم زاده اظهار تنگدلی نمودم و گفتم چه باشد که بعضی اینان را تهدید و تنبیه
نمایند مخدوم زاده آه سرد از دل پُر درد برکشید و گفت ای فلان اگر در خصومت
رویم پس میان ما و اهل رسم چه فرق آن درویش گفت بنوعی این سخن از زبان
مبارکش رفت که من از آن عرض خجل شدم و کینه ملامت گران از دلم بکلی رخت
بست و قوۀ مدرکۀ ایشان در مسائل علمی از عقلی و نقلی بغایتی بود که روزی بصحبت یکی از
فحول علما شیراز که بهند آمده بود و در معقولات بینظیر بود رسیده حرفی چند با او از دقائق
علوم هیئت و حکمت که زاده طبعش بود در میان نهاد بعد از اتمام سخن آن فاضل شیرازی
گفته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبۀ هندوستان کسی قوۀ ادراک
مسائل دقیقۀ علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و
غلبۀ انکسار و وفور تفرید و همت و انس بمناجات و خلوات از فقرات متبرکه والد
بزرگوار ایشان قدس الله سرهما که در مکتوبات بتقریبات در مدح آن فرزند نگارش
نموده اند بر خوانندگان هویدا است ما بفقرۀ چند از ان کلمات ارجمند اکتفا نمائیم
در مکتوب دوصد و هفتاد و هفتم از دفتر اول است که فرزندی اعزی مجموعۀ معارف
فقیر است و نسخۀ مقامات جذبه و سلوک و هم درین مکتوب است که فرزندی
که از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصون و در مکتوب دوصد و چهل و چهارم

بیان میفرمودند و همواره خاضع و خاشع و ملتجی و متفرع و متذلل و منکسر بوده و میفرموده که
هر یکی از اولیا را از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزی خواسته است و من التجا و تفرع
خواسته ام از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود کافیه خوان و
بشعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و دعا میکرد که
در سن طفولیت دنیای دنیه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در
مرض موت یارانی که بیمار داری او میکردند عجائب و غرائب از وی مشاهده نموده
اند کرامات و خوارق که از محمد عیسی تا هشت سالگی مردم معائنه کرده اند چه نویسد
بالجمله جواهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه الحمد والمنة که امانات را باهل
آن بی کره و بی اکراه حواله نمودم اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم بحرمة سید المرسلین
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد
مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد دیار قندهار مخدوم زاده بمشایعت
ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبد الاحد قدس سره که در سواد قصبه سرهند
واقع است برفتند و لمحه بر مزار منور مراقب نشستند بعد از آن سر برداشته
گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده دران ایام
در صغر سن بودند فسخ عزیمت سفر نمودند عاقبت آن شد که مشار الیه با بضاعت
تجارت دران سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد انتهی انتقال حضرت مخدوم
زادهٔ بزرگ روز دوشنبه نهم ربیع الاول بوقوع پیوسته بود و از لفظ روز دوشنبه نهم
ربیع الاول سنه ۱۰۲۵ تاریخ سال وصال ایشان نیز بر می آید گویند چون وبا در آن
بلده طغیان گرفت مخدوم زادهٔ بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون
لقمهٔ چرب میخواهد تا ما نرویم تسکین نیابد ایشان را تپ گرفت و برفتند بعد
از آن وبا در قبیلهٔ ایشان تخفیفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضی را که آثار

ازین دفترست که این مقام را بفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند و داخل
ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته
است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم ست که استفاده
که این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است و استفادهٔ
فرزندی اعظمی علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت و ولایت این فقیر که از ولایت
موسوی مستفاد ست شبیه ولایت رجل مؤمن ست که از آل فرعون
بوده و ولایت فرزندی علیه الرحمه شبیه بولایت سحرهٔ فرعون که ایمان آورده ند
و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند باد و برادر ارجمند او یکی از دوستان
نیز نگاشته اند که فرزند اعظمی رضی الله تعالی عنه با دو برادر خود محمد فرخ و محمد عیسی
سفر آخرت اختیار نمودند انا لله وانا الیه راجعون حمد الله سبحانه که اولا باقی ماندگان
را قوت صبر عطا فرمودند ثانیا بلیه را سر دادند خوش گفت ؎ من از تو روی
نپیچم گرم بیازاری ؛ که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری ؛ فرزند مرحومی آیتی بود از
آیات حق جل و علا و رحمتی بود از رحمتهای رب العالمین در سن بست و چهار سالگی
آن یافت که کم کسی یافت پایهٔ مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال
رسانیده بود حتی که تلامیذ ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت
تام درس دادند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شهود و کشوف ایشان مستغنی
است از آنکه در بیان آرد معلوم شماست که در سن هشت سالگی بر نهجی مغلوب حال
شده بودند که حضرت خواجهٔ ما قدس سره معالجه تسکین حال ایشان را بطعامهای
بازار که مشکوک و مشتبه است می نمودند و می فرمودند که محبتی که مرا بمحمد صادق ست
به هیچ کس نیست و همچنین محبتی که او را بماست هیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را
باید دریافت ولایت موسوی را بنقطهٔ آخر رسانیده بود و عجائب و غرائب آن ولایت را

تپ طاعون پدیدار گشته بود صحت یافته و در غلبات آن تپ دیده بودند که مخدوم زاده
آمده آنهارا از دست جماعه که بر آن بلیهٔ موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون که ما
این بار ابرداشتیم شمار ابر مردمان بپیچیدن روانباشد و یکی در خواب دید که هر که نام
مخدوم زاده نوشته با خود دارد از ان بلیه برهد چند روز مردمان نام مبارک ایشان
نوشته می بردند و اثر ها می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بران بودند
که در مقبرهٔ جد خود قدس سره مدفون گردند حضرت ایشان رضی الله عنه در این باب
متوجه شدند باین مکان شریف که الحال مدفن ایشان ست مأمور شدند چنانکه
قصهٔ آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه
بزیارت روضهٔ آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز هر صباح شنبه
مع اصحاب حلقهٔ ذکر را بر سر آن مزار پر از انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات
عجیبه از احوال اخرویهٔ آن فرزند بیان میکردند و ترقیات بی اندازه که بتوجه و دعای
آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواهب الٰهیه جل شانه و عنایات که بظهور می آمد
مکشوف می ساختند روزی بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امروز متوجه
او بودم دیدم هر لحظه بانوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید
و اسرار غریبه که برحمت الٰهی متعلق بود بشگفتگی بیان میکرد و حضرت مخدوم زاده قدس
سره بعض عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان بآنحضرت مرسل
داشته اند که از انجا پی باحوال گرامی ایشان توان برد ب منها قبله گاها آرزو
جز آن نیست که هیچ لحظه و ساعت بخلاف رضای او تعالی نگذرد و آن میسر نه مگر توجه خادمان
آن درگاه مددی فرماید و دستگیری نماید مصرع باکریمان کارها دشوار نیست ؎
الحمد لله والمنة که بیمن توجه شریف بطریقی که امر فرموده اند استقامت
وارد و دران کم فتور راه می یابد بل روز بروز امید وار ترقی و تزاید است

بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشستند و از حافظ قرآن می شنود بعض اوقات مقبوض
است و بعض دیگر مبسوط قبض و بسط و ذوق و آرام و جز آن همه تعلق ببدن
دارد و از ان تجاوز نمی نماید لطایف سته نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه اند
توجه آنها مثل علم حضوری ست بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن را همه داخل
ظلال میدانند و از ظل تجاوز نمی یابد لطائف او ببدن مختلط بودند و در نظر بصیرت
غیر از بدن أمر دیگر مفهوم نمیشد چنانکه بحضور موفور السرور عرض کرده بود الحال
از بدن در نظر ممتاز می درآیند و این مقام را مقام بقا میدانند و بعد ازین بقا باز نی
یک نوعی از فنا به لطایف رو نمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا رو
دهد تمامی کار میسر نیست الحال مقبوض ظاهر میشود فاما تا حال توجه بعالم نیامده است
چون غرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرأت نمود ب منها عرضه داشت
کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبوض و
مغموم می بود آخر الامر بمحض توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید و بسطی عظیم
روی نمود در ان بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقا یاد و توجه مثلاً از جانب این
کس می بود الحال هر چه هست از جانب اوست تعالی و تقدس و در خود میش از قابلیت
قبول نمی یافت کالمرآة التی تطلع علیه الشمس فاحترق بذلک الطلوع کل ظلمة و کدورة
من البدن و اللطائف وحصل فیهما کل نور و برکة ینبغی فانشرح الصدر واتسع القلب وصار البدن
کله نورا مضیا الطف من السر والروح الذین کانا قبل ذلک ووجدت التجلی الاکمل من بین اللطائف
علی القلب فلما نظرت الی القلب ظهر ان فی القلب قلباً آخر وانما التجلی علیه لما نظرت الی القلب
ظهر ان فی ~~ذلک قلباً آخر وانما التجلی علیه لما نظرت الی قلب~~ القلب ظهر ان فی ذلک قلب
آخر والتجلی علیه هکذا الی غیر النهایة فلم یظهر قلب بسیط الا و قلب آخر فیه ولکن یتوهم الالان
انه انتهی الی القلب البسیط ولیس بمتیقن و علم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة الیها

کانت کلها تکلفات صرفه و کان بخطه اسم هذا المقام فما کتبها بسوء الأدب قبله گاها این همه
کمترین اثریست از آثار توجه اظهر ع گر بر تن من زبان شود هر مویی یک شکر تو از
هزار نتوانم کرد و آرزومندئ دریافت ملازمت خادمان درگاه را چه شرح دهد حق
سبحانه باحسن وجوه این دولت عظمی میسر گرداناد بحرمة النبی الامی و آله علیه و علیهم من الصلوات
اتمها و افضلها حضرت سلامة و جماعة اعدا هر چند خباثتها میکنند و منصوبها می انگیزند
آخر الأمر بتوجه عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاورده اند بندهای اینجایی
همه عرض بندگی مینمایند و بجد و ذوق حاضر میشوند ب منها حضرت سلامت
شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد گویا
مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقة
محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام مرکز و اجمال این مقام ست گویا دریای
عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی ست
انبیا علیهم السلام و اکثر اولیای کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بهره دارند
و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم نصیبی مفهوم نشد و این حقیر
نیز بهره یافت حق سبحانه بتوجه علیه نصیب کامل روزی گرداناد و هنوز این مقام
خوب واضح نشده است باقی احوال بجمعیت گذران ست درین ماه معظم خیلی برکات
مفهوم میشود اخوی محمد سعید اوضاع هموار دارد و اوقات بجمعیت و ذکر میگذراند
یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر می شوند والعبودیة انتهی حضرت ایشان را قدس الله
سره العزیز نیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالیه ست که اعظم آنها مکتوبی ست
در بیان طریق و آن مکتوب دوصد و شصتم ست از دفتر اول مکتوبات چون غایة
تطویل و تفصیل بود و معارف در ان باهم دریافته نقل آن یا فقرهٔ از ان دشوار
نمود خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اند بحسن مکارم

اخلاق

اخلاق بل وفور احوال وکثرت فضائل وبشاشت وجه ونرمی گفتار وصفای
کردار آراسته اند ولادت شریف ایشان در حدود سال هزار وپنج هجری شهر شعبان
بوده وحضرت ایشان قدس سره میفرمودند که محمد سعید چهار وپنج ساله بود که ویرا
رنجورے پیش آمد در غلبات آن ضعف ازوی پرسیده شد که چه میخواهی بی اختیار
گفت حضرت خواجه را میخواهم من این حرف او را بحضرت خواجهٔ خود قدس سره
عرض کردم فرمودند محمد سعید شمار ندبی وحریفے نمود وغائبانه از ما نسبت در ربود ونیز
حضرت خواجه قدس سره در بعضے مکاتیب که بحضرت ایشان رقم فرموده اند این
مخدوم زاده را نیز بشفقت ورحمت تمام یاد فرموده دعا کرده اند در مکتوبے که بیکی
از مخلصان در مدحت حضرت ایشان ما قدس سره برنگاشته اند آنجا نوشته اند
فرزندان ایشان که اطفال اند اسرار آلهی اند استعدادهای عجب دارند بالجملهٔ شجرهٔ
طیبه اند انبته الله نباتا حسنا واین کلام عزیز حضرت خواجه قدس سره اشارت
است عظیم بعلو استعداد وفطرت همه مخدوم زادها ووصول ایشان بدرجات
علیا این مخدوم زاده بعد از رسیدن به سن تمیز بتحصیل علوم صوری پرداخته حصه
از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی الله عنه وبرخے را در ملازمت برادر بزرگ
خود قدس سره وبعضے را در صحبت شیخ طاهر لاهوری سلمه الله بآخر رسانیدند تا در
انواع علوم عقلی ونقلی مهارت تمام حاصل کردند واز حفظ تصرف وحسن توجه والد بزرگوار
در عین این تحصیل از نسبت این طایفه بزرگ احوالات بلند بدست آوردند و
این مجموع کمالات صوری وترقیات معنوی با تمام وانجام رسانیدند ودر سن هفتده
وهیزده سالگی بار رسیده شد گویا در ایشان بلوغ طبیعی ببلاغت معنوی توام گردید
از ان وقت تا حال کتب علوم دقیقه را از معقول ومنقول بمهارت تمام درس میفرمایند
وبر بعض کتب معتبره تعلیقات وحواشی زیبا رقم فرموده اند از انجمله است تعلیقات

مشکوة المصابیح که دران تحقیق صحت و قوت آن احادیث که ماخذ ائمه حنفیه است غایة سعی مبذول داشته اند بعضے علما که مطالعه نمودند بغایة پسندیده زبان ثنا و دعاے ایشان کشودند و روزی که راقم نیز حاضر بود یکی از علما از ایشان مسئلهٔ مشکله که بر اصول فقه تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا در غایة تنقیح بیان فرمودند و آن عالم سر بگوش راقم آورده گفت هیچ دانسته که مخدوم زادهٔ تو در مهارت علمی امروز نظیر خود ندارد و شبی در بلدهٔ لاهور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم برپا کرده بود و علما و مشائخ آن بلده را و نیز اکابر نزیل آنرا دعوت نموده بود دران محفل بتقریب سجدهٔ تحیت و سجدهٔ عبادت دقایق علوم درمیان افتاد حضرت مخدوم زاده با برادر عزیز خود یکجانب بودند و جماعت کثیر از فحول علما یکجانب سخن را از هر علم بتقریبا بدرجات عالیه رسانیدند طلبه علم از قوت علمیهٔ این دو برادر در تحیر رفتند و اهل مجلس بنظاره درآمدند و برخے که به خصوص مشار الیهما را نمی شناختند می پرسیدند که این دو عزیز کیانند چون می شنودند که فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آرے ازان صدف ولایت این قسم دُرّ هدایت چرا بظهور نیاید و نیز این مخدوم زاده سلمه الله بتقریب عدم رفع سبابه در تشهد بمذهب مختار حنفیه رساله بنگاشته بودند و فرمودند مقصد آنست که اولویت عدم رفع بثبوت رسد علمای که مثبت رفع سبابه بودند در اقامت جواب متحیر ماندند روزے حضرت ایشان قدس الله تعالے سرہٗ بتقریب جامعیت این دو برادر به این حقیر فرمودند که چون محمد صادق علیه الرحمة فوت شد گفتم دیگر چنین فرزندی که در فضیلت ظاهری و احوال باطنی صاحب کمال باشد از کجا خواهم یافت حق تعالے بمحض کرم این دو برادر برخوردار را نائب مناب آن برادر بزرگوار ساخت الحمد لله علے الاحسان این مخدوم زاده سلمه الله اخذ طریقت و مراقبه از حضرت والد ماجد قدس الله سره نموده به نسبتها اصیل

رسیدند چنانکه ابتدا در سلوک و ظهور جوش و خروش ایام عرضه داشتی که از سرهند بدهلی بحضرت ایشان نوشته بودند انجام قوم بوده که حضرت سلامت دل را هیچ متوجه بجای نمی یابد بلکه دل را نمی یابد اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون سایر مردمان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذکر رفتگیها در دل مفهوم میشود و در قصبه شاه آباد مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت است پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بوده دیدم که شیخ را ظهور شد و آن نسبت غلبه کرد چندانکه غلبه سکر و بدن متألم می شد درین میان ظهور حضرت خواجه بزرگ شد قدس سره تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند و بیشتر تسکین شد انتهی حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه جواب عریضه مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشته اند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت جمیل است هیچ یکی از یاران را باین خصوصیت روی نداد ان شاء الله که و نیز بولایت خاصه مشرف گردد بعد ازان چندین سال دیگر تا روز انتقال حضرت ایشان رضی الله عنه نظرات عنایات خاصه آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه و خواجه محمد معصوم مدظلهما می بود و به نسبتهای بلند و احوال ارجمند می نواختند و محرم اسرار غریبه و معارف عجیبه حضرت ایشان در خلوات و جلوات این دو برادر بودند و دیگران بوساطت ایشان مستفید می گشتند و در یکی از اسفار که این دو مخدوم زادهٔ عالیمقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند و بضرورت در سرهند ماندند بنده که در خدمت حضور بود مشاهده مینمود که چون وارد عظیم و معرفت شگرف بحضرت ایشان روی میداد این دو نور دیده را بشوق تمام یاد میکردند در همان ایام این چند کلمه را که شاهد عدل است برین مدعا بمشار الیهما رقم فرمودند الحمد لله و الصلوٰة و السلام علی رسول الله فرزندان

مکتوب هفتاد و هشتم در جلد ثالث

گرامی هرچند مشتاق وخواهان صحبت مااند وماهم آرزومند حضور وملاقات
ایشان اماچه توان کرد که جمیع آرزوها میسر نیست مصرع تجری الریاح بما لاتشتهی
السفن ٭ درین عسکر بی اختیار رغبت ماندن رالب یار مغتنم میدانند ویکساعت
این عرصه را به ازساعات کثیره وآنکه ذکر تصوف می نماید اینجا آن میسر است که درجاهای
دیگر معلوم نیست که بمثال آن میسر شود علوم ومعارف آن موطن جداست واحوال
ومقامات این مجموعه علیحده منعی که ازجانب سلطان ست آزادی چه بکمال رأفت
ورضامندی مولای خود میداند جل شانه وسعادت خود را درین حبس می انگارد
علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کاروبار ست ودرین اوقات پر تفرقه
غرائب غنج ودلال لیکن هر دولت ونعمت تازه وبوالعجب که روز بروز میرسد
فرزندان در دل می خلند وازدوری ونایافت ایشان جگر در اضطراب می باشد
الکارم که شوق من بر شوق شما چرب وغالب ست ومقرر ست که آنقدر که پدر
خواهان پسر ست پسر خواهان پدر نیست هر چند قضیه اصالت وفرعیه مقتضی عکس
اینمعنی ست چه اصل را احتیاجی نیست وفرع سراسر محتاج اصل امااز پیشگاه
چنین آمده واشد شوق اصل را ثابت گشته آری مصرع درخانه بکدخدای ماند
همه چیز ٭ والسلام ودر دفاتر مکتوبات قدسی آیات معارف خاصه بیشتر نامزد
این دو نخل برومند بوستان ولایت میکردند کما لا یخفی علی ناظرها وسفر اجمیر
که این بنده در خدمت آستان حضرت ایشان بود می شنود که در هر چند روز ایشان
این مخدوم زاده را بالفیض خاص ونسبت مخصوص سرافراز میساختند روزی فرمودند
گویا این سفر اجمیر برای محمد سعید بود ترقیات بسیار نمود ووقت دیگر درعلو شان
باین فقیر فرمودند برغم اعتقادی می بینیم رفتن قریب ست شاید محمد سعید جانشین
شود که تواند برین مسند نشست فقیر فحوای آنرا بسمع این مخدوم زاده رسانید

به لینت و رقت و انکسار و افتقار تمام فرمودند من ناقابل چنین و چنان خود را
بهیچ وجه شایان این امور نمی بینم حضرت ایشان هرجا تشریف برند برادرم محمد معصوم
را بجای خود بنشانند مرا بخدمت و متابعت او امر کنند و اگر این التماس بخاطر
اقدس ایشان نیاید نفر باید من بر مزار جد بزرگوار قدس سره که برون شهر
واقع است زاویه اختیار کنم و مسندداری حواله قرة العین محمد معصوم باشد
فقیر این ماجرا را بخدمت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله معروض داشتم ایشان
نیز بگریستند و فرمودند همانا اعزی مخدومی خواجه محمد سعید سلمه الله مرا لائق خدمت
خود نمیدانند من که نظر میکنم در استقامت احوال و اطوار و احتیاطهای شرعیه و اخلاق
ملکیه و قوت علمیه و غیرها خود را کمترین مستفیض و تلمیذ ایشان می یابم و سعادت
خود را در خدمت ایشان می بینم فقیر این ماجرا را در خلوتی بعرض حضرت ایشان
رسانیدم ایشان بغایت خوشنود شدند و آب در چشم مبارک آورده باین فقیر
فرمودند مبنی انکسار و ایثار و وداد و وداد این دو برادر خجسته سیر را و دعا
در حق ایشان کردند باجابت قرین باد عریضه از بعضے عرائض این مخدوم زاده
که پیش از سفر اجمیر و قبل از ترقیات بلند بحضرت ایشان نوشته بودند ایراد نموده
می آید بعد ازان [باقی درصفحه ۴۰۲ استتا]ب هو عرضداشت
احقر العبید محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند که از اندوه مفارقت صوری
چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر مستولی میشود که مترصد هلاکت و مرض شدید
میگردد از خرابی احوال چه معروض دارد باوجود تعلقات شتی که دامنگیر شده تمنائے
آن دارد که دیوانه وار از جمیع علائق گسسته و همه را سوخته عزلتے اختیار نماید
که جز لب گور این کس را نه بینند در حلقه پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن میخواند
ظاهر شد که چنانچه ظرفے را خالی سازند باز پر سازند بنده را پر ساختن گرفتند بنوعی

که کیفیت آنرا نمیدانند که چگونه بعرض رساند دریافت که تخلیه اول تخلیه از توهم
وجود ست که خود را که عدم مطلق و شر محض بود وجود و خیر محض می انگاشتم آن توهم
زائل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پرساختن آن اینست که بجای عدم که حقیقت
این شخص بود ثبوت را داشته اند اما در نظر خوب حقیقت خود در نظر ست ثبوت
مجدد هم منظور گو یا شیئ خالی را پر کرده اند و گرانباری آن واضح ست فردا آن روز
۶۸ دیدم که آئینه در ان مینماید که روی من داغهای مختفی دارد که در نظر مردم نمی در آید دیدم
که آئینه در کمال صفائیست دانستم که زنگ گرفته صورت داغدار ظاهر شد از ان
دلتنگ شدم آئینه دیگر گرفتم دیدم که داغهای زشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
آئینه دیگر گرفتم در کمال براقی و صفا اول پاره از رو در ان مصفا ظاهر شد ثانی الحال
تمام داغدار دیدم در ان وقت تعبیر نمودند که مرآت شیئ مغائر شیئ ست پس اول
چون معامله درمیان عدم و وجود مختلط بود آئینه بر مثابه آن بود و ثانیه معامله بعد
صرف کشید آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن عقده حل شد
که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی ایستد
ظاهر شد که نهایة اطلاق آنا بقایای عدم ست که ملتبس با باطل ست چون
عدم باصل خود میپیوندد آنا منقطع میشود اینجا حقیقت بی اطلاق آنا به ثبوت مبدل
میگردد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود چه وجود همیشه خود حاضر ست بصفه
آنحضرت امید وارست که بتفصیل این حقائق بهره ور گردد ۳ حضرت مخدوم
زاده باین فقیر حکایت کردند شبی در صحن خانه خود در دروازه را از درون بسته
خفته بودم و نصفی و زیاده از شب رفته بود یکی بشدت تمام وحدت کرد و حیران
شدم که که باشد هر چند فریاد کردم جواب نداد بدر دروازه خانه آمدم که بگشایم او
در را جانب خود می کشید و من جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان

رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش بجرد رسیدن آواز ایشان آینده ناپدید شد صباح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش ازانکه من قصه شب را معروض دارم فرمودند امشب جن بخانهٔ تو میخواست درآید مزاحم شود من مطلع شدم و بانگ بروی زدم و براندم بدین تقریب بعضے ثقات اصحاب حضرت ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شبے بخانهٔ خواب خود را از کشیده بودم ولقائی آمده بود که ناگاه جنی خواست بمن تصرف کند بمن کلمه لاحول ولا قوة الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان من برآمد دیدم که ملائکه باد دور باشها نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند و متعلقان او را از نواحی اجلا وطن نمودند بفلان منزل کشیدند ناقل گفت همان روز یکے را ازان منزل آوردند که امشب جن باین آسیب رسانیده اینمعنی نیز مصدق فرمودهٔ ایشان گشت ب وایضاً حضرت ایشان خود در رساله مبدء و معاد نوشته اند که روزے احوال جنان را بر من در ویش منکشف ساختند دیدم که جنیان در کوچها در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته ایست موکل و آن جن از ترس موکل خود سر نمیتواند برداشت و به یمین و یسار خود نظر نمیتوانند اندخت در رنگ مقیدان و محبوسان می کشند و اصلاً مجال مخالفت ندا شتند الا ان یشاء ربی شیأ و دران وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر موکلے گرزیست آهنے که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضربه کار او کفایت کند خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرزند ثالث حضرت ایشان اند ولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و هفت یازدهم شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الله سره العزیز میفرمودند قدوم میمنت لزوم محمد معصوم یعنے ولادت او مارا بس مبارک و همایون آمد که بعد از

تولد او بچند ماه بملازمت حضرت خواجه خود مشرف شدیم و دیدیم آنچه دیدیم و وقت
دیگر تعریف علو استعداد این فرزند ارجمند نموده فرمودند که از محمدی المشربان ست
و نیز آنحضرت در مکتوبی برنگاشته اند که از فرزندی محمد معصوم چه نویسد که وی بالذات
قابل این دولت ست یعنی ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والتحیة و نیز
بر زبان شریف راندند که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام سه سالگی
بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب گشود و میگفت من
آسمانم و من زمینم و من فلانم و من فلانم دیوار حق ست ؎ چون زلیخا کز سپندان
تا بعود ؎ نام جمله چیز یوسف کرده بود ؎ آنگاه فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر
اند و نساء و صبیان در وصول انوار فیوض متساوی ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم حضرت ایشان همیشه بنا بر مشاهده بلندی
استعداد و آثار رشد و رشاد که ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاهده
مینمودند نظر عنایات شامل حال او میداشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه که در جبلی
استعداد مودع می بوده می بودند و میفرمودند که چون علم مبداء حال ست از
تحصیل آن چاره نبود ازینجهت بتحصیل علوم از معقول و منقول نیز دلالت
می نمودند و از کتب دقیقه علمیه بقراءة صفحه صفحه و ورق ورق امر کرده میفرمودند
با با زود از تحصیل علوم فارغ شوید که ما را با شما کارهای عظیم ست تا توجه شریف
آنحضرت این نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده
سالگی از تحصیل علوم فراغ یافت و اگرچه در ضمن تحصیل قال در تحصیل حال
و تنویر بال سرگرم می بود اما بعد از فراغ از آن همگی خود متوجه این گردید تا بعنایت
الله سبحانه از احوال و اسرار خاصه والد بزرگوار خود رضی الله عنه بهره فراوان گرفت بل
مخلصان امید دارند که بحکم واقعه که این مخدوم زاده دیده اند و از والد بزرگوار در تعبیر آن

اشارتی بر تبه قطبیت یافته باین مرتبه والا بر سند و آن واقعه اینست که بعرض اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود نوری یافتم که تمام عالم از ان نور منور ہست و آن نور در ہر ذره از ذرات ساری ست چون آفتاب اگر آن فرو رود عالم ظلمانیست حضرت ایشان بشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش میشوی و این سخن را از من یاد دار الحمد للہ حمداً کثیراً این فقیر راقم گوید روزی از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العزیز شنودم که فرمودند اقتباس محمد معصوم نسبتہا مارا یوماً فیوماً بصاحب شرح وقایه می ماند در حفظ و تعلیم وقایه از جد بزرگوار ش چنانکه خود در عنوان آن کتاب آورده الفهائے جدی الوقایه سبقا سبقا وکنت اجری فی میدان حفظها طلقا طلقا حتی اتفق اتمام تالیفه مع تمام حفظه راقم گوید در مدحت علو حال و مرتبه این نوباوه بوستان کمال همین سخن بسنده است ونیز حضرت ایشان در مکتوبی کلمه چند در حق این فرزند رشید و برادر بزرگ ایشان خواجه محمد سعید سلمہما اللہ سبحانہ رقم فرموده اند که از انجا آشنایان ذوالاخلاص بحصول علو حال و کمال و اکمال ایشایان پی برند و آن اینست خاطر همیشه متوجه احوال شماست و خواہان کمال شما دیروز بعد از نماز بامداد مجلس سکوت داشتم ظاہر شد خلعتی که داشتم از من جدا شد و خلعت دیگر بمن متوجه شد که بجای آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسی خواہند داد یانه و آرزوی آن شد که آن را بفرزند ارجمند محمد معصوم بدہند بعد از لمحه دید که بفرزندی مرحمت فرمودند و آن خلعت او را تمام پوشانید و آن خلعت زائله کنایه از معامله قیومیت بوده ہست که بتربیت و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط باین عرصه مجتمعه او بوده و این خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسد و مستحق خلع گردد امیدوار ہست که از کمال کرم آن را بفرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این

فقیر بتضرع مسالت این معنی مینماید و اثر اجابت می فهمد و فرزندے را مستحق
این دولت می یابد ع باکریمان کارها دشوار نیست ؛ اگر استعداد دست
هم داد اوست تعالے ع نیاوردم از خانه چیزے بخویش ؛ تو دادی همه
چیز من چیز تست ؛ و بدین تقریب هر دو مخدوم زاده را بشکر دلالت نموده
نوشته اند قال الله تبارک و تعالے اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور
میدانند که شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم الله علیه من الجوارح و القوی
الظاهر و الباطن الے ما خلق الله و اعطاه لاجله لولاه لما حصل الشکر والله سبحانه
الموفق انتهی بعد ازین بمدت قلیل چون حضرت مخدوم زادها بشرف ملازمت
رسیدند خلعت ثانیه موعوده مذکوره را فرمودند که بفرزندی محمد سعید عطا
کردند حمد الله سبحانه علی ذالک چه آن خلعت ثانیه کنایت از خلت ست
و غیر ازین نیز چه در مکتوبات و چه در مکالمات اشارات بکمالات فرزندان
فر و البرکات بسیار نموده اند حق سبحانه برکات این راه هموار جاری دارد
و ازان دو سرچشمه زلال کمال بکام متعطشان این راه رشحه برساناد و هم از
عنایات الٰهی در حق این مخدوم زاده ثالث آنکه درین ایام باوجود مشاغل از
افاده طلبه علم و افاضه طالبان حق و التزام اوراد و وافیات در اندک روز حفظ قرآن
مجید نموده و ما شاء الله من اعطاف الله سبحانه و الطافه مخفی نماند که این
مخدوم زاده را غایت اطلاع است بر اسرار و معارف پدر بزرگوار خود چه آن
معارف که داخل مکتوبات گردیده و چه غیر آن از اسرار خاصه که در خلوات
از زبان مبارک آنحضرت شنوده اند و بعضے را از انها در بیاضه خاصه
خود تسوید فرموده چون باین بنده نظر عنایتے داشتند و محرم میدانستند
باکثر انها اطلاع بخشیده بودند و به نقل بعضے اجازه فرموده و بعض ازان در

احوال حضرت ایشان سمت تحریر یافت و برخی ازانها چنان ست که افشا را بر
نمی تابد از بعض آخر که توان اظهار نمود و این برکات پنجگانه تبرکاً بمنصه تحریر می آید
ب ۱ مراد از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضة من ریاض الجنة
آنست که حجبے و مسافتے که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و هیچ
حجابے و مانع میان آن هر دو مقام نمی ماند گویا آن بقعه فنا و بقای بجنت پیدا میکند
فافهم و هذا معنے قوله صلے الله علیه وسلم ما بین قبرے و منبرے روضة من ریاض الجنة
این قسم روضه اخص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پرتوی از
جنت دران بقعه تابد می شاید ب ۲ حیاتی که بنشاء دنیوی تعلق دارد دو چیز
می طلبد حس و حرکت و حیاتی که به برزخ متعلق است محض حس ست بی آنکه
بادی حرکتے بود و حق سبحانه حکیم مطلق ست و موافق هر محل حیاتی داده است
و در برزخ از حس چاره نیست تا تالم و تلذذ صورت بندد و حرکت هیچ در کار نیست
ب ۳ علم که عبارت از انکشاف ست دو قسم ست که یا انکشاف احاطه بود و قسم
دیگر آنکه محض انکشاف باشد علمی که بممکن تعلق گیرد داخل قسم اول است و علمی که بواجب
متعلق شود از قسم ثانی ست و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه
آنست که کیفیت در درک نه در آید و رویۀ اخروی مماثل قسم ثانی ست که آنجا محض
انکشاف ست بی آنکه کیفیتے معلوم شود و چگونه معلوم شود که دران حضرت کیفیتے
نیست تعالے شانه ب ۴ در مقام رضا که فوق مقام حب ست دو اعتبارست
اعتبار اول رضاے حق ست از عبد و اعتبار دوم رضای عبد ست از حق عز شانه
اعتبار ثانی فوق اعتبار اول ست چه اول رضای حق ست بعد ازان رضاے
عبد کما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضوا عنه ب ۵ روزی حضرت ایشان کریمه
انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون را خوانده فرمودند علمای کرام ازین استنساخ استنساخ

ملک مراد میدارند و اسناد را مجازی میگویند اما مرا روزی در حین تکرار این آیه بر
دل گذشت که آیا در آنکه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقتی خواهد بود
متوجه شد مشهود گشت که دران مرتبه استنساخی ورای استنساخ ملک ثابت هست
مخدوم زاده گویند من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص است
یا عام است فرمودند مخصوص بخصوصان است که میان او تعالی و ایشان اموری میگذرد
که میخواهد که ملک را بران اطلاع دهد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
آنکه او تعالی از بعض خاصان خویش کراماً الکاتبین را دور میدارد مینماید که همین باشد
کما نسبت الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمة الله یتوفی الانفس حین موتها
مع ان التوفی ملک الموت کما تدل علیه الآیة الاخری قل یتوفیکم ملک الموت الذی
وکل بکم الآیة او یحتمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط الملک وما جاء فی بعض الاخبار
من توسط الملک لبعض الخواص فیمکن حملها علی هذا المعنی بادنی تاویل وتوجیه حضرت
مخدوم زاده سلمه الله در بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان نبوده اند احوال علیه
خود را بزبان قلم عرضه داشت نموده اند ما بنقل دو عریضه که دو شاهد عدل علو
احوال و اسرار ایشان است اکتفا نمائیم صورت عریضهٔ اولی عرضه داشت
بندهٔ کمترین محمد معصوم ذره وار بموقف عرض باریافتگان عتبهٔ علیه میرساند
سرفراز نامهای گرامی پی در پی رسیده معامله را از حضیض باوج بردند
بعد از وصول مکتوبی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بعنایت الله سبحانه فنا و
بقائی باین نور میسر گردید و تا مدتی دران استغراق داشت اگرچه در وقت تحریر
عریضه مستور مینماید تا وجهش چه باشد قبله گاها از عنایات او تعالی بوسیلهٔ توجهات
حضرت ایشان چه نویسد و از احسانهای او سبحانه چه بیان نماید کشان کشان میبرند
هر چند ندانند که از کجا می برند و به کجا رسانند اما کیفیات و حالات درین میان میدهند که ذوقی

است نه بیانی که من نه باختیار خود بیرون ازقفای او بوآن دو کمند عنبرین میکشدم کشان کشان ؛ حق سبحانه بتوجه عالی آنحضرت تیز کامل عطا فرماید رب زدنی علما عجب معامله ایست که باوجود ورود این احوالات بعضی از اوقات از وفور قبض آن قدر منجمد میشود که گویا هیچ حرارتی ندارد وبعد از چند روز باز از سر نو معاملات خاصه تازه میگردد و کیفیات مخصوصه جلوه گر میشود وجه آن چه خواهد بود اینقدر رسیده اند که ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک وازین معامله مناسبت خود را براه انابت میش از راه اجتماعی بینند واجتبا را طفیلی میدانند لیحسرت می آید وخود را بآن تسلی می دهد که بنده را بجز خواست چه کار هرچه عنایت فرمایند بآن راضی باید بود حضرت حق سبحانه وتعالی شمه از محبوبیه ذاتی بتوجهات علیه آنحضرت عنایت فرماید العبودیه عریضه ثانیة عرضه داشت کمترین بندها محمد معصوم بذروه عرض خاک نشینان آستانه علیا میرساند سرفرازنامه عالی که دران این عاصی مهجور ناقابل دور از کار را بانواع عنایات سربلند ساخته بودند شرف از ورود آن یافت من که باشم که بران خاطر عاطر گذرم ؛ لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم ؛ قبله گاها از احسانهای او تعالی چه توان نوشت وبکدام جوارح مکافات شکر او سبحانه توان بجا آورد مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خودنامی ونشانی نگذارد وهنوز حق آنرا بجا نه آورده باشد چه هر عبادتی که باین طرف منسوب بوده باشد البته قاصر است وبعیب ونقصان متصف اللهم لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک مکتوبات ومعارف شریفه جدیده را اخوی خواجه محمد هاشم از آگره فرستادند علو درجهٔ آن نه بآن مثابه است که فراخور فهم هزلی هرجا باشد واینچه اندراج یافته که افراد عالم همگی ظلال اسماء وصفات واجبی عز شانه پس همه اعراض بودند که جوهری درمیان اینها کائن نباشد

تا قیام ایشان آن جوہر بود پس از ذات ایشان را جز حرمان نصیب نبود
و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شبے در نماز
تراویح در مراقبه و مطالعه این معنے افتاد دید که اعراضی که ذات اینکس بودند
باصل خود عود کردند و ہیچ نامی و نشانی ازان نماند و تمام مضمحل و محو و متلاشی در
اصل خود گشت ہرچند عروج مینماید دولة آنست که از ذات مجرد بهره یابد میسر نمیشود
و ہرچند سیر و ہمه در اصول خود سیر و دود و وصول اصول الی ماشاء الله تعالی و مشهود
گشت که تا ہر جا سیر و ہمه در وجوه و اعتبارات سیر وی اصل الاصول اند و از ین اصول
وصول اصول بذات مجرد رسیدن محال است اصول ہمه انقطاع می پذیرند و
ذات عز شانه ما وراء وراء است چه اطلاق اصل دران حضرت جل سلطانه ساقط است
آخر الامر معامله بیأس رسید و بیقین الیقین معلوم گشت که ہرگاه اصل تو صفات و
اعتبارات باشد نهایت سعی آن خواهد بود که خود را در اصول خود مضمحل و متلاشی سازی و بعد
از اضمحلال در اصل از اصل گذشتن معنی ندارد امرے دیگر باید که نصیبے از حضرت
ذات فراگیر د جل سلطانه دران وقت بخاطر رسید که حضرت شیخ محی الدین
بن العربے قدس سره خوش میفرماید که و ما بعد ہذا الا العدم المحض یعنے نیست
که بعد از فنا و اضمحلال در اصول مگر عدم محض چه اصول را دران حضرت راہی نیست
غیر از انقطاع و ذات مجرد وراء الوراء است تا این را ذات عطا نفرمایند بذات تعالی
رسیدن محال ست و انچه حضرت ایشان نوشته اند که این قسم بزرگ یک عصر
متعدد نمیشود علاوه یأس که مذکور شد آنقدر غم و غصه روی داد که چه نویسد در ایام
یأس گاہے بخاطر رسید که تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب ست پس
عدم تعدد بکدام اعتبار خواهد بود ایا فرق اصالته و تبعیة باشد اما این قسم خواطر
مسکن آن اضطراب نمیشد محرمے نبود که بادی درد دل توان درمیان آورد

بحکم حتے اذا استیاس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا فنجی من نشاء بر آخر مکتوبے که نامزد این فقیر گردیده اطلاع دادند هرچند مکرر بران مکتوب گذشته بود اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود که چشم پوشیده ازین حرف میگذشتم الحال بتوجه شریف امید وارست که ازین معما درے بکشاید چون درعین نوشتن برین امر اطلاع یافت بتفصیل درخود مطالعه نتوانست نمود انشاالله تعالے که بتوجه آنحضرت بهره ور گردد والعبودیة انتهی مکتوبه الشریف ودرین ایام حضرت مخدوم زاده والامقام التفات نامه نامزد این مخلص خویش فرموده اند واشاره ببعضے امور که فقیر رابصدقه حضرت ایشان محرم آن میدانستند نموده تبرکاً آن رانیز می آرد که ازانجا بعلو حال وانکسار ایشان پے توان برد هٰذا هوا الجواب الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد وآله اجمعین امید واریم که آن برادر گرامی از صنوف دوال وارسته بدلول حقیقے پیوسته باشند و ازجزئے بکلّے وازآنجا بمافوق ملحق گشته واز قوسین باَوْ اَدْنٰی رسیده و خالص را ازمخلوط جدا ساخته واز دائرۂ صباحت گذشته چنگے بدامان نقطه ملاحت زده بل بمقتضای المرء مع من احَبَّ دربطون مرکز نقطه مذکور نفوذ کرده باشند واز علم بنادانی واز گفت بخموشے آمده ومعامله نفی راپس پشت داده بکلیت نگران اثبات گشته بل ازانجا نصیب مجهول الکیفیة ولو فی الجمله فراگرفته باشند واز خلیل بحبیب رو آورده بودند علیهما الصلوٰت والتسلیمات وعلے محبیهما مصرعه باکریمان کارها دشوار نیست چه از علو فطرت ومحبتها ودیوانگیهاے شما این امور قریب ست بلکه توان گفت ثابت اما مثل من ناقابلے پست استعدادے را که تمام قابلیت خود رابزلات

۶ ھشتادم از مکتوبات جلد ثالث

ومعاصی صرف نموده چه یارا که این مطالب ارجمند را توان حیطهٔ ظهور نمود واین
سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل نمایند که بیان واقع ست آری اینقدر
می یابد که باوجود این همه ناقابلی وعصیان سرّی ونشاء در نهاد او ودیعت
نهاده اند که مستودع را از حقیقت آن کماهی اطلاع نداده اند همواره
واله نشاء خود است وهمه وقت عاشقیها با وی درمیان دارد وبلکه آن سرّ
نزد مودع آن اکارم نیز محبوب ست امید از الطاف بی غایات واهب
العطیات آنکه آن معنی کما هو در ظهور آید واز سرّ بعلانیه کشد واز قوة بفعل آید
وما ذلک علی الله بعزیز پروردگار این محبوس زندان دنیا را از حبس خلاصی
بخش واین مرغ شکسته بال را از قفص وارهان تا بی مزاحمت اغیار
مستهلک آن نشاء بل نشاء آن باشد انه قریب مجیب انتهی
مکتوبه اللطیف مخفی نماند که حضرت ایشان را رضی الله عنه غیر ازین سه
فرزند که ذکر شریف شان سبق یافت فرزندان دیگر بودند وهستند
یکی شیخ محمد فرخ بود ودوم شیخ محمد عیسی رحمهما الله که در زمان حضرت ایشان
بارفاقت برادر اعظم قدس سره سفر آخرت اختیار نمودند احوال ارجمند
واستعداد بلند این دو نور دیده بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی الله
عنه در ضمن احوال مخدوم زادهٔ بزرگ مذکور ست وباعث تسمیهٔ آن
مخدوم زاده بمحمد عیسی آن بوده که آنوقت که این فرزند در رحم بوده حضرت
عیسی علیه السلام بحضرت ایشان ظاهر شده فرموده اند که درخانهٔ شما
پسری متولد خواهد شد مسمی بنام ما گردانید دیگر محمد اشرف که در حین
شیرخوارگی که نیز در ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود دیگر شاه محمد یحیی
است طول الله عمره اصغر اولاد حضرت ایشان ست این مخدوم زاده

راشاه ازان لقب ست که خدمت شاه سکندر قادری رحمه الله
که سابقاً ذکر حال او محرر گشته نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
صاحبزاده برخوردار داشت وبشیوهٔ القاب اجداد امجاد خود این قرة العین
راشاه خوانده بود وجه تسمیهٔ ایشان به یحیےٰ آن بود که پیش از ولادت آن
مخدوم زاده حضرت ایشان رضی الله عنه ملهم شدند که در خانهٔ تو پسرے
آید یحیےٰ اسمک یعنے نام ترا زنده دارد وچون متولد شد بآن مناسبت بشارت
بآن نام مسمے گردید وهمواره از سموّ فطرت وعلوّ استعداد آن قرهٔ باصرهٔ
ولایت خبر میدادند تا آنکه این نور دیده بیمن تربیت حضرت ایشان در سن
هشت ونه سالگی حفظ قرآن مجید نمود ودران سن گودکی از تحصیل علم
رغبتے ومحبتے دیده می شد وباوستادش رابطهٔ مشاهده می گشت که از هیچ
طفل کس ندیده ولشنیده وقتے که حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
نمودند بعض خادمان این مخدوم زاده را دوسه منزل باستقبال آوردند چون
ایشان راملازمت نمود ومعلوم کرد که بنابر سببے آنحضرت بعد از سه چهار
روز بسرهند خواهند رسید التماس رخصت سرهند نمود حضرت ایشان
فرمودند باین همه تعجیل برفتن چیست مگر مارا یاد نکرده بعرض رسانید که درین
چند روز درسبق من تعطیل میرود وفلان شریک من ازمن میگذرد ونیز
اوستاد خود را یاد کرده ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند وگفتند
آرے چرا همچنین نبود که ازطبقهٔ علماست واز خاندان حفاظ وصلحا ورخصتش
فرمودند ودر بلدهٔ اجمیر که حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم گردیده
بود روزے فرمودند بخاطر آمد که محمد یحیےٰ نیز چون برادران خود ازین نسبت
بهره ور گرددا ما چه باید کرد که او طفل ومعامله اجل ما بس نزدیک این بگفتند

و از بس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان پس از تمامی حفظ قرآن بہ ہمین تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چہ معقول و چہ منقول بآخر رسانیدند و باستحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب متداوله و نشر علوم بر منصہ افاده و افاضہ اقامت دارند و بر طریقہ انقطاع و تبتل و آزادی و بے تعینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنتہ سنیہ و رعایت این طریقہ علیہ بوجہ اوفر مستقیم و مستدیم اند چنانکہ آثار نجابت و وراثت نسبت معنویہ بر جبین مبین شان شاہد عدل است و حلیہ ایشان از قامت و رفتار و چشم و ابرو بوالد بزرگوار خویش شباہت تمام دارد و از دلائل قبول آن مخدوم زاده آنست کہ نبیرهٔ حضرت خواجہ باقی باللہ دختر خواجہ کلان خواجہ عبید اللہ سلمہ اللہ و ابقاه در حبالہ نکاح آن گوہر صدف ولایت منسلک گردیده است و با وجود نسبت معنوی بہ نسبت صوری نیز شرف امتیاز یافتند امروز کہ سال عمر آن برخوردار بہ پانزده رسیده مطول میخوانند امید کہ در عالم ظاہر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را ستہ صبیہ بود یکے در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع درگذشتہ دوم کہ بسن پانزده رسیده بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و صاحب احوال و کشوف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیہ سوم در حیات و از صالحات والسلام والاکرام

فصل یازدہم در بیان احوال خلفاے حضرت ایشان و دیگر یاران صاحبدل آن قدوهٔ صفاکیشان

میر محمد نعمان سلمہ اللہ تعالی والد آنجناب خدمت شمس الدین یحیے معروف بمیر بزرگ اند کہ در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاہیر بدخشان ما وراء النہر بودند و در بعض علوم نادره چون جفر و تکسیر و امثالہما وحید الدہر

ومولد ومسکن ومدفن ایشان بلده کشم ست از بلاد بدخشان و والد ماجد میر
بزرگ امیر جلال الدین وجد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما پرهیزگار
بوده اند واز مشاهیر آن روزگار و و یاریکی از قدمای آبای ایشان غزنوی است
که ایشان را میر بلبل میگفته اند از انکه چون تلاوة قرآن مجید میکرده اند از اثر حلاوت
آن تلاوة عندلیبان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر
بزرگ رحمه الله در طریقت بدرویش موزه دوز بوده که آنجناب در سلسلهٔ
عشقیه صاحب حالات وکرامات بلند بوده اند واز درویشان مختفی زوایای
سمرقند جهت کفاف خود موزه میدوختة اند وخود ببازار برده آنرا میفروختة اند
خدمت میر ازان پیر روشن ضمیر حکایت میکرده اند که روزی در جامع
سمرقند ایشان را وجدے در رسید که دران وجد باوجود کبر سن ازین
سوی منبر بدان سوی بر جستند وهیچ المی بجسم شریف آنجناب نرسیده
وحال آنکه ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود و عرضش نصف آن
ونیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کرمنی قدس سرہٗ رسیده اند
ورساله بنام نامیٔ آن عزیز تالیف نموده غالباً نام حضرت شیخ را دران رساله
به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما
نام فقرا را عزیز ومحترم داشتید حق سبحانه وتعالے شما را معزز ومعظم گرداند
خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بسمرقند رفته بودند بعد از رفع آن
عارض بوطن باز رجعت نمودند بعد از رخصت بوطن شاهزادهٔ مشفق لعلما
والفقرا محمد حکیم میرزا کتابتے درغایة نیازمندی بمیر نوشته آنجناب بکابل
طلب فرموده بعد از رسیدن باحترام تمام تلقی نمود وبعد از انتقال سلطان
مذکور چون حاکم آن دیار یکے از هنود مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود از ین دار

طلال طلبیدند وباجابت رسید فی سنه اربع وتسعین تسع مائة خدمت
مرشدی میفرمودند که مرا بوالد خود همین اعتقاد علم وعمل بود که ایشان را از عرفا واولیا
نمیدانستم روزی یکی از درویشان صاحبدل بمن گفت والد شما را در واقعه دیدم فرمودند
که بمحمد نعمان گو که چرا بما این همه سست اعتقادی ولادت مرشدی میر محمد نعمان
سلمه المنان در سمرقند بوده در حدود سنه سبع وسبعین وتسع مائة پیش از ولادت
ایشان والد ایشان حضرت امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت رضی الله عنه بخواب
دیده اند که فرموده اند که از تو فرزندی سعادتمندی متولد میگردد واو را بسمی بنام ما
گردان مرشدی میفرمودند هم در ایام صبی بعضی فکر تنها وحیر تهام افرو میگرفت بعد
از آنکه در خدمت فقرا در آمدم واز مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
که فکر تنها وحیر تها نیز شبها بوده اند از ین راه در بدایت ایام شباب در بلخ بخدمت
عارف آگاه امیر عبید الله بلخی عشقی رحمة الله علیه رسیده باشارهٔ آن بزرگ
انابت نموده اند چون بهندوستان آمده اند نیز از وفور شوقی که باین معنی داشته اند
از بعضی درویشان تعلیم اذکار گرفته بوده اند تا آنکه قائد توفیق زمام طالع ایشان را
باستان حضرت خواجه فانی ز خود باقی بحق قدس الله تعالے سره
رسانید از ایشان الطاف بسیار دیده بذکر ومراقبهٔ طریقهٔ شریفهٔ نقشبندیه
مشرف گردیدند در خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان وخویشان بفقر و
فاقه تمام بسر می بردند واز ان خوشدل ومسرور خاطر می بودند یکی از امرای
مخلص حضرت خواجه از ایشان التماس نموده که چون می شنوم که بعضی فقرای
خانقاه شدتهای فقر میگذرانند اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف هر روزه
هر یک مستسعد گردم حضرت خواجه چند تن از فقرو اصحاب خود را تجویز نموده اند
درین اثنا یکی معروض داشته که میر محمد نعمان نیز در غایت فقر وکثرت عیال است

حضرت خواجہ رضا نداده اند و فرموده اند اینها جز ربدن ما اند یعنے ما جز ربدن
خود را باین امور قرین نگر دانیم مرشدے فرمودند که باوجود که دران ایام چه
نوع فاقها بر ما میگذشت از استماع این عنایت بر فقها رفتیم وامید ها بستیم ودر زیر
مسجد فیروزی خانها بوده که در قرنها آدمی آنجا سکونت ننموده بوده اند و از
سرا قین ابابیل وغیره تنگی نفس لازم آن بوده بأمر حضرت خواجہ قدس سرہ
سیدی با متعلقان آنجا می بوده اند واز اثر سکونت آنجا همشیرۂ ایشان که از
صالحات عبدا وتند حالات وجذبات بوده رنجور شده والدۂ ماجدۂ حضرت خواجہ
بعیادت او آمده اند از رایحۂ کریهۂ آن خانه ساعتے نشستن نتوانسته اند حقیقت
آنرا بحضرت خواجہ وانموده گفته اند اے خواجۂ من ونور دیدۂ من این جماعة
که مریدشده اند کشتنی نشده اند آنحضرت فرموده اند اے والده اینها
بدعوی نیامده اند که ازین امور گران خاطر وملول دل گردند وهم سیدی فرمودند
که روزے چند بعضی احوالات سکریه که نه بر وفق شرع اند برمن مستولی شد چندانکه
کوشش نمودم مرفوع نگشت ناچار قصد آن کردم که بحضرت خواجۂ خود
قدس سرہٗ معروض دارم چون بمسجد رسیدم نماز جماعت برپا شده بود من
این کرانۂ صف بودم وآنحضرت آن کرانۂ صف خواستم نظرے به آن قبلۂ حقیقی
کرده احرام بندم بمجردے که نظر من برایشان افتاد نظر ایشان نیز برمن افتاد
وازمین این نظر آن حال که رفع آن میخواستم ازمن مسلوب شد وهم سیدی
فرمودند که در مرض ارتحال خواجۂ بزرگوار خدمتگارے وبیدارے بحسب
من رسید آن شب نظرے برمن انداختند که از اثر آن نظر مرا فرو گرفت
که هر کارے که ازمن وقوع می یافت درین اندیشه میرفتم که آیا رضا الله تعالے
دران باشد یا نه چنان که اگر قدمی بجایے می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضے

چون بازمی گشتم سر درین اندیشه گم میشدم معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و
رضای ایشان بوده ورشحه ازان دریای بیکران به این تشنه جان رسیده
اززبان سیدی شنیدم که حضرت خواجه قدس سرّه در حال حیات چون حضرت
ایشان را رخصت ارشاد فرمودند وجمهور اصحاب را بایشان سپردند وهرکدام جدا
جدا طلب داشته وداع فرموده بخدمت ایشان فرستادند وایشان را
متکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پیوسته اصحاب خود را میفرمودند که در
خدمت ایشان تعظیم ما مکنید بلکه توجه خود را بجانب ما منمائید دران اثنا باین فقیر
محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته ملازم آن
باش بمقتضای هم پیرگی در نفوس چون رعونتها متمکن بود معروض داشتم
که قبلهٔ توجه من درگاه شماست هرچند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه
از روی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران ستارگان
درضمن ایشان گم ست واز کمل اولیاء متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشته
باشند بعده باعتقاد درست ونیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم واظهار عجز
ونیاز انکسار نموده دریوزهٔ عنایت کردم فرمودند که تو آخر ازان مائی الحال چند
گاه در خدمت حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت
ایشان ما قدس سرّه به دهلی آمدند خدمت سیدی عریضه مشتمل بر شکسته دلیها
وغریبیها وبے نصیبیها وبے استعدادیهای خود بحضرت ایشان نوشته اند ومعروض
داشته که مرا وسیلهٔ مرحمت ایشان جز آن نیست که نسبتی باولاد سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم دارم بصدقهٔ آنحضرت برمن ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعهٔ این
عریضه رقّت روداده فرموده اند میر بیدلی مکنید که حضرت خواجهٔ ما رضی الله عنه حاضر اند
انشاء الله خوب تر خواهد شد ونیز فرموده اند درمیان اصحاب حضرت خواجهٔ ما قدس سرّه میر را

با ما مناسبت دیگر ست بالجمله سیدی را در سلک اہل ارادت داخل ساخته و کنف تربیت گرفته بسرہند برده اند و مرشدے سالها در آستان آن قدوه حق پرستان گذرانده دیده اند آنچه دیده اند تا آنکه وقتی حضرت ایشان را قدس الله تعالی سره ضعفے روی داده بتصور آنکه آن مرض مرض آخرش باشد و از غلبات ضعف شاید فرصت سپردن امانت خواجگان رضی الله عنهم باہل آن میسر نشود بران آمده اند که به بعضے مخلص اصحاب این نسبت شریفه را القا فرمایند شایان تحمل آن بار جز مخدوم زادهٔ بزرگ خود شیخ محمد صادق علیه الرحمته و مرشدی میر محمد نعمان راسلمه الله ندیده اند و بعضے احوالات که مناسب استعداد این دو عزیز بوده بر ہر یک افاضه فرموده اند بعد از ان حضرت ایشان را صحت کامل روے داده فرموده اند سر آنکه این بتها درین ضعف بشمایان متعلق گشت آن بوده که بعضے احوالات عظیمهٔ دیگر بما موعود بوده که ورود آن موقوف باعطاے ایں ہامی بوده بعد از چند گاه مرشدی را بهدایت طابهٔ برہانپور مرخص گردانیده اند و این اجازت نامه رقم زده ہو الله لا اله الا ہو نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام و بعد فان الاخ الصالح السالک طریقهٔ اہل الله العارف بالله السید الکامل محمد نعمان وفقه الله سبحانه و ایانا لمرضاته لما دخل بتوسط ہذا الفقیر فے سلک ارادة المشایخ النقشبندیه و سلک طریقتهم العالیة قدس الله تعالی اسرارہم و ظهر منه الانتفاع للطلبة اجزته بتعلیم طریقة ہولاء الاکابر للطلاب و شرط الاجازة الاستقامة علی الشریعة و الثبات علی الطریقة و الحقیقة و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات دو بار سید مرشدی بان بلدهٔ معظمه رفته اند چون دران شهر مذکور مشایخ معظم از طرق دیگر صاحب علوم قال و حال خداوند کمال و اکمال بوده اند چون شیخ محمد فضل الله و شیخ عیسے روح الله روحهما این طریقه از مرشدی ترویجی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نموده حقیقت را معروض داشتند حضرت ایشان مرتبهٔ ثالثه بشیمنت آن شهر امر کرده فرمودند این مرتبه مرتبه ما

سابق نماند انشاالله تعالے سبحانہ چون سید درین مرتبہ بشہر برہانپور رضانها الله وجمیع المسلمین عن البلیات والشرور درآمدند بحسب اشارات عنایات نبوی مجلس ایشان آنجا درگرفت کہ بتحریر نگنجد دیدہ شد کہ جماعہ کہ از دور نظارہ آن مجالس میکردند ناگاہ جذب وحالتی ایشان را رو میداد کہ از غایت سکر وبی آرامی جامہا پارہ میکردند وچون مرغ بسمل بر خاک می طپیدند گاہ مشاہدہ میشد کہ سی چہل تن بر ہم افتادہ بودند ومصداق این مصراع سید قاسم تبریزی رحمۃ الله کہ ع درمیان شہر ودر ہر گوشہ غوغای اوست پظہور پیوستہ بود تا بجائے کہ بعضے مریدان مشائخ عظام آن شہر نیز ناچار آمدہ داخل مستفیضان شدند وبسا مفسدان بصلاح رسیدند وبسیار ہشیاران بادۂ بیخودی وجذبہ چشیدند ودرین اثنا عنایت نامہ از حضرت ایشان قدس سرہٗ بسیدی رسید کہ این فقرہ از انست روزی بعد از نماز بامداد در حلقۂ یاران نشستہ بود بخواست یا بی خواست توجہی بجانب شما پیدا شد ودر رفع بقایای آثار کہ بنظر می آمد گشت واہتمام در دفع ظلمات وکدورات کہ محسوس میگشت نمود تا آنکہ ہلال کمال شما بدر کامل گشت وآنچہ در آفتاب ہدایت ودیعت نہادہ بودند ہمہ در آن بدر منعکس شد حتے کہ در جانب کمال ہیچ متوقعی ومنتظرے نماند الا ان یتسع الظرف بعد ذلک ویأخذ بقدر وسعتہ شیئاً فشیئاً وتا زمان طویل صورت مثالیۂ این معنی را در نظر داشت تا یقینے کہ مصداق قسمت حاصل آمد الحمد لله سبحانہ والمنۃ علے ذلک حصول این دولت تاویل آن واقعہ ست کہ شما دیدہ بودید وحصول آن را مبالغہ وتاکید بسالت مینمودید لله سبحانہ الحمد والمنۃ وام شما بتمام ادا یافت وموعود منجر شد ومعہود موفی گشت امید وارست کہ تکمیل باندازہ این کمال حاصل آید ودشت وصحرائے آن حدود بوجود شریف شما منور گردد نہی از سرایت حضور صحبت شریف بر ہر قوی وضعیف چہ گوید واز راہ ستیہا وبے

تکلفهای آن عنصر لطیف چه دربیان آورد واز الطاف واعطاف ایشان که شامل این
بیچاره دل آواره گشته چه بنگارد واین ذرهٔ ناچیز تجدید توبه وانابت بخدمت این عزیز
نموده ودر بدایت تعلیم ذکر این طریقهٔ علیه از ایشان أخذ کرده بهمین صحبت ایشان از
وضع سپاه بشیوهٔ أهل خانقاه درآمده وبدلالات وسفارت ایشان بآستان بوسی
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس مشرف گردیده وبنظرات وعنایات آنحضرت
بقدر قابلیت خویش رسیده جزاه الله عنا خیر الجزاء وسلمه الله علی رؤس الأحبا وه
امید واراست که بحکم واقعهٔ صادقه که هم ایشان دیده اند قبول این بزرگان موجب
قبول او سبحانه وتعالی وحبیبه صلی الله علیه وسلم گردد وآن واقعه اینست که
سید فرمودند آن سرور را علیه الصلوة والسلام در مسجد جامع برهانپور با خلفاء کبار رضی الله
تعالی عنهم دیدم چون نظر مبارک ایشان برمن افتاد بحضرت صدیق اکبر خطاب
نموده فرمودند هرکه مقبول شیخ احمد ست مقبول ماست ومقبول او تعالی وآنکه
مردود شیخ احمد است نیز مردود ماست ومردود حق جل وعلا مرشدی گفتند چون
این کلام ازان حضرت شنودم شکرها در دلم آمد که از مقبولان حضرت ایشانم پس
مقبول حضرت حق سبحانه وحبیبه المطلق باشم آنحضرت علیه الصلوة والتحیة بر ما فی الضمیر
من مشرف شده فرمودند وقبول تو نیز اینچنین ست روزی باین حقیر بتقریب
آنکه آزار وآلام سالکان را موجب کشایش کارست فرمودند شبی از صفحه مسجد
جامع برهانپور که مقدار قامت آدمی ارتفاع داشت افتادم چنانکه یکدست من خسته
وشکسته شد اما افتادن همان بود وظهور معامله ومقامی که آرزو میکردم همان وچنان
ازان افتادن مسرور شدم که شکرانه آنرا حلوا پختم واعتقادم چنان بود که هرکه ازان حلوا
تناول نماید به بهشت رود ونیز روزی باین حقیر بتقریب بزرگیهای حضرت
ایشان قدس الله سره فرمودند دران ایام که در خدمت ایشان بودم روزی

در حلقهٔ مراقبه دیدم که همه کائنات گویا خیمه ایست افراشته وهمه خلائق زیر آن
بارگاه ومتصدیان مهمات کارخانهٔ ظهور همه در تحت آن ودر مرکز آن بارگاه روزنی
ست وآنحضرت از راه آن نگاهی دارند وهرکه در زیر آن خیمه است توجه ونظر
بران روزن دارد وایشان باین خلائق اشاره میفرمایند وبآن یک اشاره هرکه
متصدی کاریست معاملهٔ خود را ازان یک اشاره فهم میکند وبدان عمل مینماید
وهمچنین هرکه در زیر آن بارگاه ست بهمان یک اشاره معاملات مختلفه وکارهای
متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهد حضرت ایشان نشسته اند وبجزئیات وکلیات
کار ومعامله که درین خانه است بدین تقریب حضرت سیّد افاده نمودند
که چندین را فقیر میداند که از برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند
راقم این حروف گوید شبی با جمعی از مخلصان سیّد در خدمت آن مرشدی
بمنزل یکی از مریدان ایشان مهمان شدیم جناب سیّد میزبان را تاکید فرمودند
که در طعام کمال احتیاط حلقه بجا آورد چنان کرد بعد از ساعتی شور برخاست
که بزی را درین میان بجری که ذبح کردند کرم بسیار در وی افتاد بنوعی
که در ساعتی از گوشت به استخوان رسید وعجب تر آنکه هیچ کرمی به
گوشتهای دیگر ذبائح باآنکه نزدیک بود رغبت ننمود سیّد فرمودند که این
ذبیحه از وجه حلال نبوده تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی
از آشنایان آن بلاد که از عاملان قریه بوده آن حیوان را از رعایا گرفته بود وبخانهٔ
این یار خود فرستاده ووی از ضرورت کثرت مهمانان ویرا ذبح نموده اگرچه تحصیل
علوم ظاهر سیّد را کمترست امّا آنجناب را دراک حقایق این طائفه خصوصاً
علوم حضرت ایشان قدس سره که حدت بصرست وحضرت ایشان نیز
بکر سیدی را بجدت بصر ستوده اند ودر مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب

کثیرہ در جواب اسؤلہ ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرمودہ اند کما لا
یخفی ازان مکاتیب بعض مراتب ضروریہ راہ را در ضمن دوازدہ برکتہ
نقل مینماید خوانندگان را مفید آید ب ا از تکثر طلاب و ترقیات آنها
نوشتہ بودند در تکثر اخوان بموجب اَکْثِرُوا اِخْوَانَکُمْ فی الدین امیدواریہاست
و کریمہ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِاَخِیکَ نیز مؤید این معنی ست لیکن باید کہ منظور
نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکتہ خود بود و مبادا کہ ترقیات
مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانۂ مرشدان
برودت انداز و ازین معنے ترسان و لرزان باید بود احوال و مقامات مریدان
را در رنگ شیر و ببر باید دانست چہ جای آنکہ بآنہا مفاخرت و مباہات باید
کرد کہ مبادا ازین راہ دروازۂ عُجب کشادہ گردد بلکہ باید کہ بحکم الحیاء شعبۃ من
الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
طالبان موجب غیرت و عبرت بود باید کہ قصور اعمال و متہم داشتن نیات
ملازم وقت بود و لسان حال و قال بکلمۂ ہل من مزید مرطوب باشد ب ۲
اے برادر مکرر ببتما گفتہ کہ مدار این طریق بر دو اصل ست استقامتہ بر
شریعت بحدی کہ بر ترک ادنے ادبے از آداب راضی نباید شد و رسوخ
و ثبات ست بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر نہجی کہ برے مجال اعتراض
نماند بلکہ جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید در آید اگر بعنایت
اللہ سبحانہ این دو اصل مستقیم ست سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
ست ب ۳ پرسیدہ بودند کہ اسمائی کہ مبادی تعینات انبیا
علیہم الصلواۃ والتسلیمات اند ہمان اسماے مبادی تعینات اولیاست
یا نہ و اگر ہست فرق چیست اے عزیز مبادی تعینات انبیا علیہم الصلواۃ

کلیات اسماست و مبادی تعینات أولیا جزئیات آن أسماست که در تحت آن کلیات مندرج ست و مراد از جزئیات آن أسما همان أسما است که بقیدے از قیود ماخوذ گشته است کالارادة المطلقة والارادة المقیدة لشئ وچون أولیا را بواسطۂ متابعت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات ترقی واقع میشود رفع آن قید نموده ملحق خواهد بود این فرق را در بعضی مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهند نمود ب۴ عمل آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام بر دو نوع ست بر سبیل عبادتست یا بر طریق عرف وعادت عملے که بر سبیل عبادت بود خلاف آن را از بدعتها منکر میدانیم و در منع آن مبالغه مینمائیم که احداث در دین ست و آن مردود است و عملے که بنابر عرف وعادت است خلاف آن را بدعت منکر نمیدانیم و در منع آن مبالغه نمی نمائیم که در دین تعلق ندارد وجود وعدم آن مبنی بر عرف وعادت است نه بر دین وملت چه عرف بعضے بلاد خلاف عرف بعضے از بلاد دیگر ست وهمچنین در یک بلد و باعتبار تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقع ست مع ذلک رعایت سنت عادی نیز مثمر نتائج ست ومنتج سعادات ب۵ از فرق میان حصول و وصول سؤال کرده بودند اے برادر حصول باوجود بُعد متصور است و وصول متعذر عنقا را که بصورت مخصوصه تصور میکنیم میتوان گفت که عنقا در مدرکۂ ما حصل ست اما وصول بعنقا متحقق نیست زیرا که ظلیت که عبارت از ظهور شئ ست در مرتبه ثانیه منافی حصول آن شی نیست اما وصول شئ ظلیت را بر نتابد فافهم ب۶ شکر این نعمت عظمے بکدام زبان بجا آورد که حضرت حق سبحانه وتعالے مافقرا را بعد از تصحیح عقائد بموجب آرا اهل سنت وجماعة شکر الله تعالے سعیهم بسلوک طریقۂ علیۂ نقشبندیه

مشرف ساخت و از مریدان و منتسبان این خاندان بزرگ گردانید
نزد فقیر یک گام در طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگرست راهی که بکمالات
نبوة بطریق تبعیة و وراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیشان منتهیان
این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز
امید وار اند المرء مع من احب بشارتیست دورافتادگان را خائب و خاسر درین
طریق کسے ست که داخل این طریق شود و مراعات این طریق نکند و امور محدثه
درین طریق اختراع نماید و به اعتماد منامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام
کند درینصورت گناه طریق چیست ب پرسیده بودند که ذکر نفی و
اثبات بهترست یا تلاوة یا نماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی و اثبات در
رنگ وضوست که شرط نماز ست تا طهارت درست نشود شروع در نماز
ممنوع ست همچنین تا معاملهٔ نفی بانجام نرسد غیر از فرائض و واجبات و سُنن
هرچه کند از عبادات نافله داخل وبال ست اول ازالهٔ مرض خود باید کرد که مربوط
بذکر نفی و اثبات است بعد ازان بعبادات و حسنات دیگر که در رنگ غذاے
صالح اند مریدان را باید پرداخت پیش از زوال مرض هر غذا که تناول نمایند
فاسد و مفسد است ع هرچه گیرد علتے علت شود ب حقائق ممکنات بعلم
این فقیر عبارت از عدمات ست که منشاء هر شر و نقص ست با عکوس صور
علمیهٔ اسما و صفات الٰهی جل شانه که دران عدمات ظهور یافته اند غایة ما فی الباب
آن عدمات در رنگ هیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که درهیولی حال
گشته است تشخیص و تمیز عدمات بآن عکوس ظاهرست و قیام آن عکوس
بآن عدمات متمیزه و این چون قیام عرض بجوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

که به هیولی گفته اند و تشخیص هیولی را بصورت داشته اند وچون بتوفیق الله
سبحانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد وساعةً
فساعةً از ماسوای اعراض مینماید آن عکوس صور علمیهٔ اسما وصفات واجبی جل سلطانه
درهر آن قوت وغلبه پیدا میکند وبر قرین خود که عدمات ست استیلا وتسلط می یابد الا
ان حزب الله هم الغالبون معامله تا بجائی میرسد که عدمات که همچون اصل وهیولی بوده است
مر عکوس را رو باستتار می آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی گردند وغیر از عکوس اصول و
اصول اصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مرایای اصول خود اند نیز از نظر مختفی میگردد
چه مرایا را از اختفا چاره نبود واین مقام مقام فنای بلند است ب چون انسان
کامل بعد از تمامی سیر سیر را نیز تمام کند ودائرهٔ ظهور عکوس اسما وصفات را که مربوط بسیر
فی الله بوده بانجام رساند شایان آن میگردد که معشوق باصالة بی شائبهٔ ظلیت
وبی توهم حالیه ومحلیت دروی ظهور فرماید وچون صفات ذاتیهٔ معشوق از ذات او
تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات درعین عاشق خواهد بود و
قوسین بحصول خواهد پیوسته که قوس صفات وقوس ذات بود واین مقام اعلای مقامات
قاب قوسین ست که متعلق بظهور اصلی ست بی شائبهٔ ظلی واگر بعنایت الله سبحانه
عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم وصفت
هیچ نخواهد درینوقت بفضل خداوندی جل سلطانه اسم وصفت تمام از نظر او میخیزد
بجز ذات هیچ چیز ملحوظ ومشهود او نمی ماند هرچند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی
ماند هرچند صفات نبودند درینحال سر او ادنی بظهور می آید واز قوسین اثر نمی ماند
ا ب بدانند که هر شئی بماهیت خود آن شئی ست واز برای ثبوت ماهیت مر آن شئی
را هیچ جعل جاعل درکار نیست که ثبوت شئی مر نفس خود را ضروری ست ازانجا گفته اند که جعل
در نفس ماهیات ثابت نیست وماهیات مجعول نیستند جعل جاعل از برای اتصاف ماهیات بوجود

در کارست فعل صباغ در اتصاف ثوب ست بلون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و
لون را گرداند که آن محال ست که تحصیل حاصل ست پس جعل در نفس شی نشد
بلکه در اتصاف شی بوجود شد پس ثابت شد که شی بماهیت خود شی ست و همچنین
در نظر کشفی در ظل شئ و عکس مفقود ست که عکس و ظل شئ بماهیة ظلی و عکسی خود
ظل و عکس نیست بلکه بماهیت اصل خود ظل و عکس گشته است چه ظل ماهیت ندارد
همان ماهیت اصلست که بظل خود در ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از
نفس خود چه ظل باصل ظل ست نه بنفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجبی
جل سلطانه است ناچار افعال که اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند و همچنین
چون افعال ظلال صفات واجبی اند جل شانه ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول
عالم که افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات
اند تعالی و حضرت ذات جل شانه اصل جمیع اصول ست لاجرم حضرت ذات تعالی
بعالم از عالم و از افعال و صفات واجبی اقرب باشد اینست بیان اقربیت او تعالی
که در حیز تحریر و بیان آمد ب ١١ پرسیده بودند که چون اشیا ظلی بماهیت خود
اشیا نباشد بلکه ماهیت اصل خود برپا بوند باید که مشار الیه اشیا بلفظ هو و انت و انا همان
اصل باشد این زمان حمل بعض صفات که بآن اصل نا ملائم اند بر ضمائر چون صادق آید در رنگ
انا آکل و انا نائم بدانند که ظل فی الحقیقة هر چند باصل خود برپاست اما ثبوت ظلیت
خود اگرچه در مرتبهٔ حس و خیال بود همیشه برجاست و احکام ظلیت او را دوام و بقاست
و خلقهم الله بدانرا گواست و حمل آن صفات برآن ضمائر بملاحظهٔ اعتبار ظلیت روا ست
و هر مرتبه از وجود را حکم جداست و هرچه در خدا گم ست نه خدا ست جل و علا ب ١٢
بدانند که در مراتب عروج تا زمانی که از یکدیگر متمیز اند و از اصلی باصلی دیگر رفته
میشود آن کمالات داخل دائرهٔ ولایات است و چون این تمیز برطرف شود و

واین تفصیل کم گردد و معامله به اجمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات تب
نبوت بود و دران مرتبه نیز هر چند وسعت ست ان الله واسع علیم اما آن وسعت
وسعت دیگرست و اگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد وکه دریابد ربنا
اتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا شیخ طاهر لاهوری سلمه الله
تعالے از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شاقه ومجاهدات
شدیده وخداوند کرامات ظاهره وخوارق باهره واحوال عالیه ومناقب فاخره
وحاوی علوم وحافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول ومنقول فروع
واصول چون شوق سلوک این راه گریبان همت آنجناب بگرفت خود را باستان
حضرت ایشان رسانید زیراکه وے از غایة تشرع جویاے مرشدے می بود که در علم
وعمل وکمال متابعت آن سرور صلے الله علیه وسلم یگانهٔ زمان خود باشد وبرهمهٔ
هویدا بود بل اشهر من البیضا که درین امور سرآمد اولیاے وقت خود حضرت ایشان
بودند قدس الله سره الاقدس پس خدمت شیخ سالها بانکسار وذلت وافتقار تمام
در عتبهٔ علیه گذرانید چنانکه دران خانقاه از سالکان این راه در ظاهر بخاکساری و
بیمقداری شیخ طاهر دیگری نمی نمود و بسیار بودی که از درویشان التماس آن نمود
که کناس راسنع کنند و تطهیر خلا ها را باو واگذارند و ایضا خدمتش در تعلیم وتفهیم صاحبزادهاے
کبار سلمهم الله سبحانه جهد بلیغ وسعی تمام میذول داشت چنانکه از زبان مبارک مخدوم
زادها مکرر شنودم که فرمودند حقوق حضرت شیخ طاهر بر مایان نه آنقدر رسیده
که از عهدهٔ شکر آن توانیم برون آمد جزاه الله عنا خیر الجزا روزے حضرت ایشان
قدس سره نیز فرمودند که محمد یحیے را هم میخواهم بشیخ طاهر بسپاریم که چون او درانش
انهٔمنت انفاس شیخ عالم عامل شود اما الحال شیخ طاهر را آن دماغ کے مانده
باین مولویت رعایت آداب حضرت ایشان وهیبت آنحضرت آنقدر

بر شیخ مستولی بود که بحر بر نگنجد چنانکه روزی حضرت ایشان آنجناب را امر
بامامت کردند رنگش بگشت ولرزه بر اعضای او افتاد از غایت خشیت
باوجود حفظ قرآن وعلم فراوان زمان زمان قراءة در گلویش گره می شد
لاجرم از برکت این دولت انکسار وادب وخدمت بل همین نظر اکسیر خاصیت
آنحضرت قدس سرہ بر رسید بجائی که رسید اما در اثنای راه سلوک گرہی
کار بتقدیر وحکمت ملک الجبار او را بلیهٔ عظمی روی داده بود ومجمل آن قضیه آنکه
روزی حضرت ایشان قدس سرہ از حلقهٔ ذکر برخاستند و فرمودند که درین
حلقه دیدم که بر جبین یاران لفظ شقی مرقوم ست ازین سخن بر همه یاران هیبت عظیم
مستولی شد واز خوف وخشیت هر کدام بر خود لرزیدند وآن تحفه شیخ طاهر
بود ومقارن آن مکشوف لغزشهای عجیب از شیخ بظهور آمد پس حضرت ایشان
که گنجور گنجینه رحمت رحمن بودند دعا وتوجه علیه بر رفع آن بلیه گماشتند تا
آنکه حضرت حق سبحانه بمحض کرم خود مسألت ایشان را باجابت رسانید گوئیا
حضرت ایشان خود نیز در نامهٔ اجازه او باین قضیه ایما نموده اند وایضاً در
مکتوبی بتقریب بیان قضای معلق ومبرم اشعار باین امر فرموده بر نگاشته
اند که چون متوجه رفع این بلیه شدم در لوح محفوظ دفع آن را معلق بامری
ندیدم مبرم دانستم حیرت روی داد چه باثار واخبار واجماع امت معلوم
داشتم که بر قضای مبرم تغیر روا نبود ودرین اثنا آن کلام بلند غوث الانام
سید عبد القادر جیلانی قدس الله سرہ العالی بیادم آمد که فرموده هیچکس
را در قضای مبرم تصرفی نیست مگر مرا گفتم الهی چون یکی از اولیای ترا
این دولت میسر بود من نیز امید دارم والحاح نمودم باجابت رسید و
معرفت این سر نیز عطا فرموده دانانید که قضای معلق دو قسم ست معلقی

است کہ تعلیقش در لوح محفوظ مسطور است و معلقے ست کہ تعلیقش در علم
ماست این قضیہ و آنکہ شیخ عبد القادر را دران تصرف عطا کردہ ایم داخل
قسم ثانی ست لیکن چون بصورت مبرم نماست او مبرم انتہے ما حصل من
کلامہ الشریف و نیز معوزے شیخ طاہر را در ایام گرمی کار را و از غلبۂ حال بر زبان رفت
کہ اگر حضرت ایشان خواہند سلب احوال من نمایند میسّر نشود کہ من فانی
شدہ ام و اتفاق این طایفہ است کہ الفانی لایرد این شطح او در ایکی بسمع
حضرت ایشان قدس سرہ رسانید در جلالیت رفتہ سلب احوال او نمودند
شیخ بیچارہ بصد اضطراب چون ماہی بے آب برخود می جنبید و جمعے از بزرگان را
وسیلۂ شفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عفو بر جریمۂ او کشیدند
و باز بہ نسبتش رسانیدند بالجملہ بعد التیا والتی شیخ مشار الیہ را حضرت ایشان
قدس اللہ سرہ باحوالات علیہ نواختہ بخلافت تعلیم طریقت در سلسلۂ شریفۂ
نقشبندیہ سرافراز ساختہ بارشاد طلبۂ بلدۂ لاہور رخصت فرمودند اگاہ از
طریقۂ قادریہ نیز مجازش گردانیدند شیخ بہ بلدۂ مذکور رفتہ بارشاد و تربیت طالبان
پرداخت و جمعے را از برکات و افاضات خود بہرہ ور ساخت این فقرات کہ
از عرائض او منقول میگردد مبین علو حالات و فور برکات اوست ب منہا
بعرض اقدس میرساند چون از ان آستانۂ علیا متوجہ اینجانب شدم در ہر قدمے
باخود میگفتم اے نادان مقصد خود را پس گذاشتہ کجا میروے اما از غیب
کسے میگفت راہی شو بالجملہ کشان کشان باین شہر آوردند در گوشۂ مسجدے
حیران نشستم ناگاہ روحانیت حضرت خواجۂ بزرگ رضی اللہ عنہ ظاہر شد با عشا
گشت کہ در پے کارے کہ فرمودہ اند باید شد امتثالا للامرہ و امر کم چندی را مشغول
ساختم و درین میان جوانے بلند استعدادے رسیدہ بمجرد شغل دادن

در تمام بدنش دفعةً نسبت سرایت کرد و سر تا قدم آگاه شد دیگر طالبان
نیز جمعیت و حضور را بدست آوردند بعضے حاسدان سخنے را که پیر دستگیر در بیان
مقامات خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رقم نموده اند در میان
آورده بعضے چیز ہائے دیگر بآن از خود الحاق کرده راه طعن کشودند مولانا حامد
آن مکتوب را پیش علامة الانام مولانا عبد السلام برد و مولانا بعد از مطالعه گفتند
ہیچ شبهه وارد نمیشود و خیلے حسن ظن پیدا کردند زبان حاسدان بسته شد
ب **منها** حضرت سلامت سگان آن درگاه را از نسبت مریدی ما نا
قابلان را ہزار عار است فکیف که خود را در زمرهٔ بندگان آن آستان شماریم
که ہر چه از انجاست همه خیر محض است و ہر چه از ینجاست شر محض پس
مایان را بآن عتبهٔ علیه چه نسبت لیکن چون از خاک مذلت بر داشته اند
و بعرض حال امر فرموده گستاخی میرود قبله گاها نسبتهای طرق ثلاثه جلوه
گر اند و مشائخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیره می نمایند خصوصاً
حضرت خواجهٔ بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس الله
تعالی اسرارهم و نیز در حلقهٔ ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت بچندین ہزار صحابه
و مشائخ علیه و علیهم السلام و التحیة آمده مدتے می نشستند و نوازشها می نمودند
در عشرهٔ اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمه زهرا
علی ابیها و علیها الصلوٰة و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و بتشریفات نواختند
و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طے مقامات
کثیره خود را در خدمت روضهٔ منورهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم یافتم بعد ازان روضهٔ مبارک را در منزل خود دیدم بعد ازان
نورے که ازان روضهٔ مقدسه ساطع شد متحقق گشت و بحقیقة آن

نیز مشرف ساختند و بتکرار انجامید بعد ازان ظاهر شد که حجب تمامه از روی کار زائل شد و حقیقت وصل عریانی آشکار گشت مکالمه و محادثه نیز وقوع یافت بعد ازان جهل و نکرت صرف روی نمود و حالا نه وصل ست و نه فقد و نه طلب و نه غیر طلب بهیچ حکم محکوم علیه نیست نه اثباتاً و نه نفیاً مع هذا از کثرت تقصیرات خود چه عرض نماید که پایان ندارد با این همه از اثر عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متصاعد ست قبل ازین هر یک از نسبت ثلاثه یعنی نقشبندیه و قادریه و چشتیه نوبت بنوبت روی میدادند احیاناً بهم خلط می شدند گاه غالب و مغلوب نیز می بودند الحال هر سه نسبت یکی شده اند مگر گاهی که یکی بر دیگری غلبه میکند و سیر در نسبت نسبت مشائخ کم شده است مگر احیاناً چون تربیت حضرت پیر دستگیر بطریق عنف و لطف بوده آثار نیز همچنین مترتب میشود انتهی در اثنای این گرمی ارشاد و هدایت خدمت شیخ از وفور بی تعینی و تفرید دل شیوه پیش گرفت که آیندگان کمتر بخدمتش بار یابند بعد از استماع این معنی و وصول عریضهٔ او حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب بوی مرسل داشتند الحمد لله و

سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب فرحت گشت از حلاوه و التذاذ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود ای برادر حق سبحانه و تعالی شمارا این منصب کرامت فرموده است شکر این نعمت را بر وجه اتم ادا نمایند و محافظت کنید که امری صادر نشود که باعث نفرت خلق گردد که آن مناسب حال ملامتیه ست که بشیخی و دعوة کار ندارد و بلکه مقام ملامت نقیض مقام شیخی ست مبادا این دو مقام را غلط نمایند و در عین شیخی آرزوی ملامت کنند که ظلم ست و در نظر مریدان

خود را متحمل دارید و در اختلاط و موانست با مسترشدان افراط نه نمائید که باعث استخفاف ست که منافیٔ افاده و استفاده ہست و در محافظت حدود شرعیه نیک رعایت نمائید مهما امکن عمل برخصت تجویز نکنید که ہم منافیٔ این طریقهٔ علیه است و ہم مناقض دعوائے متابعت سنت سنیه عزیزی فرموده ست که ریاء العارفین خیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب ست بجناب قدس خداوندی جل سلطانه پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضاً اعمال عارفان اسباب تقلید ست مر طالبان را در اتیان اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این ریا عین اخلاص ست بلکه بهتر از اخلاص که برائے نفع خود باشد از ینجا کسی گمان نکند که عمل عارفان محض از برائے تقلید طالبان ست و عارفان را بعمل احتیاج نیست عیاذاً بالله سبحانه این خود عین الحاد و زندقه ہست بلکه عارفان در اتیان اعمال بسائر طالبان برابرند و از اتیان اعمال ہیچکس را استغنا نیست غایة ما فی الباب در اعمال عارفان گاه ہست که نفع طالبان که مربوط بتقلید است نیز ملحوظ ست و بآن اعتبار آنرا ریا می نامند بالجمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر خلائق درین آوان هنگامهٔ طلب اند کارے بوقوع نیاید که منافیٔ آن مقام باشد و جهال را بطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانه و تعالے استقامت طلبند دیگر از حصول نسبتهای مشائخ نوشته بودند وجه آنرا مکرر بشما بالمشافه گفته شده است ماورای آن چیزی نفهمند که دران خیریت نیست زیاده چه نویسد والسلام چون این تربیت نامهٔ رحمت شمامه بآنجناب رسید عریضه بآن حضرت نوشت که این فقرات از انجاست قبلهٔ هر دو جهانے سلامت چنانچه بچهٔ عصفور دهان واکرده بفریاد و فغان منتظر دانه میباشد

حال این حقیر نسبت بان درگاه همین ست بی امداد آنحضرت جای فقیر جز ہاویۂ خسارت وضلالت نیست ہر حالے کہ در معرض عرض می آرد شمہ ایست از آثار قبولیت آن درگاه وگرنہ امثال این کمینہ را باین دولت عظمی چہ مناسبت اکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا ودین صلی اللہ علیہ وسلم ہیچ نیست مع قطع النظر عن المشیخة والملامة ہمہ را امر زاید بر اتباع میدادند ودر خود سرانجام این کار یعنی مشیخت نمی بیند غریب ومسکین افتاده یعذبنی ہذا ویعیشنی آخر حقیقت حال فقرست انتہی بالجملہ شیخ در بلدۂ لاہور تا امروز بافادۂ طلبہ علوم دینی وافاضۂ سالکان براه یقین مشتغل ست ودر تشرع واتباع وتبتل وانقطاع وفقر وقناعت وانکسار ومسکنت وحید زمان ہیچ یکے از اہل دنیا آشنائی نمی نماید فتوح اہل دنیا قبول نمی فرماید واز کسب حلال خود کفاف میسازد مگر از اہل توفیق وصلاح اگر جزوے چیزی می آورد میگرفت از ہمہ رمیده است وپای ہمت در دامن عزلت کشیده در ہر سال چندین بار پیاده با جمعے از درویشان خرقہ پوش رکوه وعصا بر کف ورداء بر دوش از لاہور بقصد زیارت حضرت ایشان آمده چند روز در خدمت شریف گذرانیده مرخص میشد در ایامی کہ حضرت ایشان قدس سره در لاہور تشریف داشتند روزے سواره از پیش زاویۂ شیخ مرور نمودند وراقم نیز در عنان بود شیخ مشار الیہ خبر یافت ہمچنان با طاقیہ وازار در عنان آن شاہسوار شتافت حضرت ایشان متبسم گشتہ شیخ را بزاویۂ شیخ اشاره نموده این مصرع خواندند ع انجا کہ نسیم رسد یا صبا وزد ٭ وشیخ را رخصت فرموده در غیبت او مدح آنجناب بسیار بر زبان راندند سایۂ افادت وافاضت او بر مفارق تلامیذ ومریدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمہ اللہ تعالی از بزرگ زادہای ہندوستانست در بدایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس اللہ سره العزیز

توضیح و تلویح ہیخواند اما بدر ویشان اعتقادے نداشت بل باقامتہ صلوٰۃ سفر وصنہ نیز نمی پرداخت از زبان شیخ مشارالیہ شنودم کہ گفت ہمدران سال کہ در خدمت حضرت ایشان تحصیل علوم مشتغل بودم مرا بیکے از جوانان صاحب جمال تعلقے بود درمیان درس و سبق دلم می طپید کہ کی ازین فارغ شوم تا بکوی او و نظارہ و مطالعۂ ورق روے او رسم دریں اثنا روزے حضرت ایشان فرمودند اے فلان نماز باید گذارد و از جنایات شرعیہ احتراز باید نمود کہ ارتکاب اعمال سیئہ در حصول علم ظاہر نیز مثمر بے برکتی ست گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیدہ ام اگر جذبے فرمایند و کرامتے نمایند کہ بوسیلۂ آن در زمرۂ صلحا درآیم شاید و اگر نہ از نصیحت کارے نکشاید ایشان لحظۂ خاموش گشتہ فرمودند فردا این نیت پیش ما بیا تا چہ رو دہد اتفاقاً فردائے موعود آن بر نا کہ مرا بوے دلبستگے بود بخانۂ من آمد مرا ول نداد کہ از صحبت او بخدمت ایشان شوم بعد از دو سہ روز بملازمت رسیدم فرمودند خوب نکردے کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدہ ہم مبارک ست برو وضو کردہ دوگانہ ادا نمودہ بیا چنان کردم مرا بخلوتے بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند چنانکہ از مستی و بیخودی بر خاک افتادم و ہمچنان مرا برداشتہ بخانۂ من بردند بعد از یک روز بافاقت آمدم پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعلقہا سرد شدہ بود و ملازم خدمت لازم السعادۃ شدم و ہمین نظر کیمیا اثر ہر روز خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی باجملہ مشارالیہ سالہا دران آستان گذراند دید انچہ دید تا آنکہ حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم طریقت دادہ او در بلدہ سہارن پور کہ وطن مالوف او بود رفتہ بارشاد و ہدایت طلاب مشغول گشت بعد از چندگاہ بہ بلدۂ آگرہ کہ آن بلدہ از خلفاے این سلسلۂ علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ دران مقام استقامت بلیغ

نمائی و بی آمرما از انجانه برای شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت و فیوض و برکات کثیره بسکان آن دیار از اغنیا و فقرا رسید و مجلسها گرم شد در ینولا ابلیس پی تلبیس بعضے عوارض محظور خاطر شیخ کرد که مرتکب خلاف أمر حضرت ایشان شده و بواسطۂ اصلاح بعضے امور محظوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف أمر بر مزاج مبارک حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد از ان بخدمت عالی مستسعد گشت و دریافت که خاطر عاطر حضرت ایشان از ممر مخالفت أمر گرانست بعرض رسانید که باز متوجه دار الخلافت گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف نگشت فرمودند که وقت همان بود حالا اگر بروے تو دانی و باختیار تست شیخ باضطراب متوجه دار الخلافت شد بامید آنکه خاطر مبارک که غبار یافته است مصفا شود چون رسید در اول آن مقام گرمیها و فیضها بخلائق رسید لیکن چون آن شهر دار الامارة بود و مجمع عسکریان هنگام طلب دور از اخلاص و أدب از ان گروه جمعے که بخدمتش رسیدند با نها نصائح خشونت آمیز در میان نهاد و از احوالات بلند خویش بر زبان آورد بلکه بعضے وقائع و کشوف که اظهار آنها ایقاظ فتنه مینمود بگوش منکران رسانید تا بجاے رسید که در ان شهر بودن نتوانست بلکه آن شور و شر به پیر بزرگوار او قدس الله سره العزیز سریان نمود و سلطان آنوقت که باین طایفه بی مناسبتی تمام داشت حضرت ایشان را طلب نموده ایذا نمود و حبس فرمود اگرچه بعد از ان سلطان ازین أمر نادم و پشیمان شد و عذرها خواست اما ویرا این سوء أدب نامبارک آمد شورها و فتورها در مملکتش پیدا شد و بر بعضے دیار معتبرۂ او ایرانیان غلبه نموده در تصرف خود آوردند و جودش بضعفهاء مهلک مبتلا گشت تا بهمان رفت بعد ازین قضیۂ مذکوره شیخ بدیع الدین بوطن خود سهارنپور رجعت نمود تا امروز آنجاست گوشه

گزیده و بذکر و مراقبت وانس والفت آرامیده باوجودکه سال عمرش به پنجاه رسیده بود حفظ قرآن مجید نمود و بافاده و افاضهٔ طالبان علوم دینی و یقینی مشتغل ست دران ایام که راقم در آستان حضرت ایشان بود عرضه داشت او رسیده دران مسطور بود که از حضرت رسالت صلی اللہ علیه وسلم بشارتهای خاص می یابد وعنایتها مینمایند و نصائح میفرمایند روزی فرمودند اَنْتَ سِرَاجُ الهند و بازدیاد طاعت أمر نمودند انتهی حضرت ایشان درجواب این چند کلمه نگارش فرمودند بالحمد للہ وسلام علی عباده الذین اصطفی رقیمهٔ شریفه خوش وقت ساخت واقعات مبشر اند وقابل تأویل اما هرچند ماول اند منور اند ربنا أتمم لنا نورنا واغفرلنا انک علی کل شیء قدیر وچون بازدیاد عمل مأمور شده اند هرقدر عمل که از دست آید مغتنم دانند که این دار دار عمل ست واللہ الموفق این چند فقره که از عرائض شیخ بدیع الدین منقول میگردد دلیل ست بعلو حال او وارشاد وکمال او وباستقامت وشکیبایی او برآزار اهل ملامت ب منها عرضه داشت کمترین خدمهٔ آستانهٔ معلی بدیع بعرض اقدس میرساند که احوال این شکسته بال همین توجه آن کعبهٔ امانی و آمال بروجه استقامت ست و هیچ گونه درغربت امور فتور راه نیافته امید میدارد که بطفیل نظر عنایت آنحضرت درچند نفس عاریتی که باقی مانده نیز فتور راه نیابد هرچند حوادث گوناگون بیش از پیش می آیند مطلبی که گرفتار او ست خلل دران نمی‌اندازد و اکثر او قات حادث که بحکم الهی جل شانه بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آنها آن اعلام می بخشند بی آنکه قصد با وتعلق باشد واز غیب بشارتهای عجیب می یابد که عرض کردن بحضور گرامی تعلق دارد چند طالب صادق جمع شده اند سرگرم کارند و احوالهای بلند می گذرانند و حضور نقشبندیه را در اندک مدت ملکه ساخته اند و بعضی بفنای جسدی مشرف گشته واحوال اخروی و برزخ را بدیهی اولی

میدانند این همه از صدقهٔ آن درگاه است وگرنه این ناقابل سیاه بخت را باین
مقدمات چه نسبت و باین نعمت عظمی چه مناسبت بعضی از طلبه از کثرت التذاذ
ترک خان و مان میکنند اقربای آنها این فقیر را بسیار آزار میدهند و آنها را تکلیف
بوضع سابق مینمایند بعضی مردم اینجا که در سلاسل دیگر شغل کرده اند الحال که درین
طریقهٔ علیه داخل شده اند خیلی متلذذ اند و بر عمر گذشته متأسف از ینجهت یکی از
مشائخ اینجا غایتهٔ عداوت گرفته تا بجائی که باین طریقه و اعزهٔ آن سخنان بیهوده
میگوید روزی جمعی از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجهٔ بزرگ و حضرت
مخدومی خواجه باقی قدس سرهما و سائر اعزه دشنامها دادند چون از نالایقی
قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبله گاها بتوجه
آنحضرت بدولت مشاهده سرافراز ساختند و نیز آرزوی که داشت که یکبار
نظارهٔ بارگاه محمدی علی صاحبها من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها نماید هم سر
آستان نهد و از انوار و کمالات آن پرتوی یابد حق سبحانه بمحض فضل و کرم شبی
بعد از نماز تهجد بآن دولت رسانید چنان معلوم گشت که اهتمام خدمت این مقام بحضرت
غوث الثقلین قدس الله سره تعلق دارد و بیوسیلهٔ ایشان بآن درگاه رسیدن
دشوار است و از انوار این مقام اقتباس نمینماید مگر اولیا که بکمال متابعت سرور
انبیا علیه و علیهم الصلوات والسلام مشرف شده اند کعبهٔ مقاصد سلامت
اینهمه را بوسیله وصدقهٔ خادمان این درگاه میداند در کونین غیر از توجه حضرت
ایشان مربی ندارد و همیشه از حضرت حق سبحانه مسألت مینماید که این ناقابل بی استعداد
ازلی و ابدی در محبت و خدمت خاکروبان آن درگاه بزید و در همین بمیرد و
بهمین محشور گردد بحرمة النبی الامی العربی علیه الصلوة والسلام انتهی از زبان مبارک
مخدومزادها سلمهم الله سبحانه می شنودم که فرمودند از مردم صالح صادق القول

چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیده ایم امّا که ظهور خوارق از آنجناب از اثر آن کلمهٔ حضرت ایشان قدس سرّه باشد که در مکتوبی بآنجناب برنگاشته اند که طلب کرامات نموده آید امید وار باشند فانّ مع العسر یسراً انتهی از انجمله است آنکه در ایامی که حضرت ایشان را قدس الله سرّه سلطان وقت بعتاب تمام بگره طلبیده بود یکی از نزدیکان سلطان که بشیخ بدیع الدین نسبت هم شهری بل خویشی داشت لیکن باین دو عزیز در غایة عداوت بود شیخ مذکور را بتصور آنکه مباد آن مفسد از دشمنی امور نالائق بسمع سلطان میرساند بخانهٔ او رفت و بانکسار و افتقار التماس آن نمود که در انکار و اضرار نکوشد که اقربا هر چند دشمن و دل آزار اند اما در وقت اضطرار خویشان را مدد گار اند آن بی سعادت بیش از پیش در نخوت و عداوت خویش برفت و گفت مراد چندین ساله من برآمده هان بنگر که چه میکنم مولانا نیز در جذبه رفت و در شورید و گفت بنگریم که کدام پیشتر کار همدیگر می کنیم و بخاطر خسته بزاویهٔ خود رفت و متوجه گشت آن مفسد پیش از آنکه فرصت بدگوئی یابد در همان ایام بمرد

شیخ نور محمد تبتی سلّمه الله تعالی آنجناب چون از علوم رسمی بهرهٔ تمام برداشت همت بسلوک این راه گماشت بخدمت بسیار خدا دوستان کشور هندوستان رسید اما از هیچ یک مطلب بحصول نه پیوست تا آنکه قائد توفیق زمام بختی بخت او را به آستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت به تعلیم ذکر طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه مشرف شد باندک فرصت از برکات صحبت ایشان بآن نسبت رسید که حضرت ایشان حقیقت آن را در یکی از عرائض بحضرت خواجه قدس سرهما چنان نوشته اند شیخ نور به نقطهٔ پایان فرو رفته است و کار جذبه را بانجام رسانیده و به برزخیت آن مقام رسیده و فرق راس

توجه بنهایت برده اول صفات بلکه نوری که صفات بآن قائم اند از خود جدا دیده و
خود را شیخ خالی یافته بعد ازان صفات را از ذات جدا مشاهده نموده باین دید تا حد
مقام جذبه رسیده حالا عالم وخود را چنان کم ساخته که نه باحاطه قائل ست و نه بمعیت
وچنان باطن بطون متوجه است که غیر از حیرت ونادانی حاصل ندارد انتهی کلامه
الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشارالیه سالهای بسیار در آستان حضرت
ایشان بتجرید بخدمات شایسته گذرانید تا بمزید انچه ذکر یافت رسید پس
حضرت ایشان اورا اجازۂ تعلیم طریقت داده بشهر پتنه که از بلاد مشهورۂ معمورۂ
هندوستان ست مرخص فرمودند حسب الأمر بآنجا رفت لیکن از وفور
تفرید اکثر در مفاوز وزوایا آمیگذرانید واز صحبت خلق اجتناب می نمود چون اینمعنی
بحضرت ایشان رسید این مکتوب بوی مرسل داشتند بعد الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی برادر ارشد آدمی راهمچنانکه از امتثال اوامر حق جل
وعلا واجتناب از نواهی چاره نیست در مراعات حقوق خلق ومواسات بایشان
نیز چاره نه التعظیم لأمر الله والشفقة علی خلق الله بیان اداء این دو حقوق میفرماید و
بمراعات شطران ولالت می نماید پس اقتصار بر یکی ازان دو امر از قصور
است واکتفا بجزو از کل از کمالیه دور پس تحمل اذای خلق ضروری آمد
وحسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بی دماغی نی زیبد وناپروای
نمی شاید ع هر که عاشق شد اگرچه نازنین عالم ست ؛ نازگی کے راست
آید بارمی باید کشید ؛ چون در صحبت بوده اند ومواعظ شنوده از اطالهٔ
سخن اعتراض نموده بر فقرۂ چند اقتصار افتاد ثبتنا الله سبحانه وایاکم
علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها السلام والصلوة والتحیة انتهی شیخ
حسب الأمر در کنار شهر مذکور بر ساحل دریای گنگ آمده چون بلبل شوریده

از کاه وگیاه کلبه پرداخته و نیز مثل آن مسجدے ساخته باعیال واطفال دران
کلبه میگذرانند و دران مسجد بأداے صلوات وطاعات وافادات علوم
دینی ویقینی وارشاد وہدایت اشتغال مینماید از خلص اصحاب حضرت
ایشان شنودم که گفت ازان حضرت قدس سره استماع دارم که فرمودند شیخ نورمحمد
از رجال الغیب است ندانم از نقبا فرمودند یا نجبا وہم از بعض مخلصان حضرت
ایشان مسموع گردید که بتقریب تربیت شیخ طاہر و شیخ نورمحمد وکسر نفس ایشا یان
حکایت کردکه یکبار حضرت ایشان بدہلی تشریف آورده بودند وخواجه حسام الدین
احمد سلمه الله وبعض اعزهٔ دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند باجابت
رسید مولانا طاہر لاہوری و شیخ نورمحمد را که از سامعان بودند درین درس
بخاطر خطور کرده باشد که حضرت ایشان موافق بعضے مستمعان بدقت نمی پردازند
وجز معنے عبارت مذکور نمی سازند و معنۓ ظاہر عبارت خود مایان را نیز میسر
است پس ما را ازین استماع چه فائده بود آنحضرت برین خطره مشرف
گشته بعتاب تمام مشارٌالیهما را از فیروزآباد بیرون کردند تا چار روزها به
ویرانهاے گشتند وشبها آمده بیرون دروازۂ قلعۂ فیروزی میگذرانیدند
تاآنکه جناب خواجه حسام الدین سلمه الله تعالی بشفاعت درآمدند حضرت
ایشان فرمودند بگذرانید که ایشان نفسهاے فربه دارند خواجۂ مذکور معروض
داشتند که بعض حجرہاے زیر مسجد فیروزی مدتہاست که از سرقین وغیرہا
ملوث مانده اگر حکم شود مشارالیهما آمده بتطهیر آنجا مشغول شوند که ہم کسر نفس
وہم خدمت است حضرت ایشان پذیرفته چنان فرمودند وآن دوخردمند
جوانمرد چنان کردند بعد ازان حضرت ایشان آنها را طلبداشته باشفاق
نواختند لمؤلفه راه رو رنجور دل رہبر خردمند طبیب * جان بر و بیمار

از کاه وگیاه کلبه پرداخته ونیز مثل آن مسجدے ساختہ باعیال واطفال دران
کلبہ میگذرانند و دران مسجد بأداے صلوات وطاعات وافادات علوم
دینی ویقینی وارشاد وہدایت اشتغال مینماید از مخلص اصحاب حضرت
ایشان شنودم کہ گفت ازان حضرت قدس سرہ استماع دارم کہ فرمودند شیخ نور محمد
از رجال الغیب است ندانم از نقبار فرمودند یا نجبار وہم از بعض مخلصان حضرت
ایشان مسموع گردید کہ بتقریب تربیت شیخ طاہر وشیخ نور محمد وکسر نفس ایشایان
حکایت کرد کہ یکبار حضرت ایشان بدہلی تشریف آوردہ بودند وخواجہ حسام الدین
احمد سلمہ اللہ وبعض اعزۂ دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند باجابت
رسید مولانا طاہر لاہوری وشیخ نور محمد را کہ از سامعان بودند درین درس
بخاطر خطور کردہ باشد کہ حضرت ایشان موافق بعضے مستمعان بدقت نمی پردازند
وجز معنئ عبارت مذکور نمی سازند ومعنئ ظاہر عبارت خود مایان را نیز میسر
است پس مارا ازین استماع چہ فائدہ بود آنحضرت برین خطرہ مشرف
گشتہ بعتاب تمام مشار الیہمارا از فیروزآباد بیرون کردند تا چار روز ہا بہ
ویرانہاے گشتند وشبہا آمدہ بیرون دروازۂ قلعۂ فیروزی میگذرانیدند
تا آنکہ جناب خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ تعالی بشفاعت درآمدند حضرت
ایشان فرمودند بگذرانید کہ ایشان نفسہاے فربہ دارند خواجۂ مذکور معروض
داشتند کہ بعض حجرہاے زیر مسجد فیروزی مدتہاست کہ از سرقین وغیرہا
ملوث ماندہ اگر حکم شود مشار الیہما آمدہ بتطہیر آنجا مشغول شوند کہ ہم کسر نفس
وہم خدمت است حضرت ایشان پذیرفتہ چنان فرمودند وآن دو خردمند
جوانمرد چنان کردند بعد ازان حضرت ایشان آنہارا طلبداشتہ باشفاق
نواختند لمؤلفہ راہ رو رنجور دل رہبر خردمند طبیب ؛ جان برد بیمار

گرزجان بشنو دپند طبیب ٭ شیخ حمید بنگالی سلمه الله تعالی

آنجناب از اقصاے ولایت بنگاله است تحصیل علوم دینی را بشهر معظم لاهور آمده بود بعد از فراغ تحصیل متوجه وطن مألوف شد چون بدار السلطنت آگره رسید در جوار خواجه عبد الرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجه مذکور شنودم که گفت چون شیخ حمید را در علوم ماهر و متین دیدیم شیخ قرار داده شد که تا در آگره باشند باهم همسایه و همنشین باشیم و صحبت کتاب درمیان آریم روزے تقریب مشائخ و علم تصوف شد شیخ را برین طایفه منکر و معترض یافتیم بیشتر انکارش بسبب اعتقاد این طایفه بود بر مسئلهٔ توحید وجود و بحضرت ایشان موی الیه را منکر تر از همه دیدیم ازین مقوله دو سه روزے گذشته بود که حضرت ایشان از سرهند باگره تشریف آوردند و در همسایگی ما منزل گزیدند چون شیخ حمید این خبر شنود باضطراب تمام بخانهٔ ما آمده گفت الحال من ازین محله بجاے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزاء و رسائل من که نزد شماست بمن بسپارید گفتم چه باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان برد که فلان اینجا آمده گفتم فلان مرد صالح و عالم ست اینهمه ناخوشی نازیباست گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب و جوار ملاقاتی روے خواهد نمود اگر جمع نشویم مشکل و اگر شویم ازان مشکل ترکه تاب پیش آمدن این قسم شیخان ندارم این گفت مرخص شده بجانهٔ دیگر رخت کشید بعد از دو سه روز براے جزوے که مانده بود بخانهٔ ما آمد باهم نشسته بودیم و سخن علمی میرفت که ناگاه یکے آمد که حضرت ایشان اینک بدروازه ایستاده اند مرا حیرت آمد که چه باشد و شیخ حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من بپذیره ایشان شدم چون در آمدند نشستند فرمودند باستفتا آمده ایم عرض کردم که کدام مسئله باشد که از

گرنه جان بشنو ز پند طبیب ؛ **شیخ حمید بنگالی سلمه الله تعالی**
آنجناب از اقصاے ولایت بنگاله است تحصیل علوم دینی را بشهر معظم
لاهور آمده بود بعد از فراغ تحصیل متوجه وطن مألوف شد چون بدار السلطنة
آگره رسید در جوار خواجه عبد الرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجهٔ مذکور شنودم
که گفت چون شیخ حمید را در علوم ماهر و متین دیدیم بشیخ قرار داده شد که
تا در آگره باشند باهم همسایه و همنشین باشیم و صحبت کتاب درمیان آریم
روزے تقریب مشائخ و علم تصوف شد شیخ را برین طایفه منکر و معترض یافتم بیشتر
انکارش بسبب اعتقاد این طایفه بود بر مسئلهٔ توحید وجود و بحضرت
ایشان مومی الیه را منکر تر از همه دیدیم ازین مقوله دو سه روزے گذشته بود که
حضرت ایشان از سرهند بآگره تشریف آوردند و در همسایگی ما منزل گزیدند
چون شیخ حمید این خبر شنود باضطراب تمام بخانهٔ ما آمده گفت الحال من
ازین محله بجاے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزا و رسائل من که نزد شماست
بمن بسپارید گفتم چه باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان
برد که فلان اینجا آمده گفتم فلان مرد صالح و عالم است اینهمه ناخوشی نازیباست
گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب و جوار ملاقاتی روے خواهد
نمود اگر جمع نشویم مشکل و اگر شویم ازان مشکل تر که تاب پیش آمدن این قسم سخنان
ندارم این گفت مرخص شده بمحلهٔ دیگر رخت کشید بعد از دو سه روز براے
جزوے که مانده بود بخانهٔ ما آمد باهم نشسته بودیم و سخن علمی میرفت که ناگاه یکے
آمد که حضرت ایشان اینک بدروازه ایستاده اند مرا حیرت آمد که چه باشد و شیخ
حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من بپذیرهٔ ایشان شدم چون در
آمدند بنشستند فرمودند باستفتا آمده ایم عرض کردم که کدام مسئله باشد که از

ایشان پوشیده بود فرمودند چون شما مفتی اید احتیاط آنست که از شما
پرسیده شود بعد از اداء مسئله که آن در غایة ظهور و اشتهار بود در و بجانب
شیخ حمید کرده فرمودند که هاے شیخ حمید اینجا بوده اند و یک دو نظر بکیفیت
تمام بجانب او دیده ساعتے مراقب شدند آنگاه برخاستند هرچند التماس
نمودکه لحظه توقف نمایند که جهت خادمان سفره در میان آید نپذیرفتند و برخاستند
بمشایعت تا بیرون دروازه شدم گمان من آنکه شیخ حمید از جای خود هم نه برخاسته باشد
دیدم که مشار الیه در قفای من مے آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم
شیخ حمید را برابر خود ندیدم دانستم که بخانۂ خود رفت یکی را فرستادم که بنگرد
خبر آورد که شیخ حمید از قفاے حضرت ایشان میرود و آن حضرت با و غیر ملتفت
تا همچنان بمنزل در آمدند و شیخ حمید بر دروازه گریان و حیران و ذو الیأس و
ناکس الروس ایستاده بماند بعد از مدتی او را طلبیده بانابت و تعلیم طریقت
و اعطای جذبۂ نسبت بنواختند تا بحدے مغلوب شد و بخدمت صحبت
ایشان مشغول که آشنائی ما و یا و کتب خویش که با آنها تعلق تمام داشت از خاطرش
بالکل رفت بعد از چندروز حضرت ایشان در سرهند شدند همچنان پیاده در
خدمت ایشان میرفت خواجه عبد الرحمن که ناقل این مقوله است گفت مرا
مشاهدۂ این امر مخلص ایشان ساخت آمده مرید شدم بعد از شرف ارادت
روزے یکی از اعظم امرا که در حق حضرت ایشان اعتقادی درست نداشت از
من پرسید که شما از علما و عقلای روزگارید از شیخ چه کرامت دیدید که مرید
شدید گفتم ما جماعتیم از اہل علم ہیچ کرامت در کسی به ازین ندانیم که عالم عامل باشد
و در متابعت آنسرور صلے اللہ علیہ وسلم اعتقاداً و علماً و عملاً کامل از اکابرین
روزگار درین امر چون ایشان ندیده ایم و نه شنیده گفت این اعتقاد

ملائم حال اہل علم ست کراہتی بگوئید کہ مناسب حال ہمہ باشد من قضیۂ شیخ
حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع و درایت
شما اعتقاد تمام ست قبول کردیم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین شدیم و چون
شیخ مشار الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او منجر بقدح
بعضے اولیاء کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت
توحید وجود بنہجے بر وے مستولی شد کہ بہر شئے از اشیا عشقبازی خاص داشت
و از حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی گداختہ میرفت خدمتے مرشدی میر
محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند دران ایام روزے باتفاق شیخ حمید بجا ے
میرفتم در راہ حیوانی افتادہ بود مردہ و دندانہاے وے وا ماندہ شیخ را از دیدن
او حالی عجب در گرفت و گفت یا رب این چہ اُداست باین کسوت در
آمدن و خود را چنین وا نمودن بالجملہ قریب دو سال در عتبۂ حضرت ایشان
بخدمتگاری و آداب سلوک بسر بردہ و احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ بہم
رسانید آنحضرت وے را اجازت تعلیم طریقت دادہ بوطنش فرستادند و این
اجازت نامہ نگاشتند ہو اما بعد الحمد والصلوٰۃ فیقول العبد المفتقر الے
رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبد الاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ
سبحانہ رحمۃ واسعۃ ان الاخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم
الشرعیۃ والطریقۃ والحقیقۃ الشیخ حمید البنگالی وفقہ اللہ سبحانہ لما یحب
و یرضاہ لما قطع منازل السلوک و عرج معارج الجذبہ و وصل الے درجۃ الولایۃ
بعد ان حصل لہ اندراج النہایۃ فی البدایۃ اجزت لہ بتعلیم الطریقۃ علی
طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم الطالبین المسترشدین
والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ و حصول الاذن من اللہ سبحانہ والمسئول

من اللہ سبحانہ ان یعصمہ عمالا یلیق ویحفظہ عمالا ینبغی وان ثبت علی متابعۃ سید المرسلین علیہ وعلیہم الصلوۃ والتسلیمات چون سُنت مشایخ نست قدس اللہ اسرارہم کہ در وقت خلافت خرقہ عنایت میکنند شیخ عرض نمود کہ کفش پاے مبارک مرا کافی ست حسب الالتماس کفش یک پاے عنایت فرمودند شیخ آنرا در دہان گرفتہ رجع القہقری کردہ مرخص شدہ تا حال کہ زیادہ از بست سال گذشتہ آن کفش دران دیار متبرک و مُزار ست واہل حاجات وارباب امراض در انجاح مشکلات وشفای علل التجامی آرند وبمرادات میرسند تا بحدی کہ احتیاج اطبا در انصوب کمترست بالجملہ شیخ از دولت آن کفش یافت انچہ یافت ؎ اگر خاکی ازین کوہ سر آید ٭ مرا بہتر ز چندین افسر آید ٭ چون وطن او در اقصای بنگالہ بود وذو العیال والاطفال دیگر بشرف آستان رسیدن نتوانست تا امروز دران حدود بر مسند افاضہ وافادہ است جمعے از طلبۂ علوم دینی وطایفۂ از سالکان طریق یقینی از برکاتش بہرہ وراند اللہم کثر اخوانا فی الدین وسلم ایماننا بحق سید المرسلین وآلہ الطیبین وصحابہ الکاملین واتباع العالمین این مکتوب شریف کہ مشتمل ضروریات راہ است حضرت ایشان قدس سرہ بشیخ نوشتہ اند ب الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی سید المرسلین وعلی آلہ واصحابہ اجمعین احوال واوضاع فقرا اینجائی روز بروز موجب از دیاد شکرست وہمین توقع از مادۂ دوستان دورافتادہ دارد اے عزیز درین راہ عیب الغیب ازلۃ اقدام سالکان بسیارست شتر شریعت را در اعتقادیات وعملیات نیک نگاشتہ زندگانی فرمایند در حضور وغیبت ہمین نصیحت ست مبادا غفلت واقع شود از اغلاط این راہ می نویسد ومنشا غلط را تعین مینماید بنظر اعتبار خواہند ملاحظہ نمود ودر ماورا جزئیات مذکورہ باندازۂ آن کار خواہند فرمود بدانند کہ بعضے

از اغلاط صوفیه آنست که هرگاه سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران که فی الحقیقت افضلیۂ آنها باجماع علما ثابت شده است وبیقین مقام این سالک دون مقامات آن بزرگوارانست می یابد بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت بانبیا که بهترین خلائق اند قطعاً علیهم الصلوات والتسلیمات واقع شود عیاذاً باللہ سبحانہ من ذٰلک منشار غلط جمعی را آنست که هر یکی از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا باسما است که مبادی تعینات وجود ایشانست وباین عروج هم ولایت متحقق میشود وثانیاً عروج وران اسماست وازان اسما الی ماشاء اللہ تعالے امابا وجود این عروج تا ومنزل هر کدام ایشانان همان اسم است که مبدا تعین وجودی اوست لهذا در مقامات عروج هر که ایشان را جوید اکثر در همان اسما یابد چه مکان طبعی این بزرگواران درمراتب عروج همان اسماست وعروج وهبوط ازان اسما بواسطهٔ عروض عوارض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلندتر واقع شود لاجرم ازان اسما نیز بالاتر خواهد رفت وآن توهم پیدا خواهد کرد عیاذاً باللہ سبحانہ ازان که آن توهم یقین سابق را زائل گرداند در افضلیت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات واولویت اولیاءے که باجماع افضل اند اشتباه پیدا آرد واین مقام از مزال اقدام سالکان است وران وقت سالک نمیداند که آن اکابر ازان اسما عروجات بی نهایت فرموده اند وبفوق فوق رسیده ونیز نمیداند که آن اسما امکنهٔ طبعیهٔ عروجی ایشان ست واورا نیز درانجا مکانے طبعی هست که ادون آن اسما ست وازمل آنها چه فضلیه هر شخصے باعتبار اقدمیة اسم اوست که مبدا تعین او گشته است ازین قبیل است انچه بعضے از مشائخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج برزخیه کبرے را حائل نیابد وبلی واسطهٔ او ترقی فرماید حضرت خواجه ما میفرمودند که رابعه نیز ازین جماعه هست این جماعه در وقت عروج چونکه از اسمی که مبدا

تعین برزخیهٔ کبرے ست بفوق گذشته اند توهم کرده که برزخیهٔ کبرے درمیان
حائل نمانده است واز برزخیهٔ کبرے حضرت رسالت خاتمیة علیه و علے آله
الصلواة والسلام مراد داشته اند وحقیقت معامله آنست که بالاگذشت و منشأ
آن غلط جمعی دیگر را آنکه چون سیر سالک در اسمے واقع شود که مبدا تعین او ست و
آن اسم جامع جمیع اسماست بر سبیل اجمال چه جامعیت ایشان بواسطهٔ جامعیت
همان اسم ست پس ناچار درین ضمن اسمائیکه مبادی تعینات مشایخ دیگرست بطریق
اجمال نیز بآن سیر قطع خواهد کرد واز هریکے گذشته بمنتهای آن اسم خواهد رسید و
توهم فوقیهٔ خود پیدا خواهد کرد نمیدانند که آنچه او دیده است از مقامات مشایخ واز انها
گذشته انموذجی ست از مقامات ایشان نه حقیقت آن مقامات وچون درین
مقام خود را جامع می یابد و دیگران را اجزا خود می انگارد لاجرم توهم اولویة خود پیدا
می آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید لوای ارفع من لوا محمد از غلبه سکر نمیدانند
که ارفعیة لوای او از لوای محمد نیست علیه و علے آله الصلواة والسلام بلکه از انموذج
لوای اوست علیه السلام که درضمن حقیقت اسم او مشهود گشته است ازین
قبیل ست آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش ومافیه در زاویهٔ قلب
عارف نهند هیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباه انموذج بحقیقت ست والا
عرش که حضرت حق سبحانه او را عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چه اعتبار
وچه مقدار ظهوری که در عرش ست عشر عشیر از ان در قلب نیست اگرچه قلب
عارف باشد رویة اخروی بظهور عرشی متحقق خواهد شد این سخن را بمثالے واضح
گردانیم انسان را که جامع عناصر وافلاک ست هرگاه نظر بر جامعیت خود افتد
وعناصر وافلاک را اجزاء خود بیند وچون این دید غالب آید دور نباشد که بگوید
که من از کرهٔ زمین کلان ترم واز سموات عظیم تر درینوقت عاقلان می فهمند که

عظمت وکلانی اوازاجزاء خود ست وکرهٔ زمین وسموات فی الحقیقت اجزاء او نیستند انموذجات اینهارا اجزاے آن ساخته اند وکلانی اوازان انموذجات است که اجزاے او واند نه از حقیقت کرهٔ ارضی وسماوی وبهمین اشتباه انموذج شے بحقیقت شی صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع ست از جمع آلهی چه جمع محمدی مشتمل ست بر حقائق کونی وآلهی پس اجمع باشد نمیداند که آن اشتمال بر ظلی از ظلال مرتبهٔ الوهیت ست وانموذجی ست از انموذجات آن نه بر حقیقت آن مرتبهٔ مقدسه بلکه نسبت بآن مرتبهٔ مقدسه که عظمت وکبریائی از لوازم آنست جمع محمدی راهیچ مقداری نیست مالتراب ورب الارباب وهم درینمقام که سیر سالک در اسمی که رب اوست واقع شود گاه هست که پندارد که بعضے از اکابر که بیقین ازوے افضل اند بتوسط او بعضے از درجات فوق رسیده اند وبتوسل او ترقی فرموده اینجا نیز مزال اقدام سالکانست عیاذاً بالله سبحانه که باین گمان خود را افضل داند وبخسارت ابدی پیوندد چه عجب وکدام فضلیت اگر بادشاه عظیم الشان وتمام السلطان در تصرف زمیندارے که داخل مملکت اوست برود وبتوسط آن زمین دار بعضی از مقامات برسد وبتوسل آن فتح بعضے مواضع نماید غایة مافی الباب اینجا احتمال فضل جزئی نیست که خارج بحث ست چه هر حجام وحائک بعضے از وجوه مخصوصهٔ خود بر عالم فنون وحکیم بوقلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج آنچه معتبر ست فضل کلی است که عالم وحکیم را ثابت ست این درویش را نیز ازین اشتباهات بسیار واقع شده بود وازین تخیلات بسیار ناشے گشته وتامد تها این حالت داشت مع ذلک حفظ خداوندی جلشانه شامل حال او بوده که در یقین سابق سرے نتوانند بذبذب نرفت وور اعتقاد مجمع علیه فتورے راه نیافت لله سبحانه الحمد والمنة علے ذلک وعلے جمیع نعمایه وآنچه خلاف مجمع علیه ظاهر میشد در حیز اعتبار نمی آورد وبر محامل نیک

صرف میگردد و مجملاً اینقدر رسید الست که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی
راجع به فضل جزئی خواهد بود هر چند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب
آلهی ست جل سلطانه و این زیادتی دران قرب ست پس جزئی چون باشد
اما در جنب یقین سابق این وسوسه هباءً منثوراً میگشت و هیچ اعتبار نداشت
بلکه بتوبه و استغفار و انابته التجا مے آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم
کشوف ظاهر نشود و خلاف معتقدات أہل سنت و جماعت سر موئی منکشف
نگردد روزے این خوف غلبه کرد که مبادا برین کشوف مواخذه نمایند و ازین
توہمات سائلت فرمایند و غلبهٔ این خوف بیقرار و بی آرام ساخت و التجا و تضرع
را بجناب قدس خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی
کشید اتفاقاً درینوقت گذر بر مزار عزیزی افتاد و درین معامله آن عزیز را ممد و
معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانه در رسید و حقیقت معامله
را کماینبغی وا نمود و روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات
والسلام که رحمت عالمیان ست درینوقت ازرانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمود
و معلوم گشت که آرے قرب الٰهی موجب فضل کلی ست اما این قرب که ترا حاصل
شده است قرب ظلی ست از ظلال مرتبه الوهیت که مخصوص بایشان ست که
برب ایست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی اینمقام را برنہجے منکشف
گردانیدند که جائے ریب نماند و محل این بالکلیه زائل گشت و این درویش بعضے
از علوم که محل اشتباه داوند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و در رسائل خود نوشته
بود و منتشر گشته خواست که منشاء اغلاط آن علوم را که بمحض فضل خداوندی جل شانه لائح
گشته است بنویسد و انتشار دہد که گناه مشتهر را اشتهار توبه در کارست تا مردم
ازان علوم خلاف شریعت فهم نکنند و بتقلید نیفتند یا بتعصب و تکلف تضلیل نکنند

که درین راه غیب الغیب این گلها بسیاری شگفد جمع را بهدایت می برد و جمعی رہنمونی میفرمایداز والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که میفرمودند که اکثر از گروهای هفتاد و دو که بضلالت رفته اند و راه راست را گم کرده منشا آن دخول درطریق صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته والسلام انتهی مکتوبته الشریف راقم ایحروف گوید که حضرت ایشان در رقیمه که بحضرت مخدوم زادۀ کلان قدس سره هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت آنجا معاملۀ عروج سالک را از بهار مبادئ تعینات بزرگان بمثالی واضح گردانیده اند و آن اینست که رقم نموده اند ب ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از اجزای ارضی و اجزای ناری ست وقتیکه دخان صعود نماید اجزای ارضی بمصاحبت اجزای ناری بالا خواهند رفت وبحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود گفته اند اگر دخان قوی باشد عروج او تاکرۀ نار متحقق میشود و درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای آبی و اجزای هوائی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید واز انجا عروج نموده بالا خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبۀ اجزای ارضی بلندتر است از مرتبۀ اجزای آبی و اجزای هوائی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات وبعد از وصول به کرۀ نار چون آن اجزای ارضی هبوط نمایند و بمرکز طبیعی خود برسند بر آئینه مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در ما نحن فیه عروج آن سالک از مقامات باعتبار قسر است که آن قاسر افراط حرارت محبت ست و قوۀ جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی ست اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود و خود را در مقامات اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسند خیال میکنند که سر رشته

باکابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین ست بلکه اینجا اشتباه ظل شئے ست بنفس شئے اللهم ارنا حقائق الاشیا کما ہی وجنبا عن الاشتغال بالملاہی بحرمته سید الاولین والاخرین علیه وعلےٰ آله وصحبته الصلوٰة والتسلیمات اتمها واکملها

شیخ مزمل رحمه الله تعالےٰ وی نیز از قدمای اصحاب حضرت ایشان ست قدس سره واز مقبولان آنحضرت در سفر وحضر اکثر بخدمات حضور عالی اقدام می نمود وبانواع الطاف وعنایات ممتاز میگردید ودر حسن اخلاق ومکارم اوصاف بے نظیر روزگار ودر انکسار وایثار منفرد وحال شیخ مشارٌ الیه از یمن تربیت آنحضرت اینست که حضرت ایشان در عرضه داشتے بحضرت خواجه بزرگوار رقم نموده اند شیخ مزمل خود را گم می یابد وصفات را از اصل می بیند ومُطلق را درہمه جا می یابد واشیا را در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه ہیچ شئے یابد انتہی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالہا ے فراوان شیخ در خدمت آستان حضرت ایشان قدس سره الاقدس گذرانده وبزواید وفوائد رسید بتعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب که حضرت ایشان بخلص نوشته اند مسطور است که صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم باید شمرد وخود را بایشان باید سپرد وصحبت میان شیخ مزمل شمارا مغتنم است وامثال این عزیز الوجود اعز من کبریت الاحمر انتہی از خلص اصحاب ایشان شنودم که وقتے شیخ مذکور ببعضے از جبال ومفاوز آنحدود بسیر رفته بود ناگاه جهت گرفتن جانورے بلب غاری شد پایش بلغزید ودران غار افتاد چنانکه بیرون آمدن متعذر شد وازین قضیه ہیچ کس را اطلاعے نبود حضرت ایشان را که آن دم در سرہند تشریف داشتند صورت آن معامله در نظر انور آمد بیاران فرمودند دیده میشود که شیخ مزمل در جاے ہولناک افتاده ودست وپای میزند که ازان

برآید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسمع حضرت ایشان و درویشان گردید و موجب مزید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکی از صحرائیان که آنرا دیده بود و بمردم آن نواحی خبر کرد آن جماعه آمده شیخ را برسنها از ان مغاک برآوردند شیخ مذکور در حدود هزار و بست و شش بآخرة شتافت حضرت ایشان از فوت او اظهار تألم نمودند و ویرا بفاتحه و دعا یاد و شاد فرمودند رحمه الله تعالی شیخ طاهر بدخشی سلمه الله تعالی وی در اوائل از عسکریان بود و در وقتیکه سپاه متوجه فتح یکی از قلاع بود و در راه آن سفر شبی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بخواب دید که حضرت صدیق اکبر و خلفای و اصحاب دیگر رضی الله عنهم در خدمت آنحضرت بوده اند آنسرور ویرا فرموده اند که بعد از انقضای این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرید اختیار کن و حضرت صدیق اکبر بامر آن سرور صلی الله علیه وسلم ویرا خرقه پوشانیده اند چون از خواب برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت ازان سفر چون عسکر بجزیره از خارستان و اشجارستان رسید وی از مرکب پیاده شده در آن درآمد خاموش دانست که بحاجت انسانی رفته مدتی انتظار کشید چون اثری ندید بمنزل رفت و چند انکه آشنایانش تجسس نمودند چیزی نیافتند وی دران جزائر بدهقانی ملاقی شد لباسهای خود بوی داد و پلاسی از وی بستد و در پوشید و بصحبت درویشان آن حدود رسید چون زن و متعلقان او حیات و ممات او مجهول بود به نیت آنکه اهلیه خود را مطلق العنان گرداند بخانه شد و بزن خود گفت که من این شیوه اختیار کرده ام تا رای تو بر چیست آن شیره زن گفت من نیز موافقت کردم و فرزنده در پوشید و عصا بگرفت و کمر دربست و باشوهر رفیق الطریق شد و بخدمت یکی از مشائخ آن حدود که از صاحبدلان بود

رسید وے گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میگردد بجد و دو ہلی و
لاہورش بشارت کرد چون ازین طریقۂ علیہ دران ایام صیت حضرت ما
مصرعہ خواجہ فانی زخود و باقی بحق * قدس اللہ تعالے سرّہ آفتاب جہانتاب
بود و سامعہ افروز طلاب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
او بچندروز آنحضرت بسرای باقی رحلت فرمودہ بودند حیران بماند بزبان
محرمے ہادئے توفیق وی را بحضرت ایشان ما رضی اللہ عنہ کہ جانشین بزرگ
حضرت خواجہ بودند دلالت نمود و در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر
مشرف شد و آن آستانۂ علیا را لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شنیدم کہ
مدتہا در خلوات و جلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلے اللہ
علیہ وسلم مشاہد می بود گویند از انجا کہ مولانا ترک و سادہ لوح ست بعضے احوالات
و مکاشفات خود را بآن شیوہ بعرض میرساند کہ ناچار حضرت ایشان متبسم گشتند
و گاہ در استماع معارف بلند نوعے آرے و بلے بر زبان میراند و سر می جنبانند کہ
حضرت ایشان بطیبہ سیفرمودند بدان ماند کہ این اسرار بر مولانا ظاہر وارشدہ
و ما ترجمانیم با لجملہ بعد از تجلے بزیور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را
اجازت تعلیم طریقت دادہ بجونپور فرستادند لیکن وے بہ نیتی کہ او دا ند در
گفتگو و نشست و برخاست شیوۂ گرفتہ کہ جمعے او را از ملامتیہ میدانند و طلاب
را بسوے ازین راہ رجوع کمتر است در ایامی کہ حضرت ایشان در اجمیر تشریف
داشتند و راقم در خدمت بود عریضۂ مولانا رسید کہ دران مرقوم بود طلابان
را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مردے سادہ دل است
ملاک امر محافظۂ احوال و فکر کار و غم ایمان و مآل خود ست درین ضمن ہر کرا حق
سبحانہ برساند بتعلیم و تربیت او مأمور گرداند حسب الامر خالصا لوجہ اللہ

بدان باید پرداخت و نیز برائے انجذاب دلہائے طلاب وضعے کہ ملامت را آنجا راہ نبود اختیار باید نمود و ایضاً حضرت ایشان در یکے از مکاتیب سوئے نیز نگاشتہ اند مقصود از اجازت بعض مخلصان آن بود کہ درین طور گرد آب ضلالت جمعے را براہ حق جل و علا رہنمونی نمایند و خود ہم باتفاق طالبان مشغول کنند و ترقیات نمایند این بیشتر را نیک نگاہداشتہ سعی کنند کہ بقایائے ہستی خود را بر دہند و کوشش نمایند کہ مسترشدان نیز باین دولت مشرف شوند نہ آنکہ این اجازت در توہم کمال و تکمیل انداز د و از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ انتہی و این مکتوب عزیز والا کہ بطریق اجمال آئینہ جمال احوال حضرت ایشان است قدس اللہ سرہ نیز از ان حضرت بمولانا صدور یافتہ الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین وآلہ الطاہرین آنچہ بر ما فقیران لازم ست دوام ذل ست و افتقار و انکسار و تضرع والتجا و ادائے وظائف عبودیہ و محافظت حدود شرعیہ و متابعت سنت سنیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ و تصحیح نیات در تحصیل خیرات و تخلیص بواطن و تسلیم ظواہر و رویۃ عیوب و مشاہدۂ استیلائے ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را اگرچہ بسیار باشد و کثیر انگاشتن سیئات خود را اگرچہ اندک بود ترسان و لرزان بودن از شہرت و قبول خلق قال علیہ الصلوٰۃ والسلام بحسب امرئ من الشر ان یشار الیہ بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصمہ اللہ و متہم داشتن افعال و نیات اگرچہ مثل فلق صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچہ صحیح و مطابق باشد اعتماد نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت مجرد تائید دین و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چہ این قسم تائید گاہ ہست کہ از کافر

فاجرهم آید قال علیه الصلوٰة والسلام ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر
مریدے که بطلب آید وارادهٔ مشغولی نماید آنرا در رنگ ببر وشیر باید دانست
وباید ترسید که مباد ازین راه خرابی واستدراج او نمایند واگر فرضا در قدوم
مرید در خود فرحے وسرورے یابند آنرا کفر وشرک دانند وتدارک آن بندامت
واستغفار چندان نمایند که اثرے ازان سرور نماند بلکه بجاے آن فرح
حزن وخوف نشیند ونیک تاکید نمایند که طمعے در مال مرید وتوقعے در منافع
دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد مریدست وباعث خرابی پیر چه آنجا همه دین
خالص مطلب ند الا لله الدین الخالص شرک را دران حضرت هیچ وجه گنجایش نیست
وبدانید که هر ظلمتے وکدورتے که بر دل طارے گردد وازالهٔ آن بتوبه واستغفار
وندامت والتجا باهل وجوه میسرست مگر ظلمت وکدورتے کاز راه محبت
دنیاے دنی بر دل طارے شود که نغص سیگر داند وتنجس میسازد ودر ازالهٔ
آن تعسر تمام ست وتعذر بر کمال صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم
حب الدنیا راس کل خطیئة نجانا الله سبحانه وایاکم عن محبة الدنیا وار بابها
والاختلاط بهم والمصاحبة معهم فانها سم قاتل ومرض هالک وبلاء عظیم وداء
عمیم اخوے ارشد شیخ حمید باحسن وجوه متردد آن حدود اند استماع
سخنان نو وتازه را از ایشان غنیمت دانند والباقی عند التلاقی مولانا
یوسف سمرقندی سلمه الله تعالی وے نیز از اصحاب صاحب
نسبت حضرت خواجه باقی بالله بود واز فضائل بهرهٔ تمام داشت وکان
حسن الاخلاق وطارح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجه ملتزم آستان حضرت
ایشان شد ودر خدمت ایشان بسرهند رفت وچند گاه آنجا گذرانید
واز برکات انظار میمنت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود ودر میان سلوک

اجلش در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان ببالینش قدم رنجه نمودند
بتضرع وحسرت تمام بعرض رسانید که نفس آخرین رسیده نظرے و
و توجهی فرمایند که از مقصد اقصے چیزے یابد حضرت ایشان را بنیازمندی وی
او دل بخشاد متوجه شدند بعد از مدتے سر بر داشتند و فرمودند یاران
مولانا یوسف بگوئید که چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت الحمدلله آنچه دل
طالب او بوده جلوه گر شد این بگفت وبعد از ان جان بجانان سپرد رحمه الله
سبحانه مولانا احمد برکے رحمه الله تعالی برک بلده ایست میان
کابل وقندهار آنجناب از علمار آن بلده بود تاجرے از دوستان و
هم شهریان او که بهندوستان آمده بود وبشرف آستان بوسی حضرت
ایشان رضی الله عنه رسیده بوطن باز گشته بود جزوے از مکاتیب
بلند آنحضرت با خود برده مولانا از وے احوال اکابر هند پرسید وے
ثنائے حضرت ایشان بر زبان آورد وگفت اورا قسمے چند نیز از مقولات
ایشان آورده ام مولانا بشوق تمام مطالعه آن نمود و از حسن درایت و آثار
سعادت بعلو حال قائل آن اقوال پے برده بی هیچ اهمال متوجه بلدهٔ شریفه
سرهند شد چون رسید بنظرات عنایات رسید و در خدمت علیه با خلاص
و آداب و خدمات تمام بسر برده از یمن و برکت صدق ارادت وقبول
خدمت بلکه بمحض عنایت بدرجهٔ کمال و اکمال در مدت یک هفته که در حضرت
علیه بسر برده سرافراز گشت وبتعلیم طریقت مجاز شد و بوطنش رخصت
دادند رجعت نموده حسب الامر باین کار شگرف پرداخت و در هر چندگاه
بزبان قلم احوال خود و مسترشدان خود را العرض میرساند وبجواب وخطاب
مستسعد میگشت چنانکه از مکاتیبے که نامزد او گردیده معلوم گردد در یکی

از مکاتیب که حضرت ایشان بوے مرسل داشته اند چنین برنگاشته اند بجهور وے
توجهی بجال شما نموده آمد دید که مردم آن نواحے بجانب شما می دوند والتجا بشما
می آرند معلوم شد که شما را مدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حدود را بشما مربوط
داشته لله الحمد والمنة علے ذلک ظهور این معامله را از جملهٔ واقعات نه انگارند
که از مظان ریب و اشتباه باشد بلکه از محسوسات و مشاهدات شمرند و
ایضاً در مکتوب دیگر چنین بوے رقم فرموده اند از عدم اطلاع کما ینبغی باحوال
خود واحوال یاران خود در آزار نباشند وآنرا دلیل اصلی خود ندانند
احوال یاران در آئینه داری کمالات شما کافی ست احوال شماست که بطریق
انعکاس در یاران ظاهر گشته اما آنکه از حال آن یار خود نوشته اند که شش ماه
است او را ترقی واقع شده آنچه در غیبت و بی شعورے می دید از ارواح
طیبات حالا در افاقت می بیند مخدوما این دید را هیچ دلالت بر ترقی نیست در
شعور بیند یا در بے شعورے قدم اول درین راه آنست که غیر حق را سبحانه
هیچ نه بیند و از ماسواے او سبحانه در مبدا اندیشه او هیچ نماند نه آنکه اشیا را
غیر او تعالے نه بیند وبعنوان ماسواے نداند این خود کثرت بینی ست بلکه
غیر او را سبحانه نه بیند و نه داند این حالت معبر بفناست و منزل اول است
از منازل این راه و بدونه خرط القتاد ـه هیچ کس را تا نگردد این فنا به
نیست ره در بارگاه کبریا ب ونیز حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس
در مکتوبے که به شیخ یوسف برکی برنگاشته اند بتقریب آن معرفت شهودی
که بمرایاے کثرت تعلق دارد لذت بخش و شهود تنزیهی که رو بجهل و نکرت
دارد از التذاذ بعید است و بی مدد شیخ مقتدا این راه رفتن متعذر نوشته
اند که مولانا احمد برکی که عوام او را از علماء ظاهر می دانند و او نیز علم باحوال خود

و یاران خود ندارد و سر ش آنست که باطن او متوجه شهود تنزیهی است
که موطن جهل ست و ایمان او در رنگ علما بغیب ست باطن او از بلند
فطرتی التفات بشهود کثرت آمیز نکرده است و ظاهر او بمتزیات صوفیه
مفتون و مغرور نگشته وجود شریف او دران نواحی مغتنم ست اینحالت را که
شما از حصول آن خبر داده اید مولانا دیری ست که بآن حال متحقق ست علم او لم
یعلم نزد فقیر مدار آن بقعه بر وجود مولاناست عجب ست که بر اهل کشف
آن نواحی چگونه مخفی مانده است در علم فقیر بزرگیٔ مولانا در رنگ وجود
آفتاب ظاهر و باهر ست انتهی کلامه الشریف خدمت مولانا در حدود هزار
و بست و شش سفر آخرت گزید حضرت ایشان بفاتحه و ادعیهٔ کثیره روح
او را شاد کردند و دیده شد که هر گاه مذکور مولانا شد مدحت او نموده بالفاظ
تمام او را یاد کردند و بیاران مولانا نوشتند عزای مغفرت مولانا احمد علیه
الرحمه مینماید وجود شریف مولانا درینوقت مر مسلمانان را آیتی بود از آیات حق
جل وعلا و رحمتی بود از رحمتهای او تعالی اللهم لاتحرمنا اجره ولاتفتنا بعده
مولانا محمد صالح کولابی رحمه الله تعالی وی از قدمای اصحاب
حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی از وی
شنودم که گفت چون طلب اینمعنی درمن پیدا شد اکثر مشائخ وقت را که قریب
بودند ملازمت کردم اما از هیچ یک کشتی دست نداد تا در یکی از جمعات در
آگره در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سره دیدم بمجرد دیدن دلم را با آنحضرت
انجذابی پیدا ارگشت قدمبوس نموده بمنزل شریف رفته التماس تعلیم ذکر نمودم
باجابت رسید مدتها دران آستان بسر بردم اما از پستیٔ استعداد مرا
فتحی نشد چنانکه دیگر خادمان ایشان را می شد ازینمعنی حیران و گریان می بودم

تا ماه مبارک رمضان آمد حضرت ایشان معتکف شدند دران اعتکاف خدمت طشت و آفتابه بمن بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند من غساله را گوشه برده بتمام درکشیدم آن آب شراب مستی افزای من شد که نوشیدن همان بود و کشایشی درکار و حال خود دیدن همان و چون مولانا ازین توجه و عنایت آنحضرت بدرجه کمال رسید باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید و جمعی از طلاب را بفیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک حضرت ایشان شنوده روزی فرمودند که مولانا صالح از سیر صفات و تجلیات صفاتیه بهرهٔ تمام گرفته و نیز ازین عریضه مولانا که بآن حضرت نوشته هویدا میگردد ب هو عریضه درشت کمترین خاکروبان آن مقدس درگاه محمد صالح بعرض خادمان آن آستان میرساند غریب نوازا ذره پرورا از صدقه بندگان آن درگاه احوال و اوضاع حسب المدعا مخلصان ست همیشه تجلیات مشرف میگردد و در هر تجلی فنای خاص حاصل میشود معلوم میشود که در آئین تجلی تجلی نخواهد بود و ازین تجلیات بی نهایت مفهوم میشود که سیر در تفصیل اسما و صفات افتاده است از راه تفصیل بمطلوب رسیدن بسیار دشوار است رجا از درگاه آن قبلهٔ حقیقی آنست که چون ناقابل را از خاک مذلت بر داشته اند و باحوال تجلی مشرف ساخته اند که در فهم و وهم این کمینه خطور نمیکرد و الحال نیز بتوجه خاص الخاص چنان سرافراز گردانند که بغایة الغایت برسد و از منقصت وارهد و از مراد خود نامراد شود و غیر از مرضیات او تعالی قولاً و فعلاً و ناظراً هیچ چیز بوقوع نیاید و این بتوجه و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست امید که ازین دریای رحمت بیکران سیراب گردانند اینهمه فضولیت این غریب را باخلاص و محبت خود در هیچ دارند که متضمن جمیع سعادات است سایه تربیت ایشان بر مفارق

جمیع انام الی یوم القیام ممدود باد بالنبی وآله الامجاد وانتهی مولانا وظایف یومی
ولیلی حضرت ایشان قدس الله سره باشارة وتائید حضرات مخدوم زادهای
کبار سلمهم الله تعالی جمع کرده وانجامی نویسد که چون از حضرت ایشان بجمع وظائف
اجازة خواستم فرمودند که عملی که شایان اقتداست عمل آن سرور است صلی الله علیه
وسلم بکتب احادیث رجوع باید کرد واز آنجا اخذ نمود معروض داشته شد
که عمل حضرت ایشان نیز همان عمل سید انس وجان ست علیه الصلواة
والسلام فرمودند چنان کنند اما نیک نیک ملاحظه نمایند که هرچه موافق نسبت
باشد قولی وفعلی از او عمل آرید وهرچه نه چنانست موقوف دارید مولانا
در سال هزار وسی وهشت ۱۰۳۸ قبیل این تحریر بآنحضرت شتافت رحمه الله مولانا
محمد صدیق کشمی سلمه الله تعالی وی از کشم بدخشان ست در عنفوان
جوانی بهندوستان آمده از آنجا که بشعر آشنائی تمام داشت صحبت محب الفقرا
عبد الرحیم مشتهر بخانخانان اختیار نمود که خان مذکور مغفور را باین طایفه سری بود
کذلک درین اثنا مولانا بشرف صحبت حضرت ع خواجه خالی زخود باقی بحق
قدس الله سره الاقدس مشرف شد ودر خدمت آنحضرت انابت نمود وذکر
این سلسله بر داشت گویند حضرت خواجه قدس سره را مکرر تعریف استعداد
وقابلیت مولانا بر زبان مبارک گذشته بود از وی شنودم که گفت صباح عیدی
با چندتن از درویشان بآستان حضرت رضی الله عنهم رفتیم ایشان از منزل
شریف شیشهٔ گلاب برکف رسیدند درمیان حاضران هر با لباس جدید
وجامهٔ مناسب روز عید دیدند بر من گلاب افشان شدند دران افشاندن
جمعیت بخش خاطر پریشان شدند ع زدامان تو هر راشح گلابی بزنند بر روی
بخت خفته آبی زنا اما مولانا مذکور در زمان حضرت خواجه بنا بر اقتضای جوانی و

شغف شعر خوانی و کامرانی همگی خود نیاز است خود را بآنحضرت سپرده وراهی به
نسبت خاصهٔ آن بزرگواران برد که ملتزم مشرف صحبت و خدمت ایشان شد تا
رسیده بجای که حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بمولانا صالح کولابی از حال او چنین
خبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
گشته اند و از اسم جزئی باسم کلی ملحق شده اند مع ذلک نظر بفوق دارند از انجا نیز نصیب
حاصل کرده شاید میل برجوع نمایند والله یختص برحمته من یشاء انتهی کلامه الشریف
مولانا در سال هزار و سی و دو با جمعی از متعلقان برخصت و همت حضرت ایشان
بزیارت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا مشرف شده سابقا بدهلی مراجعت
نمود چون وابستگان وی درین کثیر بود و زاد راه قلیل محنتهای فقر و فاقه بسیار دید
و بدولت الأجر علی قدر النصیب مشرف گردید مشار الیه است که فقرات شریفه مبدأ
معاد را که حضرت ایشان در ریاضهٔ خاصه برنگاشته بودند از انجا برون آورده جمع کرده
نیز در دفاتر مکتوبات بنام وی مکاتیب کثیر است وی را بحضرت ایشان اخلاص
و عشق فراوان در ایامی که آنجناب بولایت حجاز بود روزی در خلوتی این فقیر از حضرت
ایشان شنید که فرمودند این لحظه متوجه احوال بعضی یاران غائب بودیم مولانا
محمد صدیق در نظر آمد که بمحبت و اخلاص تمام متوجه ماست در آوان این تحریر
در سیر بدخشان و ما وراء النهر است همه جا وقتش خوش باد وی بعلوم و معارف
حضرت ایشان رضی الله عنه آشنائی تمام از شعر نیکو میگوید حکایت غریبه شیشه
گر ما چنین را که تعبیر تمام ست از حق الیقین این طائفه بوزن مثنوی معنوی عارف
روم قدس سره در غایت متانت بنظم کشیده و مثنوی دیگر نیز دارد بوزن نظم
خسرو شیرین از انجاست این چند بیت که مناسب حال راقم حروف ست
ب به تنهائی چنین میل دلم چیست ٭ درین تنها نشستن حاصلم چیست ٭ گم

من در سگی معذور باشم ❊ بدین عذر از خلق دور باشم ❊ غلط گفتم اگر سگ داند این رنج ❊
که خود را کرده‌ام نسبت باو باز ❊ زننگ این سخن افغان برآرد ❊ که بدعهدی زما خود را شمارد ❊
سگان خود و صاحب خود را شناسند ❊ بسی از ناشناسان بر سرند ❊ نه خود را می‌شناسد نی خدا را ❊ چرا
بدنام ساز دنسل ما را ❊ درین ملت که عمر من بسر شد ❊ ز اکفرهم تر از دینم خبر شد ❊ ندانم بر چه ملت زیستم من ❊
نه سگ نه آدمی پس کیستم من ❊ و کلام حقائق آمیز که دلیل صحت حال و درجات
کمال آنجناب ست بسیار بظهور آمده است ازانجمله این عریضه که بخدمت حضرت
مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله وابقاه نوشته اللهم صل وسلم علی سیدنا و
مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلوة ادخلتنا بها فی حفظ عنایتک عرضداشت
کمترین پیر غلام فدوی محمد صدیق که بهمه تن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوسی
خادمان درگاه مرادبخش ست عرضه میدارد که اگرچند دیریست که از دست
رفته و از پا افتاده ولیکن بامداد شوق گاه گاه حرکة المذبوح می‌نمود و خود را فرایاد
صاحبان دین و دنیا میدهد آری اثر عنایت بی غایت آن قبلهٔ آگاه دلان است که
به نعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فراخور استعداد او از ریزهٔ آن خوان
عظیم الشان مرزوق ست هرچند از کار رفته است ولیکن جستجو و زمزمه دارد
چنانچه ازانجا به تحریر میرسد ❊ خوشوقت آن دلی که بجای رسیده است ❊
خوشتر و زشب روی که بیاری رسیده است ❊ از فرق تا قدم همه عطر عجب
مدار ❊ دستم بچین زلف نگاری رسیده است ❊ خوش روزگار عیش بدایت که در
خزان ❊ رختش بتازه رنگ بهاری رسیده است ❊ و چند بیت در ایام ضعف
صعب که روی داده بود گفته شد آنرا نیز بخدمت عالی معروض میدارد ❊
طلوع شمس من از وجه جهت عالیست ❊ توجه دلم از رتبهٔ صفت عالیست ❊
مرا نظر بجمالی ست بی حجاب نقاب ❊ فضای آن نظر از دید منقصت عالیست ❊ ۱۶۶

چه دست رد بگناهم زنی که نشناسی ۝ حقیقت کنه من ز مغفرت عالیست ۝
بعلم خویش چه نازے بسوے من می ناز ۝ که شان جهل من از طور معرفت عالیست ۝
قبله ام سلامت از انچه مقصد ست چون نیک در می نگرد دست الفاظ را
بدامان معانی رسائے نمی بیند دریغا آن سخنهای که داند گفت نتواند ۝ مولانا ے
مذکور باین حقیر حکایت کرد که درویشے ژنده پوشی که آثار ذوق و وجدان و آزادگی و
تفرید از وے هویدا بود بمن ملاقی شد و پرسید که ارادت تو بکیست تمام نامے
حضرت ایشان بردم گفت از ایشان هیچ خارقی عظیمے دیده بگو من آنچه دیده بودم
بیان کردم گفت من از شیخ تو خارقی بس شگرف دیده ام بتو میگویم بشنو
چون اوصاف ایشان شنوده بودم بقصد دریافت ایشان بسرهند آمدم
از شب پاسی گذشته بود که بشهر در آمدم و گفتم درین وقت چه مصدع خادمان
ایشان گردم بیکے از مساجد در آمدم همسایهٔ مسجد از من اطلاع یافت و مرا
بخانهٔ خود برد و مهربانی نمود و در اثناے پرس وجوها من از احوال حضرت
شیخ تو پرسیدم معلوم شد که از منکران بوده در طعن ایشان شروع کرد مرا
حیرت فرو گرفت مکدر گشتم بباطن شیخ تو متوجه شدم ناگاه دیدم که شیخ از در
در آمدند شمشیر برهنه بر کف آن منکر طاعن را بآن شمشیر پاره پاره کردند و بیرون
رفتند من از مشاهده این معامله دهشتے که یافته بودم باضطراب بر قفاے
ایشان بیرون بر آمدم و ایشان را ندیدم باز بآن خانه نتوانستم رفت و
ندانستم که آن چه بود علی السحر که بملازمت ایشان مشرف شدم و همچنان
در رعشه و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و تبسم نمودند و فرمودند
ما مضے باللیل لم یذکر فی النهار این قصه را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفته ام
شیخ عبد الحی سلمه الله تعالے از حصار شادمان ست که از

قطب آن بقعہ است

بلاد اصفهانیان ست و خداوند سکنت و خموشی و از فضیلت بهره ور سالها ملتزم آستانهٔ علیاے حضرت ایشان نور الله مضجعه بود و نظرات عنایات آنحضرت شامل حال او تا دید آنچه دید و بسا اسرار خاصه از زبان مبارک شنید بل از انوار احوال که آن معارف ترجمان آن بوده او را بهرها رسید و دفتر ثانی مکتوبات عالیات را بإشارت و تائید حضرت مخدوم زادهٔ معصوم نام معصوم گرد اسلمه الله تعالے فراهم آورد و در دفاتر مکتوبات مکاتیب متعدده بنام اوست حضرت ایشان او را اجازت تعلیم طریقت داده به شهر پٹنه فرستادند در کنار آن شهر خدمت شیخ نور مذکور را بغربت و سکنت و بافاده و افاضه طالبان میگذراند و در میان شهر شیخ عبد الحی بشیوهٔ پسندیده در تمکین و صفا بسر مے برد حضرت ایشان در مکتوبے بیکے از مخلصان نوشته اند که وجود این دو عزیز یعنے مولانا ے مذکور و شیخ نور محمد دران یک شهر چون قران السعدین ست و در مکتوبے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبد الحی چنین خبر داده اند که شیخ عبد الحی هم شهرے شماست و بجوار شما آمده است نسخه علوم و معارف غریبه است و چیزها ے ضروریه این راه نزد او موجود است ملاقات او و یاران را افتادهٔ نسبت را مغتنم ست که نو آمده است و چیزها ے نو آورده است از فنا و بقا نزد او نشانها و از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از ماورای فنا و بقای متعارف و از گذشت جذبه و سلوک متعارف نیز آگاه است بلکه توان گفت که او را در آنجا گذر گاه است بیشترے از معارف غریبهٔ مکتوبات گوش زد او شده است و مهما امکن استفسار نموده در یافته است والله سبحانه الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی رحمه الله تعالے وی را قدیم ازان خوانند که بعد از وے یار محمد دیگر که جامع مکاتیب دفتر اوّل ست باستان حضرت ایشان رسید

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمه را قدیم آنجناب برطبق لقب از قدمای اصحاب ایشان ست قائم اللیل صائم النهار ست نسبت وحضور این زرگان ازجبهت او پدیدار وکثیر السکوت والمراقبه وحسن الوجه ست روزی باین فقیر گفت که من از حسن جبهه وبزرگی لحیه خود بسیار شاکرم که چون ببازارها میگذرم هرکسیکه از عوام مرامی بیند ناچار درو میفرستد آنجناب بفقر وغربت تمام متوجه طواف بیت الحرام وروضه نبی علیه السلام شد بعد از مراجعت ازان سفر کثیر البرکت درخلوتی براقم گفت درمحل بیانی درهودجی که برای آن سرور صلی الله علیه وسلم آراسته بودند آنحضرت را صلی الله علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیه الصلوٰة والسلام بانور روآراستگی هرچه تمام تر دیدم واز لذت وحلاوت آن از خود برفتم چون بخود آمدم رقصان ما پای کوبان شدم حاجیان درتعجب رفتند وبعضی عربان میگفتند هذا العجم مجنون وزبان حال من بمضمون این بیت تو ناطق بوده گر این لیلی از خیمه بیرون شودی بساکوه وصحرا که مجنون شودی حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب را بعد از اجازت تعلیم طریقت بوی نوشته اند هو مکتوب مرغوب اُخوی اعزی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه وتعالی بذروهٔ کمال وتکمیل رسانا دبحرمة النبی المختار وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته آن نازنینی که درکنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائزست یا نه بدانید که این قسم امر درین راه بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معدن تجلی صوریست که صاحب معامله آن صورت متجلی را حق می انگارد تعالی شانه سخن همانست که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجه یوسف همدانی فرموده اند تلک خیالات

تربی بها اطفال الطریقه دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کرده شده
است درین باب بعضی فوائد نوشته میشود بگوش هوش استماع نموده بعمل خواهند
درآورد باید که چون طالبی باراده پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار
باید کرد و مبادا درین امر استدراج شما خواسته باشند و خرابی منظور باشد علی الخصوص
که در آمدن مرید فرحی و سروری پیدا شود باید که درین باب راه التجا و تضرع
اختیار نموده استخارها متعدد نمایند تا آنکه بیقین پیوند که طریقه را باید گفت
و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بندهای حق سبحانه تصرف کردن و
وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بی اذن او سبحانه مجوز نیست
کریمه لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم دلالت بدین معنی دارد عزیزی
فوت کرد خطاب آمد که تو آن کس زره پوشیده بودی درین من بر بندهای
من گفت بلی فرمود هلا و تکلمت حلقی الی و اقبلت بقلبک علی و اجازتی
که بشما و دیگران داده شده است مشروط بشرائطست و منوطست بحصول
علم برضای او تعالی هنوز آن وقت نیامده است که اجازه مطلق کرده شود
تا ورود آن وقت شرائط را نیک مرعی دارند خبر شرطست و میر هم این معنی را
نوشته است از انجا نیز معلوم خواهند نمود بالجمله سعی نمایند که آن وقت برسد
و از تنگی شرائط وارهند والسلام مولانا قاسم علی رحمه الله تعالی از خیر
ازان اصحاب حضرت خواجه قدس سره است که تربیت او حواله بحضرت ایشان
شده بود در یکی از عرایض حضرت ایشان بآن خواجه عالیشان از احوال او چنین
رقم فرموده اند حال مولانا قاسم علی بهتر است در غلبه استغراق و استهلاک
است و از جمیع مقامات جذبه بفوق قدم نهاده و صفات را که اول از اصل میدید
حالا با وجود آن صفات را از خود جدا می بیند و خود را ازان نور در طرف

دیگر مے یابد و نیز درین عریضہ نوشتہ اند کہ چنان مے نماید کہ مولانا قاسم علی را
از مقام تکمیل نصیبے ہست و ہمچنین بعض یاران اینجائی را نیز ازان مقام نصیبے
معلوم میشود واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال شیخ حسن برکی وی
از تلامذۂ مولانا احمد برکی بود بآستان حضرت ایشان رسیدہ بانابت
و ذکر و مراقبت مشرف شدہ از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت بہرہا
یافت و بوطن مألوف شتافت و صحبت مولانا ے مذکور میگذرانند
حضرت ایشان در مکتوبے بمولانا احمد رقم فرمودند کہ شیخ حسن از ارکان دولت
شماست و ممد و معاون معاملۂ شما اگر فرضاً شما را میل سفرے شود نائب مناب
شما اوست التفات و توجہ درحق او مرعے دارند و کوشش بلیغ فرمایند کہ از
تحصیل علوم دینیۂ ضروریہ زود تر فارغ شود این سیر ہندوستان ہم درحق او مغتنم
بود و ہم درحق شما رزقنا اللہ و رزقکم الاستقامہ انتہی بعد ازین مقولہ بمدتے
قلیلہ مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان
رسید بیاران مولانا نوشتند کہ اطوار و اوضاع مرحومی را مرعے دارند و در
طریقۂ ذکر و حلقۂ مشغولے باید کہ فتور ریزد و یاران جمع شدہ بنشینند و بکدیگر فانی
باشند تا اثر صحبت ظاہر شود این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق نوشتہ بود کہ
اگر مولانا سفرے اختیار کند باید کہ شیخ حسن را بجاے خود نصب کند قضارا
این سفر مراد بودہ است الحال ہم مکرر ملاحظہ می نمایم شیخ حسن را تعین این
أمر یا بم این معنے بر بعضے یاران گران نیاید کہ باختیار ما و ایشان نیست انقیاد
لازم ست طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا
نسبتے کہ ازین جانب گرفتہ بودند شیخ حسن را دران نسبت شرکت است
و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند ہرچند کشف و شہود پیدا کنند انتہی

بالجملہ حسب الامر سر حلقۂ یاران مولانا احمد بشیخ حسن قرار گرفت و بافادہ و افاضہ پرداخت وشیوۂ حضرت ایشان و استاد خود را لازم گرفت و بمراقبت و مجاہدت و رفع بدعت ہمت گماشت تا ترقیات نمود و بمقامات رفیعہ رسید چنانکہ از عرایض او کہ بآستان حضرت ایشان مے آمد علو حال او معلوم میگردید در یکے از عرائض بعضے اصطلاحات صوفیہ را ایراد نمودہ برآنہا پیچیدہ بود و در آخر آن نوشتہ کہ معارفے کہ این بے بضاعت را تسلی میدہد معارف شرعیہ است گوئیا ہر حکمے از احکام شرعیہ دریچہ ایست کہ بوصول آن بشہر مقصود و نشانہ ایست از ان شاہ بی نشان و ہمین بیت نصب العین ست کہ ؎ ما بشہر میرویم عزم تماشا گر است ؛ ما براو میرویم گر ہمہ عالم ورست حضرت ایشان را آن اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند کہ اعتراض شما از نافہمیدگی است زنہار این قسم سخن نکنید و از غیرت خداوندی جل سلطانہ بترسید مدعیان این وقت ظاہر اشما را در شورش می آرند ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر محدثات و مخترعات مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما آنچہ مقرر قوم ست ولابد راہ آنجا سخن گفتن نامناسب ست و از معرفت آخر او کہ ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند کہ این معرفت شما بسیار صل ست و بس عالی و امید واری بخش مطالعۂ این معرفت محظوظ ساخت و ناملایمت اول مکتوب را زائل گردانید حق سبحانہ از ہمین راہ بمقصود رساند انتہی در سفر اجمیر کہ بندہ در خدمت حضرت ایشان بود نیز عریضۂ شیخ حسن رسید کہ مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلمی نمودہ بود و از شوق وہمت خود در رفع بدع سخن راندہ حضرت ایشان عریضۂ او را بفقیر سپردند تا وقتیکہ فرصتے بیند حاضر سازد و ہر یک را جوابی برنگارند اتفاقاً از ترددات و شوریدہ حالیہا آن عریضہ را گم ساختم مع ذالک حضرت ایشان چند سطرے بوے نوشتند

که آن مکتوب صد و پنجم ست از جلد ثالث مولانا شیخ عبد الهادی بداوانی
و نیز از اصحاب حضرت خواجه قدس سره بوده که حوالهٔ تربیت آنها بحضرت ایشان
نموده بودند تا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بهرها یافته و از
فضل بهره وری از انکسار و افتقار نصیب دو عرایضی که حضرت ایشان بجناب
پیر بزرگوار خود نوشته اند و از ترقیات مستر شدان مذکور ساخته آنجا مذکور ست که مولانا
عبد الهادی حضور باستغراق در نقطهٔ فوق پیدا کرده است و نیز میگوید که مطلق منزه
جل شانه را از اشیا بصفت تنزیه می بینم و افعال را هم از و تعالی میدانم انتهی بعد
ازان که مدتها در خدمت حضرت ایشان گذرانده بترقیات و حصول کمالات رسید
و باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف برکی سابقاً ویرا بیکی از مشائخ
اتفاق صحبت افتاده بود و مشرب توحید خیالی روی داده تا در وقائع ویرا
باین آستان دلالت فرمودند نخست مصحوب یکی احوال خود را بعرض رسانید
حضرت ایشان بوی نوشتند که این قسم احوال در اوائل اقدام مبتدیان این راه
را بسیار دست میدهد هیچ در اعتبار نمی آرند بلکه نفی آن مینمایند وصل کو و نهایت
کدام و امثال آن بسیار بر نگاشته اند و بهمت بلند و احوال ارجمند ترغیب نمودند
وی به نیاز تمام و بعطش شوق و وله محبت هر چه حاصل کرده بود ازان تهی شده
بخدمت عالیه شتافت و چندگاه گذرانده و نسبتهای اصیل عالی دید اجازت
یافت و بجلندر که از قرای آن حدود ست اقامت نمود بعد از چندگاه بآستان
میرسید و در ایام مهاجرت بزبان قلم عرض احوال مینمود و جوابها می یافت کما یفهم
من المکتوبات الشریفه یکبار بخدمت شریف رسیده بود دیده شد که هنگام
وداع فریاد و گریه های بی طاقتانه کرد و حضرت ایشان در مکتوبی بر نگاشته اند که
شیخ یوسف بما نزدیک اند و تا مدتی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند و بتحقیق

آن اطلاع یافتند و بیعاد و باز آمدن بخانہ رفتند مرد مستعد و صادق الاخلاص ست
سید محب اللہ مانکپوری از علوم دینی بہرہ ورست نخست بخدمت
قدوۃ المشایخ شیخ محمد بن فضل اللہ برہانپوری قدس سرہ رسیدہ بود و
خدمتہا بجا آوردہ و مدتے آنجا بسر بردہ تا آنکہ اجازۃ و خلافت ارشاد رسیدہ
بود و بعد ازان در برہان پور بخدمت مرشد میر محمد نعمان رسیدہ بود از
ایشان ذکر این طریقہ علیہ گرفتہ بود و چون دران مجلس ہمیشہ ثنای حضرت ایشان
قدس سرہ مذکور میشدہ و مکتوبات شریفہ آنحضرت درمیان بود وی را شوق
خدمت و رؤیت آنحضرت قدس سرہ العزیز بآن عتبہ علیہ برد و مدتہا آنجا گذرانید
و بہرہا یافت تا در مکتوبے کہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بجناب سید سلمہ اللہ
نوشتہ بودند مرقوم بود کہ سید محب اللہ بنسیان ماسوی و لبعض درجات
فنا رسید او را اجازت گونہ دادہ بہ مانکپور فرستادیم بعد از چند گاہ وے از اذیۃ
اہل وطن بحضرت ایشان شکایت نمود یکبار حضرت ایشان بوے نوشتند
بیت ہیو از تحمل ایذا اے خلق چارہ نبود از صبر بر جفا ے اقارب گذر نہ
قال اللہ تعالے آمرا لحبیبہ علیہ و علے آلہ الصلوۃ والسلام فاصبر کما صبر اولوا العزم
من الرسل ولا تستعجل لہم نکتے کہ در سکوت آنمقام ست ہمین ایذا و جفاست و شما در
مقام فرار اید از ان نمک آرے شکر پروردہ تاب نمک ندارد چہ توان کرد
ہر کہ عاشق گشت اگرچہ نازنین عالم ست ٭ نازکی کے راست آید بار می باید
کشید ٭ انتہی چون وے دربارہ اجازۃ انتقال الحاح بسیار نمود حضرت
ایشان بوے نوشتند کہ امشب بنظر درآمد گویا رخت شمارا از مانکپور
کشیدہ بالہ آباد بردہ اند ہم آنجا ویرانہ اختیار کنید و اوقات را بذکر الٰہی جل
سلطانہ معمور دارید و بہیچ کس کار نداشتہ باشید و جمیع مرادات را بتکرار این

کلمۂ طیبه از ساخت سینه بر آرید تا مقصود و مطلوب جز یکے نباشد اگر دل از ذکر گفتن مانده شود بزبان بگویند بشرط اخفا که جهر درین طریق ممنوع ست باقی روش و اوضاع طریق را معلوم کرده آمد تا توانید راه تقلید را از دست ندهید که تقلید شیخ طریقت ثمرات دارد و در خلاف طریق او خطر هاست زیاده چه نویسد والسلام علے من اتبع الهدے والتزم متابعته المصطفے علیه و علے آله الصلوات والتسلیمات انتهی سید مشار الیه وقتیکه در آستان حضرت ایشان بود روزے از حجرۂ خاص کاغذے یافت که در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود که گویند بران معرفت جز حضرت مخدوم زادۂ بزرگ قدس سرہٗ کسے مطلع نبود سید التماس نمود که این معرفت بنام وے باشد بعز اجابت رسید آن اینست بدان ارشدک الله تعالے مدتها که سیر در ظلال داشت وصول بظل عین حصول می یافت حالا که وصول باصل میسر شده است حصول جز ظل ندارد کالمراة الکائنة فی ید الشخص الواصلة الیه لا نصیب لها من الشخص الا ظله فافهم فان کلامنا اشارة بدانید عبارت مناسب بیان طریق که بطریق رمز و اشاره تحریر یافته بود مناسب اینمقام دانسته درین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند ذکر جنان مأخوذ از پیر راه و آن مداومت بران بازگشت بفضل رحمن وصل عریان باقی همه حسبان والسلام علے من اتبع الهدی حاجی خضر افغان از منظوران حضرت ایشان بود و از آن حضرت قدس سرہٗ بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیده و خلق بسیار از وے بفیض رسیده و صاحب اذواق و مواجید و ولوله و سر در صعقه و نعره بسیار داشت و اکثر شب بگریه و زاری بسر برد بے خداوند مسکنت و انکسار و صفا و حضور و اوقات بتلاوت و اذکار و نوافل و اشغال معمور در یکی از قریهای تابعه قریبه بسر هند سکونت داشت و بعد از هر چند روز بتقبیل عتبۂ علیه رسیده باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد که فرمودند روزی ابلیس را
دیدم و خبرها از وی پرسیدم ناچار بحکم الهی راستی را وانمود در میان پرسیدم
که در یاران ما کیست که در وی ترا تصرف کمترست گفت حاجی خضر آنجناب
بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود رحمة الله شیخ احمد دیوبندی و دیوبند
موضعیست از مضافات سهارنپور میان دوآب پیش از توجه حضرت ایشان
قدس سره بسلوک این راه مدتی در خدمت آنحضرت بشرف تلمذ گذرانده بود
و خدمتهای بجا آورده بعد از آن بتقریبی به برهانپور افتاده آنجا در خدمت شیخ معظم
محمد بن فضل الله قدس سره العزیز تعلیم ذکر گرفته بود و مدت مدید در خدمت
آن عزیز بسر برده و خلافت ارشاد یافته بعد از آن که باگره رسید حضرت
ایشان در آنجا تشریف داشتند بملازمت آنحضرت مستسعد گشت و ذکر این
طریقه علیه از آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکه حضرت سیدی
سندی را خلافت داده به برهانپور رخصت نموده تربیت شیخ را بحضرت
سید نمودند همراه کردند در صحبت سیدی بحضور و نسبت حضرت خواجگان قدس الله
اسرارهم مشرف گشت و لذتی یافت ملتزم همین ذکر طریقت و صحبت شد بعد از این
قضیه پرسیدند بذکری که فرموده ایم اشتغال مینمائی گفت چندگاه بآن
مشتغل بودم اما اکنون از خدمت میر نعمان ذکر در طریقه خواجگان رحمهم الله
گرفته ام و لذتی دیگر یافته بهمین مشتغلم اگرچه از استماع این جواب فی الجمله آثار غیرت
از شیخ ظاهر شد لیکن چون شیخ فانی و منصف و حقانی بود فرمودند مقصد فائده
و حضورست از هر جا رسد ملتزم آن باش مبارکست بعد از آن باز بآستان
حضرت ایشان رسید الطاف و عنایت دید و از آن حضرت اجازت یافت
دو طالب را ذکر طریقت گفت و متأثر گشتند و احوال از آنها ظاهر شد

واز حضرت ایشان رضی اللہ عنہ در عریضہ سؤال کرد کہ باوجودیکہ من در خود حالی
نمی فہمم دو طالب را ذکر دادم از انہا احوالہا ظاہر شد چہ باشد واز سر ذہول
باوجود دوام آگاہی نیز پرسید آنحضرت مکتوبی در کشف آن دو
مقولہ بوی نوشتند کہ آن مکتوب شانزدہم ست از جلد ثالث دران مکتوب
احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرمودہ اند کہ در آئینہ استعداد آنہا
بظہور آمدہ چون آن دو تن صاحب علم بودہ اند درک احوال نمودہ اند و مولانا را
نیز دلالت بعلم حصول احوال ستور کردہ نوشتہ اند کہ مقصود حصول احوال ست
علم باحوال دولتی دیگر ست جمعی را این علم بدہند و جمعی را نہ ہر دو از ارباب ولایت
اند واز مقولہ ثانیہ بر نگاشتہ اند کہ آگاہی عبارت از حضور باطن ست بجناب
قدس خداوندی جل سلطانہ شبیہ بعلم حضوری کہ دوام لازم اوست ہیچ
شنیدہ باید کہ شخصی در وقتی از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذہولی
نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذہولی در علم حصولی متصورست کہ مغایرۃ
درمیان است و در علم حضوری حضور در حضور ست الخ آنجناب مدتی
در آگرہ در گوشۂ فقر و نامرادی بافاضۂ طالبان بود و جذبہ و بیخودی این اکابر
از دو مریدان وی ہویدا یکی از اعاظم اغنیا کہ بوی اخلاصی درست کردہ
بود و ذکر این سلسلہ از وی گرفتہ وی را بہ بنگالہ بردہ شیخ دران دیار قبول
عظیم یافت و طالبان بسیار بفیض رسیدند شیخ کریم الدین بابا
حسن ابدالی باباحسن ابدال موضعی ست میان کابل و لاہور کہ از آنجا راہی
بہ کشمیر جدا گردد مشار الیہ از ان حدود است از قدماء یاران حضرت ایشان
است و صاحب حالات علیہ و جذبات قویہ در اوائل حال بسیاحی در طلب
حق برآمدہ چون در سہرند رسید و بدلالت معنوی بملازمت شریف

پیوست بمجرد حصول دولت حضور حالش دگرگون گشت و مشمول عنایت
گردید چون به تعلیم ذکر و مراقبت ازان حضرت سرافراز شد و ازین نظر
کیمیا اثر باندک فرصت اوراترقیات رونمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
طریقش دادند و جمعے از ساکنان و خلق و بسیار از اہل آن دیار از و بتوبہ و ذکر
این سلسلہ شریفہ رسیدند و فیوض و برکات یافتند دران ایام کہ حضرت
انزوا و عزلت اختیار فرمودہ بودند کم کسے را کہ از یاران دران خلوتگاہ بار بود
و بعنایتے کہ بحال شیخ داشتند فرمودہ بودند کہ شیخ با یاران خود می آمدہ باشند
و ہیچکس مانع نشود و دران زمان کہ آنحضرت در لاہور تشریف داشتند
با جمعے از مسترشدان بعتبہ بوسی رسیدہ بود چندروز گذراندہ عنایات دیدہ
بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضلے از مقتدایان دیار سند کہ از مشارالیہ
تلقین ذکر این سلسلہ بر داشتہ بود بعد اخذ طریقت بست و یک شب
متواتر حضرت رسالت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب دیدہ کہ انواع الطفہا
باو نمودہ اند و شے عریضہ در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت
ایشان قدس سرہ نوشتہ بود و واقعہ را نیز علیحدہ رقم نمودہ شدہ کہ آن
واقعہ اینست میگوید بندہ بیمقدار امیدوار برحمت حضرت رزاق
فقیر اسحاق ولد موسے کہ چون تقاعب حال بعنایت نظر عالیقدر مولو
شیخ کریم الدین شد در ہمان حال در تصور باطنے حضرت بادے
الزمان قطب دوران مخدوم مخدومنا شیخ احمد سرہندی سلمہ اللہ تعالی
حاضر شتند سفید محاسن بلند بینی ذہب رنگ گویا در مراقبہ نشستہ
بودند چون بندہ حاضر شد در عین مراقبہ قلم بر گرفتند و این چند
کلمہ نوشتہ بدست بندہ دادہ و توجہ عالی بلیغ فرمودند و آن

مکتوب اینست عن احمد السرهندی الی اسحاق السندی یا اسحاق انت
ولدی وخلیفتی فی جمیع الرموزات الحقیقی والدقیقی وانی مغفور وانت ومن توسل
بک ایضا مغفور واقرا لحبیبی مولانا کریم الدین منی السلام انتهی واین صحیفه
واقعه ومکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشی که در سکر توحید وجودی خیالی
بود فرستاده بود وسفارش نموده که درویش را ازین مقام برآرند حضرت
ایشان آن درویش را ازان مقام گذرانده بمقام عالی رسانیدند این رقیمه را
بشیخ اسحاق مرسل داشته ب الحمد لله وسلام علے عباده الذین اصطفی مکتوب
شریف که مصحوب رحم علی درویش مرسل داشته بودند رسید چون مبنی
از ذوق وشوق بوده مسرت بخشید در کاغذ علیحده واقعه که روی داده بود
نوشته بودند از مطالعه آن فرحت بر فرحت انجامید این قسم واقعات مبشرات
است سعی باید نمود که از قوت بفعل آید واز گوش بآغوش رسد امروز که تدارک
تقصیر ممکن ست فرصت را غنیمت شمرده به تسویف وتأخیر نباید انداخت
حضرت خواجه احرار قدس الله سره فرموده اند که جمعی از درویشان بودیم سخن
از ساعت مرجوه که در روز جمعه ودیعت نهاده اند درمیان آمد که اگر میسر شود
دران از حضرت حق سبحانه وتعالے چه باید طلبید هر کسی چیزی گفت چون نوبت
بمن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید که در ضمن آن جمیع سعادات
میسرست بعضی از مکاتیب را یاران نقل گرفته مصحوب درویش رحمی
فرستاده اند حضرت حق سبحانه تعالے منقطع گرداناد شیخ کریم الدین
چندگاه است که آمده اند شاید از احوال خود بشما نویسند درویش رحم علی
نیز باصلاح آمده است توقع از دوستان دعاست ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انک علی کل شیئ قدیر والسلام علے من اتبع الهدای والتزم متابعة المصطفی

مولانا عبدالواحد لاهوری وی ازان جماعه است که حضرت خواجه فانی
زخود و باقی بحق وی را بخدمت حضرت ایشان رضی الله عنهما فرستاده اند
کثیر المراقبه والعبادة است روزی درحالتی ذوقی که از عبادت یافته بود
ازین فقیر پرسید که در بهشت نماز هست گفتم نه که آن دار جزای عمل است
نه دار عمل وی آهی برکشید و بگریست و گفت آه بی نماز و بندگی آن صاحب
بی نیاز چون توان زیست وقتی بحضرت ایشان عریضه می نوشت نظر
کردم نوشته بود که گاه گاه در نماز حین سجده حالتی روی میدهد که هرگز خوش
نمی آید سر از سجده برداشتن ازوی شنودم گفت بشهر فاخره بخارا صانها الله و
جمیع بلاد المسلمین عن البلایا بر سبیل تجارت رفته بودم و در مسجد مغاک که از امکنهٔ
متبرکهٔ آن بلدهٔ شریفه است بنماز میرفتم و بعد از ادای صلوة عشا بنوافل اشتغال
مینمودم یک شب خادم مسجد مرا گفت دروازهٔ مسجد میبندم بخانهٔ خود رفته
نوافل بگذار و آمعنی را بخشونت ادا نمود همان شب آن خادم حضرت خواجه
بزرگ رضی الله عنه را بخواب دید که با وی فرمودند که آن درویش سوداگر هند
از دوستان ماست رعایت و عذر خواهی او کن او معذرت فراوان نمود و عذر
بسیار خواست ازوی شنودم که گفت دران ایام که حضرت ایشان به لاهور
تشریف آورده بودند آنجا پیری سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد
ایشان وی را احترام بسیار نمودند حیرانی روی داد در خلوتی از ایشان سر
آنهمه تواضع را بآن پیر پرسیده شد فرمودند که وی از ابدال است **مولانا
امان الله لاهوری** وی از مریدان اجازت یافتهٔ حضرت ایشان ست
و صاحب تجرید و تفرید تمام در هزار سال وسی و یک همچنان پیاده و آزاده و
پلاس پوش ژنده بر دوش و رکوه بر کف متوجه سفر حجاز شد و با آنکه جمعی از محبان

حضرت ایشان و دوستان او که در راه بوند بیچو استمداد او را بزاد و راحله طوعاً و
اعتقاداً امعاون باشند و بسی بآن التفات نمود و همچنان به آزادی و بیزاری تمام
برفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حرمین متوجه زیارت مزارات
شام و مصر شده حق سبحانه وی را بدین شیوهٔ مرضیه مستقیم دارد و من بیچاره دل آواره
را نیز از برکات این وارستگان بهره بخشاد با خرقه صد پیوند و دل صد پاره س
گردم بهر دیار و در جستجو زنم طبل سراغ یوسف خود کو بکو زنم پو مخفی نماند که غیر ازین
جماعهٔ مذکوره نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بوده اند و هستند ذوق
و صحاب فضل و آداب و نسبتی و انکسار اند و بعضی از اینها اجازت تعلیم طریقت
نیز یافته اند چون مولانا امان الله فقیه که از اعاظم خلفاست و شیخ محمد جتری که از مشایخ
مشهور این دیارست ترک شیخیت نموده بملازمت حضرت ایشان رسیده
و بهره ها برده و خلافت یافته و شیخ داؤد سایکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری
و شیخ محمد تهاری و شیخ حامد تهاری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
محمد هاشم خادم و مولانا غازی نوگجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر سارنگپوری
و مولانا فرخ حسین مولانا صفر احمد و مولانا بدر الدین سرهندی و مولانا حمید
احمدی و حاجی حسین و شیخ عبد الرحیم برکی چون تحریر احوال هریک موجب
تطویل بود بنا بر اختصار نمود و بعضی از مخلصان مقبول منظور از انجمله اند که بظاهر
از اهل سپاه اند و بعضی از اجلهٔ اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
آنها صدور یافته چون خواجه محمد اشرف کابلی و مولانا حاجی محمد فرکتی و مولانا
عبد الغفور سمرقندی و حافظ محمود گجراتی از مکاتیب شریفهٔ حضرت ایشان
که در جواب عرائض آنان در دفاتر مکتوبات مثبت ست وفور رابطه بر
کمال اینها و نسبتی و ذوق و حال اینها معلوم گردد راقم این حروف گوید

دو سالک روزی نزد این فقیر آمدند و در خلوتی از احوالات خود بیان کردند
بغایت اصیل بود پرسیده شد که تعلیم ذکر از که بر داشته اید و از ید طولای
کدام سعادتمند ازین سلسلهٔ شریفه این تخم در مزرعهٔ دل خود کاشته اید سلیم خان
نامی عسکری را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از ان حضرت
بتعلیم طریقه چند تن مجاز گردیده نام بردند و جمعی دیگر از اصحاب مقبل صاحبدل
آنحضرت بفقر و انزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان هم از
کار و بار ایشان آگاه نیند این فقیر از بعضی درویشان حضرت ایشان
شنوده بود که وقتی درویشی از بخارا ایشان را بواقعهٔ عظیم دیده بملازمت
رسیده بهره یافته و بوطن شتافته جهت تصحیح آن نقل گستاخی کرده روزی
در سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا ناقل
بلاتفاوت نقل کرده باشد فرمودند آری چنین است اما آن درویش از نواحی
بلخ بود نه از بخارا و تبسم نمودند و آن حکایت اینست که درویشی از نواحی بلخ
در واقعه دیده که تابوت شگرف حاضر آمده و جمعی کثیر از گذشتگان اکابر ماوراء النهر
چون خواجه عبد الخالق و خواجه بزرگ و خواجه احرار و امثالهم رحمهم الله تعالی حاضر
اند گویا انتظار کسی می برند راوی گوید من دران میان از بزرگی پرسیدم که میت
کیست و این اعزه انتظار که دارند گفت که این میت از اقطاب بوده و این
اعزه انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جنازه
نماید ناگاه عزیزی گندم گون بلند بالای دومویه کذا و کذا در آمد همه تعظیم او
کردند و او پیش رفته امام شد چون جنازه را برداشتند از یکی پرسیدم که نام
این عزیز چیست و در کدام شهر می باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت
و گفت در سرهند می باشند صباح آن روز آن درویش هوشیار دیوانه وار

متوجه هندوستان شد بملازمت رسیده آنحضرت را بحلیه که در واقعه
دیده بود در بیداری چنان دید وروی نیاز بآستان ایشان مالید وچندگاه
درخدمت بوده بهرها گرفت چون ذو العیال والاطفال بود ودبوطن مرخص
گردید ع هرکجا هست خدایا بسلامت دارش * وایضاً این حقیر میگوید
بدرویشی دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار وشیوه حیرت برو
غالب بود روزی دیدمش که بربرگ خشکی چشم دوخته فرو رفته بود پرسیدم
که اینهمه توجه بآن برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ
میدیدم ناگاه دروی عالمی بر من نمودار شد که بیان آن نتوانم کرد فقیر در تعجب رفته
از قضیه بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحی سواد دکه
شبی بعد از تهجد بروح حضرت زبدة المتاخرین خلیفه صدرالدین که از
خلفاء حضرت مخدومی محمد زاهد بلخی بودند قدس سرهما سالها طلاب سلسله شریفه
کبرویه را راهنما و پدر من مرا در طفولیت بخدمت ایشان مشرف ساخته بود
متوجه شدم والتماس نمودم که شما از جهان رفته اید مرا بعزیزی که درین زمانه بسیار
بزرگ باشد دلالت نمائید خوابم در ربود حضرت خلیفه را دیدم که آمده نام حضرت
ایشان برده فرمود که ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانه وار بملازمت ایشان
رسیدم و دیدم آنچه دیدم * ونیز این فقیر راقم گوید در مسجد جامع برهانپور در
گوشه نشسته راه آیندگان مسجد میدیدم که بناگاه درویشی ژولیده موی
پیرهن چاکی شوریده که آثار صفا والفت وانزوا وانکسار وفنا از روی هویدا بود
پدیدار گشت جذب ملاقات وهم آغوشی او مرا ناچار از مسجد باستقبال او کشید
بعد از معانقه وپرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله براه ناسلوک و
جزائر غیر ذی زرع باینجا میرسم گفتم عزم کجا داری اگرچه رغبتش بستر حال مینمود

تاچار گفت که متوجه سفر حجازم از سلسله و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزی
از سلسلهٔ نقشبندیه از سرہند باگره تشریف آورده بودند چون از نام آن مرشد
الانام پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان رضی الله عنه گرفت در آغوش کشیدم
واشک حسرت از مژگان بباریدم و بزاویهٔ خود برده گفتم بتفصیل نیز بگو مصرعه
کز تو بوی گلشن جان میرسد ؛ گفت بتقریبی از وطن خود بدار السلطنة آگره
آمده بودم درین میان یکی ذکر خبر حضرت ایشان کرد و شبی بملازمت شریف
رسیدم والتماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم باجابت رسید تلقین نمود
و نظر مرحمت فرمودند نسبتی و حالتی مرا در گرفت که دیوانه وار همان شب
برآمده و بجزائر و صحاری افتادم و خواب و خورد و آرام و سکون از من رفت
چه گویم که چه دیدم و بر من چه رفت و چه می بینم سه چنان در دهر بر من بگذرد
روز ؛ که در صحرا بر آهو بگذرد ؛ دیوزه چندین سال بدین منوال دران بوادی
بشکستگی و نامرادی بسر بردم اکنون هم از راه بیابان و کوهستان بقصد مذکور
میرسم و دیگر از ان پیر دستگیر و راه نمای هر غریب و فقیر سلمه الله خبری ندارم
که کجا تشریف دارند انشاء الله زیارت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
نموده اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکه
بعضی ضروریات راه این عزیز را از دوستان التماس نمایم و با کابر قافله سفارش
او کنم گفتم جمعی از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت اثر اند شما بآن جماعه رفیق
میشوید از کلام من دریافت که در اخفا و توکل و تبتل او خلل خواهم افگند تنها نه
از نزد من بیرون رفت و بعد ازان نه وی را دیدم و نه از احوال او خبری
شنیدم ع هر کجا هست خدایا بسلامت دارش ؛ و نیز این فقیر
سیدی تاجری را دید که بمصداق رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله بود

وبعد از پرسش معلوم شد که بصحبت درویشان بسیار رسیده و از هر یک بذکری و مراقبه مأمور گردیده و بآستان حضرت ایشان هم شتافته و ازان حضرت نیز نظرے عنایتی یافته گفت وقت عشای بود که ایشان را ملازمت نمودم متوجه ادای فرض بودند مجملی پرسش حال و مطلب من نمودند و فرمودند ترا ذکری تعلیم داده خواهد شد من از راه دلتنگی گستاخی نموده معروض داشتم که صورت اذکار و مراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی و نتیجه آن ازین دریوزه دارم فرمودند فرض عشا گذارده گفتم آرے دست مرا گرفته گفتند بنشین تا ما از نماز فارغ شویم چون بنشستم خود را بشیوهٔ دیگر یافتم تا آنکه خود را نیافتم و رفتگی مرا چنان گرفت که از بانگ نماز صبح بخود آمدم روزش در اقدام مبارک افتادم و التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان آستان باشم فرمودند فی الحال برین حالت که ترا اعطا نمودند مشغول باش و چون تجارت موجب حصول لقمهٔ حلال ست و سبب نفقهٔ عیال آنرا مگذار و بنگر تا بعد ازین در حق تو چه خواسته اند و رخصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کرد سه یک لحظه عنایت تو اے بنده نواز به بهتر ز هزار ساله تسبیح و نماز و نیز سیدی صاحبدلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم درویشان گفت در یکی از بلاد دکن بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنودم که گفت سلطان وقت حضرت ایشان را بخشم تمام طلبیده بشهادت رسانید ازین خبر سخت دلتنگ و بی آرام شدم بیازار آن بلده درآمدم تا باشد که آیندهٔ دیگرے در رسد و خبرے فرحت اثرے رساند دیدم که درکنار بازار بازارگاهی چند که سیماے صلاح از ایشان هویدا بود فرود آمده اند نزد آن جماعه رفتم و سلام کردم و بنشستم پیش از آنکه من بسخن آیم یکے از ایشان آثار کثرة اندوه و دلتنگی

درین مشاهده نموده از سرّ آن سؤال کرد باعث را درمیان نهادم آن سائل آه سخت از دل برکشیده و سر بگریبان فرو برد دیدم که متلون میشد تا در چهره اش تغیر تمام راه یافت بعد از مدتے سر برآورد و گفت خاطر جمع دار که ایشان زنده اند این قدر است که در حبس اند و زنجیر بر پاے مبارک پیچیده چنانکه ما رے پیرامون گنج حلقه زند و یک شبے دیوانه باز نجیر گفت ؎ من چه کردم تا سزاوار توام ؎ گفت زنجیرش تو در کنج خراب ؎ گنج پنهانی و من مار توام ؎ مرا ازین مراقبه و اخبار او حیرت فرو گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیده اید و سیدانید گفت من نیز از مریدان کمترین آن حضرتم برجستم و باوے بشوق تام معانقه نمودم و گفتم من درین بلده خانه دارم ملتمس آنکه ساعتے بفقیرخانه قدم رنجه نمائید تا لحظه در خدمت تسلّے خاطر محزون دهم قبول کرد چون بیامد درخلوتی از وی پرسیدم که شما چندگاه در خدمت ایشان بودید و از ایشان چه نعمت یافتید و باعث ارادت چه بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از مخلصان حقیقی دانست باجمال بیان احوال خود را و باعث ارادت را وانمود و گفت من در قریهٔ از قرائے تابعهٔ پنج آب ساکن بودم و از آنجا که بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس والجن رضی الله عنه محبت واخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحه ختم می نمودم و در خلوات به نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتهجد و تلاوت و اذکار و دیگر نوافل نیز مے پرداختم تا شبے حضرت غوث الثقلین را قدس سره میان خواب و بیداری دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نهادم فرمودند

که در ظاهر نیز پیر راه از ضروریات است عرض کردم که بهر که ایشان
از مشائخ وقت بفرمایند بخدمت او برسم فرمودند در سرہند عزیزیست
جامع علوم ظاهر و احوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بردند صباح آن
روز بصد درد و سوز متوجه آستان ایشان شدم و حقیقت واقعه را معروض
داشته التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجذبه و احوال
بنواختند و یدم آنچه دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاه حضرت
ایشان از خانه برآمدند و در دروازه بغیر از من کسے از درویشان حاضر نبود
مرا پیش طلبیده فرمودند اے فلان بیرون رو نزدیک باغ حافظ رفته
زیر فلان درخت جمعے از فقیران لاأبالے نشسته اند و بعضے کوکنار
مے مالند و بعضے بنگ می سایند درین میان مردے ژنده پوشی چنین
و چنان که بران درخت تکیه زده نشسته و بظاهر با ایشان ست و بعضی
بری از ایشان دعاے ما باو میرسانی و میگوئی فقیر خانها قریب است
میتوان ساعتی رسید رفتم و بهمان نشان که فرموده بودند جمعے را زیر آن
درخت یافتم آن عزیز که تکیه زده بود چون مرا بدید تبسم نمود و پیش از آنکه من
تبلیغ دعا نمایم نام حضرت ایشان برده گفت خادم ایشانی گفتم بلی گفت
خود نیامدند و مارا طلب نمودند خوب همچنین باشد و بآن همنشینان گفت
ما درین شهر یارے داریم او را دیده خواهیم آمد و در راه درآمده بتعجیل تمام
میرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل و خفت می یافتم تا
آنکه ساعتے بدروازه خانه حضرت ایشان رسیدم رسیدن ما
همان و برآمدن ایشان از خانه همان و بآن درویش معانقه سخت نمودند
و دست او را گرفته بر تختے که درمیان دروازه بیرون و درون نهاده بودند

نشانده باهم نشستند دو سه حرفی باهم گفته بیشتر بخاموشی گذرانیدند درین
میان آن مهمان آب طلبید فقیر دویده ظرفے را پر آب کرده آوردم چون
نزدیک آن عزیز رسیدم چه بینم که حضرت ایشانند گفتم تا که بعد از رفتن
من برائے آب مکان نشستن حضرت ایشان و آن بزرگ مهمان
متبدل گردیده چون بسوے که عزیز دیگر نشسته بود رفتم که آب بدست
او بدهم دیدم حضرت ایشان اند و آن عزیز مهمان بر جای خود دست از
هیبت مشاهدهٔ این حال بر دیوار تکیه زده بیخود بماندم چون بخود آمدم نماز
شام آخر شده بود و حضرت ایشان و آن درویش برخاسته بعد از ان حضرت
ایشان بمن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان مستور داری اکنون چون ترا از
محرمان و عاشقان ایشان دیدم بسمع تو رسانیدم راوی گوید بعد از استماع
سرگذشت او با خود گفتم آنچه از قضیه حبس و قید حضرت ایشان خبر داده
اگر بصدق مقرون ست پس این درویش از صاحبدلان صادق القول
است بعد از چند روز موافق اِخبار او اخبار متواتره در رسید و مرا بآن
درویش و به پیر بزرگوار خویش اعتقاد دیگر حاصل شد مخفی نماند
که از جماعه که نظرے قبول از حضرت ایشان یافته اند اینچنین احوال
و اقوال چرا غریب باشد که بعضے طالبان که از فرود اصحاب ایشان
بوده اند و بامر آنحضرت متوجه طالبے شده اند که آنا نزا آزا دیکها
و رفتگیها روے داده از ایشان چه گوید و از ان حضرت چه
نوید مولانا عبد المومن لاهورے که فاضلے بوده و راقم نزد
مومی الیه ورقے چند از مشکوة و ورقے چند از مطوّل گذرانده
بود و در اکثر علوم خصوصًا در فقه و اصول آن مهارت تمام داشت

روزی در مجلسے کہ جناب استاذے واین فقیر یکجا نشستہ بودیم مردے
یکے از مشائخ اعلام وقت رانام بردہ گفت کہ او فلان شخص راخلافت
دادہ است وبفلان بلدہ فرستادہ اما ہیچ از صحبت او اثرے
وحالتے واز نصیحت وتعلیم ذکر او متعلمان راجمعیتے حاصل نمیگردد مولانا
گفت مخیر تکمل تام المشاہدۃ والمعرفۃ باید تا از مرید مجازش برکات
بظہور آید بعد ازان آب در چشم گردانید وبفقیر گفت حرفے میگویم
نہ برائے فخر خود بل برائے آنکہ ازین نقل باثرؔ وبرکت اُمر وانفاس حضرت
پیر دستگیر پے بردہ شود گفت من بعد از چند روزی کہ در خانقاہ
ایشان گذرانده ام رخصت لاہور خواستم وقت وداع فرمودند کہ
دوتن را تعلیم ذکر خواہی کرد ازانجا کہ بر نقصان خود مطلع بودم بسیار
متعجب شدم امّا ادب راعذر درمیان نیاوردم چون بہ لاہور رسیدم
روزی یکے از طلبہ علم آمدہ گفت شنودم کہ ایشان ترا فرمودہ اندکہ
دوتن را تعلیم طریقت بگو یکے ازان من باشم بشوریدم وگفتم ایشان
بندہ نوازی کردہ اند من مردے ام طالب العلم چنین وچنان چہ این
لایق این باشم چندانکہ بہ لینت وخشونت عذر میگفتم آن سائل ازسر
وانمی شد بل بیشتر الحاح می نمود تا روزے گفتم تا کے وقت را بمشاجرہ
او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش دادہ از سر واکنم در گوشۂ مسجد او را بردہ بوجہے
کہ از حضرت ایشان دیدہ بودم وشنیدہ باو گفتم وخود نیز مشغول
شدم مراقبتے وحالتے عجب فرو گرفت وآن متعلم را کیفیتے روی
داد کہ ہمچنان مست وبیخود بیرون رفت دیگر از وے نام ونشانے
نیافتم بالجملہ اگر یک از مستفیضان ایشان ومستفیضان

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم گردد بتطویل انجامد اینقدر زیرکان سعادتمند را بسنداست و بس کنم خود زیرکان را این بس است و بانگ دوگردم اگر درده کس است و حق سبحانه برکات آنحضرت و فرزندان واصحاب ایشان را تا قیامت جاری گردانا د واین نسبت شریفهٔ ایشان را بر همه طلاب الی یوم الحساب ساری داراد واین کمترین را درین جهان بمحبت ومتابعت ایشان داشته دران جهان درزمرهٔ ایشان محشور گرداناد بحق اهل الرشاد بمدح هریک ازین دو بزرگ قدس الله سرهما سه رباعیه بسلک نظم کشیده جهت انتظام این نامه آن منظومه را مسکه الختام آن میگرداند

رباعی

قطبی که زرازش انفس آفاقی ست
باقی مدحش به نه گویم این بس
نیم نظرش هزار دل را ساقی ست
کان جمله چو نام خویشن باحق باقی ست

ایضاً

باقی زفنا و نیستی لعل مذاب
فلینظر الی ابن ابی قحافه
گلکم زحدیث سوزا و سیخ کباب
بشنو ستر فنای او را دریاب

ایضاً

باقی که ازو مرده بصد جان برسد
نقاش ازل بکاخ هند آوردش
مفلس زدرش بگنج پنهان برسد
کاین خانه بزیب نقشبندان برسد

ایضاً

احمد که بود طبیب دلهای سقیم
زان ساقی او سال جهل رفت که بود
از ساقی باقی ست این راه قدیم
برزخ بمیان احد و احمد میم

ایضاً

آن قطب که هم عاشق و هم معشوق ست | بر جمله اسرار نبی صندوق ست
آن سایه که از احمد مرسل بنهفت | ظاهر شده اینکه احمد فاروق ست

ایضاً

از وشد دل افسرده رندان تازه | چون زابر چمن غنچه خندان تازه
از غازه بی رنگی احمد شده است | نقش دیرین نقشبندان تازه

الٰهی بحق بنی فاطمه
که بر قول ایمان کنی خاتمه

بر خامه بنازم که اشارات نوشت | ز آغاز و توسط و نهایات نوشت
بنوشت کتاب را و تاریخ کتاب | بر دل همه زبدة المقامات نوشت

خاکپای مشایخ و خواجگان نقشبندیه خصوصاً آخرهم در مملکت ترکیه سید عبدالحکیم بن مصطفی آرواسی قدس الله تعالی اسرارهم العلیه مسکین حسین حلمی بن سعید استنبولی می گوید که یک نسخه از کتاب زبدة المقامات در استنبول بناحیهٔ فاتح در کتابخانهٔ (مراد مُلّا) برقم ۱۳۱۷ موجود است این را در سال هجری ۱۱۳۰ فی زمن سلطان احمد ثالث مولانا محمد نوشته است

بقیہ صفحہ ۱۵۴ :

ونیز از زبان سیدی ومرشدی شنیدم که فرمود در
دران ایام که این فقیر در بندگی حضرت در الاعظم
حضرت خواجه بوده وایشان وهمه یاران خودرا فرموده
بودند که در خدمت امام المحققین حضرت ایشان بروید
ودر خدمت مشغول باشید وهر قسم شغل که ایشان فرمایند
بهمان روش مشغول باشید ودر خدمت ایشان تعظیم ما
نکنید بلکه توجه خودرا بجانب ما نکنید دران اثنا باین فقیر
محمد نعمان فرموده میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران
ستاره درضمن ایشان گم اند واز کمل أولیای متقدمین
خالی حال مثل ایشان گذشته باشند بعده باعتقاد
تمام بخدمت ایشان رسیدم چنانکه میر مذکور در بیاض
مخدوم زادهٔ گرامی خواجه محمد معصوم بدست خط خود آنرا
قلمی نموده است

باقی صفحه ۱۵۴

بقیہ صفحہ ۳۱۱ :

وآن اسرار بزرگ کہ در ستر آن جد وجہد تمام میفرمودند
و ہیچ یکی از اصحاب وغیرہم بہ استماع آن سربلند نکند
این ہر دو مخدومزادہ را بران مطلع ساختند بل بہ خصوص
تحقق آن در حق ایشان خبر می دادند بعض از بشارات
عالیہ کہ آن حضرت در حق این ہر دو براد فرمودہ اند ذکر مینمائم

۱ – ب حضرت مخدومزادہ خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ تعالی
در بعض از مکاتیب خود نوشتہ اند کہ حضرت ایشان مارضی اللہ
تعالی عنہ قطب بودہ اند وہر قطب را دو امام می باید دو
شخص در ملازمت علیہ حاضر بودند فرمودند کہ شما ہر دو
امامید بہ یکی فرمودہ کہ این از روی تواضع بسیار بدیگری گذاشتہ
وصاحب یمین شد

۲ – ب ونیز این مخدومزادہ سلمہ اللہ تعالی در بعض از
مکاتیب خود برنگاشتہ اند قال اللہ تعالی لایذوقون فیہا
الموت الا الموتۃ الاولی بخاطر فاتر می رسد کہ حکم آن دار
از احکام این نشاء جدا است درین تماشاگاہ ہیچ ترقی

از حضیض مباعدت باوج قرب ممکن نیست تا فنا برهستی سالک وارد نشود و بموت ملتمس نگردد بخلاف آن نزهتگاه عالیجاه که هیچ کمالی منافی کمال دیگر نیست و بعد با معنی جمع موت را در آن دار البقا چه گنجایش و فنا را چه یارای تحققش آن است که چون درین عالم ظهور ظلال است و معاملات آن شان نیست که ظل را بعد از طلوع اصل آن که ترقی عبارت از آن است جز فنا و انعدام چاره نیست و چون اصل نسبت با فوق خود حکم ظل دارد بعد از طلوع اصل او آن اصل اول مستتر می شود هلذا الی ان یاتیک الیقین و آخرت چون مقام ظهور حقایق اصل است و اصل را با اصل دیگر هیچ تدافع نیست فنای کمال اول چه درکار و اضمحلال اول نزد ورود ثانی چه گنجایش کریمه ولدینا مزید مؤید این کار است که مشعر بقای اول است و کریمهٔ ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها مناسب معاملات دنیوی است جمعی که عنایت الهی جل وعلا شامل حال شان شده است و دنیای اینها را حکم آخرت ساخته و به خطاب لقد اتیناه اجره فی الدنیا نواخته امیدوار مخلص از مضایق این دار غرور اند و به خلعت سعادت الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم

نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً ممتاز حضرت قطب
الاولیا قدس سره درباب دو شخص از اصحاب خود این
بشارت فرموده اند و این لفظ را مذکور ساخته اند
که دنیای شمارا آخرت کردند ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم

۳ ـ ب حضرت مخدومزاده خواجه محمد معصوم سلمه الله
تعالی در بعض مرقومات خود نوشته اند که حضرت ایشان
رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب خود بولایت احمدی
مشرف ساختند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا
لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق

۴ ـ ب ونیز این مخدومزاده سلمه الله تعالی برنگاشته
اند که حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب
خود فرمودند که شمارا از دایرهٔ غضب بیرون کردند
مترصد فوق باشید راقم حروف عفی عنه گوید که
مراد از دو شخص که درین هر چهار بشارت
واقع شده است همین هر دو مخدومزادهٔ
عالیمقدار اند سلمهما الله سبحانه

باقی صفحه ۳۱۱

بقیہ صفحہ ۳۱۲ :

وخلعت خلت کہ کنایت است از معاملۂ عظیم درین
سفر میمنت اثر باین مخدوم زادہ عنایت کردہ اند
چنانچہ این مخدوم زادہ در مرقومات خود تصریح بآن
نمودہ اند آنجا کہ نوشتہ لند

۵ - ل - بکرم اللہ سبحانہ آن موعود کہ در مکتوب
نوشتہ اند کہ خلعت خلت را بفلانی خواھم داد
در حضرت اجمیں منجز فرمودند وعنایت کردہ

باقی صفحہ ۳۱۲

بقیہ صفحہ ۳۱۳ :

بتمامی غرق لجۂ انوار و بحار اسرار والد بزرگوار خویش گشتہ
بمقامات عالیہ وکمالات باھرہ ودرجات متعالیہ ومناصب
فاخرہ رسیدہ اند ومحرم خاص الخاص ومونس ودمساز
درخلوات وجلوات گشتہ خصایص وکمالات ایشان
بی شمار است واستحضار معارف وحقایق کہ بزبان
قلم ایشان آمدہ است دشوار اما بحکم
مالا یدرک کلہ لایترک کلہ کلمۂ عالیۂ ایشان

کہ دران تحقیقات چشم و تدقیقات مجسم نمودہ آید و بہ بعض مقامات حاصلۂ خویش تصریح نمودہ در ضمن چند برکت آوردہ خواھد شد انشاء اللہ تعالی اما آن عریضہ این است

باقی صفحہ ۳۱۳

بقیہ صفحہ ۳۱۴ قسم ۱ :

بودن ثبوت نمی است بلکہ عدم مطلق و شر محض حقیقت

باقی صفحہ ۳۱۴

بقیہ صفحہ ۳۱۴ قسم ۳

اما آن معارف و بشارات کہ وعدۂ ذکر آنہا سبق ذکر یافت این است کہ در ضمن ھفت برکت منقول می گردد

۱ ـ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ تعالی میفرمودند کہ فلانی تو در ضمن مائی از اینکہ نسبت تو ضمنی است دلتنگ مباش کہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ

ضمنیٔ حضرت دین و دنیا صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم
بودند الحمد للہ علی ذلک حمداً کثیراً طیباً

۲۔ ب حضرت ایشان قدس سرہ خطاب بآن
مخدومزادہ نمودہ فرمودند کہ تو دائرۂ نفی حضرت
ابراهیم علیہ السلام الحال در اثبات شریک منی و آن
را بہ بعض محرمان خود ظاهر فرمودند کہ بعد ازان معاملہ
خلت فی الطریق ماندہ بود الحال با معاملۂ حضرت
ایشان است الحق آنحضرت قریب ارتحال در باب
آنمخدومزادہ فرمودند کہ در هیچ مقامی از عروج و نزول تا
امروز وی تخلف نکردہ و شریک و ردیف من بودہ

باقی صفحہ ۳۱۴

بقیہ صفحہ ۳۱۶ قسم ۱

و آنچہ دلالت بر کمال مناسبت اصلی و رابطۂ جبلی این
این مخدومزادہ بجناب قدس دارد آنست کہ حضرت
ایشان تا مدتہا در انکاح این مخدومزادہ مأذون نمی
گشتند هرچند درین باب ملتجی می شدند و استخارہا

می نمودند تا آنکه روزی بجهت تبول بالای بامی بر آمدند
بعد از نشستن دیدند که چند دانه گندم آنجا افتاده
است از غایت رعایت أدب آنجا بول ننمودند و همچنان
برخاستند درین اثنا ملهم شدند که در نکاح فرزند تو
ترا اذن دادیم و منکشف ساختند که منع ازین امراز
کمال غیرت الهی جل شانه کرد حق این نوباوه بوستان
کمال بوده

باقی صفحه ۳۱۶

بقیه صفحه ۳۱۶ قسم ۲

با سرار خاصه و معاملات مختصه و مقامات فخیمه و مدمات
عظیمه و کمالات بلند و حالات ارجمند آن حضرت مبشر و متحقق
شد و آثار تکمیل و ارشاد در رنگ بدر عالیقدار بر وجه
کمال از ایشان بظهور پیوست و نور هدایت ایشان
اطراف و اکناف عالم را درگرفت چنانچه این نوشته
آن مخدوم زاده برین مدعا شاهد عدل است
ب بکرم خداوندی جل سلطانه و بطفیل رسول او
صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم و بیمن توجه حضرت پیر دستگیر

قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس معامله تسلیک و تکمیل
بغایت سهولت پذیرفته و راه وصول اقرب گشته و کار
دهور بایام و شهور مقرر شده هرچند بحسب
کمیت مسترشدان این معامله قلت دارد
چه این وقت کثرت آن را بر نتابد لکن از روی کیفیت
افزون و بیش از پیش است یکی از مستفیدان
بواسطه در خفت روز از ابتدای تعلیم طریقه فنای قلبی
در خود نشان میداد و چیزها بیان می نمود که گویا بحوالی
فنای نفس رسیده بود و ما ذلک علی الله بعزیز
و اکثر مجازان تحقیر که از احوال مسترشدان خود بیان
می کنند و قصص سرعت وصول که میگویند عقل عقیل در
تحیر می ماند ع : اگر پادشه بر در پیره زن ÷ بیاید تو ای
خواجه سبلت مکن ÷ و چون احصای خصایص و کمالات
این مخدومزادهٔ عالیشان بنابر غایت مناسبت
ایشان بوالد بزرگوار خود متعذر است و عدهٔ
بشارات از حضرت ایشان در بارهٔ این فرزند
ارجمند صدور یافته متعسر و نیز بعض از آن بشارات
بل اکثرش از جملهٔ اسرار لازم الاستتار است
لهذا اینجا بتفصیل بعضی از آنکه فی الجمله تحمل اظهار اند

برمز و اشاره اکتفا میرود و برخی ازان در ذکر احوال
مخدومزاده محمد سعید سلمہ اللہ ربہ سبق ذکر یافتہ

باقی صفحہ ۳۱۶

بقیہ صفحہ ۳۱۷ قسم ۱

حضرت مخدومزاده در بعض مکاتیب خویش بعد از نقل
بشارت مسطوره نوشتہ اند للہ سبحانہ الحمد کہ موعد منجز
گشت و اثر بشارت بحصول پیوست

باقی صفحہ ۳۱۷

بقیہ ۳۱۷ قسم ۲

و نیز این مخدومزادهٔ عالیقدر در بیاض خاصہ خود رقم
نموده اند حضرت ایشان قدس سره میفرمودند کہ بقیۂ از
خلقت آن سرور دین و دنیا علیہ و علی آلہ الصلوات و البرکات
العلی مانده بود و آنرا وش گویا بیك فردی از دولتمندان
امت او عطا فرموده اند و تخمیر طینت او ازان نموده
و ازین راه آن فرد را از اصالت بهره ور ساختہ اند ازان
بقیہ بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیۂ قلیلی مانده بود
آن بقیہ نصیبی یکی از منتسبان آن فرد آمده است

وتخمیر طینت او ازان فرموده اند وباندازهٔ آن حظی
از اصالت نیز یافته ان ربک واسع المغفرة
آنکارم کہ نصیبی کہ حضرت مهدی موعود را علیه الرضوان
از اصالت است از راه حضرت عیسی است علی نبینا و
علیه الصلوات والسلام ونیز حضرت ایشان خطاب
باین مخدومزادهٔ عالیمقدار نموده فرمودند کہ هرقدر کہ
نصیبی از اصالت داری موافق آن نشاء محبوبیتا در
نهاد تو مودع است یعنی محبوبیت ذاتی وکمال
انفعال درحق وی نشان داده وماذلک علی الله
بعزیز ایما باین است آنچہ این مخدومزاده سلمه الله
تعالی در بعضی مرقومات خود برنگاشته اند

(۱) ب ـ درنماز عصر بودم کہ ربط اعظم رو داد ومنزل
عالی وکیفیت بس شگرف کہ هرگز مثل آن رونداده
بلکہ محظور ومتصور هم نگشته کشف ورود یافت
وامور درمیان آمد کہ مصداق لا عین رأت ولا
اذن سمعت تواند بود زبان را یارای گفتن آن
نه وقلم را تاب نوشتن آن نه ع فریاد حافظ این
همه آخر بهرزه نیست ٭ هم قصهٔ غریب وحدیث عجیب هست ٭

انعام کرده حصول آن وابسته به نسبت اصالت و محبوبیت ذاتیه است مانا که آن مقام را خصوصیتی به کاتب بود که در آن بارگاه خود را مقرر دید نتایج کلمهٔ طیبه و سائر الفاظ ذکر مثل تسبیح و تحمید و تکبیر را دران حریم قدس گنجایش نیافت اگر گنجایش هست قرآن را و نماز را هم بعلاقهٔ قرآن سوای تلاوت قرآن مجید و ادای نماز نسبت باین مقام تعطیل و بیکاری می باید و می فهمد که هیچ کسب و عمل را در حصول این نسبت علیه مدخل نیست موهبت صرف است سابقهٔ عنایت می باید دیگر هیچ که ریاضات و مجاهدات در مبادی قرب ولایت دخل دارد تا زمانی که سیر در اصول و اصول اصول است اعمال صالحه سودمند و نتایج بخش است که بوسیلهٔ آن سالک مستعد ترقیات میگرداید و از تکرار کلمهٔ نفی و اثبات از ظل باصل راه می کشاید از اصل باصل اصل عروج می نماید و آنچه مذکور شد آنجا اصل را در رنگ ظل در راه باید گذاشت به ریاضات شاقه بحوالی آن بارگاه معلی راهی نمی کشاید وصول بآن منوط بموهبت محض است یا بمحبت صرف خصوصیتا و عدم شرکت احدی که در بالا مذکور شد چونیک تامل نمود دید که این رهگذر است که هر کسی که باین منزلت رسیده است مقامی از خود میدارد که دیگری را بالاصاله دران شرکت نیست هر چند و اصلان ان مقام

اقل قلیل اند ازان جمله است که حضرت ایشان در انجا ملاحظه
نموده بغایت عظمت و نهایت ابهت و علو شان در نظر در
آمدند چنانکه عقل و وهم در ادراک آن حیران و سراسیمه
است و زبان قلم و قلم زبان در تبیان آن عاجز و
قاصر باید دانست که عالم را ظل حضرت حق جل سلطانه
دانستن یا مرآت او تعالی تصور نمودن و موهوم دیدن
دکمالات منعکسه ظل را باصل سپردن و ظل را خالی
بلکه معدوم فهمیدن بعد ازان آنرا بکمالات اصل متحقق
یافتن همه در قرب ولایت است که از ظل باصل پیوستن ستا
می فهمد بعد ازانکه اصل را در رنگ ظل در راه گذارد و
بحوالی آن حریم اقدس برسد ازین امور هیچ درکار سالکه
متصور نبود آنجا ظل دانستن نیست اوصاف را باصل
داده خود را خالی و مستهلک دیدن نه و نقاء و تحقق
باصل پیدا کردن مشهود نمی گردد وصول آن موطن را
راه جدا است ازین با آنمقام رسیدن دشوار است

۲ — سب ونیز این مخدوم‌زاده نوشته اند روزی در
ایام حیات حضرت مخدوم‌زاده کلان خواجه محمد صادق علیه
الرحمه و الرضوان حضرت ایشان فرمودند که در زمره سابقین
که حق سبحانه در شان شان ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین

فرموده نظر میکردم خود را داخل آن جوکه دیدم و یکی را از
منتسبان خود نیز در آنجا با خود یافتم و مثل آن در اسرار
متشابهات کنایات از معاملات است در رواست که
شخصی را معامله حاصل بود و علم بآن معامله نباشد
این معنی را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده
است بدیگران تا چه رسد خوش گفت ع سعادتها ست
اندر پرده غیب ٭ نگه کن تا کرا ریزند در جیب ٭ گوییا
اشارة بانکشاف و علم آن معاملات است که بعد
ازان بحصول پیوسته است آنچه آن مخدوم زاده در بعضی مکاتیب
خویش نوشته اند اگر شمه از حقیقت معامله این کار
در میان آرد نزدیک است که نزدیکان دوری جویند و
واصلان راه هجر پویند مستمع از هوش رود و متکلم را
تاب نماند بیت فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست ٭
هم قصه غریب و حدیث عجیب هست ٭ متشابهات
قرآنی رموزیست ازان و مقطعات فرقانی ایمائیست
بآن این دولت بأصالت نصیب أنبیای کرام است
علیهم الصلوات والتسلیمات و کمل ورثه را باتباع این
این بزرگواران نیز نصیب هست بوراثت ولو علی سبیل
القلة والندرة فعلیک باتباع خاتم الرسل علیه وعلیهم
الصلوات والبرکات لتتناول من برکاتهم وتتذوق من

ازو اقرانم وتنجوا من مهالك الطامة الکبری بشفاعتہم
ب ونیز میتواند کہ ایما بمعاملات مسطورہ بود ۳-
آنچہ آنمخدومزادہ بہ بعض مخلصان برنگاشتہ انداز
شمول عنایات کہ دربارۂ این عاصی واقع است چہ
نویسد ع داد اورا قابلیت شرط نیست ÷ قبل من
قبل بلا علة اگر بتفصیل آن پردازد بحقل کہ قلم طاقت ندارد
نیارد وکاغذ بسوزد و متکلم ومستمع از ہوش رود
بعد از آنکہ گوید وکہ شنود خوش گفتہ ؎ سراپا
آتشی امشب قدح کو دیگری پرکن ÷ کہ خواہد سوخت
ساغر تا تو می درجام خواہی کرد ÷ وایضاً لطافت علو
آن زبانرا میگیرد ؎ بضیق صدری وانیطلق لسانی
ع سخن از لب تو گفتم بلبم سخن کردہ شد ÷ پس باید کہ
مستمعان متکلم را معذور دارند واز راہ جستہ بذات
او راہ جویند تا از ذات بیچون حقیقی حظی یابند ہرچند
ذات متکلم را باذات مستمعان ہیچ نسبتی درمیان نہ
چہ ذات او نصیبی از بیچونی یافتہ وباذات بیچون حقیقی
اتصالی ونسبتی خاص پیدا کردہ بلکہ دیگران را اصلا ذات
نیست بذات عارف چگونہ پی برند ذات خالص عارف
خود ہم از او دستہ بہرحال دست وپای باید زد وہموارہ

باین ترانه باید مترنم بود ؎ مفلسانیم آمده در کوی تو
شیئاً لله از جمال روی تو

۴- لب ونیز عریضهٔ که این مخدومزاده بر جادهٔ حضرت
ایشان نوشته اند مصرحست بوصول نسبت سابقه
برایشان را اینست حضرت سلامت این فقرا از ان باز
که بعالم فرود آورد و نشانهٔ آن نسبت را که در وقت
عروج بآن مشرف ساخته بودند بیان می باید که از یمین
و یسار بیگانه است این نسبت مخصوص بسالکان
ایشان است اصحاب یمین در رنگ اصحاب یسار
از ینجا سخن چه دریابند و از ارباب ظلال در رنگ
عوام مؤمنان این معما چه فرا گیرند محبت ذاتیه که آنجا ایلام
محبوب از دیاد محبت بخش است نسبتا بانعام او
اینجا متحقق میگردد چون بذوق و وجدان خود رجوع
میکنند بی تکلیف می نماید که حظی و حلاوتی بلکه ازدیاد
محبت که در وقت ایلام محبوب است در هنگام انعام
او این است نتوان گفت که قصور ایلام محبوب
فرحی و سروری می بخشد در نفس انعام آن فرح و
سرور ثابت نیست چه در محبت ذاتیه هرچند فرح و سرور
از شائبهٔ نفسانیه منزه و مبرا باشد اما کمیت و کیفیت
پیدا کند و نیز این مخدومزادهٔ عالی درجه برنگاشته اند

٥ب روزی حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس
پیش از آنکه به سفر اجمیر روی آرند نواحی آن در
صوبهٔ پنجاب همواره خلیفهٔ عصر دیده بود و موسم
اعتدال خریفی در ایام تشریف دقایق اسرار فنا و
بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان میفرمودند
و سخن از وصول با کعبهٔ مقصود و بیان آن بر زبان مبارک
داشتند و زیاده از یک ماه شده بود که همین قسم
معارف در میان بود و روز بروز دقایق و غرایب آن
می کشودند و این فقیر غواصی بحار آن اسرار می نمود و
آن حضرت همواره در تبیین و تفتیش حال این
بی پر و بال می بودند و ترقب ترقی وی داشتند
و توجه بر آن می گماشتند با آنکه در آن وقت که
بیان دقایق مستوره می نمودند و غیر از این فقیر
دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفسار
حاصل روزگار این دور از کار نوازشها در حق وی
فرمودند و بشارت حصول معاملات مزبوره
فرمودند حمد الله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعمائه

باقی صفحه ٣١٧

بقیہ صفحہ ۳۱۸ :

حضرت مخدوم زاده سلمه الله تعالی نیز بحصول این معاملۂ شگرف درمادۂ خود تصریح نموده اند آنجا که برنگاشته اند

۶ - ب هو در آن هنگام کردرویشی را بخلعت قیومیت نواختند آن عالی حضرت در خلوتگاه وی را خطاب کرده فرمودند که علاقۂ ارتباط من باین مجمعگاه همین معاملۂ قیومیت بوده که آن را بعد از توجهات کثیره بتو عطا کردیم و ملکوتات بشوق تمام بتو رو آوردند الحال سبب ماندن خود درین جهان فانی نمی یابم و ادای قرب و ارتحال خویش ازین جهان دلریش فرمودند آن درویش دلریش با وجود استماع بشارت مسطوره جگر کباب و دیده پر آب گشته با کمال الم و اندوه در خود فرو رفته نه زبانش را یارای گفتن مانده و نه سامعه را تاب شنفتن چون آنحضرت این تلوین را در آن اسلین مطالعه نمودند از روی نهایت بنده نوازی فرمودند که غم مخور که سنت الله اینچنین جاری گشته است که یکی را بخود میخوانند و دیگری را بجایش می نشانند و بکمال تلطف

عبارت آن عزیز را که در کتاب نفحات می آرد در زبان
مبارک راندند که پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و آله وسلم پای
درکشیدند ابوبکر رضی الله تعالی عنه بجای او صلی الله علیه و آله وسلم
نشست ابوبکر را پای درکشیدند عمر بجای او نشست
عمر را پای درکشیدند عثمان بجای او نشست عثمان را
پای درکشیدند علی بجای او نشست رضی الله تعالی عنهم
آن درویش چون در خود هیچ گونه قابلیت این معنی
نیافت و نیز الم مذکور در خاطرش مذکور بود به لا
یا نعم لب نتوانست کشود و اموری که استکشاف
آن ضروری بود درمیان نیاورد خوش گفت ؎
وحشی گذشت نکردی حکایتی ٭ ای خان و مان خراب
زبان بسته بود ٭ این بود که چون آنحضرت فرمودند
که اشیا بقیومیت تو راضی تر و خوش وقت تر
از قیومیت من نیز لم آنرا نتوانست جرأت نمود که
پرسد چون اندوه آن دلریش را آنحضرت بیش
از پیش دیدند فرمودند در ارتحال من گونه مهلتی هست
اما ببینیم که چه علاقه درمیان است متوجه گشته بعد از
لمحه فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو به من بود و قیام
افراد عالم بتو این مقوله گونه تسلی ده خاطر حزین آن

مسکین گردید بعد ازین گفت و گو بیک سال و سه ماه
چند روز کم و بیش واقعهٔ حضرت ایشان روی داد
باید دانست که قیوم درین عالم خلیفهٔ حق است
جل و علا نائب مناب او همه بوی راو دارند و قبلهٔ توجه
جهانیان اوست داانند یا ندانند بلکه قیام عالمیان
بذات اوست چه افراد عالم چونکه مظاهر أسما وصفا تند
درمیان شان کاین نیست همگی اعراض و اوصاف اند
واعراض واوصاف را از ذات و جوهر چاره نیست
تا قیام شان بآن بود سنة اللہ جاری است که بعد از
قرون متطاوله عارفی را نصیبی از ذات ازانی و برادانی
داشته عطا میفرمایند که بحکم نیابت و خلافت قیوم اشیا
میگردد واشیا بوی قایم می باشند

٧ — باب در بزنگاشته اند العارف الکامل المشرف
بالبقاء الذاتی یشاهد جمال الحق مرایا العوالم و یری
نفسه کلاً داجمالاً والعالم ظاهره و تفصیله
و یباین الذاته ساریاً فی افراد العالم محیطاً به احاطة
الکل لاجزائه بل لبعض منه احاطة الذات بصفاته
فله الذات و ما سواه مظاهر الصفات و هذا النوع

الاخیر بافراد من الکمل له حکم العنقا فی الغرابه لو وجد واحد بعد الوف من السنین لاغتنم
ع اگر باد شر بر در پیر زن بیاید ÷ تو ای خواجه سبلت مکن ÷ انتهی

باقی صفحه ۳۱۸

بقیه صفحه ۳۲۴ :

ونیز این مخدومزادهٔ والا قدر را مکاتیب دیگر است بغایت عالی و زیبا که دران بسا معارف غریبه و حقایق عجیبه بر نگاشته اند و در بعض ازان شرح کلمات قدسی آیات والد بزرگوار خویش بامزید تحقیق نموده اند ما با یراد برخی ازان در ضمن هفت برکت التقاط نمایم این هفت برکت مکتوب شصت و سیم در جلد اول و مکتوب بیستم در جلد اول و قدری از مکتوب صد و سی و ششم در جلد اول و مکتوب سی ام در جلد اول و آخر مکتوب صد و پنجاه و ششم در جلد اول و مکتوب پنجاه و دوم در جلد اول و مکتوب صد و سیزدهم در جلد اول است

باقی صفحه ۳۲۴

فہرست مطالب کتاب زبدۃ المقامات

الكتب العربية المطبوعة في مكتبة اشيق كتاب أوى

١- علماء المسلمين و وهابيون	: صفحه	١٦٣	، ١٩٧٣
٢- المنحة الوهبية فى رد الوهابية	: صفحه	١٦٠	، ١٩٧٣
٣- المنتخبات	: صفحه	٢٤٠	، ١٩٧٣
٤- المتنبئ القاديانى	: صفحه	٩٠	، ١٩٧٣
٥- مفتاح الفلاح	: صفحه	٨٨	، ١٩٧٣
٦- خلاصة التحقيق	: صفحه	١١٢	، ١٩٧٤
٧- خلاصة الكلام (الجزء الثانى)	: صفحه	١١٢	، ١٩٧٤
٨- اثبات النبوة مع هدية المهديين	: صفحه	٤٥ و ١٠٦	، ١٩٧٤
٩- حجة الله على العالمين (الجلد الثانى)	: صفحه	١١٢	، ١٩٧٤
١٠- المستند المعتمد	: صفحه	١٦٠	١٩٧٥
١١- التوسل بالنبى وجهلة الوهابيين	: صفحه	٢٠٤	، ١٩٧٥
١٢- الصواعق الالهية مع فتنة الوهابية	: صفحه	٦٤ و ١٣	، ١٩٧٥
١٣- البصائر لمنكرى التوسل بأهل المقابر	: صفحه	٢٦٤	، ١٩٧٥
١٤- نخبة اللآلى شرح قصيدة الامالى	: صفحه	١٩٢	، ١٩٧٥
١٥- القول الفصل شرح الفقه الاكبر	: صفحه	٢٠٧	، ١٩٧٥
١٦- الدولة المكية بالمادة الغيبية	، صفحه	١٥٢	١٩٧٥
١٧- الدرر السنية في الرد على الوهابية . رسالة النصر فى ذكر وقت صلوة العصر . مجموعة على ثلاث رسالة	: صفحه	١٠٢	١٩٧٦
١٨- انصاف . عقد الجيد . مقياس القياس	: صفحه	٧٥	١٩٧٦
١٩- الفجر الصادق فى الرد على المنكرى التوسل ، والخوارق . ضياء الصدور	صفحه	٣٠٠	١٩٧٦
٢٠- ضلالات الوهابيين . بحث التلقين اوراق البغدادية فى الحوادث النجدية	: صفحه	٦٩	١٩٧٦
٢١- تطهير الفؤاد . شفاء السقام	: صفحه	٢٣٢	١٩٧٦
٢٢- سيف الجبار	: صفحه	٤٨	١٩٧٦

٢٣- الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الاول)، صفحه ٣٣٥ ، ١٩٧٥

٢٤- الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الثانی)، صفحه ٣١٢ ، ١٩٧٧

٢٥- الانوار المحمدية (الجلد الاول) : صفحه ٤٠٠ ، ١٩٧٤

٢٦- تسهيل المنافع ، الطب النبوى : صفحه ٢٠٨ ، ١٩٧٦

٢٧- صرف عربي و عوامل : صفحه ٩٦ ١٩٧٥

٢٨- كتاب الصلوة : صفحه ٣٢ ١٩٧٥

٢٩- جزء عمّ من القرآن الكريم صفحه ٧١ ١٩٧٥

٣٠- المنقذ من الضلال. الجام العوام عن علم الكلام : صفحه ١١٢ ١٩٧٦

٣١- للمسائل المنتخبة. التوسل بالموتى : صفحه ١٠٢ ١٩٧٦

٣٢- غاية التحقيق (سندى) : صفحه ٨٦ ١٩٧٧

٣٣- فتنة الوهابية : صفحه ١٦ ، ١٩٧٥

٣٤- البهجة السنيّة ، السعادة الأبدية : صفحه ١٥٢ ، ١٩٧٧

٣٥- تفسير سورة البقرة (لشيخ زاده) : صفحه ٦٠٠ ، ١٩٧٧

٣٦- مختصر (التُحفَةُ الاِثنیٰ عَشَرِيَّةِ) : صفحه ٣٥٢ ١٩٧٦

٣٧ ـ الحدائق الوردية (الجزء الثانی) ، صفحه ١٦ ، ١٩٧٦

٣٨ ـ مسلك مجدد ألف ثانى : صفحه ٤٨ ١٩٧٦

٣٩ ـ نور الايمان بزيارت آثار حبيب الرحمن : صفحه ٤٨ ١٩٧٧

٤٠ ـ الوسيلة العظمى : صفحه ١٣٢ ١٩٧٧

٤١ ـ الناهية عن طعن أمير المؤمنين مُعاوِيَة : صفحه ٤٦ ١٩٧٧

٤٢ ـ طريق النجات (عربي و اردو) : صفحه ٢٥٦

٤٣ ـ فتاوى علماء الهند على منع الخطبة بغير العربية ، صفحه ١٦ ١٩٧٦ ١٩٧٦

٤٤ ـ جامعُ كراماتِ الأولياء (الجزءُ الأوّل) ، نَشرُ المَحاسِنِ الغالِيَةِ فى فَضْلِ مَشايِخِ الصُّوفية : صفحه ٤٢٤ ، ١٩٧٧

٤٥ ـ اَلحَبلُ المَتين فى اِتباعِ السَلَفِ الصّالحين ، صفحه ٢٤ ، ١٩٧٧

٤٦ ـ سبيل النجاة من بدعة أهل الزيغ والضلالة : صفحه ٣٢ ، ١٩٧٧

٤٧ ـ اَلنِعمَةُ الكُبرىٰ على العالَمِ فى مَولِدِ سيّدِ وَلَدِ آدَمَ ، الرَدُّ على مَن انكر قرائة مولد النبى : صفحه ٩٦ ، ١٩٧٧

٤٨ ـ إرغام المريد فى شرح توسُّلِ المُريد : صفحه ١١٢ ، ١٩٧٧